



This text may appear in different sizes, colors, and positions depending on the device and browser used.



This field may contain sensitive information. The file has been scanned, uploaded or otherwise made available online and may be visible to other users.

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۵)

آموزه‌های ولایت

جلد سوّم

بیاناتی پیرامون

امام زمان علیه السّلام و مهدویت

حضرت آیه الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی

طهرانی

قدّس الله سرّه



قال الباقر عليه السلام: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ.»

«کسی که بمیرد درحالی که امام خود را

شناخته باشد، زیانی به حال او نخواهد داشت که این

امر (ظهور) زودتر واقع شود یا دیرتر!»

الكافی، ج ۱، ص ۳۷۱



































مجلس اوّل: وظیفهٔ افراد در زمان غیبت  
امام زمان علیه السّلام

طهران / ۱۴ شعبان المعظّم ۱۴۱۹ هـ.ق

جلسهٔ دوّم سلوک خانواده



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا  
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم  
أجمعين

تکامل عقول هدف از ظهور امام زمان علیه السلام

امشب شب میلاد امام زمان علیه السلام، شب  
تحقق مظهر عدل تام و اجرای حق و عدالت است.  
روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است -  
ظاهراً مشابه این روایت از پیغمبر اکرم نیز هست -  
که فرموده‌اند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛ فَتَمَّ بِهِ إِيمَانُهُمْ وَ كَمَلَ بِهِ عَقْلُهُمْ؛<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۵: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛

«وقتی که امام زمان، حضرت بقیةالله ارواحنا فداء ظهور کنند، خداوند دستش را روی سر همه مردم می‌گذارد، و ایمان مردم به واسطه ظهور حضرت تمام

---

**فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ.**» نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۰:

«زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگانش می‌گذارد و با این دست، عقل‌هایشان را جمع می‌کند و خردها و اندیشه‌ها و قوای تفکیریّه‌شان کامل می‌گردد.»



مطلبی که در اینجا مطرح است اینکه مگر امام

زمان علیه السّلام چه می‌کند؟ مطلب دوم اینکه آیا

این مطلب در زمان غیر از ظهور آن حضرت

امکان‌پذیر نیست و حتماً باید امام زمان ظهور کند؟

یعنی اجرای عدالت نیاز به ظهور ظاهری آن حضرت

دارد یا اینکه در غیر از زمان خود ظهور هم برای افراد

ممکن و میسر است؟ و به عبارت دیگر، آیا ما باید

فقط منتظر ظهور حضرت باشیم و نمی‌توانیم هیچ

کار و عملی انجام بدهیم و باید چشم به ظهور آن

حضرت بدوزیم، یا اینکه مطلب به صورت دیگری

است؟

نقد مؤلف به تعیین‌کنندگان زمان ظهور

یک روز من به اتفاق بعضی از رفقا و دوستان

خودمان خدمت یکی از بزرگان رسیدیم. آن شخص

در تمام مدت این مجالست و صحبت - که حدود

یک ساعت و نیم طول کشید - دائماً از ظهور و زمان

ظهور و آثار و علائم ظهور و اینکه «فلان کس خواب

دیده در این تاریخ امام زمان ظهور می‌کند! فلان کس

در مکاشفه دیده که حضرت یک عددی را برای او

## ترسیم کرده‌اند!» صحبت می‌کرد و می‌گفت:

من خودم در فلان سنین، وقتی در یکی از شهرها بودم، با بعضی از محاسبات و کارهایی که کردم به‌دست آوردم که حضرت در سال ۱۴۱۶ هجری قمری (یعنی همین سه سال پیش) ظهور می‌کند!

البته آن موقعی که ما خدمت ایشان رسیدیم،

شاید حدود هفت یا هشت سال پیش بود و تمام این

مدت به همین حرف‌ها گذشت. من از ایشان یک

سؤال کردم و گفتم:

در اینجا چند مسئله مطرح است: مطلب اول اینکه این مطالبی که شما نسبت به ظهور حضرت می‌فرمایید: «در این سال ظهور می‌کند! فلان کس خواب دیده است! فلان کس مکاشفه کرده است!» و امثال‌ذلک، یا درست است یا غلط؛ اگر این مسائل غلط است، چرا شما اینها را برای مردم مطرح می‌کنید و مردم را به اشتباه می‌اندازید؟! چون احتمال غلط بودن و باطل بودن می‌رود.

چطور اینکه دیدید باطل بود! یعنی ایشان به

ما گفتند «سال ۱۴۱۶» و الآن ما

«۱۴۱۹» هستیم و هنوز این مسائل دیده نشده

است؛ پس معلوم است که این مسئله باطل بوده  
است. گفتم:

اگر این مطالب غلط است، چرا شما بیان می‌کنید و اگر این مطالب صحیح است، چرا ما اینها را از ائمه نشنیدیم؟! این چه مصلحتی است که امام علیه السّلام نباید برای مردم بیان کند که فرضاً در سال هزار و چهارصد و چند ظاهر می‌شود؟!<sup>۱</sup>  
این مطلب اول.

و اما سؤال دوم اینکه بر فرض که این مطالب صحیح باشد، برای کسی مفید است و به درد کسی می‌خورد که زمان ظهور حضرت را درک کند؛ اگر شخصی قبل از ظهور حضرت از دنیا برود، ظهور حضرت به چه درد او می‌خورد و چه فایده‌ای دارد؟! حالا بگیرم بر اینکه امام زمان علیه السّلام دو ماه دیگر ظهور کنند و من بدانم که یک هفته دیگر از دنیا می‌روم، ظهوری که حضرت دو ماه دیگر می‌کنند به چه درد من می‌خورد و چه دردی از دردهای مرا دوا می‌کند و چه نفعی برای کمال من دارد؟!<sup>۲</sup>

اگر قرار بر این باشد که بگوییم: «ظهور حضرت در آن موقع برای من فایده دارد» پس ظهور برای کسی که هزار سال پیش هم از دنیا رفته است، فایده دارد.

این معنا، همان ولایت غیبی است که ظاهر و

باطن ندارد و سررشته همه امور به دست اوست.

بنابراین، اینکه ما بیاییم و وقتمان را بگذرانیم

به اینکه امام علیه السّلام چه زمانی ظهور می‌کند و

در زمان ظهورش چه می‌شود و امثال ذلک، چه نفعی

برای ما دارد؟! سابق چقدر افرادی بودند که مدّعی

ملاقات با امام زمان علیه السّلام در همین دنیا بودند

و برای مردم حکایاتی نقل می‌کردند و آثار و علائمی

را بیان می‌کردند، اما الآن آنها در دل خاک خفته‌اند!<sup>۲</sup>

یعنی اینها همه باطل بوده است.

---

<sup>۱</sup> البته [ائمه علیهم السّلام] به نحو کلی مطرح می‌کردند، ولی به نحو خصوص بیان نکرده‌اند.

<sup>۲</sup> به عنوان نمونه رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۲۹۰.

من خودم شنیدم از بعضی از افرادی که آنها به ضرس قاطع زمان ظهور حضرت را تعیین می‌کردند و بعد خودشان را هم از افرادی که در زمان ظهور هستند معرفی می‌کردند، درحالتی که دو سال است از دنیا رفته‌اند! حتی یکی از اینها یک شب پیش پدر ما آمده بود<sup>۱</sup> و به ایشان گفته بود: «آقا، من می‌خواهم یک بشارتی به شما بدهم که باید یک سور بدهید! باید یک سور بدهید تا این بشارت را بدهم!» مرحوم پدرمان خندیده بود و فرموده بود: «حالا شما بشارت را بده، إن شاء الله سور طلبت!» [آن شخص] از افرادی بود که در بعضی از این علوم عجیبه و غریبه یک مقدار اطلاعاتی داشت و گفت: «من در علم اعداد و جفر و... حساب کرده‌ام که شما جزء ۳۱۳ نفری هستید که در رکاب امام زمان هستید!» اما پدر ما سه سال پیش از دنیا رفت! این مسئله است.

وظایف سخنرانان و مبلغان مهدوی (ت)

البته ایشان در آن موقع رد نمی‌کرد،

---

<sup>۱</sup> این قضیه مربوط به بیست سال پیش است.

می‌خندید، مزاح و شوخی می‌کرد: «إن شاء الله  
امیدواریم که ما را قبول کنند!» از این عبارتهایی که  
نه حکایت از ردّ مسئله است، نه حکایت از قبول  
آنهاست؛ ولی صحبت در این است که پدر ما معطل  
نشد که این امام زمان ظهور کند، بلکه همان موقع  
کار خودش را ساخت! اما آن بنده خدا همین طور به  
این انتظار بنشیند، مجلس تشکیل بدهد، مردم را  
جمع کند، با آنها صحبت کند: «حضرت این موقع  
ظهور می‌کند، حضرت چه می‌کند!» بعد هم سر مردم  
را یک مقداری با همین حرف‌ها گرم بکنند و بعد هم  
مدام بگویند: «نشد و بداء شد و این طور شد!» این  
مطالب صحیح نیست. سر مردم را گرم کردن با این  
مطالب صحیح نیست. چرا انسان واقعیت را مطرح  
نکند؟! چرا یک حقیقتی را مطرح نکند؟! چرا آنچه  
به درد مردم و به درد خودش می‌خورد را برای مردم  
مطرح نکند؟!!

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۴۹۲:

«سؤال: احتراماً با توجه به مباحثی که امروزه در برخی پایگاه‌های  
اطلاع‌رسانی و نشریات مطرح می‌شود، موجب امتنان است برای آگاهی همه  
منتظران راستین امام عصر علیه السلام به ←

## اگر خدا به ما توفیق داد که چشمان به جمال

۱ ← پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

(۱) سخنرانان، مبلغان و نویسندگان مهدوی در سخنرانی‌ها و مقالات خود بیشتر باید به چه موضوعاتی بپردازند و چه مطالبی را در اولویت قرار دهند؟

(۲) سخنرانان، مبلغان و نویسندگان مهدوی تا چه حد می‌توانند به تطبیق حوادث و رویدادهای عصر حاضر با حوادث و رویدادهای پیش‌بینی شده در روایات عصر ظهور و آخرالزمان بپردازند، یا شخصیت‌هایی را به‌عنوان شخصیت‌های مطرح در عصر ظهور مطرح کنند؟

(۳) برخی سخنرانان، مبلغان و نویسندگان مهدوی معتقدند که با تطبیق شرایط عصر حاضر با شرایط عصر ظهور یا معرفی برخی چهره‌ها به‌عنوان چهره‌های مطرح در عصر ظهور بهتر می‌توان جوانان را به مباحث مهدوی جلب کرد و شور و نشاط سیاسی و اجتماعی آنها را بالا برد، این نظر تا چه حد درست است؟

(۴) در برخی روایات از هرگونه تعیین وقت برای ظهور نهی شده\* و در برخی دیگر تأکید بر نزدیک دیدن ظهور شده است،\*\* چگونه می‌توان این دو دسته روایات را با هم جمع کرد؟

جواب:\*\*\* «هو العلیم. ۱) باید به آنچه خود حضرت اگر ظاهر و آشکار بود بدان‌ها می‌پرداخت و توصیه می‌کرد و آن معرفت‌الله و مراقبه و سیر و سلوک الی‌الله و عمل به تکالیف و احکام شرع مقدس است بپردازند.

(۲) به‌هیچ‌وجه من‌الوجه کسی حق ندارد که افراد و یا پدیده خاصی را منطبق بر روایات قرار دهد، چنانچه ما نظیر این مسئله را مشاهده کردیم و خلاف آن بر همگان روشن و آشکار است.

(۳) با کذب و فریب هیچ‌گاه به حق نمی‌توان رسید و ایده‌ای که می‌گوید برای رسیدن به مطلوب به هر وسیله‌ای می‌توان متمسک گشت شیطانی و مکارانه است. امام زمان حق است و باید حق را با حق شناخت نه با شیطان و مکر و حيله و دروغ!

(۴) نزدیک بودن به معنای متوقع نیست، بلکه به معنای نسبی آن است در مقابل وعده‌های بعید پروردگار.»

\* الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸ و ۳۶۹؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۸۸ - ۲۹۶.

\*\* رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲ - ۱۵۰.

\*\*\* لازم به ذکر است در تمام موارد که با «جواب» مشخص شده، پاسخ‌دهنده حضرت آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - هستند که به صورت مکتوب و یا در بیانات و مواعظ در مقام برآمده‌اند. (محقق)

منور امام زمان علیه السّلام روشن بشود - که با دنیا و آخرت برابری نمی‌کند - فَبِهَا، چه بهتر! و اگر توفیق پیدا نکردیم، آیا بنشینیم دست روی دست بگذاریم و همین‌طور عاطل و باطل بمانیم تا اینکه امام زمان علیه السّلام ظهور کند؟! لعلّ اینکه مشیت الهی بر زیارت جمال منور ایشان برای ما تعلق نگرفته باشد.

سؤال مؤلف از مرحوم حداد در کیفیت ملاقات با حضرت بقیّة الله علیه السّلام

یک روز خدمت مرحوم آقای حداد بودم. در آن موقع سنّم هفده سال بود. این قضیه مربوط به بیست و پنج سال پیش است و در همان سفری که خود مرحوم آقا هم در کتاب روح مجرد نوشته‌اند،<sup>۱</sup> در کربلا اتفاق افتاد.

مرحوم آقا به اتفاق اخویمان از منزل بیرون آمدند و به سمت حرم سیدالشهدا حرکت کردند تا زیارت کنند. قرار شد که مرحوم آقای حداد، یک ساعتی با من صحبت کنند و بعد من بروم به آنها

---

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۴۹۹.

ملحق بشوم. ایشان یک ساعت راجع به مسائل دیگر مطالبی به من فرمودند، سؤالاتی من کردم و ایشان جواب‌هایی دادند. من در بین صحبت‌ها رو کردم به مرحوم آقای حداد و گفتم: «آقا، آیا رؤیت ظاهری امام علیه السّلام از نقطه نظر سلوک برای سالک ضروری است و ضرورت دارد؟» ایشان خنده‌ای کردند و به من فرمودند:

هدف و غایت سالک، معرفت و رسیدن به باطن امام علیه السّلام است! این منظور سالک است.

هدف سالک با هدف سایر مردم تفاوت دارد.

شما الآن نگاه کنید ببینید در خیابان‌ها جشن گرفته‌اند، آیین و تکایا بسته‌اند، شعر می‌خوانند، شادی می‌کنند، شیرینی می‌دهند؛ همه اینها درست و باید این‌طور باشد، باید شادی باشد، باید جشن باشد؛ در حکومت اسلام و مملکت اسلام واجب است شعائر دین انجام بشود و متأسفانه ما مسلمان‌ها و به خصوص ما شیعیان اتفاقاً نسبت به این قضیه کوتاهی می‌کنیم!



پارسال در سفری که به لبنان داشتم، یک شب به اتفاق بعضی از دوستان که بیرون آمده بودیم، دیدیم شهر خیلی شلوغ است، جشن و از این ترقه‌بازی‌ها است؛ اصلاً یک بساطی بود، خیلی عجیب! سؤال کردیم: «مگر امشب چه خبر است؟» گفتند: «امشب یکی از اعیاد مسیحی‌ها است!» شب تولد یا چیزی نبود؛ یکی از اعیاد مسیحی‌ها بود. همین مسیحی‌ها جلوی ماشین‌ها را نگه می‌داشتند و به زور شیرینی می‌دادند، نُقل می‌دادند و خلاصه محبت می‌کردند.

چند روز بعد آن، روز ۱۷ ربیع، میلاد پیغمبر اکرم بود و من یک چراغ ندیدم در این بیروت راجع به میلاد پیغمبر روشن بشود! با اینکه دو سوم، بلکه سه‌چهارم جمعیت آنها را مسلمان‌ها - اعمّ از اهل تسنّن و شیعه - تشکیل می‌دهند! ببینید، چقدر این مسئله مهم است! در شب میلاد پیغمبر، در محله شیعه‌نشین بیروت - که ساختمانی که ما هم بودیم در آنجا بود - فقط یک نفر را دیدیم که کنار خیابان یک ظرف شکلات دست گرفته بود و به گونه‌ای دستش

رانگه داشته بود که ماشین‌هایی که رد می‌شدند، حالا یکی برمی‌داشت و یکی هم بر نمی‌داشت! این آنچه بود که ما دیدیم. درست شد؟! اینها تمام یک روزی باید حساب پس بدهند!

تعظیم شعائر دین از اهمّ واجبات است؛ ما باید فرزندان و بچه‌هایمان را با این فرهنگ بار بیاوریم! می‌دانید معاویه چه کار می‌کرد؟ عسل و غذا می‌فرستاد خانهٔ این و آن و می‌گفتند: «معاویه فرستاده است!»<sup>۱</sup> بچه چه می‌فهمد؟! بچه نگاه می‌کند و به کسی که به او محبت می‌کند، علاقه پیدا می‌کند؛ [افراد] بزرگ هم [همین‌طور]!

باید در مملکت و حکومت اسلام نسبت به شعائر دینی و مناسباتی که مربوط به ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین است، به‌خصوص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، سنگ‌تمام گذاشته بشود. ما هرچه داریم از ائمه داریم و هرچه داریم از امام زمان علیه السلام داریم. باید در رأس شعارهای ما تأسی به امام زمان

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الأربعون حدیثاً، رازی، ص ۸۱.



عليه السّلام قرار بگيرد و بقيه تحت الشّعاع باشد.  
بايد در رأس شعارهای ما متابعت از ائمه  
عليهم السّلام قرار بگيرد و بقيه اشياء بايد  
تحت الشّعاع باشد. من چه کسی هستم؟! امثال من  
چه کسانی هستند؟! من و امثال من، تمام ریزه‌خوار  
این خوان و سفرهٔ انعام ائمهٔ معصومین عليهم السّلام  
هستيم.

الآن این مسائل بايد مورد توجه قرار بگيرد؛  
اما صحبت در اینجا این است که این شعارها و  
نشاطها و این مسائل، یک جنبهٔ ظاهري دارد که در  
جَنب این جنبهٔ ظاهر، نبايد آن حقيقت فراموش  
بشود. بيايم برای امام زمان عليه السّلام جشن  
بگيريم و شادی کنيم و شيرینی پخش کنيم، بعد از او  
می پرسند: نمازت را خوانده‌ای یا نه؟ می گوید: «نه،  
نخوانده‌ام، نمازم قضا شده است!» می گویند: چرا  
نمازت قضا شده است؟ می گوید: «جشن از نماز  
مهم تر است!» اما سالک در این مسیر حرکت  
نمی کند؛ سالک علاوه بر رعایت مسائل ظاهر، به آن  
حقيقتی می پردازد که این جلوات برای آن حقيقت،  
در خارج بروز و ظهور پیدا می کند.

پاسخ مشروط مرحوم حداد در خصوص نحوه دیدار امام زمان علیه السلام

مرحوم آقای حداد به من فرمودند:

اگر می‌خواهی امام زمان علیه السلام را ببینی، من یک دستورالعمل به تو می‌دهم که بعد از ده روز حضرت را می‌بینی و با ایشان صحبت می‌کنی و دستورالعمل این است.

دستورالعمل را به من دادند، ولی فرمودند:

اما اگر طالب دیدار باطن هستی و می‌خواهی به آن حقیقت و ولایت برسی، دنبال دیدن ظاهر نباید باشی؛ ولی اگر می‌خواهی، دستورالعمل من همین است.

و من آن دستورالعمل را انجام ندادم! چرا؟

چون دیدم این دیدن ظاهر، دیدن نفس است؛ خوشم

می‌آید که من امام را دیده باشم! خوشم می‌آید که

من بروم حضرت را ببینم! خوشم می‌آید! اما اگر من

حضرت را ببینم و حضرت بگویند: «برای چه آمدی

و خواستی ما را ببینی؟ حالا ما را دیدی، خیالت

راحت شد؟ حالا دیدی، آیا به دستورات من عمل

کردی؟ آیا آنچه که مورد رضایت من است انجام

دادی؟» خلاصه، اگر از من

پرسیدند: «تو در برون چه کردی که درون خانه

آیی»<sup>۱</sup> چه جوابی داریم بدهیم؟!

شرط مجالست و مصاحبت با امام زمان علیه السّلام

چه کنیم همیشه امام زمان علیه السّلام در قلب ما حاضر باشند (ت)

این بود مرام و مکتب اولیا و بزرگان! اولیا و

بزرگان خودشان را معطل ظهور امام زمان نکردند؛

امام زمان را در هر حالی در کنار خودشان مشاهده

کردند. الآن امام زمان علیه السّلام در همین مجلس

حضور دارد، امام زمان علیه السّلام در تک تک منازل

ما و شما حضور دارد، امام زمان علیه السّلام با تمام

شرایط وجود ما و شما مصاحبت و مجالست دارد و

ما همچون موم در دست آن حضرت در تقلا و تکاپو

هستیم. امام زمان این طوری است؛ نه اینکه یک

شخص خارجی باشد که ارتباطش فقط در صورتی

است که حجاب و مانعی نباشد تا ما بخواهیم او را

ببینیم. آن وقتی که ما به امام توجه کردیم، آن موقع

امام در قلب ما است، آن موقعی که نماز را با حضور

---

<sup>۱</sup> کلیات عراقی، ص ۲۹۹:

به طواف کعبه رفتم به حرم رَهَم ندادند \*\*\* که برون در چه کردی که درون خانه آیی؟

خواندیم، بدانیم در آن موقع امام زمان علیه السّلام

در خانه ما بوده است. مسئله از این قرار است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۳۲:

«سؤال: چه کار کنیم که همیشه امام زمان در قلب ما حضور داشته باشند؟  
جواب: حضرت در قلب ما حضور دارد، شما فقط باید توجه کنید و آن حضور را احساس کنید؛ و إلاّ حضور دارد. یک روز مرحوم حداد - رضوان الله علیه - به بنده فرمودند:

کور باشد آن چشمی که صبح از خواب برخیزد و قبل از افتادن به در و دیوار امام زمان را نبیند! کور باشد!\*

حیف است این کلام بزرگان را با طلا بنویسند؛ واقعاً باید با اکسیر این کلمات را نوشت! [این کلام] یعنی چه؟ یعنی در مقام معرفت و در مقام ولایت نیاز به إحضار امام زمان نیست؛ امام زمان هست، وقتی چشم باز می کنی باید خود را در محضر امام علیه السّلام مشاهده کنی و او را ببینی! یک ثانیه بین برخاستن و بین این تصوّر هم نباید فاصله بیفتد، حتی یک ثانیه! همین که از خواب برمی خیزی، خوابت در تصرف امام زمان علیه السّلام بود و نفس کشیدنت در تصرف امام زمان علیه السّلام بود.

اینها همه مطالب و مسائلی است که هم از نظر شهودی و هم از نظر برهانی ثابت شده است. وقتی هم که از خواب برمی خیزی حالت تنبّه و تذکر خود را باید با مشاهده جمال او آغاز کنی.

سؤال: چرا قبل از وارد شدن به مکتب [عرفان] ارتباط ما با امام زمان بیشتر بود؟ آیا این "احساس" بود؟ در صورتی که در این زمان سعی بر مراقبه بیشتر است!

جواب: ببینید، ارتباط با امام زمان مدام "یا حجّة بن الحسن" گفتن و به هیئت رفتن و صدا را بلند کردن و مدام به یاد آن حضرت بودن نیست؛ ارتباط با امام زمان این است که احساس کنیم کارهایی را که انجام می دهیم و افکار و گفتاری که داریم، با موازین حضرت منطبق است! این می شود ارتباط، تمام شد!

یعنی شما وقتی که دارید یک کار مثبت و خیر و مورد رضای امام زمان انجام می دهید، در همان موقع باید بدانید ارتباط برقرار است! و اگر کار خلافی انجام دادید و خطایی از شما سر زد، در همان موقع باید بدانید ارتباط قطع است! تمام شد، این می شود ارتباط. حالا رفتن در مجلس و "یا حجّة بن الحسن" گفتن و حدیث کساء خواندن و "اللّهم عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ" گفتن و بعد هم هر کاری دلمان می خواهد انجام دادن و... اینها دیگر مسائلی است

الآن این وسایل و دستگاه‌هایی که در اینجا

هست، امواج را ضبط می‌کنند. امواج از هر جهت در

این اطاق هست؛ امواج رادویی هست، امواج

تلویزیونی هست، امواج صوتی هست، امواج کوتاه

و بلند هست، تمام اینها وجود دارد. امّا صحبت در

آن گیرنده است! اگر شما گیرنده را تنظیم کنید، پیچ

آن را بیچانید و تنظیم کنید روی آن ایستگاه، آن را

می‌گیرد؛ امّا اگر یک مقداری فاصله بدهید، نمی‌گیرد

و سر و صدا و خش‌خش می‌کند. چرا؟ چون هنوز

آن گیرنده روی ایستگاه تنظیم نشده است.

آن وقتی که شما نمازتان با حضور قلب بود،

آن موقع گیرنده شما روی ایستگاه تنظیم و سِت شده

است، آن موقع! و اگر نماز بدون حضور قلب باشد،

هنوز یک سانت با ایستگاه فاصله دارید، لذا

خش‌خش می‌کند!

و چون امام علیه السّلام طاهر است، در قلب

طاهر می‌آید و در قلب غیر طاهر نمی‌آید. امام حقّ

---

که اخیراً پیدا شده است.»

\* رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.



محض است، امام طهارت محض است، امام قدس  
و صفای محض است و این نیاز به هیچ محکی  
ندارد! شما وقتی که در وجود خودتان حالت  
روحانیت دیدید، بدانید که در آن موقع مورد توجه  
حضرت هستید؛ اگر در خودتان حالت

روحانیت ندیدید، بدانید نیستید! محک  
نمی‌خواهد! حالا امام زمان علیه السّلام بیاید و شما  
هم او را ببینید، چه فایده؟! چه نتیجه?!

تفاوت اهداف ظهور برای سالکین إلى الله و غیر آنها

بنابراین، هدفی که در آن هدف امام باقر

علیه السّلام می‌فرماید: **«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ**

**عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ**

**أَحْلَامُهُمْ.»**<sup>۱</sup> آن هدف برای کیست؟ برای مردم عوام

است! بله، برای مردم عوام ظهور حضرت مفید

است؛ امنیت برقرار می‌شود، عدالت برقرار می‌شود،

اطمینان برقرار می‌شود و مظاهر فساد همه از بین

می‌روند. اما برای سالک، و برای آن کسی که از هر

دقیقه عمر [بهره برده، مسئله متفاوت است].

در جلسات عنوان بصری - اگر شنیده

باشید - این مطلب را خدمت دوستان از اخوه و

برادران عرض کردم:<sup>۲</sup> هر لحظه از عمری که خداوند

در این دنیا به ما می‌دهد، یک لحظه از عالم برزخ را

کم می‌کند؛ یعنی اگر قرار بر این باشد که خدا برای

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

<sup>۲</sup> عنوان بصری، ج ۲، مجلس ۱۱ و ۱۲.

کمال انسان، در این دنیا پنجاه سال عمر بدهد، به همان مقدار که کم داده است در عالم برزخ اضافه می‌کند و اگر در اینجا آن نصیب از حیات دنیوی را به انسان داده باشد، دیگر در عالم برزخ هیچ خبری نیست. پس بدانید این لحظاتی که در این دنیا از ما می‌رود، نه در این دنیا و نه در آن دنیا به جایش نخواهد آمد؛ لذا حساب دارد و این می‌شود خدای عادل! نگویند: «چرا فلان کس در بیست‌سالگی از دنیا رفت؟!» توقع داشتید برای اینکه به کمال برسد چقدر در این دنیا بماند؟ اگر شخص در راه باشد و در بیست‌سالگی از دنیا برود، فرضاً پانزده سال طول می‌کشد برای اینکه به کمال برسد، خدا [چند] سال از آن دنیا در عالم برزخ برای او قرار می‌دهد! اینجا از تو کم گذاشتند، آنجا اضافه می‌کنند.

به هوای بعد و پس از مرگ و امثال ذلک ننشینید؛ این سرمایه‌ای است که از بین می‌رود و دیگر به جای آن بر نمی‌گردد! حال با توجه به این قضیه، چطور ما می‌توانیم

دست روی دست بگذاریم و تمام استعدادها و  
قوا و آن جهاتی را که خداوند برای رسیدن به فعلیت  
و کمال در وجود ما قرار داده است، عاطل و باطل به  
لهو و لعب و به امید ظهور امام زمان علیه السّلام  
همین‌طور [تلف کنیم]؟! دلمان را خوش کنیم به  
اینکه: «این‌طور خواهد شد؛ آن‌طور خواهد شد؛  
فلان می‌شود؛ فلان ستاره اگر در آسمان بیاید، دلالت  
بر ظهور می‌کند؛ فلان قضیه اگر از مشرق اتفاق  
بیفتد، چه خواهد شد؛ سفیانی اگر از سوریه ظهور  
کند، دیگر موقع ظهور حضرت است!» شما اصلاً  
می‌دانید که فردا زنده هستید یا نه؟! حالا گیرم بر  
اینکه سفیانی هم ظهور بکند، وقتی من نباشم، چه  
فایده‌ای برای من دارد؟!!

اهمیت پیاده کردن اهداف ظهور در وجود خود

لذا ما باید در این دنیا در صدد این باشیم که  
آن اهدافی که حضرت بقیّة‌الله ارواحنا فداه در زمان  
ظهور برای عامّة مردم می‌آورد، آنها را در زمان غیبت  
انجام بدهیم؛ این مهم است. آنچه امام علیه السّلام با

<sup>۱</sup> رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴ - ۶۶؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۸۰.

ظهور و حضور خود به عنوان تکلیف و نردبان برای فعلیتِ کمالات برای انسان می آورد، آنها را [انجام دهیم و] منتظر ظهور حضرت نشویم.

کلمات آن حضرت هست، بیانات آن حضرت هست، نامه‌هایی که آن حضرت داده‌اند هست، سؤال و جواب‌ها هست، از سایر ائمه هست؛ لذا ما چیزی کم نداریم که منتظر ظهور امام بشویم و خلاصه بخواهیم با ظهور امام رفع نقایص خودمان را بکنیم! مگر این همه از بزرگانی که در زمان غیبت به مقام ولایت و طهارت و... رسیدند، منتظر ظهور شدند؟!!

من در تمام مدت عمر مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یک بار نشنیدم که ایشان در صحبت‌ها و جلساتشان، دوستان و رفقایشان را به این مسائل تشویق کند: «حضرت چه زمانی ظهور می‌کند و در چه تاریخی خواهد آمد و...!» نه، نشنیدم. تمام توجه و تمام توجیه ایشان دوستان خودشان را در این راستا، متوجه عمل به تکلیف بوده

است که اگر این کار را انجام دادید، با آن

حضرت معیت دارید!

پاسخ علامه طهرانی در کیفیت ارتباطشان با حضرت ولی عصر علیه السلام

یک روز یکی از دوستان از مرحوم آقا سؤال

کرده بود: «آقا، ارتباط شما با امام زمان علیه السلام

چگونه است؟» ایشان که در طبقه بالا بودند،

فرمودند:

من که الآن اینجا نشسته‌ام، چطور بر افرادی که در طبقه پایین و در منزل بازی می‌کنند و صحبت می‌کنند و حرکت می‌کنند، احاطه و اشراف دارم و مواظب هستم که مثلاً صدای کسی بلند نشود، کسی تخطی نکند، کسی شیطنت نکند و امثال ذلک؛ امام علیه السلام هم با من مثل همین است! انگار طبقه بالا نشسته‌اند و من طبقه پایین و از آنجا [بر من اشراف] دارند.

البته باز این جوابی که ایشان داده‌اند مطابق با

فهم اوست، ولی مسئله از اینها خیلی بالاتر و دقیق‌تر

است! این مسئله است.

خب، گفته‌اند: «ره چنان رو که رهروان

رفتند!»<sup>۱</sup> اینها را که ما دیدیم مدام وعده به ظهور و...

می‌دادند، از دنیا رفتند و به وعده‌های خودشان هم

نرسیدند! اینکه با چشممان دیدیم. اما این طرف که

در مطالب و مسائل دیگر حرکت کردند، نتایج اینها

---

<sup>۱</sup> دیوان شاه نعمت‌الله ولی، مثنوی ۵۶:

ره چنان رو که رهروان رفتند \*\*\* راه رفتند و ناگهان رفتند

را هم دیدیم. حال گروهی این، گروهی آن پسندند!<sup>۱</sup>  
این گوی و این میدان! گفت: «گر گدا کاهل بود،  
تقصیر صاحب‌خانه نیست!»<sup>۲</sup>

عدم تفاوت غیبت و ظهور امام علیه السّلام

امام علیه السّلام موت و حیات ندارد، کوچک  
و بزرگی ندارد، غیبت و ظهور ندارد. همین که شما  
در این روز، روز چهاردهم و شب نیمه شعبان  
آمده‌اید در اینجا جمع شده‌اید و خواسته‌اید از باب  
قحط‌الرجالی و دیگر چه عرض کنم، اسمش را

---

<sup>۱</sup> دوبیتی‌های بابا طاهر، شماره ۴۰:

دلا خوبان دل خونین پسندند \*\*\* دلا خون شو که خوبان این پسندند  
متاع کفر و دین بی مشتری نیست \*\*\* گروهی آن گروهی این پسندند

<sup>۲</sup> امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۰۰: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه  
چیست؟»

بگذاریم: از باب تأسّف و تأثّر و بدشانسی، یک وقت و دقایقی از عمرتان را در صحبت با ما بگذرانید، همین قضیه و نیتِ شما که شما را به اینجا آورده است، چه کسی آورده است؟ چرا شما جای دیگر نرفتید؟ چرا مانند بقیه افراد به مسائل دیگر پرداختید؟ این قضیه چیست؟ این امام علیه السّلام است.

اهمیت حاضر دیدن امام زمان در کنار خود

احاطه مقام ولایت به این می گویند؛ به این می گویند که بیاید و توفیق بدهد و راه بیندازد و حرکت بدهد و انسان را ببرد. در تمام لحظات و در تمام دقایق و در تمام خطورات، اول او را حاضر و ناظر ببینید و بعد، آن حرفی را که می خواهید، بزنید و آن قدمی را که می خواهید، بردارید و آن عملی را که می خواهید، انجام بدهید. اول وجود حضرت را در کنار خودتان حاضر ببینید؛ مثل اینکه من الآن دارم صحبت می کنم! می دانید می خواهم چه بگویم؟!!

یک روز من داشتم با مرحوم آقا صحبت



می‌کردم،<sup>۱</sup> عرض کردم:

آقا، من وقتی دارم با شخصی صحبت می‌کنم، اگر امام علیه السلام هم اینجا در کنارم باشد، همین‌طوری حرف می‌زنم! یعنی می‌خواهم این‌طور باشم.

یعنی باید هر کدام از ما در هر عملی که

می‌خواهیم انجام بدهیم، این حالت حضورِ امام

علیه السلام را در کنار خود مشاهده کنیم. آن وقت

شما ببینید که اگر واقعاً افراد بخواهند به این مطلب

عمل کنند، چه وضع و چه اوضاعی پیش می‌آید!

دیگر کسی می‌تواند به کسی دروغ بگوید؟! دیگر

کسی می‌تواند به کسی تهمت بزند؟! دیگر کسی

می‌تواند به کسی نیت بد کند؟! همه اینها از بین

می‌رود. یک چند روزی و مدتی امتحان کنیم، اگر

بدی دیدیم کنار می‌گذاریم، کاری ندارد! اما اگر

نتیجه‌اش برایمان روشن و ملموس بود، دیگر

در آن صورت انسان عاقل و منطقی هیچ وقت عمل

راجح را ترک نمی‌کند.

بیان برخی از اعمال شب نیمه شعبان و تأکید بر احیاء آن

صحبت ما طولانی و وقت نماز مغرب شد.

امشب شب نیمه شعبان است.

---

<sup>۱</sup> یا مرحوم آقا از من سؤال کردند؛ حال نمی‌دانم راجع به چه مسئله‌ای بود.



امروز در خدمت دوستان هم که بودیم عرض کردم: <sup>۱</sup> امشب شب احیا است و تمام اولیا و بزرگان نسبت به احیای امشب خیلی تأکید داشتند و خود مرحوم آقا هم شب‌های نیمه شعبان را با دوستانشان احیا می‌گرفتند؛ البته در آن زمانی که در طهران بودند، ولی بعد که به مشهد مشرف شدند دیگر دستور می‌دادند که هر کسی در منزل خودش [احیا داشته] باشد. یادم است که خود ایشان هم در همین شب با دوستان خصوصی‌شان دعای کمیل می‌خواندند. دعای جوشن هم وارد است،<sup>۲</sup> دعای کمیل هم وارد است،<sup>۳</sup> دعای فرج برای ظهور آن حضرت هم وارد است.

اهمیت دعا برای ظهور و فرج باطنی امام زمان علیه السّلام

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۳.  
<sup>۲</sup> لازم به ذکر است در مجامع روایی، روایتی به‌خصوص برای خواندن این دعا در این شب وارد نشده است، گرچه از عمومات ورود این دعا می‌توان استفاده چنین معنایی کرد. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۸۲.  
 اما گفتنی است اولیای الهی به خواندن این دعای شریف در شب نیمه شعبان مبادرت می‌ورزیدند و شاگردان خود را نیز توصیه به قرائت آن می‌نمودند. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: عنوان بصری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص ۲۵۷۹ و ۳۰۶۰. (محقق)

<sup>۳</sup> مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۸۴۴.

البته وقتی که انسان در دعای فرج، ظهور  
ظاهری را از خداوند متعال طلب می‌کند، باید در  
وهلهٔ اول آن ظهور باطنی را برای خودش طلب کند!  
این مسئله مهم است. بایستی ظهور باطنی برای  
انسان طلب بشود و آن مورد طلب [قرار بگیرد]؛  
حال چه ظهورِ ظاهری باشد یا نباشد!<sup>۱</sup> چطور اینکه  
در روایات هم از امام صادق

علیه السّلام در این مسئله روایاتی داریم.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه  
۱۴:

«سؤال: منظور از فرج باطنی امام زمان علیه السّلام چیست؟

جواب: منظور از فرج باطنی و ظهور باطنی عبارت است از کشف مقام و  
ولایت امام زمان علیه السّلام برای انسان. چون این ظهورِ ظاهری [صرفاً]  
عبارت است از دیدن امام زمان علیه السّلام به‌عنوان فردی که امام است و  
چه هست و می‌آید و...؛ اما اینکه انسان آن حقیقت را ادراک کند ←

<sup>۲</sup> ← و آن واقعیت امام زمان علیه السّلام را بیابد و بداند که حضرت کیست  
و چیست و چه کار می‌کند و در چه موقعیتی است، کیمیایی است که خداوند  
نصیب هر کسی نمی‌کند! خداوند ما را توفیق بدهد که مشمول این عنایت  
بشویم و خداوند این سرّ و این کیمیا و اکسیر را به ما مرحمت کند. این  
منظور است.

رسیدن به ولایت امام زمان که همان ظهور باطنی و فرج باطنی حضرت  
است، عبارت است از رسیدن به حقیقت توحید و معرفة الله؛ کسی که امام  
زمان را بشناسد، خدا را شناخته است و دیگر کار او تمام است و به کمال  
رسیده است.»

همان، جلسه ۳۳:

«سؤال: راجع به فرج باطنی آقا امام زمان و راه رسیدن به مطلوب توضیح

در هر صورت، احیای امشب خیلی مستحب است.<sup>۱</sup> البته این طور تصوّر نکنید که حتماً باید تمام شب را بیدار باشید! نه، اگر برای رفع خستگی یک مقداری استراحت کنید اشکالی ندارد. خلاصه بدانید که شب، شب بسیار مهمی است و نظیر امشب کم پیدا می‌شود! فرصت را از دست ندهید که فرصت باز نمی‌گردد.

امیدواریم که ما را هم از دعا فراموش نکنید و این حقیر فقیر مسکین را هم مدّ نظر داشته باشید، که امیدواریم به واسطهٔ توجّهات امام زمان علیه السّلام، عنایت و الطاف بی‌شائبهٔ آن حضرت در دنیا و آخرت همیشه مُمدّ و مؤیّد ما باشد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

---

بفرمایید.

جواب: اینها را بنده بارها عرض کرده‌ام و گفته‌ام: راه رسیدن به امام زمان علیه السّلام عبارت است از عمل به دستورات ایشان؛ خیلی ساده! نه کوه‌کندن می‌خواهد و نه کار شاق و خلاف می‌خواهد. آنچه مورد نظر حضرت است را انجام بدهید، به امام زمان علیه السّلام می‌رسید و در این مسئله هم شکی نیست. از خداوند توفیق فهم و عمل به باورها را تقاضا می‌کنیم و ان شاء الله که در این زمینه دست ولایت و امامت پشتیبان و پشتوانهٔ همهٔ ما باشد.»

رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

<sup>۱</sup> رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۷۷؛ الإقبال، ج ۳، ص ۳۲۳؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸۵۳.



مجلس دوّم: نقش امام زمان علیه السّلام  
در حرکت تکاملی انسان

طهران / ۱۸ رجب المرجّب ۱۴۲۲ ه.ق

جلسه دوازدهم سلوک خانواده





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلى الله على سيدنا و نبينا أشرف الأنبياء و  
المُرسلين  
و خاتم السُّفراءِ المُقَرَّبينِ أبي القاسمِ محمّدٍ  
و على آله الطَّيِّبينِ الطَّاهرينِ  
و اللّعنةُ على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

وقتی راجع به سؤالاتی که مُخَدَّرَات<sup>۱</sup> مرقوم  
فرموده بودند مطالعه می کردم، مطالب بسیار عالی و  
سؤال‌های بسیار مفید در آنها دیده می شد؛ به  
دو سه تایی از آنها که در بسیاری از نوشته‌ها وجود  
داشت اشاره می کنم، خیال می کنم فرصت بیشتری  
نداشته باشم.

---

<sup>۱</sup> بانوان (محقق)

یکی از آن سؤال‌هایی که خیلی تکرار شده و سؤال بسیار بجا و می‌توان گفت سؤال همگی ما است، مربوط به حقیقت امام زمان علیه السلام در عالم تربیت و نظام تربیتی و تکاملی انسان و نقش آن حضرت در این مسئله است که در چند جا این نکته به چشم می‌خورد؛ اینکه مسئله انتظار ظهور و انتظار فرج آن حضرت چه تأثیری در روند تکاملی انسان می‌تواند داشته باشد؟

مطلب دوم که باز سؤال مکرر بود، کیفیت

مراقبه بود و اینکه چرا گاهی حالت

سستی و تکاهل برای انسان پیدا می‌شود و چه کنیم که این حال را نداشته باشیم؟

و سؤال سوم که باز به‌طور تکرار در میان این مکتوبات وجود داشت، کیفیت تسریع در سیر و سرعت بخشیدن به حرکت سلوکی و رسیدن به مرتبهٔ تجرّد بود.

تبیین جایگاه مقام ولایت و حقیقت امام زمان علیه السّلام

اما راجع به سؤال اول که شناخت امام علیه السّلام و علت وجودی آن حضرت و کیفیت تأثیر وجود آن حضرت در حرکت تکاملی انسان است، [باید عرض شود]:

امام زمان واسطهٔ نزول اسماء و صفات الهی

مسئلهٔ امام زمان علیه السّلام با سایر ائمه تفاوتی ندارد، یعنی کیفیت نزول مقام مشیّت و ارادهٔ پروردگار از نفس ولیّ خدا در قوالب و در تعیّنات محدودهٔ خارجی نسبت به تمام ائمه علیهم السّلام یکسان است. آنچه که از اسماء کلیهٔ الهی و صفات کلیهٔ الهی در این عالم ظهور پیدا می‌کند، با تمام خصوصیات و با تمام فرقهایی که دارد، یک

واسطه‌ای می‌خواهد که این اسماء کلی را در هر طبقه و در هر مرتبه‌ای اندازه‌گیری کند و طبق همان مقدار این اسم را در آنجا نازل کند.

امام زمان در حکم نیروی معدّل عالم وجود

الآن این ضبطها و این وسایل الکتریکی که در مقابل ما هست، هر کدام از اینها یک مقدار توان و قدرت برای قبول قوه برق و الکتریسیته دارند. این توان به کیفیت دستگاه و امکاناتی که در آن هست و نیز میزان ثقلی که آن دستگاهها و قرقره‌ها و وسایل مکانیکی دارند، بستگی دارد که [با توجه به] کمیت، تعداد، کوچکی و بزرگی آن، یک مقدار انرژی بر طبق همان می‌طلبد. حال اگر ما کمتر از آن مقداری که قدرت دارد تا بتواند این دستگاه را به کار بیندازد به آن بدهیم، طبعاً این دستگاه نمی‌تواند حرکت کند، یا اینکه حرکت آن کند خواهد بود و آن کیفیت مطلوب را نمی‌تواند ارائه بدهد. یا اگر بیش از آن مقدار برق به آن تحمیل کنیم، من باب مثال به دستگاهی که باید ۸ ولت برق قبول کند ما ۲۲۰ ولت وصل کنیم، یک مرتبه از بین می‌رود، می‌سوزد و از حیّز انتفاع می‌افتد! طبعاً باید هر دستگاهی یک

کنترلر<sup>۱</sup> داشته باشد که به آن «ترانس»<sup>۲</sup> گفته می‌شود، این ترانس می‌آید برق را طبق آن مقدار مصرف و خورند، به این دستگاه می‌دهد.

نزول اسماء و صفات الهی در موجودات به میزان سعه وجودی آنها

وجود امام زمان علیه السلام حکم ترانس عالم وجود است؛ یعنی آن اسماء کلیه الهی مانند اسم علیم بی‌انتهایا، اسم قدیر بی‌انتهایا، اسم حی بی‌انتهایا و اسم مُمیت بی‌انتهایا، تمام این اسامی پروردگار که صفات پروردگار و خصوصیات ذات پروردگار هستند، اگر بخواهند خارج از محدوده سعه یک نفر بیایند، اصلاً دوام نمی‌آورد! خداوند برای هر کسی یک مقدار توان قرار داده که اگر بخواهد از آن توان خارج بشود، اصلاً به‌طور کلی متلاشی می‌شود.

حکایتی از سلب محبت مادرانه از یک مادر و آثار آن

می‌گویند: یک روز حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از جایی می‌گذشت،

---

<sup>۱</sup> Controller: کنترل‌کننده. (محقق)

<sup>۲</sup> Transformer: ترانس یا ترانسفورماتور دستگاهی الکتریکی است که برای تبدیل جریان متناوب از یک ولتاژ به ولتاژ دیگر طراحی شده است. (محقق)

دید یک مادری خیلی دارد قربان صدقه بچه‌اش می‌رود و خلاصه خیلی اظهار محبت می‌کند؛ خیلی زیاد! حضرت عیسی گفت: «خدایا، این مادر خیلی دارد این کار را می‌کند، طبعاً [به این مقدار] ضرورت ندارد!» حالا خود حضرت عیسی بچه نداشت که بخواهد این مسائل را [داشته باشد]! خطاب آمد: «بسیار خوب، ما این محبت را می‌گیریم و کم می‌کنیم.» یک مرتبه دید این مادر بچه را رها کرد و گفت: «من اینجا معطل تو باشم؟! مگر من بیکارم که خودم را فدای تو بکنم؟! کار و زندگی دارم!» بچه را رها کرد و رفت، بچه هم شروع کرد به گریه کردن و داد و بیداد کردن! حضرت عیسی گفت: «خدایا، این بچه الآن می‌میرد، مادر او را برگردان!» خطاب آمد: «ما مقدارش را قرار می‌دهیم، ما آن اندازه را تأمین می‌کنیم، ما این محبت را در این مادر قرار می‌دهیم و ما این میزان و این مقدار را در این مادر می‌گذاریم تا بتواند بچه را بزرگ کند. اگر مادر محبت نداشته باشد، دیگر نصفه‌شب که با گریه این بچه بلند نمی‌شود و خودش را به آب و آتش نمی‌زند و

ناراحتی‌ها را تحمل نمی‌کند!»<sup>۱</sup>

اینها همه برای این است که آن مقدار از اسم رحیم و آن مقدار از اسم رئوف و آن مقدار از اسم محبّ الآن باید بیاید و در این مادر قرار بگیرد تا اینکه این مادر بتواند رشد و حرکت بدهد.

حکایتی از متلاشی شدن یک جوان به سبب ازدیاد محبت الهی در او

یک روز حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام داشت به سمت کوه طور می‌رفت. یک نفر را دید، گفت: «موسی، داری کجا می‌روی؟»

- دارم به کوه طور می‌روم.

- یک تقاضایی از خدا دارم!

- تقاضایت چیست؟

- تقاضایم این است که از خدا طلب کنی

---

<sup>۱</sup> این حکایت به مضمونی نزدیک به آن در تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۷۲ آمده است. و همچنین این مضمون در حدیثی مورد تأیید قرار گرفته است: نزّهة الناظر، ص ۲۱:

«قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ]: الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي، وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ مَا أَرْضَعَتْ أُمَّمٌ وَلَدًا وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا». ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «امیدواری رحمتی است برای امّت و اگر امیدواری نبود هیچ مادری به فرزند خود شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی درختی را نمی‌کاشت!»

محبتش را در من زیاد کند!

حضرت موسی گفت: «به صلاح نیست!»

- تو چه کار داری؟ داری کوه طور می روی

این را هم از خدا بخواه!

- بسیار خب.

وقتی که حضرت موسی به کوه طور رفت و

این حال را عرضه داشت، خدا گفت: «حالا که این

می خواهد، ما این محبت را اضافه می کنیم، برگرد

بین چه خبر شده است!»

حضرت موسی وقتی که از کوه طور برگشت،

نگاه کرد به درختها و دید یک چیزهایی و

لباسهای پاره‌ای روی درختها هست؛ به خارها

نگاه کرد، دید ذرات بدن این فرد روی خارها است!

خطاب آمد: «ما یک مقدار محبت خود را به او دادیم



متلاشی شد و الآن هر تگه‌اش روی خار غلتان  
قرار گرفته است!»<sup>۱</sup>

البته این مطالبی را که خدمتتان عرض می‌کنم،  
در واقع دارم پاسخ به آن سؤال بعد را هم ضمناً  
می‌دهم.

یک روز مرحوم آقا می‌فرمودند:

چند نفر آمدند خدمت امام حسین، در زدند و گفتند: «می‌خواهیم بیایم داخل، حاجتی  
داریم.»  
[امام حسین فرمودند]: «بفرمایید!» آنها هم آمدند.<sup>۲</sup>

از همان اصحاب هم بودند! به تعبیر خودشان  
از آن گردن‌کلفت‌ها و پهلوان‌هایی که مثلاً  
انتخاب شده از میان همه افراد هستند و قابلیت  
شنیدن مطالب سرّ را دارند. خلاصه افراد عادی  
نبودند.

حکایت تجلی پروردگار بر کوه طور و مدهوش شدن حضرت موسی

داریم که وقتی حضرت موسی به کوه طور  
می‌رفت، ﴿وَأَخَّ تَارًا مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبَّ عَيْنٍ  
رَجُلًا﴾<sup>۳</sup>؛ «از میان افراد قوم هفتاد نفر را انتخاب  
کرد.» هفتاد نفری که بتوانند در مقابل [این مسئله

<sup>۱</sup> رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۴۷.

<sup>۲</sup> ادامه این حکایت در صفحات بعد خواهد آمد. (محقق)

<sup>۳</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

پابرجا باشند، البته] نه اینکه بتوانند در مقابل جذوات الهی دوام بیاورند، بلکه بتوانند مطلب بفهمند و حالشان بهتر باشد؛ کسانی که عالم‌تر بودند و سعه و قدرت بیشتری داشتند تا خلاصه بتوانند پا به پای موسی بیایند و مطالب را درک کنند. بعد آن اوضاع پیش آمد: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِإِلِّ جَبَلٍ جَعَلَهُ دَكًّا<sup>۱</sup> وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا<sup>۱</sup>﴾؛ «وقتی که خداوند تجلی کرد [بر کوه آن را خرد ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد]!»

تفسیر حقیقت معنای «تجلی» در داستان حضرت موسی

معنای تجلی یعنی از آن اسماء کلیه الهیه خود، از آن اسم علیمش، از آن اسم حیّاش، از آن اسم قدیرش، بر صورت ملکوتی این کوه آمد و بر او زد. کوه هم مانند

<sup>۱</sup>سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

سایر اینها یک صورت ملکوتی و یک سعه وجودی دارد و بر طبق آن سعه وجودی است که حیات دارد و پاینده و پایدار است. اگر یک مقداری [بیشتر] باشد، مثل این دستگاه، دیگر ترانس آن قدرت ندارد و می سوزاند؛ وقتی یک برق قوی باشد، می سوزاند!

این برقی که الآن فرض کنید از یک نیروگاه یا از یک سدّی می گیرند، این برق که همین طوری نیست؛ این برق چند هزار ولت قدرت دارد، همین طور می آید در این شبکه‌ها و مدام از ولت آن کم می کنند، تا وقتی که می رسد به منازل ما به ۲۲۰ ولت می رسد.

ما یک وقت در یکی از این شهرستان‌ها - ظاهراً در اصفهان بود - به یکی از همین نیروگاه‌ها رفته بودیم؛ آن نیروگاه سدّ معروف. وقتی که ایستاده بودیم و آن توربین‌ها که برق را تولید می کرد در حال چرخش بود، یک پنجره‌ای در مقابل ما بود. آن مسئول گفت: «آقا، اگر شما دست را از این پنجره داخل کنید، یک مرتبه تبدیل به ذغال خواهید شد!»

با اینکه تا آن سیم‌هایی که برق را از آن توربین می‌گیرند و بعد منقلب می‌کنند، نیم‌متر باقی بود! ولی این قدر این طیف، طیف قوی است که حتی نیاز ندارد انسان دستش را به آن بگیرد.

حال این را می‌آورند در منزل و تبدیل می‌کنند به ۲۲۰ ولت، اما باز ما به این ۲۲۰ ولت نمی‌توانیم دست بزنیم؛ قوی است و انسان را از بین می‌برد. می‌گویند اگر می‌خواهی دست به این برق بزنی باید تبدیل به ۸ ولت، ۵ ولت، ۱۰ ولت کنی تا اینکه نتواند در تو تأثیر بگذارد.

لذا حضرت موسی هم افتاد و آن افراد هم همه مُردند. بعد حضرت موسی گفت: «من برگردم به مردم چه جوابی بدهم؟! می‌گویند تو رفتی اینها را کُشتی! تو قرار بود اینها را ببری تا بیّنه باشد، بیایند شهادت بدهند و از مطالبی که دیده‌اند و از مسائلی که شنیده‌اند به ما بگویند تا اینکه اعتقاد ما به تو، اعتقاد به معاد و اعتقاد به رسالت و شریعت بیشتر بشود! اما می‌گویند تو رفتی دخل همه را آوردی و دیگر اینجا کسی برای ما باقی نمانده است و کسی در اینجا نیست! چه کار کنیم؟!» دیگر



خدا هم دلش به حال حضرت موسی سوخت و آمد اینها را زنده کرد تا خلاصه نیایند بگویند که تو رفتی آنها را چه کار کردی؟!<sup>۱</sup>

حکایت درخواست بیان اسرار الهی از سیدالشهدا توسط عده‌ای از اصحاب اینهایی هم که آمده بودند خدمت سیدالشهدا، به قول مرحوم آقا: «از همانهایی بودند که حضرت موسی انتخاب کرده بود؛ از همانها آمده بودند!»  
[مرحوم آقا می فرمودند]:

۱ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵: ﴿وَآخِ تَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبَّ عَيْنَ رَجُلًا لَّمِيقْتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبُّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكَ تَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّيَّاتِهِ لَكُنَّا بِمَا فَعَلِ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِن هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ آلٍ غَفِيرِينَ﴾.

ترجمه: «و موسی از میان قوم خویش هفتاد مرد را برای وعده گاه ما برگزید، پس آن زمان که آن لرزه شدید آنها را در برگرفت، عرضه داشت: پروردگارا، اگر می خواستی پیش از این آنها و مرا هلاک می نمودی، آیا ما را به خاطر آنچه بی خردان ما انجام داده اند هلاک می سازی؟! این جز فتنه و امتحان تو نیست، هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه می کنی و هر که را بخواهی هدایت می نمایی؛ تو ولی و مولای مایی، پس بر ما ببخش و به ما رحم نما که تو بهترین آمرزندگان!» (محقق)

سوره بقره (۲) آیه ۵۵ و ۵۶:  
﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ \* ثُمَّ بَعَثْنَا مِن مِّنْكُمْ بِعَدُوِّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۸۹: «و ای بنی اسرائیل، یاد بیاورید زمانی را که گفتید: "ای موسی، ما ایمان به خدا از گفته تو نمی آوریم، مگر آنکه خدا را آشکارا دیدار کنیم!" پس در آن حال شما را صاعقه در گرفت؛ و شما نظاره می نمودید! \* [سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم تا شاید که شکرگزاری نمایید.]»

وقتی که آمدند رو کردند به امام حسین، حضرت فرمود: «از من چه می‌خواهید؟»  
این به آن نگاهی کرد و آن هم یک خُرده به این نگاهی کرد، گفتند: «می‌خواهیم از  
آن مسائل و اسراری که می‌دانی و به کسی نمی‌گویی و از آن

مطالبی که هر جایی پیدا نمی‌شود، به ما بگویی! خلاصه امروز آمده‌ایم، از اینجا هم بیرون نمی‌رویم!»  
 حضرت یک خنده‌ای به آنها کرد و گفت: «نمی‌توانید، تحمل و قدرت ندارید!» گفتند: «نمی‌شود، هیچ فایده‌ای ندارد [و باید بگویی]!»  
 حضرت دوباره فرمود: «نمی‌توانید! اینها را نمی‌توانید تحمل کنید!» گفتند: «نه!»  
 بعد حضرت فرمود: «حالا یک نفرتان را امتحان می‌کنیم، اگر دوام آورد، بقیه [هم بیایید]؛ نفر بعد و نفر بعد! حالا چه کسی می‌آید؟!»

اینها هم دوباره از میان خودشان گشتند و

یکی را انتخاب کردند که به قول مرحوم آقای حداد:

«چگش خور او بهتر بود»<sup>۱</sup> و سعه او بیشتر بود.

حضرت فرمود: «حالا بیا برویم کنار.» حضرت او را بُرد در یک اطاق و وقتی برگشت، اینها دیدند آن فرد دارد تلو تلو می‌خورد، سر او گیج می‌رود و دیگر اصلاً نمی‌تواند با اینها حرف بزند!  
 حضرت فرمودند: «اگر می‌خواهید این بلا سر شما هم بیاید، بفرمایید!» گفتند: «نه، ما [نمی‌خواهیم]!»<sup>۲</sup>

البته مرحوم آقا بعد فرمودند:

انسان نباید بترسد و باید برود، هر چه می‌خواهد بشود! وقتی شما در دامن امام حسین رفتی، دیگر ترس یعنی چه؟! حالا تلو تلو می‌خورد، بخورد! هر طوری هم می‌خواهد بشود، بشود!

علی کلّ حال بهتر این است که انسان مسائل را

به خود آنها بسپارد تا اینکه هر طور و در هر مرتبه که

خودشان صلاح می‌دانند، همان طور انجام بدهند.

ولایت، واسطه تجلی اسماء و صفات الهی بر تمام عوالم وجود

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۵۵۷:

«افرادی که استعدادشان در تحمل مشاق و واردات بسیار بود، [مرحوم آقای حداد] از آنها تعریف می‌نمودند و می‌فرمودند: "فلان کس چگش خور خوبی دارد." و این اصطلاح آهنگرها است، چون بعضی از اقسام آهن سُست و بدون مواد فولادی است و در اثر گداختن زود از بین می‌رود و قابل چگش کاری و پتک کاری نیست، ولی بعضی از اقسام آهن دارای ترکیبات فولادی است و استحکامشان بسیار است، چندین بار متناوباً آنها را در کوره می‌گدازند و روی سندان می‌نهند و می‌کوبند، مع ذلک استقامت دارد تا آن را به هر شکل و صورت که می‌خواهند درآورند.»

<sup>۲</sup> مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۵۱:

«و روى عبدالعزیز بن کثیر: أن قوماً أتوا إلى الحسين و قالوا: "حَدِّثْنَا بِفَضَائِلِكُمْ!" قَالَ: "لَا تُطِيقُونَ و انْحَاذُوا عَنِّي لِأَشِيرَ إِلَيَّ بِبَعْضِكُمْ فَإِنَّ أَطَاقَ سَأَحْدِثُكُمْ." فَتَبَاعَدُوا عَنْهُ فَكَانَ يَتَكَلَّمُ مَعَ أَحَدِهِمْ حَتَّى دَهَشَ وَ وَلِيَ وَ جَعَلَ يَهَيِّمُ وَ لَا يُجِيبُ أَحَدًا وَ انْصَرَفُوا عَنْهُ.»



این نیرو، نیروی معدّل است. نیروی معدّل  
یعنی نیروی مدیر و حقیقتی که این اسماء کلّیه الهی،  
این علم لا یتناهی، این قدرت لا یتناهی و این حیات  
لا یتناهی را می آورد در تمام این عوالم وجود - از  
عوالم لاهوت و جبروت و عالم ملکوت علیا و سفلی  
و عالم ملائکه و عالم عقل و جنّ و انس و حیوانات  
و اشجار و جمادات و نفوس قدسیّه و نفوس منفصله  
و عالم ارواح و عالم اسرار و عالم خارج و ماده -  
تمام اینها را طبق آن ظرفیت و طبق همان مرتبه‌ای که  
قابلیت دارند و باید در همان مرتبه باشند، این اسماء  
کلّیه را می آورد در همه اینها تقسیم می کند. این  
می شود نفس امام.

پس نفس امام علیه السّلام عبارت است از آن  
نیروی معدّل و ترانسی که اسماء کلّیه الهیه را بر طبق  
مصلحت و بر طبق استعداد هر ظرفی، در آن ظرف  
قرار می دهد. این می شود این نیروی معدّل که البته  
در اینجا عالم تکلیف و عالم اختیار از این مسئله  
خارج نیست.

بنابراین نکته مهم در بینش انسان نسبت به

مقام ولایت و امام علیه السّلام رسیدن به این نکته  
است که هر قدمی که بنخواهیم برداریم و هر عملی  
که بنخواهیم انجام بدهیم - حتی در تفکرات ما - باید  
بدانیم که نفس آن عمل، نفس آن قدرت، نفس آن  
فعل، نفس آن ذکر، نفس آن دعا و نفس آن قرآن که  
ما به آن اشتغال داریم، در همان حین اشتغال، با این  
نیروی معدّل الآن دارد در وجود ما تحقّق خارجی

پیدا

می‌کند! امام علیه السّلام این است.

سرایت ولایت امام علیه السّلام حتی به دشمنان خود

هارون امام علیه السّلام را در زندان می‌اندازد ولی نمی‌داند همین شخصی که الآن در زندان است، اگر نباشد، او بر تخت سلطنت جا ندارد! او نمی‌داند اگر این شخصی که الآن در زندان سندی بن شاهک است و به خیال خودش او را در غل کرده و زنجیر به پای او بسته و نمی‌تواند از جایش حرکت کند، آن نفسی را که الآن دارد می‌کشد به اراده و اختیار اوست؛ این را نمی‌داند!

دست امام سجاد را می‌بندند، غل جامعه می‌آورند و این دست را به همین کیفیت به گردن می‌بندند،<sup>۱</sup> به طوری که تا آخر عمر اثر جراحی و آثار این سفر از کربلا به کوفه و به شام بر پشت و بازوهای امام سجاد علیه السّلام بوده است؛<sup>۲</sup> ولی همین فردی که دارد این را می‌بندد و همان یزیدی که الآن دارد این کار را انجام می‌دهد، نمی‌داند که با

---

<sup>۱</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۳۲۱.

<sup>۲</sup> رجوع شود به المجالس السنیّة، محسن امین، ج ۱، ص ۵۷۷.

ارادهٔ همین جوان دست بسته است که الآن روی این  
تخت نشسته و دارد حکمرانی می کند!

تبیین موقعیت ظاهر و باطن امام علیه السّلام در عالم وجود

یعنی موقعیت امام علیه السّلام نسبت به عالم  
وجود دو موقعیت ظاهر و باطن است:

در موقعیت ظاهر امام همین است که ما  
می بینیم: راه می رود، حرکت می کند، می خوابد، غذا  
می خورد، اگر زخمی بر او وارد بشود تأثیر می کند،  
شمشیر بر او اثر می گذارد؛ همان طوری که بر دیگران  
اثر می کند، ممکن است مریض بشود؛ همان طوری که  
دیگران مریض می شوند و دارو در او اثر می گذارد؛  
همان طوری که در سایر افراد اثر می گذارد. از  
نقطه نظر ظاهر امام علیه السّلام مثل سایر افراد است؛  
امام را می گیرند در زندان می اندازند، امام را  
می کُشند، اسب هم از روی بدن او رد می کنند و  
بدنش را دستخوش تمام ناملایمات قرار می دهند؛  
همان طوری که سایر افراد را هم اگر بخواهند به  
همین وضع مبتلا کنند، آنها هم همین طور هستند.  
این جنبهٔ ظاهر است.

ولی جنبهٔ باطن امام، جنبهٔ واسطه و وسیله

بودن است؛ یعنی اگر امام علیه السّلام

نباشد و آن روح ولایت وجود نداشته باشد، اثری به این نحو از تعینات خارجی و حوادث و پدیده‌های خارجی در هیچ مرتبه‌ای از مراتب عالم وجود، وجود ندارد! یعنی اگر روح ولایت رسول خدا نباشد، اصلاً جبرئیلی نیست تا اینکه برای پیغمبر وحی بیاورد، اسرافیلی نیست تا اینکه حیات بدمد، عزرائیلی نیست تا اینکه اصلاً قبض روح کند! ملائکه، واسطه‌های تنفیذ مشیت و اراده خدا در عالم وجودند که این واسطه‌ها باز به واسطه نفس امام علیه السلام دارای این قدرت و دارای این اختیار و دارای این تکلیف هستند.

پس وجود امام زمان علیه السلام از نقطه نظر ظاهر با سایر ائمه تفاوتی نمی‌کند؛ حضرت می‌خوابد، بلند می‌شود، نماز می‌خواند، غذا می‌خورد، حرکت می‌کند و تمام کارهایی را که ائمه علیهم السلام انجام می‌دهند نیز او انجام می‌دهد. امام علیه السلام به عنوان یک فردی که در اینجا زنده است، نفس او تعلق به این عالم دارد و برای بقا احتیاج به انجام اموری دارد که همه افراد و همه پدران خودش به این امور اشتغال دارند. امام زمان

غذا می خورد همان طور که دیگران می خوردند و استراحت می کند، مثل بقیه؛ منتها از انظار پنهان است.

تنفیذ امور همه عوالم به دست امام زمان علیه السّلام

ولی نکته مهم در وجود مبارک امام زمان علیه السّلام این است - و ما از این نکته غافل بودیم و هستیم - که وجود امام زمان علیه السّلام به معنای تنفیذ امور در همه عوالم است. ما می رویم کار انجام می دهیم بعد می گوییم: «ما کردیم!» می رویم به یک مسئله ای دسترسی پیدا می کنیم می گوییم: «قدرت ما بود، همّت ما بود، چه بود و چه بود!» می رویم یک جا را فتح می کنیم می گوییم: «ما رفتیم فتح کردیم!» اما وقتی که به یک مطلوبی نرسیدیم می گوییم: «خدا نخواست!» چرا؟! اگر قرار بر این است که ما مسائل را به خدا نسبت بدهیم، چرا هر دو را نسبت ندهیم؟! چرا اراده و مشیّت او را در اعمال نبینیم؟! تمام آنچه که در عالم اتفاق می افتد زیر نظر امام زمان علیه السّلام است.

جایگاه رؤیت ظاهری امام زمان در مکتب عرفان

بنابراین آیا مسئله مهم در حرکت یک سالک،  
رسیدن به همین بدن امام زمان است؟ این بدن که  
مثل سایر بدن‌ها است؛ تفاوتی ندارد، تفاوت فیزیکی  
ندارد. یعنی فرض کنید گلبول‌های قرمز امام زمان  
بیشتر از سایر افراد است؟! گلبول‌های سفیدش



کمتر یا زیادتر است؟! حضرت از نقطه نظر ظاهر و از نقطه نظر بدن خیلی قوی تر است؟! نه، حضرت یک بدن معتدل و مستوی القامه‌ای مانند سایر افراد دارد.

امکان دستیابی به سعادت حتی بدون دیدن ظاهری امام علیه السلام

این رسیدن، رسیدن به ظاهر است و رسیدن به ظاهر، ظاهر است. ظاهر یعنی ظاهر؛ یعنی انسان تلاش کند و یک عمر مجاهده کند تا اینکه امام زمان را ببیند! بسیار خب، حالا دید، آیا تمام شد؟! باید از حضرت چه بخواهد و تقاضا کند؟ آن تقاضا چیست؟ سعادت است! حضرت همین الآن هم می‌شنود و ما بدون اینکه حضرت را هم ببینیم می‌توانیم این تقاضا را از حضرت بکنیم. سعادت دنیا و آخرت و عافیت دنیا و آخرت و رسیدن به معرفت آن حضرت چیزی است که بدون دیدن هم مهیا می‌شود.

راهی را که بسیاری برای کمال مطرح می‌کنند و آن را در رؤیت ظاهری امام علیه السلام می‌بینند، راه اشتغال نفس و راه التذاذ نفس است؛ راه، راه

توقف است؛ راه، راه سرگرمی نفس به مسائل ظاهر است.

کلام علامه طهرانی در کیفیت ارتباطشان با امام زمان علیه السلام

اما در مکتب بزرگان و در مکتب اهل عرفان، راه، رسیدن به ولایت امام زمان است. زمانی که مرحوم آقا در طهران بودند، یک نفر از ایشان سؤال کرده بود: «آقا، ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟» ایشان که در طبقه بالا بودند فرمودند:

مثل ارتباط من با افرادی که الآن در طبقه زیر وجود دارند؛ الآن که من در طبقه بالا هستم و دارم با شما صحبت می‌کنم، چطور نسبت به طبقه زیر و افرادی که در زیر هستند اشراف دارم؟ امام زمان با من این‌طور اشراف دارد و به این کیفیت است.

چگونه با امام زمان علیه السلام ارتباط برقرار کنیم؟ (ت)

ایشان هم که دروغ نمی‌گفتند و شوخی نمی‌کردند! حالا این بهتر است که انسان تمام وجود خود را در تحت تصرف و در تحت ولایت و اشراف امام علیه السلام ببیند، یا اینکه فرض کنید ماهی یک مرتبه برود امام زمان را ببیند؟!<sup>۱</sup>

۲

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۲۵:

«سؤال: چگونه می‌توانیم با امام زمان ارتباط برقرار کنیم؟

جواب: این دیگر بسته به میزان علاقه و محبت و اهتمامی است که ان شاء الله

ما داریم؛ ”گر گدا ←

<sup>۲</sup> ← کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست!“ اگر انسان اهتمام داشته باشد

که مورد عنایت حضرت باشد طبعاً چه کار می‌کند؟ یک قانون دستتان

می‌دهم: هر کاری می‌خواهید بکنید امام زمان را در کنار خودتان ببینید، تمام شد! این می‌شود ارتباط با امام زمان. مگر ما نمی‌گوییم امام زمان از ما به ما نزدیک‌تر است؟ مگر نمی‌گوییم؟! اولیاء خدا [این‌طور هستند چه رسد به امام زمان]!

من یک شب راجع به یک بنده‌خدایی فقط خیالی به ذهنم آمده بود که بروم یک کاری انجام بدهم و به نظرم هم درست بود، ولیکن اگر این کار را انجام می‌دادم او جلوی افراد شرمنده می‌شد و آبرویش می‌رفت. اما من خیال می‌کردم که باید این بشود و به صلاحش هست؛ این‌طور فکر می‌کردم، طبعاً انسان اشتباه می‌کند.

صبح رفتم پیش آقا و آقا داشتند مشغول نوشتن می‌شدند و من هم رفتم پشت میز و مشغول کارم شدم. ایشان آنجا بودند و من هم اینجا. همین‌طوری که می‌نوشتند فرمودند: «انسان نمی‌تواند به هر خیالی که در ذهنش می‌گذرد جامه عمل بپوشاند! اینها خوب نیست؛ انسان باید آبروی افراد را حفظ کند!» خب، ایشان از کجا فهمید؟! ایشان می‌فهمد ولی امام زمان نمی‌فهمد؟! او که سرباز امام زمان است، او که متصل به امام زمان است، او که شاگرد از امتحان به‌درآمده امام زمان است می‌فهمد ولی آن امام زمان نمی‌فهمد و خبر از ما ندارد؟!!

آیا برای اینکه ما مطالب را به امام زمان بگوییم حتماً باید چهل شب برویم سهله؟! یا چهل شب برویم جمکران و در آن چاه از این کاغذها و عریضه‌ها بیندازیم؟! هان؟! آن امام زمانی که فقط بشود در جمکران و سهله پیدایش کرد آن امام زمان فایده‌ای ندارد! امام زمانی فایده دارد که از خود من به من نزدیک‌تر است، آن امام زمان است. امام زمانی که از رگ گردن من به من نزدیک‌تر است، آن امام زمان است. امام زمانی که قبل از اینکه حتی فکر در ذهن من بیاید آن فکر را می‌داند، آن امام زمان است.

می‌خواهیم با امام زمان ارتباط برقرار کنیم؟ بنده راهش را می‌گویم: نه مسجد سهله می‌خواهد، نه کوفه می‌خواهد، نه جمکران می‌خواهد، نه چاه جمکران می‌خواهد، نه عریضه‌نویسی می‌خواهد، همه اینها را کنار بگذارید؛ بلکه احساس کنید واقعاً امام زمان در کنارتان است! آن‌وقت ببینید قضیه چه می‌شود! آن‌وقت دیگر می‌شود هر کاری کرد؟ نه دیگر.

شما وقتی یک رفیق‌تان کنارتان می‌آید، دست و پایتان را جمع می‌کنید، می‌روید لباس‌تان را عوض می‌کنید و هر حرفی را نمی‌زنید؛ یا الآن که من می‌بینم جناب این دستگاه‌ها و ضبط‌ها و دوربین‌ها جلوی من هست، مگر عاقلم را از دست داده‌ام که هرچه دلم می‌خواهد بگویم درحالی که ←

۱ ← می‌دانم می‌رود روی سایت و یک ساعت بعد همه دنیا می‌فهمند؟! لذا

حساب می‌کنم، حرفم را حساب می‌کنم، صحبت‌م را حساب می‌کنم، می‌سنجم چه چیزی را بگویم، چه چیزی را نگویم؛ حتی باز در آن خلاف درمی‌آید و می‌گویند: ”آقا، این حرفی را که زدید، این قضیه چه می‌شود؟“ بابا، یک کاریش نکنید! درست شد؟ من از یک دوربین فسقلی می‌ترسم! آن وقت اگر امام زمان را احساس بکنم که در کنار من است، چه احساسی پیدا می‌کنم؟ هیچ تغییری در [من پیدا نمی‌شود]؟!!

این برای چیست؟ به خاطر این است که ما در ظاهر گرفتاریم، در احساس گرفتاریم، در زندان چشم هستیم نه در فضای قلب و بصیرت. وقتی چشممان می‌بیند، دست و پایمان را جمع می‌کنیم، قشنگ! [در خلوت خود] همین‌طور به نماز می‌ایستیم، حال اگر عبایمان هم نا منظم بود، بود؛ خب نماز است، می‌خوانیم و دیگر لازم نیست که [حساس باشیم]! اما تا یک دوربین و تلویزیون می‌گذارند جلویمان و بعد هم می‌گویند می‌خواهد پخش بشود، یک دفعه خودمان را درست می‌کنیم و مدام وسط نماز به جای حمد و سوره خواندن، سه دفعه عبایمان را درست می‌کنیم که یک وقت یک میل این طرف و آن طرف نرود و این تیپ [حفظ بشود و] مردم قشنگ‌تر ببینند! چرا؟ چون این فسقلی و این چند گرم الان دارد ما را به بقیه نشان می‌دهد! این نماز شد؟! این نماز نیست، فیلم و دوربین است. بیچاره! برو دوباره نمازت را بخوان! این نماز از این سقف هم بالاتر نمی‌رود.

اما اگر آمدیم و همان‌طوری که وقتی کسی نیست نماز می‌خوانیم، همان‌طور جلوی دوربین ایستادیم، یک چیزی می‌شویم! اگر همان حالت حضوری را که در آنجا احساس کردیم به اینجا هم بیاوریم - که خیلی مشکل است! ”خیلی“ مشکل است! - می‌شود روی آن حساب کرد.

امام زمان ما امام زمانی است که از ما به ما نزدیک‌تر است. مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:

کور باد آن چشمی که وقتی صبح از خواب برمی‌خیزد، قبل از افتادن به دیوار و پنجره به امام زمان نیفتد!\*

چون آدم از خواب که بلند می‌شود چشمش به دیوار و پنجره و کمد است! این قضیه چیست؟ جسم ظاهر امام زمان که درون اطاق نیست! پس یعنی چه؟ آقای حداد می‌خواهند این را بفرمایند: همین نگاه تو که الان دارد به این ستون می‌افتد و این ستون در نظر تو می‌آید، این اراده امام زمان است؛ اگر نخواهد، نمی‌افتد! این است! این امام زمان را ما باید احساس کنیم؛ از ظاهر رد شویم، عبور کنیم و به این مرتبه برسیم! وقتی رسیدیم، این می‌شود ارتباط.

حال دیگر خودش می‌داند چگونه با ما عمل کند و آن مسئله دست خود اوست. آن کشتی دست اوست و خود او مسئول و راهنما است و هر جا که صلاح بداند، خودش به آن کیفیتی که می‌داند آن را هدایت می‌کند. اگر برای

افرادی بودند، زحمت می‌کشیدند، وردهایی داشتند، اربعینّیاتی داشتند، کارهایی می‌کردند و بعد از دو ماه، سه ماه یا چهار ماه به آنها یک فرصت پنج دقیقه یا یک دقیقه‌ای داده می‌شد و امام را [در حدّ] یک دیدن، در یک خیابان و در یک جا می‌دیدند. بسیار خوب، این همه شما زحمت کشیدی و امام زمان را دیدی، از این دفعه تا آن دفعه هم که قیافه امام زمان تغییر نکرده است تا بگوییم مثلاً اول سفید بود بعد سیاه شد، بعد قرمز و بعد زرد، نه! حضرت همیشه یک رنگ بوده و همه حضرت را همیشه به یک [شکل مشاهده کرده‌اند]؛ اینکه شما الآن حضرت را در مرتبه دوم می‌بینید، چقدر بر معارف تو اضافه کرد؟ هیچ! فقط دلت را خوش کرد به اینکه آمدی و امام را دیدی، همین، تمام! غیر از این که چیز دیگری نبود! آیا خدا را بهتر شناختی؟! نسبت

---

ما صلاح باشد، این ارتباط را هم تبدیل به ارتباط ظاهری می‌کند و اگر برای ما صلاح نباشد، ارتباط را به ارتباط شهودی مثالی انجام می‌دهد و اگر باز صلاح نباشد، ما را به سمت همین ارتباط عقلانی که از هر دوی آنها مهم‌تر است، می‌رساند.»

\* رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.

به خدا معرفت بیشتری پیدا کردی؟! معرفت اسماء الهیه در دلت بیشتر شد؟! کدام؟! نه، همین قدر دلت خوش شد که امام را دیدی! بسیار خوب، همین مقدار بود و این شخص بیش از این مقدار سهم ندارد.

اهمیت و آثار رسیدن به ولایت امام زمان علیه السّلام

حال به جای اینکه نیت و هدفت رسیدن به دیدن ظاهری امام علیه السّلام باشد، نیت و هدفت را بر این قرار بده که امام را در وجود خودت پیاده کنی؛ کاری کنی که همیشه خود را در خدمت امام ببینی و نیت را برای رسیدن به ولایت امام علیه السّلام قرار بدهی؛ چه ببینی چه نبینی، چه حضرت را مشاهده کنی یا نکنی!

آنگاه است که هر روز که بر انسان می‌گذرد یک پرده جدیدی می‌آید، یک معرفت جدیدی پیدا می‌شود و یک حقیقت جدیدی از وجود آن حضرت برای انسان تجلّی می‌کند. وجود آن حضرت را دیگر وجود سبعی و اطلاقی می‌بیند و محدود در

یک شخص و یک قیافه خاص نمی‌بیند؛ یک وجود سعی را می‌بیند که از ذره ذره عالم وجود گرفته تا در تمام مراتب عالم قُرب و عالم تجرُّد، منتشر و پراکنده است و همه را در حوزه نفسِ ولایی خود محو و هضم کرده و همه را در هر مرتبه به آنچه که صالح برای آن مرتبه است، در آن مرتبه قرار می‌دهد.

ولایت یعنی توحید در مقام جمع

این وجود، وجودی است که شناخت آن مساوی است با شناخت وجود پروردگار؛ یعنی انسان به مرتبه ولایت برسد که آن ولایت عبارت است از حقیقت توحید، منتها حقیقت توحید در مراتب اسماء و صفات.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: ولایت، یعنی توحید در مقام جمع. و توحید ذات مرتبه‌ای است بالاتر از مرتبه ولایت و ولایت هم خودش اسمی است از اسماء کلیه پروردگار که از اسماء مُلاصِق و ذاتیات منتزعه از آن ذات پروردگار است. روی این جهت، شناخت امام علیه السّلام باید به شناخت

حقیقت او باشد.

هدف از دیدار امام زمان علیه السّلام در کلام مرحوم حداد

مرحوم آقای حداد هم به من فرمودند. وقتی

که تقریباً حدود هفده سال سن داشتم، از ایشان

سؤال کردم: «آیا من می‌توانم به حضور حضرت

برسم؟» ایشان فرمودند: «بله، می‌توانی به خدمت

حضرت برسی.» گفتم: «آقا، دستوراتش چیست؟»

ایشان یک مطلبی را به من فرمودند که: «اگر بیست

روز این را انجام بدهی، خدمت حضرت می‌رسی.»

ولی بعد به من فرمودند:

منظور، دیدن واقعیت آن حضرت و رسیدن به ذات واقعیت آن حضرت است! این منظور است.

البته دیدن ظاهر هم بالأخره دیدن امام است،

آن هم مطلوب است و نمی‌خواهم بگویم که [ارزشی

ندارد]؛ ولی مطلوب، دیدن واقع و رسیدن به واقع

است.

وقتی دیدیم این‌طور است، ما هم دیگر آن را

انجام ندادیم و تا به حال هم انجام نداده‌ایم! گفتیم

اگر لایق باشیم خود امام علیه السّلام [این توفیق را

نصیب ما خواهند کرد]؛ لیاقت را هم باید خودش

بدهد و توفیق هم باید خودش بدهد. اگر لایق



نباشيم، چرا برويم وقت امام عليه السلام را بگيريم و

بگويم: «يا ابن رسول الله، ما مي خواهيم

بیاییم با شما صحبت کنیم!» می گوید: تو که لایق من نیستی، چرا وقت مرا می گیری؟! تو که لیاقت نداری، بگذار ما برویم به کارمان برسیم! آیا تو خودت را قابل کرده‌ای یا نکرده‌ای؟! آیا تو خودت را لایق برای حضور ما کرده‌ای یا نکرده‌ای؟! اگر من الآن در امشب، شب یک‌شنبه بخواهم ظهور کنم، آیا تو قابلیت این را که هرچه بگویم بپذیری، داری یا نداری؟!!

حقیقت معنای انتظار فرج

بسیار خوب، همین الآن خودمان را محک می‌زنیم: اگر همین الآن حضرت که قطعاً در اینجا حضور دارد، به صورت ظاهر هم برای ما متمثل بشود، واقعاً ما هرچه امام علیه السّلام بگوید می‌پذیریم؟ هرچه! هرچه می‌خواهد بگوید! یک خُرده به خودمان مراجعه کنیم؛ مشکل است دیگر! انتظار فرج یعنی امشب، شب یک‌شنبه خودمان را درست کنیم. این معنا معنای انتظار فرج است.

این توجیهی که می‌کنند: «انتظار فرج یعنی انسان بنشیند برای یک روزی که این دنیا پر از عدل

و داد بشود» به من چه؟! می خواهد بشود می خواهد نشود! من که یک سال دیگر می میرم، می خواهد بشود می خواهد نشود! برای من چه فایده‌ای دارد؟! اگر من زمان ظهور امام علیه السلام را ادراک نکنم، اینکه حضرت بعد از اینکه من از دنیا رفتم، فردای آن ظهور کند، به چه درد من می خورد؟! بله، عرض کردم که برای آنهایی که در اینجا هستند و آن حضرت را زیارت می کنند بسیار مفید است؛ اما اگر من بخواهم از این دنیا بروم، اول کاری که نکیر و منکر و حساب و کتاب و دفتر و دستک و «اینجا چه کردی؟» به سر من می آورند، تا بخواهم بگویم: «من به انتظار ظهور امام زمان نشستم» می گویند: «بیخود نشستی! چه کسی به تو گفت بنشینی?!»

انتظار فرج یعنی آمادگی پذیرش و عمل به دستورات امام زمان

لذا مسئله انتظار یعنی مسئله آمادگی. چه

کسی منتظر است؟ شما یک مهمان محترم یا یک

بزرگی را به منزلتان دعوت می کنید؛ چه زمانی به

شما می گویند شما «منتظر» این مهمان هستید؟ وقتی

که بلند شوید بروید در آشپزخانه کار کنید؟ نه! وقتی

که بلند شوید بروید پشت بام؟ نه! بلکه وقتی [به شما  
منتظر می گویند] که لباس پوشیده‌اید، منزل را آماده  
کرده‌اید، درب حیاط را باز گذاشته‌اید، خودتان هم  
کنار حیاط ایستاده‌اید و منتظر

هستید؛ این را می‌گویند آمادگی! درست شد؟! این آمادگی علامت اشتیاق و علامت رسیدن به آن بزرگ است؛ نه اینکه انسان برود هر کاری می‌خواهد انجام بدهد و بعد بگوید: «ما انتظار ظهور داریم و انتظار ظهور هم خودش ثواب دارد!» نه، این طور نیست.

انتظار ظهور امام علیه السلام به این معناست که ما هر لحظه و همین الآن [حضرت را حاضر و ناظر بینیم]! همین الآن که ما به سمت تلویزیون می‌رویم و می‌خواهیم پیچ را باز کنیم و فیلم تماشا کنیم، امام زمان می‌آید مَچ ما را می‌گیرد! همین طور! می‌فرماید: «من به تو گفتم برو این کار را بکن؟!» - حالا متوجه شدید که ما منتظر نیستیم؟! - به حضرت می‌گوییم: «این یکی را شما اغماض کنید!» حضرت می‌گوید: نه، نشد! دیگر نشد! قرار شد اگر من شب یک‌شنبه بیایم، هرچه به تو بگویم گوش بدهی و تو هم گفتی: «چشم!» الآن یک دفعه چه شد؟! [یا اینکه با خود می‌گوییم]: «یک نیم‌ساعتی [وقت] هست؛ هنوز شوهرمان به منزل نیامده و هنوز بچه‌ها از

مدرسه نیامده‌اند، ببینیم این برنامه چه دارد! «هان! تا می‌خواهیم برویم ببینیم، همان‌جا باید یادمان باشد که به امام زمان قول داده‌ایم! التفات کردید؟!»

اهمیت مراقبه برای منتظران ظهور

اینجاست که می‌گویند مراقبه! مراقبه یعنی یک سالک هر عملی را که می‌خواهد انجام بدهد، مواظب باشد پیچ را دارد کجا می‌پیچاند! این حرفی را که دارد می‌زند، برای چه دارد می‌زند! این اقدامی که می‌خواهد بکند، دارد خودش را گول می‌زند یا دارد سر امام زمان را کلاه می‌گذارد؟! وقتی که یک مطلب گفته می‌شود، باید به آن مطلب عمل بشود. حالا ما می‌آییم می‌پیچانیم، یک خُرده این‌طرفش می‌کنیم و یک خُرده آن‌طرف، تا یک راهی پیدا کنیم که از آن‌طرف در برویم [و بعد بگوییم] نه حرف آقا را زمین گذاشته‌ایم و کار خودمان را هم کرده‌ایم! بسیار خوب، نتیجه‌اش هم همین است و مسئله همین است. همان‌جا حضرت می‌آید جلویت را می‌گیرد و همان‌جا می‌آید انسان را نگه می‌دارد.

حضرت که نمی‌گوید برو خودت را از پشت‌بام پایین بیداز؛ هیچ‌وقت حضرت

یک‌هم‌چنین حرفی را نمی‌زند! حضرت که  
نمی‌گوید بیا از شوهرت طلاق بگیر؛ هیچ‌وقت  
حضرت یک‌هم‌چنین حرفی را نمی‌زند! حضرت که  
نمی‌گوید بلند

شو برو سر بچہات را بپر؛ از این حرف‌ها که  
نمی‌زند! اینها را من خودم از طرف حضرت به همه  
شما می‌گویم، هیچ وقت! اما حضرت چه می‌گوید؟  
می‌گوید پیچ موسیقی را باز نکن، چرا باز کردی؟!  
خبری که به درد تو نمی‌خورد و ذہنت را مشوش  
می‌کند، چرا گوش می‌دهی؟! شخصی که می‌آید با  
تو حرف می‌زند و فتنه‌انگیزی می‌کند، چرا پای  
حرفش می‌نشینی؟! هان؟! وقتی که شوهر نسبت به  
این قضیہ راضی نیست، چرا می‌روی انجام  
می‌دهی؟! رضایت شوهر مقدم است! اینها  
چیست؟! اینها امر حضرت است. البتہ برای شوهر  
ہم یک تکلیف دیگر دارد، خیال نکنید [برای مرد  
تکلیفی نیست]؛ امام زمان برای زن یک تکلیفی دارد،  
برای مرد یک تکلیفی و ہر کدام اینها باید انجام  
بدهند.

لزوم تقدّم رضای الہی بر خواست نفس

من در جلسہٴ پریروزِ مخدّرات قم<sup>۱</sup> - نمی‌دانم

به دست شما رسید یا نہ - این مطلب را عرض کردم

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانوادہ - قم، جلسہ ۸.



که انسان نباید خودش را گول بزند؛ در کارهایی که انجام می‌دهد باید ببیند خواست خدا چیست، نه اینکه غرض نفسانی چیست! خواست خدا را باید مدّ نظر قرار بدهد. حالا نفس می‌آید می‌پیچاند، این طرف می‌کند، آن طرف می‌کند.

حکایت انصراف علامه طهرانی از سفر حج به خاطر رسیدگی به امور

خانواده

بعد این قضیه را نقل کردم و گفتم: من سراغ ندارم، یعنی به عمرم ندیدم کسی مثل مرحوم پدر ما این قدر برای رفتن به مکه و برای انجام [حج] اشتیاق داشته باشد؛ مخصوصاً حجّ واجب! ایشان عمره نرفتند، ظاهراً شش مرتبه به حجّ واجب مشرف شدند. ایشان می‌گفتند: «اگر من می‌توانستم، هر سال می‌رفتم!» و کم دیده شد که کسی راجع به حج و اعمال و... پیش ایشان صحبت کند و اشک ایشان نیاید؛ همین‌طور اشک ایشان [جاری می‌شد]! اصلاً انگار ایشان خودشان را در آن اعمال حاضر می‌دیدند، در آن طواف حاضر می‌دیدند، در عرفات حاضر می‌دیدند. آن مطالبی را که ایشان از این مسائل درک می‌کردند، کجا ذهن ما می‌رسد؟! شش بار هم

موفق شدند.

یک سال در همان اواخر زمان شاه و بعد از

آن سفری که ما به اتفاق ایشان

مشرّف شدیم، یکی از دوستانشان ایشان را برای همین حج دعوت کرده بود. مدت‌ها و سال‌ها هم بود که ایشان مشرّف نشده بود. در همین هنگام، والدۀ ما حامل بود و می‌خواست همشیره آخر ما را فارغ بشود که متأسفانه با اشکالاتی مواجه می‌شود و می‌گویند باید تحت عمل قرار بگیرد و به‌طور طبیعی [نمی‌شود]؛ بالأخره منجر به عمل می‌شود و چند روزی هم در بیمارستان بودند. یک روز که ما از قم آمدیم، به‌اتفاق مرحوم آقا به بیمارستان رفتیم. بیمارستان هم اگر فراموش نکرده باشم - پیر شدیم دیگر! - همین بیمارستان خیابان آزادی، نزدیک خیابان آذربایجان بود؛ یعنی آن دکتر خاصّ ایشان که از منتسبین به ما هم هست، در آنجا بود. ما رفتیم و قرار بود ایشان را هم فردا مرخص کنند و به منزل بیایند. در همین حین، یعنی حدود دو سه روز یا سه چهار روز بعد قرار بود کاروان‌ها حرکت کنند و راه بیفتند و بروند، که طبعاً والدۀ ما تا آن موقع به منزل منتقل شده بود. وقتی که ما داشتیم از بیمارستان برمی‌گشتیم منزل، من در راه به آقا گفتم: «آقا، این

قضیه حجّ شما چه می شود؟ شما اگر می خواهید، حج را بروید؛ ما از قم می آییم طهران و پیش والده هستیم و مشکل نداریم، چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می کنیم و هستیم.» رفقا هم می آمدند و در منزل می ماندند؛ هر وقت ایشان مسافرت می رفتند، رفقا می آمدند و تا مدتی که ایشان برمی گشتند در منزل می ماندند؛ مثلاً اگر سفر کربلا یا سفر مکه می رفتند، دوستان می آمدند شب را هم می ماندند. ایشان یک فکری کردند و به من گفتند:

آقای آقا سید محسن، این چه حجّی است که من بروم درحالی که یک بنده ای از بندگان خدا و عیال انسان به شوهرش نیاز داشته باشد؟!

التفات کردید؟ حج را نرفتند درحالی که عمل سزارینی بود، انجام شد و بعد هم ایشان به منزل منتقل شدند. حالا، این حج حجّی است که اگر ایشان می رفتند بیشتر مورد رضای خدا بود یا حالا که نرفتند؟! ببینید مسئله چقدر دقیق است!

اجتناب از نفسانی و شیطانی شدن امور عبادی

حال شیطان می آید و همین حج را برای انسان به یک صورت موجّه جلوه می دهد، با وجود ارتکاب عمل حرام! یعنی انسان یک عمل حرامی را انجام می دهد



ولی نفسش می آید آن را کنار و پس می زند و می گوید: «نه، حج مهم است! به عنوان روحانی کاروان به آنجا می رویم؛ تبلیغ می کنیم، مسئله می گوئیم و بالأخره عنصر مفیدی هستیم! برای افراد شبهه‌اتی هست، ما هم باری را برداریم!» مگر شریعت فقط مانده که جناب‌عالی بار را برداری؟! شما داری حجّی انجام می دهی که دارند هر قدمش را برای یک معصیت می نویسند! در هر قدم دارند برای یک معصیت می نویسند.

من مورد دیگری را می گویم: تو داری عیالت را که تازه از بیمارستان به منزل آمده و الآن به بدترین وجه در منزل است، رها می کنی که بروی به سؤال حجّاج پردازی؟! چه کسی را داری گول می زنی؟ خدا را؟! شاید بیایی به منِ طهرانی بگویی: «آقا، ما برای این و برای این و برای این می رویم انجام می دهیم» و من هم گول می خورم و می گویم: «إن شاء الله که خیر است!» اما آن ملائکه‌ای که روی دو تا شانه‌های تو نشسته‌اند و دارند می نویسند، به ریش تو دارند می خندند! آنها را که دیگر نمی توانی گول بزنی! آنها آنچه در دلت هست را در می آورند

جلویت [می‌گذارند و] نشان می‌دهند، می‌گویند:  
«این سیاه است، این دل سیاه نمی‌تواند به مکه برود!  
کجا می‌خواهی بروی؟!»

موقعیت انسان در حالت انتظار فرج

اینجاست که تکلیف خیلی دقیق می‌شود و  
مسئله، خیلی مسئله مهمی می‌شود؛ دست انسان  
دیگر هر جا نمی‌تواند برود، پایش هر جا نمی‌تواند  
برود و فکرش هر جا نمی‌تواند برود؛ چرا؟ چون قرار  
شد که حالت، حالت انتظار باشد؛ تا بخواهد برود،  
یک دفعه یک ندا می‌آید: «هان! تو قول دادی! مگر  
قول ندادی؟!» می‌گوییم: «حالا إن شاء الله...! حالا  
بعد...!» تمام شد، باختیم! مورد دوم، باختیم! مورد  
سوم، باختیم! بعد می‌گوییم: «آقا، چرا حال ما  
این طور است؟!» مدام نامه به ما می‌نویسند: «آقا، چرا  
حال ما این طور است؟! چرا پیشرفت نداریم؟! چرا  
چه نداریم؟! چرا چه نداریم?!» این حرف‌هایی که  
عرض می‌کنم از طرف خودم نمی‌گویم، مرحوم آقا  
این مطالب را می‌فرمودند و مرحوم آقا این حرف‌ها  
را می‌زدند.

امام زمان علیه السّلام این است. پس امام

علیه السّلام حقیقت زنده‌ای است در تک‌تک

سلول‌های وجودی ما! آن حقیقت زنده در تک‌تک

سلول‌های مغز ما، در



نفس ما، در سرّ ما، در روح ما، در مثال ما، در ملکوت ما و در تمام شراشر وجودِ تک تک ما همیشه زنده است؛ هیچ وقت خواب و هیچ وقت چُرت ندارد. خیال نکنیم: «حالا این را انجام می‌دهیم، إن شاء الله امام زمان خوابیده است!» نه، ما خوابیده‌ایم؛ او خواب هم باشد بیدار است! خیال نکنیم: «حالا ما این را انجام دادیم؛ این قدر خلایقی وجود دارند که حضرت دارد به آنها می‌پردازد، إن شاء الله ما را ندیده است!» نه، همان موقع که داریم این خیال را می‌کنیم، او دارد به ما می‌خندد؛ همان موقع! بله، خیال نکنید مسئله [سهل و آسان است]!

#### تبیین حقیقت مقام ولایت

مقام ولایت عبارت است از حیات کلی در همه حیات‌های جزئی و عبارت است از علم کلی در همه علوم جزئی و عبارت است از قدرت کلی در همه قدرت‌های جزئی؛ این می‌شود مقام ولایت!

حال رسیدن به این مقام ولایت و رسیدن به یک‌هم‌چنین حقیقتی ارزش ندارد؟! انسان به این نقطه برسد که این را بفهمد؛ نه اینکه «کتابی» بفهمد،

مثل امثال ما که «کتابی» می دانیم! کتاب باز می کنیم و می بینیم این طوری گفته اند، بعد می آییم برای شما می گوئیم. نه، بلکه اصلاً روحش و نفسش در این جایگاه قرار بگیرد! همان طور که مرحوم آقا می فرمودند:

احساس من نسبت به امام علیه السلام، مثل احساس این بچه های طبقه پایین است نسبت به من؛ همین طور! چطور من بر اینها اشراف دارم، همین طور امام علیه السلام به من اشراف دارد.

این با آن چیزی که ما می فهمیم یکی است؟!!

خیلی تفاوت دارد! این مسئله، مربوط به امام علیه السلام.

علت سردی و تکاهل در انجام امور عبادی

خیال می کنم در لا به لای این مطالب، جواب

این سؤال را هم داده باشم: «چرا حالت سردی برای

ما پیدا می شود و چرا در بعضی از اوقات میل نداریم،

نمی توانیم بلند شویم و نمی توانیم کاری انجام

بدهیم؟» خیال می کنم طبعاً با توجه به این قضیه،

پاسخ این مسئله هم داده شده باشد که ادراک واقعی

مسئله نمی گذارد انسان آرام بگیرد، نمی گذارد

انسان دست روی دست بگذارد، نمی‌گذارد  
انسان دیگر هر کاری که می‌خواهد انجام بدهد و با  
هر که بخواهد حرف بزند! چون وقتی که شما یک  
مطلب را ادراک کردید، دیگر معنا ندارد کوتاهی  
کنید! درست؟! می‌شود کوتاهی کنید؟! نمی‌شود  
کوتاهی کنید.

وقتی ببینید یک مسئله خطیر است، نمی‌توانید  
کوتاهی کنید! وقتی ببینید بچه کوچک شما دو  
درجه، سه درجه تب دارد و الآن باید او را به طبیب  
برسانید، ولی همین الآن در می‌زنند و یک مهمان  
می‌آید منزل، آیا می‌گویید: «خیلی خب، حالا این  
کنار باشد و هر وقت مهمان رفت، دو ساعت، سه  
ساعت دیگر [او را به طبیب می‌رسانم]!» نه، بلکه به  
مهمان می‌گویید: «می‌خواهی برو، می‌خواهی  
بنشین؛ من باید این را به دکتر ببرم!» می‌گویید یا  
نمی‌گویید؟! چرا راجع به بقیه مسائل نمی‌گویید؟!  
چرا ما این اهتمام را نسبت به چیزهای دیگر  
نداریم؟! چرا وقتی که یک موردی پیدا می‌شود که  
قطعاً برخلاف امام زمان است، نمی‌گوییم امام زمان

ناراحت می شود؟! بلکه می گوئیم: «اگر این کار را انجام ندهیم، خواهرمان ناراحت می شود! اگر این کار را انجام ندهیم، فامیل از ما دلخور می شوند!» به جهنم که دلخور می شوند! به فامیل بگوئید: «اگر انجام ندهیم امام از ما دلخور می شود!» هان! کدام مهم است؟! پس معلوم است که ما امام زمان را قبول نداریم و دستِ کم می گیریم.

در دوران طفولیت یک معلم داشتیم و گاه گاهی [به کلاس درس] نمی رفتیم؛ البته درس را مطالعه می کردیم. [با خود می گفتیم]: «مطالعه کرده ایم!» وقتی می رفتیم، می گفتیم: «کار داشتیم، نشد که بیایم!» بنده خدا ما را نصیحت می کرد و می گفت: «همیشه به کار بگوئید من درس دارم، نه اینکه به درس بگوئید من کار دارم!» و حرف او خوب بود.

چرا ما امام زمان علیه السلام را [غایب می دانیم]؟! اگر ما امام را حیّ و بر همه امور مُشرف بدانیم و از آن طرف بدبختی و بیچارگی و نواقص خودمان، این عمر کوتاه، این همه حوادث، این همه جریانات و اینکه از یک ساعت بعد خودمان هم خبر

نداریم، اینها را هم مدّ نظر بیاوریم، [آیا می‌شود

نسبت به امام زمان علیه السّلام

بی توجه باشیم]؟! چرا ما می آییم و مسائل دیگر  
را غلبه می دهیم؟! این غلبه چیست؟ خسران و  
خودباختگی است!

ما امروز تقریباً خُلف [وعده] کردیم، ولی این  
خلف هم در اختیار ما نبود. از خدمت دوستان  
عذرخواهی می کنیم که دیر خدمتشان رسیدیم.  
إن شاء الله سعی می کنیم برای دفعه بعد تخلف نکنیم!  
گرچه خودمان دیروز، روز جمعه<sup>۱</sup> راجع به وفای به  
عهد خیلی صحبت کردیم، اما خودمان امروز آمدیم  
خلافش را انجام دادیم! إن شاء الله می بخشند، مسئله  
در اختیارم نبوده است.

کیفیت سرعت بخشیدن به سیر و حرکت به سوی خدا

مطلب دیگری که فرموده اند و در بسیاری از  
این مکتوب ها نوشته شده بود، این بود: «چه کار کنیم  
سریع تر راه را برویم؟» البته انسان باید داعی داشته  
باشد برای اینکه هرچه زودتر خودش را به مطلوب  
برساند و بتواند از این وقت عدیم النظیر و بدون  
جایگزین و غیر جایگزین استفاده خود را بکند؛ ولی

---

<sup>۱</sup> عنوان بصری، ج ۶، مجلس ۶۰.

بہتر از این، این است کہ امور را بہ خدا تفویض کنیم! این یک مرتبہ بالاتر و بہتر است. بگوییم: «خدایا، می خواهی زود برسانی، برسان؛ می خواهی دیر برسانی، برسان! ما بندگان تو هستیم.»

باید آنچه کہ در اختیار داریم و آنچه کہ در تحتِ سعه و قدرت خود می بینیم انجام بدهیم، اما اینکه الآن می رسیم یا بعد می رسیم، این مسئلہ ای است کہ بہ ارادہ او مربوط است.

گرچہ وصالش نہ بہ کوشش دهند \*\*\* هر قدر ای دل کہ توانی بکوش<sup>۱</sup>

انسان باید نسبت بہ این قضیہ ہم توجہ داشته باشد.

امیدواریم کہ خداوند توفیق بینش و بصیرت نسبت بہ راه و بعد توفیق عمل و تطبیق زندگی و تمام شرایش و جودی براساس این بصیرت و بینش را بہ ما عنایت کند!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴.

مجلس سوّم: فلسفه غیبت امام زمان  
علیه السّلام و وظیفه افراد در قبال آن

طهران / ۱۹ شعبان المعظّم ۱۴۲۴ ه.ق

جلسه بیستم سلوک خانواده





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد  
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

به مناسبت ایام که متعلق به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می باشد، به نظرم رسید درباره مسئله مهدویت و مطالبی که راجع به این قضیه از زمان سابق تا الآن رایج و دارج است صحبت بشود و بعد به سؤالاتی که دوستان کرده اند - که بسیار سؤالات پخته ای است و چه بسا بسیاری از افراد، همین مطالب و سؤالات را دارند - پاسخ داده شود.

تبيين دو مسئله در رابطه با غیبت امام زمان علیه السلام

مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که امام زمان علیه السلام حدود ۱۲۰۰ سال در پرده غیبت

باشد. نسبت به ارتباط با آن حضرت به صورت ظاهر و یا باطن مطالبی از بزرگان نقل شده و در تاریخ نسبت به این مسئله حکایاتی وارد شده است.<sup>۱</sup> همین طور در روایات نسبت به کیفیت و زمان ظهور، مطالبی نه چندان دقیق بلکه بیانگر محدوده ظهور حضرت مطرح شده است؛ مانند ظهور سفیانی یا ظهور یمانی و یا مطالب دیگری که کم و بیش از آثار سماوی و ارضی در روایات و اخبار موجود است.<sup>۲</sup> نکته‌ای که در این مسئله وجود دارد دو مطلب است:

مسئله اول: فلسفه غیبت

مطلب اول این است که خدای متعال آنچه که درباره امام زمان علیه السلام مقدر کرده است با سایر ائمه تفاوت دارد.

عدم شناخت جایگاه حقیقی امام علیه السلام توسط مردم

در مورد سایر ائمه حتی در زمان خود رسول الله، مردم قدر امام را نمی دانستند و امام را

<sup>۱</sup> رجوع شود به نجم الثاقب، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۷۸۳.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۷ - ۳۲۲؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۲۹ - ۳۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲ و ۵۳.

یکی از افراد مانند خود تصوّر می‌کردند؛ فردی که می‌آید در خیابان‌ها حرکت می‌کند، ملک و زمینی دارد، چه بسا اموالی برای تجارت دارد، با افراد می‌نشیند، می‌آید در مسجد مدینه نماز می‌خواند و یا اینکه مجلس درس و بحث دارد. همان‌طوری که در خیلی از موارد، افراد دیگر هم همین‌طور بودند. در زمان امام سجاد علیه السّلام مجالس درس و بحث بسیار بود، به‌خصوص از زمانی که مسئلهٔ تکلم و کلامی‌گری در میان شیعه رواج پیدا کرد، حوزه‌های درسی در میان مسلمین پیدا شد.

انحرافات ابوحنیفه و مقابله با امام علیه السّلام

در زمان امام صادق علیه السّلام علناً افراد دیگری در مقابل حضرت قد برافراشتند؛ افرادی مانند ابوحنیفه که خود از شاگردان حضرت بود<sup>۱</sup> ولی بعد منحرف شد و در مقابل امام صادق علیه السّلام مجلس درس و شاگرد و... ترتیب داد و البته از طرف حکومت هم تأیید می‌شد.<sup>۲</sup> حتی بعضی‌ها

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به رجال الطوسی، ص ۳۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۴؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۶؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۱۱۲ و ۱۵۹.

<sup>۲</sup> رجوع شود به مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۲۵۵.

بودند که هم در درس امام علیه السّلام شرکت می‌کردند و هم به درس ابی حنیفه می‌رفتند؛ امّا مبنای ابی حنیفه بر مخالفت با امام علیه السّلام بود در همهٔ زمینه‌ها! عبارتی از او نقل شده است که:

خَالَفْتُ جَعْفَرًا فِي كُلِّ فَرْعٍ؛<sup>۱</sup> «من در هر فرع فقهی با جعفر بن محمد (امام صادق علیه السّلام) مخالفت کردم!»

با این عبارت!

خیلی باعث تأسّف است که در کلام بعضی از بزرگان علمی گذشتهٔ ما که به رحمت خدا رفته‌اند [از ابی حنیفه تمجید شده است]؛ من در یک کتابی دیدم که از ابی حنیفه به عنوان یکی از مفاخر اسلام یاد شده بود!<sup>۲</sup> البته ابی حنیفه در اواخر عمر روی مسائل نفسانی و شخصی با حکومت [درگیر شد]؛<sup>۳</sup> چطور اینکه در همهٔ مواقع همین است! لذا دلیلی نیست بر اینکه هر کسی مخالف امام صادق باشد، با حکومت هم موافق باشد. خوارج با امیرالمؤمنین علیه السّلام دشمن بودند، با معاویه هم دشمن بودند. دلیلی

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مفتاح الكرامة، ج ۹، ص ۶۳۸؛ قاموس الرّجال، ج ۱۰، ص ۳۷۶؛ تنقیح المقال (۳ جلدی)، ج ۳، ص ۲۷۲.

<sup>۲</sup> مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱؛ اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۶۶.

<sup>۳</sup> رجوع شود به تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۹ - ۳۳۱.

نیست بر اینکه حالا چون با امیرالمؤمنین سرستیز دارند، با معاویه سر سازگاری داشته باشند؛ نه، یک‌هم‌چنین مسئله‌ای نیست.

انحرافات عبدالله بن زبیر و مخالفت با اهل بیت علیهم السلام

عبدالله پسر زبیر اول معاند اسلام بود؛<sup>۱</sup> همان شخصی بود که پدرش را گمراه کرد و زبیر به واسطه فرزندش عبدالله گمراه شد.<sup>۲</sup>  
امیرالمؤمنین فرمودند:

زبیر از ما خاندان بود تا مادامی که فرزندش عبدالله رشد پیدا نکرده بود!<sup>۳</sup>

عبدالله بن زبیر از معاندین درجه یک اهل بیت بود؛ و همان فردی بود که امام سجاد علیه السلام را به اتفاق خانواده آن حضرت در کنار مکه حبس کرده بود و آن حضرت را ملزم کرده بود بر اینکه با او بیعت به خلافت کند. حضرت از این مسئله ابا

کردند، لذا هیزم آورده و دور آن منزل و جایگاه

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۹ و ۸۰؛ أخبار الدولة العباسیة، ص ۱۱۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۶۱ و ۶۲.

<sup>۲</sup> رجوع شود به مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۳؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۷۰.

<sup>۳</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۵۵؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۸.

<sup>۴</sup> رجوع شود به تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۰.

گذاشته بود و یک روز یا ظاهراً سه روز - شک دارم - مهلت داده بود که اگر آن حضرت بیعت نکردند، اصلاً خانه را با تمام زن و بچه به آتش بکشند! ایشان می‌خواست خلیفهٔ مسلمین بشود و می‌خواست امام سجاد را به این کیفیت بسوزانند! البته در این موقع به او خبر رسید که حجّاج بن یوسف ثقفی به سمت مکه حرکت کرده و دارد با یک لشکر می‌آید که این قضیه باعث شد بترسد و نسبت به اوضاع بر خود نگران بشود و دست از این کار بردارد.<sup>۱</sup>

همین عبدالله بن زبیر از دشمنان سرسخت عبدالملک مروان هم بود!<sup>۲</sup> یعنی کسی که داعیهٔ خلافت دارد و مرام و مکتب او براساس شیطنت و نفس است، این فقط خود را می‌بیند و کاری ندارد به اینکه آن شخصی که در مقابل اوست امام است یا اینکه فرد ظالم دیگری است! به امام و غیر امام کاری

---

<sup>۱</sup> در منابع تاریخی موجود این جریان بین عبدالله بن زبیر و محمد حنفیه و مختار ذکر شده است. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۸۰ - ۲۸۶؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۷۶ و ۷۷. (محقق)

<sup>۲</sup> رجوع شود به أخبار مکه، فاکهی، ج ۱، ص ۳۵۶؛ حیاة الحیوان الکبری، ج ۲، ص ۵۸؛ البداية و النّهایة، ج ۸، ص ۲۸۰.

ندارد و فقط خود و امیال خود را می‌بیند، [حال در مقابل او] هر که می‌خواهد باشد.

ابوحنیفه هم همین‌طور بود. حالا چون ابوحنیفه در زندان منصور دوانیقی فوت کرده است، دلیل بر این نیست که ایشان از مبارزین بوده و ما اسم او را در عداد مبارزین اسلامی بیاوریم و او را از مفاخر اسلام بشماریم! این خیلی زشت و خیلی قبیح است! کسی که بگوید: «من بنای خودم را بر مخالفت با جعفر بن محمد قرار دادم» نمی‌تواند یک فرد صالحی باشد.<sup>۱</sup>

تفاوت معنای تشیع در زمان گذشته و حال

علی‌کلّ حال، در آن زمان این مجالسِ بحث بود و در مقابل امام علیه السّلام و در مقابل ائمه صحبت و بحث می‌کردند و مردم آن‌طور که باید و شاید امام را نمی‌شناختند.

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر از شخصیت، مکتب و عقاید ابوحنیفه رجوع شود به تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۵ - ۴۲۶؛ امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۹۳ - ۴۵۲؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۱ - ۷۴.



بنده در همین جلد اول اسرار ملکوت - که اگر خداوند توفیق بدهد ظاهراً دارد کارهای آخر آن انجام می‌شود و منتشر خواهد شد - توضیح داده‌ام که چطور تشیع در زمان گذشته به‌طور کلی با تشیع در امروز فرق داشت و برداشت مردم از تشیع به چهره‌ای دیگر و به گونه‌ای دیگر با برداشتی که امروزه ما از امام داریم بود.<sup>۱</sup> می‌آمدند با امام می‌نشستند و به‌عنوان یک فرد عادی صحبت می‌کردند: «یا ابن‌رسول‌الله نظر شما چیست؟» حضرت می‌فرمودند: «این‌طور است.» می‌گفتند: «حالا بهتر نیست این‌طور باشد؟!» یعنی در میان مردم به همین نحو صحبت بود.

عدم شناخت جایگاه امام زمان، یکی از علل غیبت

بنابراین، خدای متعال می‌بیند اگر امام زمان علیه‌السلام هم بیاید و بخواهد امامت کند، سرنوشت او هم به همین سرنوشت‌ها دچار می‌شود و امامت او هم مانند همین امامت‌ها خواهد بود؛ تغییری نخواهد کرد و مطلبی عوض نخواهد شد.

<sup>۱</sup> اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۷۳ - ۲۱۴.

اینجاست که خدای متعال امام زمان علیه السلام را در غیبت بُرد؛ تا چه زمانی؟ - در این نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم خیلی دقت بفرمایید - تا زمانی که به جای اینکه امام مردم را بر بیعت با خود مجبور کند، مردم امام را مجبور بر بیعت کنند؛ یعنی مردم به این حد برسند!

یعنی به جای اینکه امام بالشکرکشی و افراد و اعوان و حزب و از این مسائل بیاید و یک عده دور خودش جمع کند و مردم را ملزم کند بر اینکه باید بیایید و از راه من با من بیعت کنید و مرا حاکم قرار بدهید تا من خلیفه و امام بر شما بشوم و شما اطاعت کنید و حرفی هم نزنید؛ به جای این، مردم به یک نقطه‌ای برسند که غیر از امام را نخواهند و سراغ غیر از امام نروند!

یعنی همه افراد با همه اشکال و همه خصوصیات نتوانند آن خواست و نیت و ضمیر و سرّ تشنه جویای حقیقت مردم را سیراب کنند و کسی نتواند آن سویدای دل افرادی را که به دنبال یافتن حقیقت واقعی هستند بدون دخالت نفس، بدون دخالت هوی، بدون دخالت منافع شخصیّه، بدون

# دخالت افکار کثرتی و توغّل در کثرات و

مادیات و دنیای دنیّ [اشراب کند؛ لذا باید فردی] بیاید که بدون دخالت اینها آن مطالب را بگوید و حقیقت و مسئله را برای مردم باز کند! و این چیزی نیست که به این آسانی برای فردی پیدا بشود.

دیدگاه متعالی علامه طهرانی در تشکیل حکومت اسلامی

نمی‌دانم دوستان به نوارهایی که در جلسات عنوان، راجع به بحث فلسفه سیاسی حکومت اسلامی صحبت می‌کردم توجه داشتند یا نه؟<sup>۱</sup> اگر به این مطلب که یک روز راجع به آن صحبت می‌کردم توجه کنند، مطالب بسیاری می‌توانند به دست بیاورند. بنده در آنجا این مطلب را گفتم:

اخلاص، محور اساسی تأکیدات و مبارزات علامه طهرانی

آن فرقی را که مرحوم آقا در ایجاد حکومت اسلامی با سایر افراد داشت و آن مرامی را که ایشان در انتخاب افراد دنبال می‌کرد و ملاکی را که در نظر می‌گرفت، این بود که ایشان این مطلب را با افراد مطرح می‌کردند:

الآن شما می‌خواهید برای خدا با ظلم و کفر و الحاد و بی‌عدالتی و فحشا و منکرات مبارزه کنید، واقعاً هم پیش خودتان و در نیت خودتان صادق هستید و راست

---

<sup>۱</sup> عنوان بصری، ج ۶.

می‌گویید. طبعاً می‌دانید که در این مبارزه همه‌گونه احتمالات وجود دارد؛ احتمال تضییقات، احتمال حبس و احتمال شکنجه!<sup>۱</sup> یک‌هم‌چنین مسائلی هست. بعد ممکن است مطالب دیگر یا سخت‌تر و مهم‌تر پیش آید و حتی ممکن است بالمآل این قضیه به فوت و ارتحال برسد! همه‌طور احتمال در این مطلب وجود دارد.

## بعد ایشان می‌فرمایند:

ما برای اینها این‌طور مطرح می‌کردیم: اگر روزی این حکومت برقرار شد و

---

<sup>۱</sup> چطور اینکه در آن رژیم این مسائل وجود داشته است. افراد را می‌گرفتند حبس می‌کردند، شکنجه می‌کردند و در تحت انواع آزارها و اذیت‌ها قرار می‌دادند. بسیاری از دوستان و رفقای مرحوم آقا را سال‌ها در همین زندان‌ها نگه داشته بودند؛ حتی یکی از همین دوستان ایشان - که فعلاً در قید حیات هستند - با ضرب و شتمی که در آنجا شده بود، یکی از چشمان ایشان آسیب دید و بعداً بینایی او از بین رفت.

ما توانستیم مظاهر فساد را از مملکت بیرون کنیم و امر را به دست خود بگیریم، در آن موقع اگر به شمایی که سال‌ها شکنجه و دربه‌داری پیدا کردید و دچار انواع آلام و مصائب شدید، بگویند: «آقا، بسیار خب، وظیفه‌تان را انجام دادید، حالا از این به بعد بفرمایید بروید در منزلتان یک قدری استراحت کنید؛ ما کاری با شما نداریم و در این دولت و حکومت برای شما جایی نیست! شما بفرمایید به کار شخصی بپردازید؛ می‌خواهید کسب کنید، می‌خواهید کار کنید، می‌خواهید امامت جماعت کنید، می‌خواهید درس [بدهید]؛ هر کاری می‌خواهید بکنید، نسبت به مسائل حکومتی نباید کاری داشته باشید!» آیا نفس شما نسبت به این قضیه رضایت دارد یا نه؟ اگر ندارد، از الآن قدم نگذارید!<sup>۱</sup>

یعنی مرحوم آقا در آن سال‌های سنه ۴۲ - که

بخش عمده‌ای از مسائل مقابله و حرکت در تشکیل

حکومت اسلامی بر عهده ایشان بود - در ارتباط با

افراد این‌گونه تفکر داشتند. این تفکر می‌شود تفکر

اسلامی! نوشتن و روزنامه پخش کردن و حزب

درست کردن و مردم را دعوت کردن و داد و بیداد و

فلان و این حرف‌ها و این مسائل نبوده است.

اهمیت احساس نیاز واقعی تمام دنیا به امام زمان علیه السّلام

تفسیر روایت: «عندَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرَجُ» (ت)

مردم باید در فلسفه غیبت امام زمان

علیه السّلام به این نقطه برسند که احساس کنند

غیر از وجود مبارک آن حضرت هیچ تشخصی و

فردی نمی‌تواند ضمیر تشنه آنها را سیراب کند!<sup>۲</sup> این

---

<sup>۱</sup> عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۴۰.

<sup>۲</sup> نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اسفار، جلسه ۷۹۱:

«تلمیذ: اینکه در روایت آمده است: **«عندَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرَجُ»**؛\*

می‌توانیم از این روایت این مطلب را استفاده کنیم که این معنا هم برای سالکین **إلى الله** لازم است که سعی کنند صبرشان را به اتمام برسانند تا اینکه یک فرجی برایشان بشود؟

استاد: نه! ببینید، صبر که دست خود انسان نیست! صبر یک حالتی است که

در انسان هست. وقتی که انسان صبر می کند دو حالت دارد و البته نسبت به افراد متفاوت است: یکی اینکه در حین صبر، خودش شاعر به این صبر است که دارد صبر می کند و به هر جا هم می خواهد برسد ←

۱ ← برسد؛ یعنی مقام، مقام تسلیم است! در اینجا نیازی نیست به اینکه صبر تمام بشود، شاید اصلاً صبرش تمام نشود؛ اینجا آن عمل انجام می شود. اما واقعیت قضیه و آن چیزی که در اینجا منظور حضرت است این است: وقتی که انسان صبر می کند به امید اینکه به یک نتیجه ای برسد، این حالت که ”به امید اینکه به یک نتیجه ای برسد“ ممکن است تمام بشود و برای انسان نماند؛ و می رسد به یک جا که صبرش تمام می شود! آن وقت آنجا التجاء پیدا می شود؛ در التجاء **يَأْتِي الْفَرَج!** یعنی تا وقتی که روی خودش حساب می کند و می گوید: ”حالا صبر می کنم، صبر می کنم، مسئله ای نیست، ما بالاتر از این هستیم، طرف خیال می کند! بالأخره خودمان پای کار ایستاده ایم و چه می کنیم!“ ولی بعد می بیند نه! مسئله همین طور شدیدتر شد و شدیدتر شد، تا اینکه می گوید: ”خدایا بریدیم دیگر! [تحمل و صبر] نداریم! چه کار کنیم؟! اگر به حساب ما است دیگر صبرمان تمام شد!“ اینجا است که دیگر التجاء می آید، آن وقت خدا می گوید: هان! پس خودت را کنار گذاشتی؛ حالا ما وارد می شویم، وارد گود می شویم!

مرحوم آقا می فرمودند: ”انسان خوب است از آن اول لنگ بیندازد!“ این هم که می گویند انسان لنگ بیندازد، نه به عنوان اینکه ما بگوییم؛ ما شوخی می کنیم، راست هم بگوییم شوخی می کنیم! آنهایی که می گویند لنگ بیندازد واقعاً هم لنگ را می اندازند، واقعاً هم تسلیم می شوند، واقعاً هم خودشان را چیزی به حساب نمی آورند. البته انسان باید سعی خودش را بکند، به هر اندازه ای که می تواند و از او بر می آید! این نیست که [محال باشد]؛ بالأخره اینها در رسیدن به مقصود کمک می کند.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند \*\*\* هر قدر ای دل که توانی بکوش \*\*\*

\*\*\* ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۱۲، تعلیقه: «پس از لبریز شدن صبر، فرج خواهد آمد.»

\*\*\* دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴.

وقتی حضرت می‌آیند که به یک ده و روستا  
و یک شهر و کشور قناعت نمی‌کنند! [از آنجایی که]  
حکومت حضرت، حکومت جهانی خواهد شد، باید  
در وقتی ظهور کنند که دنیا به این مطلب برسد، نه  
فقط مسلمین و شیعیان؛ دنیا باید به این نکته برسد  
که دیگر صلاح کار از دست بنی نوع آدم بیرون آمده  
و دیگر چاره کار از کنفرانس و میزگرد و میز بیضی  
و میز دایره و مستطیل و... گذشته است و افراد در  
هر مرتبه و موقعیتی که هستند - از اسلام و تشیع و  
تسنن و یهود و نصاری - قادر به کنترل شهوات



و هوی‌ها و منویات غیر حقیقی خود نیستند و با این قسم نمی‌توان وجدان بشریت را بهبود بخشید و ضمیر بشر را به نور ایمان و به نور توحید منور کرد.

ذات نیافته از هستی‌بخش \*\*\* کی تواند که شود هستی‌بخش؟!<sup>۱</sup>

آن شخصی که سراپای وجود او را تخیلات و تصوّرات و منویات و حفظ قدرت و شخصیت و حفظ ریاست بر همه دنیا گرفته است، او نمی‌تواند به داد مردم برسد؛ باید نقطه فلاح را در جای دیگری جستجو کرد.

یهود باید به این نکته برسد، نصرانی باید به این نکته برسد، بودایی‌ها باید به این مطلب برسند و آنهایی که منکر خدا هستند هم باید به این نکته برسند؛ زیرا همه دارای وجدان و عقل و همه دارای فهم و ادراک هستند.

عدم اختصاص فهم و ادراک به افرادی خاص

نکته‌ای که بسیاری از افراد از آن غفلت کرده‌اند یا خود را به غفلت می‌زنند، این است که

---

<sup>۱</sup> مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، ص ۵۸۱:

ذات نیافته از هستی‌بخش \*\*\* چون تواند که بود هستی‌بخش؟!

خدای متعال فهم و ادراک را به عده‌ای خاص اختصاص نداده است. قلب و ضمیر و مایز بین حق و باطل اختصاص به افراد خاصی ندارد؛ همان طوری که ما قدرت مایزه بین حق و باطل داریم و خوب و بد را می‌شناسیم، سایر افراد از ملل و نحل و ادیان مختلف هم دارای فکر و عقل - عقل خدادای و عقل فطری - و میزان سنجش حق و باطل‌اند، گرچه مظاهر حق برای آنها جلوه پیدا نکرده است؛ آنها هم دارای این قدرت هستند.

اهمیت صداقت با تمام افراد، حتی مشرکین و بی‌خدایان

ما اگر به یک یهودی یا به یک نصرانی یا به یک بودایی و یا به یک از خدا بی‌خبر دروغ بگوییم، دروغ ما را می‌فهمد و حکم به فساد و خلاف ما می‌کند؛ چه بخواهیم یا نخواهیم! ما اگر در رفتار خود همان‌گونه عمل کنیم که دنیای سیاسی کنونی عمل می‌کند، مردم ما را مانند آنها می‌دانند؛ گرچه ما خود را به این ظهور و به این مظاهر جلوه بدهیم! افکار مردم و ضمیر آنها در اختیار ما نیست.

علت موفقیت رسول خدا و ائمه

علیهم السّلام در ابلاغ حقیقت دین عبارت بود از:

صدق و صفا و خلوص نیت در مقابل همه افراد و

همه هم‌کیشان یا غیر هم‌کیشان؛ و این ملاک و

حقیقت در اولیای خدا نیز وجود دارد. خیلی عجیب

است! واقعاً مطلب، مطلب خیلی عجیبی است!

گاهی از اوقات من به این کلام امیرالمؤمنین

علیه السّلام فکر می‌کنم و می‌گویم واقعاً کلام، کلام

برتر است و آن حقیقت و واقعیت امیرالمؤمنین را

نشان می‌دهد که من این هستم، این علی بن ابی طالب

است و تَزَاوِا این است، حرف او این است، مطلب

او این است! حضرت چه می‌فرماید؟ حضرت

می‌فرماید:

اگر کلید تمام آسمان‌های هفت‌گانه، سماوات سَبْع و اَرْضِین سَبْع، زمین و همه اجرام سماوی را به من بدهند در مقابل اینکه یک دانه گندم، ارزن و یا جو را به‌ظلم<sup>۲</sup> از دهان یک مورچه - که دارد آن را به لانه‌اش می‌برد - بگیرم، این کار را نخواهم کرد!<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> Thesis: ایده، نظریه، رأی، عقیده. (محقق)

<sup>۲</sup> به ظلم، یعنی بدانم الآن این [گرفتن] در اینجا ظلم است؛ نه به دستور و تکلیف! یک وقت مسئله، مسئله تکلیف است که آن مطلبی نیست.

<sup>۳</sup> نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۴۷:

«وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطِيَتْ اِلْقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاحِهَا عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِى نَمْلَةٍ اَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيْرَةٍ، مَا فَعَلْتُهُ.»

می فهمیم حضرت دارد چه می گوید؟!!

آسمان‌های هفت‌گانه کدام است؟ آسمان دنیا،  
آسمان برزخ و مثال، آسمان ملکوت، آسمان جبروت  
و آسمان لاهوت که اصلاً به تصوّر نمی‌آید!

یک متصدی دین باید چگونه باشد؟

این نشان می‌دهد که متصدی آن حکومتی که

خدا وعده داده است، باید این فرد باشد! یعنی این

فرد می‌تواند آن حکومت موعود الهی را جامهٔ عمل

بپوشاند؛ آن کسی که اگر به او بگویند: «یا علی، الآن

حکومت ایران، حکومت خاورمیانه و آسیا، حکومت

اقیانوسیه، این طرف و آن طرف و حکومت زمین را

به تو می‌دهیم - حالا حکومت‌های

دیگر [بماند] - که جلوی این مورچه‌ای که الآن دارد به لانه‌اش می‌رود بایستی و اذیتش کنی و نگذاری برود؛ مدام می‌خواهد از این طرف برود، تو بیایی [جلوی آن را بگیری]؟! «امیرالمؤمنین این کار را نمی‌کند! یعنی چه؟ یعنی می‌گوید: «آن حکومتی که براساس این ظلم باشد، آن حکومت الهی نیست!» این مقدار ظلم! یعنی یک مورچه! مورچه را ما ریز می‌بینیم، ولی امیرالمؤمنین ریز نمی‌بیند! امیرالمؤمنین ظلم را ظلم می‌بیند؛ چه در مورچه، چه در انسان، چه در حیوان، چه در کلّ جامعه بشر، چه در همه جا! ظلم را ظلم می‌بیند؛ واقعاً هم می‌بیند! ولی خدا این نظریه را دارد.

پس امام زمان علیه السلام در فلسفه حکومتی خود باید به نقطه‌ای برسد که مردم به جایی برسند که غیر از امام زمان را نتوانند دیگر ببینند، نتوانند دیگر تحمل کنند و نتوانند احساس کنند که فردی بیاید و به جای امام زمان [حکومت کند].

نقد کلام یکی از ائمه جمعه در مقایسه انقلاب و زمان ظهور

در اوایل انقلاب بنده خودم در همین

نماز جمعه قم شرکت کرده بودم؛ در آن موقع به طور مرتب شرکت می‌کردیم. در یکی از همین خطبه‌ها شنیدم که آن خطیب این طور مطرح می‌کرد:

این انقلابی که ما کردیم، عیناً همان انقلابی است که امام زمان خواهد کرد و ما عیناً همان احکامی را اجرا می‌کنیم که اگر امام زمان بیاید اجرا خواهد نمود!

التفات می‌فرمایید؟! یعنی احکام و مسائل و

آنچه که در این جامعه ارائه شده است، عیناً همانی است که اگر امام زمان بیاید [اجرا خواهند کرد]! یعنی وقتی امام زمان می‌آید، تلویزیون را شما روشن می‌کنید و همین آهنگی که الآن می‌زند در زمان امام زمان برایتان می‌زند - یا بهتر! - و به همین کیفیت انجام می‌شود! نَعُوذُ بِاللَّهِ از این همه جهالت و نادانی! علیٰ کلِّ حال هر کسی حسابش با خداست و خدا با او برخورد خواهد کرد و ما هم دیدیم و می‌بینیم و خواهیم دید که چه می‌شود! این یک مسئله است.

مسئله دوم: لزوم آمادگی مردم برای ظهور

اما مطلب دوم در مسئله غیبت عبارت است

از آمادگی مردم؛ اینکه در زمان غیبت، مردم خود را همیشه آماده برای ظهور و آماده ادراک واقعی حضرت بکنند و این آمادگی

را داشته باشند. خود را آمادهٔ ادراک فیض کنند و فیض را کامل کنند. همین طور در منزل خود ننشینند و همین طور روز را به شب و شب را به روز نیاورند؛ بلکه آن شوق زیارت و دیدن امام علیه السّلام آنها را به یک تغییر درونی و تحوّل واقعی نفسانی برگرداند که اگر آن تحوّل انجام شد، طبعاً آن مطلوب حاصل خواهد شد و اگر آن تحوّل انجام نشد، طبعاً ظهور امام علیه السّلام برای آنها فایده و نتیجه‌ای نخواهد داشت.

فهم و معرفت، شرط استفاده از محضر امام علیه السّلام

امام زمان علیه السّلام که از پیغمبر بالاتر نیست! مگر همین مردم پیغمبر را نمی‌دیدند؟! هر روز پیغمبر را می‌دیدند! این هر روز دیدن پیغمبر، چه گُلی به سر آنها زد؟! پیغمبر سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه بودند،<sup>۱</sup> وقتی که از دنیا می‌روند چهار نفر، پنج نفر، سه نفر بیشتر دنبال امیرالمؤمنین نبودند!<sup>۲</sup> قضیه چه شد؟! اینها که دارند هر روز

---

<sup>۱</sup> إثبات الوصیّة، ص ۱۲۶.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الاختصاص، ص ۶.

پیغمبر را می بینند!

توجه محض به صورت و ظاهر رسول خدا سبب انحرافات بعد از ایشان

بینید، فاصله بین حقیقت و مجاز و فاصله

بین اعتبار و واقعیت همین است! او با پیغمبر است

تا مادامی که در عالم صورت است، وقتی این صورت

از کنار او رفت، دیگر پیغمبر هم خواهد رفت! تا

وقتی با پیغمبر است که پیغمبر را ببیند؛ پیغمبر

فتوحات می کند، وارد مدینه می شوند، می آیند در

مسجد مدینه نماز می خوانند، خطبه می خوانند؛

بالآخره اینها همه مؤثر است و تأثیر می گذارد! [مردم

هم] بلند می شوند، می نشینند، رسول خدا را می بینند

و صحبت های رسول خدا در آنها اثر می گذارد؛ ولی

همه اینها فقط در مرتبه صورت و در مرتبه ظاهر

است! گفت: «از دل برود هر آنچه از دیده برفت!»<sup>۱</sup>

همین که رسول خدا سر به زمین می گذارد،

می آیند نگاه می کنند، می بینند به جای پیغمبر کس

دیگری دارد نماز می خواند. وقتی که دیگر پیغمبر را

---

<sup>۱</sup> دیوان جامی، ج ۱، رباعی ۲۸، ص ۸۵۴:

افسوس که دلبر پسندیده برفت \*\*\* دامن ز کفم چو عمرِ دُرچیده برفت

از دیده برفت خون ز دل نیز بلی \*\*\* از دل برود هر آنچه از دیده برفت



نمی‌بینند، روز اول و دوم یک خُرده اظهار دلتنگی می‌کنند و چه‌بسا دو سه قطره‌ای هم اشک بریزند و در تنهایی هم در همان روزگار یک تألمی داشته باشند. اگر کسی یک رفیق هم داشته باشد و او را از دست بدهد، بالأخره چند قطره اشکی می‌ریزد؛ یک مسئلهٔ بدیهی است، یا اگر همسایه از دنیا برود و انسان یک ارتباطی با او داشته باشد، بالأخره دلش شکسته می‌شود؛ یک مسئلهٔ بدیهی است؛ لذا روز اول و روز دوم چند قطره اشکی ریخته می‌شود؛ ولی روز هفتم دیگر آن اشک هم نمی‌آید و کم‌کم آن صفحه کنار می‌رود و دیگر رسول‌خدایی وجود ندارد!

حال که رسول خدا وجود ندارد، مظاهرِ دیگر می‌آید جای رسول خدا را می‌گیرد؛ آن وقت دیگر ابی‌بکر می‌آید و بر منبر صحبت می‌کند! این هم می‌آید می‌نشیند [و با خود می‌گوید]: بالأخره تا به خانه برویم و نهار حاضر بشود و سفره انداخته بشود، یک ساعتی طول می‌کشد؛ به جای این یک ساعت، می‌نشینیم بینیم ابی‌بکر چه می‌گوید! یا شب

که می خواهیم به منزل برویم، تا بخواهد شام حاضر بشود، در منزل چه کار کنیم؟! لذا بنشینیم و بینیم که جناب عمر بعد از نماز مغرب و عشا چه می گوید! با این «بنشینیم، بنشینیم، بینیم، بینیم» کم کم آن صورت رسول خدا برمی گردد و به جای آن، صورت عمر و ابابکر می آید جایگزین می شود و بعد هم همین طور آهسته آهسته در آن ممشا و در آن مرام می رود و می رود و یک مرتبه می بیند که یک سال، دو سال و سالها گذشته و دنبال همینها راه افتاده است؛ دنبال همینها! دیگر کاری ندارد به اینکه واقعیت و حقیقت آن چیست؛ آیا این راست می گوید که داری دنبالش می روی یا دروغ می گوید؟!!

تظاهر و مدّعی دروغین خلیفه دوم

این عمری که می گوید: «**لَا أَبْقَانِيَ اللَّهُ بَعْدَكَ**

**يَا عَلِيٌّ!** ای علی، خدا بعد از تو مرا باقی نگذارد!»

یک نفر نیست بلند شود و بگوید: «اگر راست

می گویی، بلند شو بیا پایین

<sup>۱</sup> مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۲، ص ۳۶۰؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۰۱.

و علی را به جای خود بنشان! مگر راست نمی گویی؟! بالأخره یا داری دروغ می گویی یا راست می گویی؛ اگر راست می گویی، بیا این کار را بکن و علی را به جای خود بنشان!» او چه جواب می دهد؟ مسئله به اینجا که می رسد، قضیه مهم می شود و دیگر از صورت تعارف بیرون می آید!

[وقتی به او می گویند]: «آیا راست می گویی؟ علی اینجا نشسته است؛ بیا پایین و این مسئولیت را واگذار کن تا علی [خلیفه] بشود!» چه جواب می دهد؟ می گوید: «نه! مردم مرا انتخاب کرده اند و من نمی خواهم تقاضای مردم را رد کنم!» فوراً یکی آنجا بگوید: «مردم انتخاب کرده اند؟! همین الآن رفراندوم می کنیم تا ببینیم باز هم مردم تو را انتخاب می کنند یا علی را. اگر مردم تو را انتخاب کردند، بسیار خوب، همان جا باقی بمان!» چه جواب می دهد؟ می گوید: «او را بزنید! از این حرف ها؟!»

اتفاق افتاد دیگر.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۲؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۷.

در یک سفری که ابن عباس با عمر به حج می‌رفت، یک قضیه‌ای - از همین مسائلی که عرض کردم - از عمر سؤال می‌کند و عمر در آن می‌ماند.

ابن عباس می‌گوید:

وقتی که به یک جا رسیدیم، قافله نگه داشت و برای منزل [گرفتن] پیاده شدیم. من دیدم آفتابه دست عمر است و می‌خواهد در آنجا وضو بگیرد؛ رفتم نزدیک شدم و می‌خواستم آن مطلبی را که در منزل قبل مطرح کرده بودم، دوباره مطرح کنم. همین‌که رسیدم، یک نگاهی به من انداخت و اشاره‌ای کرد. از اشاره او احساس کردم [که می‌خواهد بگوید]: اگر بخواهی ادامه بدهی، گردنت را می‌زنم!<sup>۱</sup>

درست شد؟! آن وقت این می‌شود حکومت

اسلامی؟! بله؟! تو که داری می‌گویی: «**لَا أَبْقَانِيَ اللَّهُ**

**بَعْدَكَ يَا عَلِيٌّ!**» بلند شو پایین بیا و آن مسئله را

واگذار کن!

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۴۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲؛ الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

چرا داری دروغ می‌گویی؟! چرا داری به مردم

دروغ می‌گویی و حقه‌بازی می‌کنی؟!!

معنای واقعی انتظار فرج

مردم در زمان غیبت باید این مطلب را

دریابند! یعنی فلسفه غیبت امام علیه السّلام این است

که آن شوق زیارت واقعی امام علیه السّلام، در

نشستن و به انتظار ماندن و اوقات را به گفتگو در

حول و حوش این قضیه سپری کردن حاصل

نخواهد شد؛ به این حرف‌ها حاصل نخواهد شد! به

اینکه امام علیه السّلام چه زمانی ظهور می‌کند، دردی

از ما دوا نخواهد شد! به اینکه گفته‌اند سفیانی چه

زمانی ظهور خواهد کرد، مسئله‌ای حل نخواهد شد!

به اینکه گفته‌اند فلان شخص خواب دیده است که

حضرت یک سال دیگر، پنج روز دیگر، پنج ماه دیگر

یا در یک مدت دیگر ظهور خواهد کرد، مشکل ما

حل نخواهد شد! به چه حل خواهد شد؟ به اینکه

بینیم الآن امام علیه السّلام با زبان گویا و با تمام توان

دارد این مطلب را به ما القاء می‌کند که ای مساکین و

بیچارگان و ای کسانی که به دنبال ظهور من جلسات

تشکیل می‌دهید و اوقات خود را به این مطالب  
نه‌چندان مفید می‌گذرانید و دل خود را خوش  
می‌کنید بر اینکه فلان قضیه انجام خواهد شد یا انجام  
می‌شود، به جای این مطلب مرا در کنار خود احساس  
کنید و وجود مرا مسلط و مُشرف بر وجود خود  
بیابید و ولایت مرا بر تمام احوال خود و بر تمام  
اسرار خود ساری و جاری بدانید! التفات کردید؟!

یکسان بودن حضور و غیبت امام زمان علیه السّلام

کیفیت دستگیری در زمان غیبت (ت)

این امام، امام است؛ نه آن امامی که بنشینید و  
به انتظار ظهور او آه بکشید و بر سر و سینه بزنید!  
امام زمان، غایب نیست؛ او از دیدگان ما غایب است،  
ولی او غایب نیست! او در این مجلس حضور دارد  
و همراه با ما در هر جایی حضور دارد؛ اگر این‌طور  
نباشد که امام زمان نیست! اگر راه او و مسیر او با  
زمان ظهور تفاوت کند که دیگر امام زمان نیست! اگر  
راه ورود در ولایت، در زمان غیبت بسته باشد که  
دیگر امام زمان نیست! مگر مردم در این زمان چه  
گناهی کرده‌اند که تاریخ، آنها را از زمان ظهور آن

<sup>۱</sup> نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۱:  
←

<sup>۲</sup> ← «سؤال: چطور می شود غیبت امام با حضور امام یکی باشد در حالی که به عنوان نمونه اگر امام صادق حضور نداشتند عنوان بصری چطور می توانست این دستورالعمل سلوکی مفید\* را از ایشان بگیرد و سلوک کند؟ آیا در زمان غیبت امام زمان حتماً همه افرادی که می خواهند سلوک کنند باید دستشان به ولی خدا برسد تا بتوانند دستور بگیرند و سلوک کنند؟

جواب: در مورد سؤال اول [باید گفت]: غیبت امام زمان با حضور امام زمان برای سالکین راه خدا یکی است.\*\* البته برای عموم مردم تفاوت دارد و قطعاً زمان حضور که زمان بسط عدالت کلی و اطمینان کلی برای همه افراد است در جامعه، با غیبت امام زمان که بالأخره همه ما داریم می بینیم و مورد شهود همه هست [تفاوت دارد]؛ مظاهر فساد و امثال ذلک در زمان حضور امام زمان از بین می رود و شرایط برای زندگی توأم با اطمینان و ترقی روحی برای همه افراد به بهترین نحو فراهم می شود و اطمینان و اعتماد در جامعه به نحو اتم و اکمل حاکم می شود.

اینها برکاتی است که از حضور امام زمان علیه السلام پیدا می شود. اما برای افرادی که راه خدا را می روند، چون راه خدا راه حرکت باطنی است و امام زمان حضور و غیاب ندارد، بنابراین از این نقطه نظر هیچ فرقی ندارد. بله، از نظر ظاهر زندگی بهتر، اطمینان و اعتماد بهتر، مظاهر فساد بهتر برداشته می شود و طبعاً برای سالک هم این قضیه مفید است؛ اما اگر سالک بخواهد راه خدا را برود، وجود و عدم وجود ظاهری امام زمان در این مسئله اثر ندارد، چون حضرت همه قلوب را در دست دارد و او حرکت می دهد.

مسئله امام صادق و عنوان بصری هم از همین قبیل است. طبعاً ائمه بوده اند و مطالب را بیان کرده اند و دیگر مسئله جا افتاده ای نیست که [در صورت غیبت]، این مسائل بیان نشود. این مسئله که در اینجا مطرح شد مربوط به امام زمان است. اگر در سلوک ظاهری و در بیان احکام ظاهری جای خلی بود طبعاً امام علیه السلام می بایست آن را بیان کند، ولی چون همه مسائل بیان شده طبعاً دیگر نیازی به حضور ظاهری و فیزیکی امام زمان علیه السلام در اجتماع برای بیان احکام نیست و ما مکلف هستیم به همان چیزی که از ائمه بیان شده عمل کنیم و او برای ما کافی است.

در زمان غیبت امام زمان هر شخصی مانند زمان حضور [می تواند راه خدا را

بين روش و منش اولیای خدا و سایر افراد، این فرق است که اولیای خدا دعوت به نقد و حاضر می‌کنند، اما افراد دیگر دعوت به نسیه می‌کنند و می‌گویند: «امام زمان شش ماه دیگر ظهور خواهد کرد؛ حالا چه کسی دیده و چه کسی شنیده است؟! حالا یک چیزی گفتیم!» بعد از شش ماه که نشد، فوراً عوض می‌کنیم و می‌گوییم: «بداء حاصل شده است!» مگر نمی‌گویند؟! بنده خودم از بسیاری از افراد که مدعی اطلاع بر این مسائل هستند، شخصاً شنیدم که برای ظهور حضرت تاریخ تعیین کردند و

---

پیماید و] در اینجا تفاوتی ندارد. در زمان غیبت، آنچه برای افرادی که می‌خواهند سلوک کنند مهم است، این است که امورشان را به خدا بسپارند و از امام زمان علیه السلام تلقی کنند؛ اما اینکه حضرت چطور دستگیری می‌کند، این نه در فهم ما می‌گنجد و نه به ما اصلاً مربوط است! خود امام علیه السلام می‌داند که هر شخصی را چطور راه برد و راه هر کسی را به چه نحو انتخاب کند.

ما بعد از فوت مرحوم آقا متوجه شدیم که ایشان با خیلی از افراد در تماس بوده‌اند که حتی اسم آنها را هم ما نمی‌شنیدیم و تصور نمی‌کردیم. علی‌کلّ حال مسئله دستگیری یک مسئله اختصاصی است و این مسئله در یک قالب خاصی نمی‌گنجد.»

\* مراد حدیث مشهور عنوان بصری است که مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۶ آورده است. (محقق)

\*\* جهت اطلاع درباره روایات وارده در این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.



بعد دروغ از آب درآمد! وقتی سؤال می‌شود، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» نه! بداء حاصل نشده است؛ تو نفهمیده‌ای! چه کسی گفته بداء حاصل شده است؟!!

بداء [در نگاه این افراد] یعنی در تقدیر و مشیّت الهی تغییر و تبدّل افتادن؛ یعنی مشیّت پروردگار بر این است که این مسئله در این زمان اتفاق بیفتد، بعد رأی خداوند عوض می‌شود. [نعوذ بالله] بالأخره آن موقع سر حال نبود، یک چیزی به جناب ملائکه گفت یا یک چیزی در پرونده‌ها نوشت، بعد که یک قدری فکر کرد دید عجب اشتباهی کرده است! [لذا گفت]: «حالا تغییرش بدهیم و یک خُرده روی آن فکر کنیم!» درست؟! این را می‌گویند بداء! یا آن موقع تازه از خواب بلند شده بود، یک امری کرد و بعد که یک چند ساعتی گذشت، دید نه! این درست نیست؛ گفت: «بیااید عوضش کنیم!» به این می‌گویند بداء.

در حالی که بداء بالنسبه به ما است، نه بالنسبه به مقام مشیّت الهی! در مشیّت و مقام قضای الهی که

بداء و راجح و مرجوحی وجود ندارد. در قانون

فلسفی راجح اقتضای

وجوب می کند و مرجوح اقتضای بطلان؛ حال  
تبدل دو امر - که یک مسئله از یک امر متبدل شود به  
امر دیگر - اگر راجح باشد، پس چرا پروردگار از اول  
نیت مرجوح را داشت؟! و اگر مرجوح باشد که  
مرجوح باطل است! و اگر متساوی باشد، پس در این  
تبدل چه خصوصیتی وجود دارد؟! بنابراین بداء از  
نقطه نظر قانون فلسفی اصلاً باطل است.

«بداء» عبارت است از روشن شدن تقدیر و  
مشیت الهی بالنسبه به ما افراد جاهل و نادان که  
اطلاعی بر مسائل و بر قضایای غیبی نداریم؛ اما برای  
خود پروردگار هم می شود گفت بداء پیدا شده  
است؟! [آیا می شود گفت]: «خدا آن طور فکر  
می کرد، حالا طور دیگر فکر می کند! خدا آن طور نظر  
داشت، حالا یک طور دیگر نظر پیدا می کند!» مگر  
خواست و نظر پروردگار مثل ما می ماند؟!<sup>۱</sup>

آن وقت این افراد همین طور بدون توجه به  
عواقب صحیح و سوء این مطالب، می آیند یک

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نرم افزار جامع آوای ملکوت، دروس،  
اصول، المقصد الرابع: فی البداء، و الجبر و الاختیار، و القضاء و القدر؛  
المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۵ - ۳۸۲.

مسائلی را مطرح می‌کند و می‌گویند: «فردا این ظهور می‌کند، پس فردا آن ظهور می‌کند!» وقتی این مسئله نشد، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» آن هم که نشد، می‌گویند: «ما نگفتیم!» و تمام مردم را سرکار می‌گذارند و همه همین‌طور در حال انتظار سپری می‌کنند و می‌گویند: «گفته‌اند شش ماه دیگر فلان چیز انجام می‌شود و یک سال دیگر فلان‌طور می‌شود؛ حالا بنشینیم تا بشود!» تمام استعدادها از بین می‌رود و همه مردم در حال انتظار صوری و مجازی باقی می‌مانند. این امام زمان که به‌درد ما نمی‌خورد! امام زمانی [به‌درد ما می‌خورد] که الآن در همین مجلس حضور دارد و همین الآن به من نهیب می‌زند: «نباید برخلاف آنچه که حق می‌دانی، مطلبی برای این افراد مطرح کنی!» به شما نهیب می‌زند: «برخلاف آنچه که حق است، نباید تفکر کنید!» بر همه ما نهیب می‌زند بر اینکه: «باید تمام افعال و کردارتان را مطابق با دستور کنید!» این سؤالاتی که مخدّرات در این نامه مطرح کرده‌اند، همین است.

یکی از سؤالاتی که خیلی‌ها هم مطرح می‌کنند، این بود: «ما از کجا بفهمیم که مسیرمان حق است؟» کاری ندارد! ما باید برنامهٔ حیات و برنامهٔ زندگی را براساس آنچه که می‌دانیم قرار بدهیم؛ بقیهٔ مسئله به ما ارتباطی ندارد و بقیهٔ مطلب به ما مربوط نیست. بارها بنده این را عرض کرده‌ام: ملاک برای ادراک این مسئله که آیا انسان در راه اولیای خدا قرار دارد یا ندارد، این است که ببیند اهتمام او در دل و در ضمیر و سعی او در ثبات در این راه به چه مقدار است؟ آیا واقعاً پای قضیه می‌ایستد؟ آیا واقعاً دست از مرام برنمی‌دارد؟ مطلب و مسئله برای او تا چه حد اهمیت خود را باز یافته است؟!

اگر شخصی فرزندی داشته باشد و این فرزند به بیماری مبتلا بشود، آیا دست روی دست می‌گذارد که این بیماری همین‌طور پیشرفت کند یا اینکه او را پیش پزشک می‌برد؟! چرا پیش پزشک می‌برد؟ چرا یک مادر نگران است و شب تا صبح نمی‌خوابد؟ چرا ساعت را کوک می‌کند تا اینکه سر ساعت بلند شود و به او فلان دارو را بدهد؟ چرا؟! همه [حکایت از]

یک مسئله دارد و آن این است که این فرزند را به عنوان یک حقیقت شناخته است! وقتی که این طور بود و این حال برای او پیش بیاید، طبعاً ترتیب اثر می دهد و دیگر نمی تواند بی تفاوت باشد. در مسائل سلوکی هم مطلب از همین قرار است.

بارها شده دوستان به بنده نامه می نویسند:

«آقا، ما در فلان مجلس شرکت می کنیم با اینکه

می دانیم وقتی به آنجا می رویم مکدر می شویم!

برویم یا نرویم؟» این جواب ندارد و نیاز به پاسخ

نیست! «آقا، در ارتباط با فلان کس اگر ما این ارتباط

را داشته باشیم یا اگر ارتباط را قطع کنیم، فلان کس

و فلان کس ناراحت می شوند! آیا ادامه بدهیم یا

ندهیم؟» این هم جواب ندارد و جوابی برای این

مسئله نیست؛ جواب روشن و واضح است! «آقا،

فلان کاری که ما انجام می دهیم، با اینکه می دانیم

برایمان ضرر دارد اما در بعضی از اوقات از دست ما

در می رود! دیگر چه کنیم؟! می فرماید در این موارد

چه طریقی را در پیش بگیریم؟» طریقی ندارد! شما

نسبت به فرزند خودتان هم همین طور عمل

می کنید؟! وقتی فرزندتان سه درجه، چهار درجه تب



داشته باشد و وقتی پیش یک دکتر می‌برید می‌بینید شلوغ است و احتمال تشنج و... برای او پیدا می‌شود، آیا همان‌جا به امان خدا صبر می‌کنید یا سراغ دکتر دیگر می‌روید؟! می‌روید، [اما اگر دیدید] درب مطب او هم بسته است، سراغ دکتر دیگری می‌روید! آیا می‌ایستید؟! یا نه، مسئله را پیگیری می‌کنید. چرا ما در اینجا این عذر و بهانه‌ها را نمی‌آوریم؟!

اینها مطالبی است که باید افراد زیرک و باهوش بگیرند و متوجه آن حقیقت و راه بشوند. حال اینکه آیا باید برای انسان مسئله‌ای روشن بشود یا نشود، دیگر ملاک برای صحت راه نیست؛ نه خیر! حتماً لازم نیست برای انسان مسئله‌ای روشن بشود و انسان خوابی ببیند و یا در حال خودش تغییری ببیند. البته همان‌طوری که عرض کردم، تغییر در نفس نسبت به ثبات در مسئله باید حاصل شود و مشخص است! یعنی مسائل و شواهد و قرائنی که پیش می‌آید، همه به‌عنوان محک‌ها و امتحاناتی است که مطلب را برای انسان روشن می‌کند که تا چه حد انسان استقامت دارد و تا چه حد می‌ایستد و تا چه



حد می تواند در راه رسیدن به مطلوب استقامت کند!  
این ملاک برای تشخیص راه است.

راه اولیای خدا، راه حرکت است نه سکون

این است که اولیا همیشه دعوت به حرکت داشتند و هیچ وقت دعوت به سکون نداشتند!  
هیچ وقت اولیا نگفتند: «همین طور بنشینید و مجالس تشکیل بدهید، دعای ندبه و غیر ندبه بخوانید و برای ظهور حضرت دعا کنید!» یک هم چنین مطلبی را نگفتند؛ بلکه گفتند بلند شوید همین الآن راه بروید، حرکت کنید، به دستورات عمل کنید، از عالم نفس بیرون بیایید و قدم از عالم نفس بیرون بگذارید!

گر در ره عاشقی قدم صدق<sup>۱</sup> نهی \*\*\* معشوقه به<sup>۲</sup> اول قدمت پیش آید<sup>۳</sup>

حضور حقیقت ولایت در همه جا

راه اولیای خدا راه حرکت است. کسانی که به امکانه و جاهایی که وعده ملاقات حضرت داده شده است سفر می کنند برای اینکه حضرت را ببینند، هر قدمی که برمی دارند دارند خود را از آن حضرت

<sup>۱</sup> خ.ل: راست.

<sup>۲</sup> خ.ل: در.

<sup>۳</sup> مرصاد العباد، ص ۱۲۹.

دور می‌کنند! معنایش این است: «ما می‌آییم اینجا تا شما را در اینجا ببینیم!» این خنده‌دار نیست؟! حضرت می‌گوید: «در هر قدمی که تو برمی‌داری من با تو هستم، حالا مرا رها می‌کنی و مرا در یک مرتبه ظاهر و صوری آن قدر پایین می‌آوری که باید جایگاه ملاقات با خودم را در فلان مسجد و فلان محل و فلان حسینیه و فلان جا قرار بدهی؟! من در همه جا هستم و با تو در همه نیات و در همه مواضع حضور دارم!» نه اینکه انسان بلند شود و یک راهی را انتخاب کند و برود تا حضرت را آن طرف دنیا در فلان نقطه ببیند!

حکایت سفر یکی از افراد به مناطق دور برای ملاقات امام زمان

یکی از رفقا نقل می‌کرد که یکی از بستگانش

– با اینکه پیرمرد و اهل علم است – مدتی قبل گفته

بود:

من می‌روم در بعضی از این نواحی بعیده، در یکی از همین کشورهای بسیار دور، در یک جایی، تا حضرت را در آنجا ببینم! چون گفته‌اند<sup>۱</sup> خط مسیر حضرت در این منطقه و در این نواحی است.

لذا ایران و زن و زندگی را ترک کرده و همه

را رها کرده بود و عصازنان حرکت کرده بود تا برود

---

<sup>۱</sup> از بعضی شنیده بود.

در آنجا که وقتی حضرت می آیند رد می شوند، مثلاً  
به جایی می روند یا برمی گردند، حضرت را در این  
مسیر رفت و آمد ببیند. یک روز، دو روز، یک هفته،  
دو هفته، یک ماه، دو ماه گذشت اما دید نه، ظاهراً  
حضرت جایشان را عوض کرده اند و به جای دیگر  
رفته اند! لذا برگشت سر جای اول خودش و  
خطراتی هم برای او پیش آمده بود.

هدف از ملاقات امام زمان در بیان آیه الله ملکی تبریزی (ت)

اینها برای چیست؟ او خیال کرده است امام  
زمان هم مثل یکی از افراد عادی است که محکوم  
ماده و عالم فیزیکی ماده و بدن و مقید به این بدن  
است و قدرت

## نفوذ از این بدن و سریان به سایر جاها را ندارد!

۲

<sup>۱</sup> نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۷:

«سؤال: در کتاب المراقبات مرحوم ملکی تبریزی در خصوص دیدار امام زمان علیه السّلام آمده است: "هدف تو از آرزوی ظهور و دیدارش نباید چیزی جز ظهور و دیدار او باشد، زیرا دیدار و نزدیک شدن به او بالاترین اهداف بوده و بقیه هدف‌ها مقدمه‌ای برای رسیدن به این هدف است. شناخت و نزدیکی و خشنودی او، پایان کارها و آرزوها است."\* سؤال من این است که آیا شناخت و معرفت آن حضرت خودش مقدمه برای دیدار ایشان نمی‌باشد و آیا بدون شناخت، دیدار حقیقی صورت می‌گیرد؟ و اینکه "شناخت و نزدیکی و خشنودی او پایان کار است" چه معنایی دارد؟

جواب: ببینید، این طوری که آن مرحوم در این کتاب ذکر کرده‌اند و مشخص است که منظورشان چیست، مسئله این است که دیدار امام زمان علیه السّلام نباید به جهت برآورده شدن حاجات باشد. خود امام علیه السّلام برای ما ملاک است، حالا چه امام زمان علیه السّلام ظهور کند و حاجات ما را برآورده کند یا نکند.

من در آن چند جلسه‌ای که در جلسات عنوان بصری\*\* راجع به مسئله ظهور صحبت کردم، گفتم: این مردم که الآن دارند می‌گویند: "یا حجّة بن الحسن، چه زمانی ظهور می‌کنی؟ چه زمانی فلان؟ کذا و کذا!" از این مسئله، در درون آنها چه می‌گذرد؟ واقعاً چه چیزی در آن مسئله قرار دارد؟ باید به این قضیه و مطلب کاملاً دقت بشود و از مسائل بسیار مهم و حیاتی ما است که منظورمان از ظهور حضرت و درخواست ظهور چیست؟ آیا منظور این است که بیاید و دیسک کمر ما را معالجه کند؟ یا بیاید و قرض‌های ما را بدهد؟ یا بیاید و نازایی ما را تبدیل به صحت کند؟ یا بیاید و امور ما را اصلاح کند؟ حال اگر حضرت آمد و گفتیم: یا ابن رسول الله، ما دیسک کمر داریم! حضرت بگوید: برو عمل کن!

- یا ابن رسول الله ما قرض داریم!

- برو کار کن!

- یا ابن رسول الله ما بچه دار نمی‌شویم!

- برو از خدا بخواه! [درخواستت] تمام شد؟

می‌گوییم: پس شما برای چه آمدی؟ همان سر جاییت بودی دیگر!

[آیا منظورمان این است؟! یعنی امام زمان آمده کمردرد و پادرد ما را خوب

کند؟ آرتروز ما را ←

۲ ← درست کند؟ امام زمان باید بیاید قرض ما را بدهد؟ باید بیاید نازایی

ما را درست کند؟ امام زمان باید بیاید زندگی ما را روبه راه کند؟ حضرت برای این است یا نه، وقتی که امام زمان ظهور می کند ما باید برویم در منزلش و بگوییم: معرفت خودت را به ما بده، شناخت خودت را به ما بده و ما را در حریم ولایت خودت داخل کن!

امام زمان که سهل است، مگر پیغمبر خدا دیسک کمر نمی گرفت؟ مگر کمرش درد نمی گرفت؟ مگر قرض نداشت؟ مگر زندگی اش آن طور نبود؟ مگر در خانواده اش آن مسائل نمی گذشت؟ او که رسول خدایش بود صبر می کرد و به کجاها رسید.

الآن امام زمان پادرد ندارد؟ ما چه می دانیم، شاید امام زمان آرتروز هم داشته باشد! یعنی الآن واقعاً باید امام زمان صحیح و سالم باشد و نه سردرد داشته باشد و نه پادرد داشته باشد و نه هیچ چیزی! یا نه، حضرت هم مثل بقیه ائمه؛ مگر بقیه ائمه مریض نمی شدند؟ مریض می شدند؛ امام حسن عسکری مریض شده بود، امام رضا مریض شده بود و دکتر آوردند، امام صادق مریض می شد، امام سجاد مریض می شد، امیرالمؤمنین هم مریض می شد! مریض می شدند، دوا می خوردند تا خوب می شدند. حال دواي آن زمان طور دیگری بود حالا به قسم دیگر است. آنها که مکلف نیستند این مسائل را از راه اعجاز حل کنند.

بنابراین باید دید هدف امام علیه السلام از ظهور چیست! مرحوم ملکی در اینجا می خواهد این را بفرماید که مقصود و هدف از ظهور حضرت، برآورده شدن حاجات دنیوی نباید باشد. من این مطلب را در همان چند جلسه عرض کردم، إن شاء الله در جلد دوم اسرار ملکوت یک توضیح بیشتری راجع به این مسئله می دهم.\*\*\*»

\*المراقبات، ص ۱۴۶: «و لا یکن لک فی تمّنی ظهوره و زیارتیه غیره من المقاصد؛ فإنّ زیارتیه و قُربیه المقصدُ الأسنی و هو مقصدُ المقاصد و معرفتُهُ و قُربُهُ و رضاه غایة الغایات و نهایة الآمال.»

ترجمه: «و در طلب ظهور حضرت بقیة الله و آرزوی زیارتش مقصدی غیر از خود حضرت نداشته باش؛ چرا که نفس زیارت حضرت و قُرب او بالاترین مقاصد است و مقصد برای هر مقصدی است، و معرفت و شناخت و رضایت حضرت غایت هر غایتی و نهایت همه آرزوهاست.» (محقق)

\*\*\* به عنوان نمونه رجوع شود به: عنوان بصری، ج ۱، ص ۷۱ - ۷۵ و ۸۵ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۸۲؛ نرم افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۸۳، ص ۱۸۳۶ - ۱۸۳۸ و مجلس ۱۴۵، ص ۳۰۳۴.\*\*\* اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۴ - ۲۲۸ و ۲۴۳ - ۲۴۵.

بدن امام علیه السّلام مانند بدن ما است؛ امّا روح او و حقیقت او با هر ذره از ذرات عالم وجود [قرین و همراه است]! همین کاغذی که الآن در دست من است، وجود حضرت با تک تک ذرات همین کاغذ عجیب و قرین است! این تازه مرتبه نازل است؛ آن مرتبه بالاتر این است که خود این ذرات، از وجود آن حضرت تخلّق و تحقّق خارجی پیدا می کنند! این یک مطلب دیگری است.<sup>۱</sup> امام این است! امام نیاز ندارد به اینکه یک عده ای بیایند و برای او تبلیغ کنند و افراد را از این ناحیه به سمت او دعوت کنند! امام علیه السّلام اگر بخواهد، با تمام نفوس و با تمام ضمائر در آن واحد تماس برقرار می کند! امام نیاز ندارد که یکی را بفرستد در خانه این و آن که: «بلند شوید بیایید، زمان ظهور نزدیک است و من هم از طرف حضرت مأمور شده ام بر اینکه افراد را به سمت آن حضرت دعوت کنم!» خیلی باید امام بیکار باشد تا اینکه یک هم چنین وضعیتی بخواهد پیش بیاید؛ این امام، امام قلابی

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۷۶؛ ج ۵، ص ۷۱ - ۱۲۲.

خواهد بود نه امام زمان علیه السّلام!

وقتی امام زمان بخواهد ظهور کند، از آن طفل

شیرخوار تا پیرزن نصرانی و یهودی در آن طرف دنیا

باخبر خواهند شد و در تمام این نفوس، آن احاطه

ولایی خود را خواهد انداخت و آنها را به سمت خود

جذب خواهد کرد! خیال کرده‌اید مسئله، مطالبی

است که در بقالی و قصابی پیدا می‌شود؟! خیال

کرده‌اید قضیه همین‌طوری است؟! امام یکی را

بفرستد این طرف: «یواشکی در خانه افراد برو، به این

تلفن کن، به آن تلفن کن، افراد را جمع کن و بگو:

بیایید [جلسه] تشکیل بدهیم و یک عده با هم

بنشینیم تا مقدمات برای ظهور را فراهم کنیم!» خیلی

باید امام بیکار و امام دست و پا چلفتی و امام منحط

و امام بی‌اراده و بی‌قدرتی باشد که برای جمع‌آوری

یار و یاور این‌گونه افراد را به این طرف و آن طرف

بفرستد! مگر تا به حال نبودند افراد این‌چنینی که

شیطان آنها را فریب داد و چهره خود را به صورت

امام علیه السّلام به آنها نمایاند!؟

یکی از خطرات بزرگی که در زمان [قبل از] ظهور برای افراد پیدا می‌شود، این است که با توجه به حقیقت امام علیه السّلام که مخفی است و امام علیه السّلام دستور برای ظهور علنی ندارد و تکالیف براساس ظاهر است، شیطان از همین نقطه ضربه خود را وارد می‌کند! در زمان ظهورِ امام علیه السّلام اگر کسی ادعای نیابت و وکالت از طرف امام بکند، فوراً امام می‌گوید: «این مرد کذاب و دروغگو است، من یک‌هم‌چنین مطلبی نگفته‌ام!» اگر در زمان رسول خدا یک نفر بگوید من از جانب رسول خدا نیابت دارم، ولیّ هستم، نایب و وکیل هستم بر اینکه فلان قضیه را انجام بدهم؛ طبعاً حضرت می‌فرماید: «دروغ است!» در زمان امیرالمؤمنین نیز همین‌طور. اما در زمان [غیبت] امام زمان که حضرت نمی‌توانند بگویند دروغ است! حضرت که تکلیف به عیان شدن و خود را در معرض درآوردن ندارند. لذا چه کرده‌اند؟ مطالبی را به‌عنوان قانون کلی برای افراد بیان کرده‌اند:

ای مردم، هر کسی تا زمان ظهور سفیانی مدّعی شود که مرا دیده است و از طرف



رؤیت امام زمان در عالم خارج و مکاشفه

حضرت این را به‌عنوان یک قانون بیان

کرده‌اند. افرادی که امام علیه السّلام را دیده‌اند که

بلند نمی‌شوند بیایند به همهٔ مردم جار بزنند که ما

حضرت را دیده‌ایم! شکی نیست که در زمان غیبت

تا به حال افرادی حضرت را مشاهده کرده‌اند، مانند

مرحوم سید بحرالعلوم که حضرت را بارها دیده

است؛<sup>۲</sup> مانند علامه حلّی که حضرت را مشاهده کرده

است؛<sup>۳</sup> مانند مرحوم حاج علی بغدادی که از افرادی

است که حضرت

را دیده و مرحوم شیخ عباس حکایت او را در

مفاتیح نوشته است؛<sup>۴</sup> همین‌طور بسیاری از افراد که

حضرت را واقعاً دیده‌اند. امّا صحبت در این است

که این دیدن‌ها و این رؤیت‌ها، رؤیت‌هایی بوده که

واقعی بوده و صورت واقعی داشته است؛ یعنی قرائن

---

<sup>۱</sup> کمال الدّین، ج ۲، ص ۵۱۶:

«و سیّاتی شیعی من یدعی المشاهدة، الا فَمِنْ ادّعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصّیحة فهو کاذب مُفتر.»

<sup>۲</sup> نجم الثاقب، ج ۲، ص ۷۲۵ - ۷۳۴.

<sup>۳</sup> نجم الثاقب، ج ۲، ص ۵۳۱.

<sup>۴</sup> مفاتیح الجنان، ص ۴۸۴؛ نجم الثاقب، ج ۲، ص ۵۷۳.

و شواهد بر صدق این مسئله وجود داشته است. مرحوم سید بحرالعلوم با آن عظمت و مقام، کسی بوده که مخالف و مؤالف و موافق شگّی نداشت در اینکه ایشان با آن حضرت ارتباط دارد؛ یعنی این قضیه کاملاً واضح بوده است. حالا ایشان که نمی‌آید به همه بگوید! از آن طرف بسیاری از افرادی که حتی حضرت را دیده‌اند، آنها در مرتبه ظاهر نبوده است، بلکه به صورت مکاشفه بوده است.

نظر مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی درباره کتاب نجم الثاقب

مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتابی دارد به نام نجم الثاقب و در این کتاب به بسیاری از افرادی که به اعتقاد خود خدمت حضرت تشرّف پیدا کرده‌اند اشاراتی دارد و حکایاتی نقل می‌کند.<sup>۱</sup> مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

نود درصد حکایاتی که ایشان در کتاب نجم الثاقب نقل می‌کند، مکاشفه است؛ منتها خودش نفهمیده است.

فلان شخص می‌آید می‌گوید: «حضرت را دیدم.» انسان از او سؤال می‌کند و با یک مقدار صحبت‌های کارشناسانه متوجه می‌شود که این

---

<sup>۱</sup> نجم الثاقب، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).

[دیدن] صورتِ واقعی داشته یا صورت مکاشفه‌ای؛

متنها [تشخیص] این مسئله اهل خبره می‌خواهد. لذا

ایشان چون اهل خبره نبوده است، خیال کرده

به صورت ظاهر اتفاق افتاده است. بعد ایشان

می‌فرمایند:

از جمله افرادی که [ملاقاتش] صورت واقعی داشته است، همین مرحوم حاج علی  
بغدادی بوده که حکایتش را مرحوم صاحب‌مفاتیح در مفاتیح نقل می‌کند. او از جمله  
این افراد بوده است.

تجسّم شیطان به صورت امام زمان در عالم مکاشفه و حکایتی در این زمینه

به همین نحو، صورت شیطانی مسئله هم

وجود دارد؛ یعنی شیطان می‌آید و صورت امام زمان

را برای انسان مجسّم می‌کند و بعد با بعضی از

اخباراتی که درست

هم واقع می‌شود، طوری اعتماد انسان را نسبت به خود جلب می‌کند که انسان او را امام می‌پندارد و از دستورات او اطاعت می‌کند؛ درحالتی که شیطان است!

برای این مسئله خود حقیر در دوران حیات خود نظایر فراوانی دیده‌ام و در دوران حیات مرحوم والد - رضوان الله علیه - مسائل عدیده‌ای از همین قبیل پیش آمده است که بعضی از شاگردان ایشان ادعای رؤیت و ادعای ارتباط داشتند.

در یکی از همین جریان‌ها، یک قضیه‌ای برای یکی از افراد که اتفاقاً از بستگان ما هم هست پیش آمده بود. من به او اعتراض کردم، او گفت: «من از طرف حضرت درباره این مطلب دستور دارم!» من از نقطه نظر شرعی و از نقطه نظر عرفی یک مطلبی را مطرح کردم که آیا این دستوری که حضرت به شما داده‌اند با این مطلب و با این مسئله می‌خواند یا نمی‌خواند؟ نمی‌توانست بگوید که می‌خواند، لذا گفتم: «دستور است!» گفتم: «حضرت که دستور به خلاف عرف و خلاف شرع نمی‌دهد!» ماند! منتها به جای اینکه بیاید متنبه و مُسْتَبَصِر بشود و از این

جهالت و ضلالت و هلاکت بیرون بیاید و این را به عنوان یک زنگِ بیدارباش برای تنبّه خودش تلقی بکند، آن جاذبه‌هایی که شیطان برای او به صورت امام علیه السّلام به وجود آورده بود نگذاشت که این مطلب در نفس او قرار بگیرد؛ لذا بر سرِ مطلب خود رفت و طور دیگری مسئله را مطرح کرد. پیش مرحوم آقا آمدم و ماجرا را برای مرحوم آقا شرح دادم، ایشان فرمودند:

بله، شیطان است که الان به صورت امام زمان برای او جلوه می‌کند و این مسکین را فریب می‌دهد و دارد مکاشفه می‌بیند!

فردی بود که حتی نسبت به شخص بنده از طرف امام زمان پیغام آورده بود که می‌گویند: «فلانی، شما باید این کار را انجام بدهی!» منتها ما طلبه‌ایم و طلبه هم کارش این‌قلت و این‌قلت کردن و تشکیک وارد کردن است؛ خلاصه به این زودی به راه راست نمی‌آید و نمی‌تواند راه راست این‌گونه افراد را به این راحتی بپذیرد! لذا شروع کردیم یک مقداری با او شوخی کردن و صحبت کردن؛ نمی‌خواستیم او را از خود برنجانم و آزرده‌خاطر کنم. یک شبهه برای او مطرح کردم، در شبهه ماند! گفتم:

«این شبهه را شما چطور پاسخ می‌دهید؟ برو از امام زمانت جواب این شبهه را بگیر و بیاور؛ اگر گرفتی و جواب صحیح بود، آنوقت من معتقد می‌شوم!» پانزده سال از این ایراد شبهه گذشته است و امام زمان ایشان ظاهراً هنوز ما را لایق برای قبول و مراوده و ارتباط با خود ندیده است! التفات می‌کنید؟! این شیطان است.

شیطان جلو می‌آید و در مکاشفه، امام درست می‌کند. این مسئله‌ای را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم، بسیار مسئله حساسی است! راجع به بعضی از مسائلی که اتفاق افتاده است، بنده عرض کرده‌ام که اگر قضایا و جریان‌ها بخواند نسبت به شخص حقیر انجام بشود، مسئله‌ای نیست؛ اما بنده در ارتباط با امام زمان با کسی شوخی ندارم و در آن حریم نباید وارد شد!

افرادی که مدعی ارتباط با امام علیه السلام هستند، همه در باطل و همه در ضلالت و جهالت و هلاکت‌اند و افرادی که با آنها تماس می‌گیرند، آنها هم در هلاکت و ضلالت و جهالت هستند و بر دوستان است که ارتباط خود را به کلی با همه آنها

قطع کند و در غیر این صورت مسئله شکل دیگری پیدا خواهد کرد.

خصوصیات مُتَابِعین واقعی امام زمان علیه السّلام

چون این مطلب قبلاً صحبت شده بود، بنده دیدم نسبت به این مسئله ترتیب اثر کمتری داده شده است؛ لذا آن فرد مسئول را خواستم و او را مورد عتاب و خطاب قرار دادم و به ایشان تذکر جدی دادم که بنده در این مسئله شوخی نمی‌کنم! باید رعایت موازین بشود تا اینکه آن خطوط واقعی و آنچه را که ما مکلف هستیم بر طبق آن عمل کنیم، بر سر جای خودش باقی بماند. اینجا دار و دسته درست کردن نیست، اینجا حزب درست کردن نیست. در دستگاه امام زمان مخفیانه و زیرزیرکی کار کردن نیست، اینجا جلب کردن و جذب کردن و از این حرف‌ها نیست و اینجا راه را جدا کردن نیست! امام زمان نیاز به این روش‌های احمقانه و احتیاج به این روش‌های کودکانه ندارد! اینجا بازی بر نمی‌دارد؛ دم شیر است، به بازی مگیر! <sup>۱</sup>مسئله، مسئله

---

<sup>۱</sup> منظر الأولیاء، ص ۱۵۳:

بسیار خطیری است.

آن شخصی به دنبال حضرت است که بیشتر در خود باشد، بیشتر به کار خودش پردازد و به کس دیگری کار نداشته باشد! اینکه «الآن رفیق من دارد چه کار می کند؟ دیگری دارد چه کار می کند؟ او از من جلوتر است یا من از او جلوتر هستم؟ او با چه کسی ارتباط دارد؟» [به من چه مربوط است؛ انسان باید] فقط به خودش و به اعمال خودش پردازد و مواظب خودش و اعمال و کردار و افکار و خطورات خودش باشد. این شخص در عبارت و تعبیر عرفا، به «رند» تعبیر می شود! آدم رند و زیرک و «المؤمن کَیْسٌ»<sup>۱</sup> آدمی است که مواظب باشد و به خودش برسد.

الآن شما در بسیاری از موارد افرادی را می بینید [که می گویند]: «این آقا با فلان کس ارتباط دارد؛ این آقا با فلان مسئله ارتباط دارد؛ او می آید فلان مطلب را می گوید؛ او فلان حرف را می زند؛ او فلان مسئله را نقل می کند؛ بعضی هایش درست درمی آید و...!» تمام اینها چون ندیدند حقیقت، ره

---

عشق، حقیقی است مجازی مگیر \*\*\* این دُم شیر است به بازی مگیر  
۱ غرر الحکم، ص ۴۴. ترجمه: «مؤمن، رند و زیرک است.» (محقق)



افسانه زدند<sup>۱</sup> و چون ندیدند واقعیت، [به بیراهه رفتند]! می‌گویند: «فلان کس با فلان جا ارتباط برقرار کرده است! فلان کس گفته است این‌طور خواهد شد!» از کجا [معلوم که] راست گفته است؟! التفات کردید؟ می‌آیند خرج می‌کنند و سرمایه‌ها و وقت‌ها می‌گذارند و جلسات تشکیل می‌دهند!

طرح مبانی اولیا، سبب تشکیل جلسات

علت اینکه خداوند توفیق زیارت و رفاقت با دوستان را برای حقیر فراهم کرده است این است که بنده آنچه را که ممشای اولیای الهی است و طریق بزرگان بر آن قرار گرفته است، برای دوستان عرضه کنم، همین! و إلاً در سایر جاها خیلی حرف‌ها و خیلی

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۸۴:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه \*\*\* چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

مطالب هست، خیلی مسائل وجود دارد و خیلی جاهای دیگر هست؛ به انواع مختلف و به اشکال مختلف. البته بنده نمی‌خواهم همه را متهم به ضلالت و غوایت و جهالت بکنم، نه! ممکن است بسیاری از اینها هم تا حدودی افراد خوبی باشند و ظاهر الصلاح باشند و مؤمن باشند، ولی علی‌کلّ حال حیف است که یک شخص بیاید و اکسیر و گوهری را که خداوند در اختیار او قرار داده است رها کند و با مطالب پیش پا افتاده‌ای که عموم مردم و عموم افراد با آن سر و کار دارند زندگی خود را تلف کند و همین‌طور امروز را به فردا و فردا را به پس‌فردا بگذراند؛ که چه؟ که «فلان کس این را می‌گوید، فلان کس آن را می‌گوید!» این نتیجه و مآل خوبی برای انسان به بار نمی‌آورد.

مطلب به درازا کشید و وقت هم گذشت و ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم!<sup>۱</sup> ان شاء الله که خداوند به همه دوستان و به همه محبین و ارادتمندان

---

<sup>۱</sup> این بیت شعر منسوب به مولانا - رضوان الله علیه - می‌باشد:

هفت شهر عشق را عطار گشت \*\*\* ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

و مُخْلِصِينَ مَقَامَ وِلَايَةِ عَلَيْهِ السَّلَامِ تَوْفِيقَ عِنَايَةِ  
كُنْدِ وَ دَسْتِ هَمَّةِ مَا رَا دَر دَسْتِ اِمَامِ زَمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ  
قَرَارِ بَدَهْدِ وَ اَز اَن حَضْرَتِ بَخَوَاهِيمِ كِه اَن جَوْرِ وَ  
اَن طَوْرِ كِه خُودِ مِي پَسَنْدَدِ - نِه اَيْنَكِه مَا مِي پَسَنْدِيمِ -  
بِرَايِ مَا اِنْتِخَابِ كُنْدِ.

مِي خَوَاسْتَمِ مَطْلَبِي دَر اَآخِرِ خَدْمَتِ دُوسْتَانِ  
عَرَضِ كُنْمِ وَ اَن اَيْنَكِه: بَا زِ دَر نَامِه هَايِي كِه مِي آيِدِ وَ  
بِه دَسْتِ بَنْدِه مِي رَسَدِ، مَن مَطْلَبِي مَشَاهِدِه مِي كُنْمِ كِه  
اَز عَهْدَهٗ پَاسِخِ اَن مَطْلَبِ شَرْمَنْدِه هَسْتَمِ؛ مَسَائِلِي كِه  
مَرْبُوطِ بِه بَعْضِي اَز نَارَاحَتِي هَايِي اَسْتِ كِه مُمْكِنِ  
اَسْتِ پِيشِ بِيَايِدِ، هَم چِنِينِ بَعْضِي اَز اِخْتِلَافَاتِي كِه  
هَسْتِ وَ كَيْفِيَّتِ مِعَاشَرَتِ بَا اِفْرَادِ وَ هَمِينِ طَوْرِ  
مَسَائِلِي كِه مِي شُودِ اَيْنِ مَطْلَبِ رَا بَا مَشُورَتِ بَا اِفْرَادِ  
دِيْغَرِ وَ اِفْرَادِ خَبِيرِ حَلِ كَرْدِ وَ اَن مَسَائِلِ رَا بَر طَرَفِ  
كَرْدِ. بَنْدِه خَوَاسْتَمِ شَرْمَنْدِگِي خُودَمِ رَا اَز عَدَمِ پَاسِخِ  
وَ عَدَمِ اِجَابَتِ [اِعْلَامِ كُنْمِ] كِه دَر اِخْتِيَارَمِ نِيسْتِ،  
يَعْنِي بِه هِيچِ وَجِهِ مَن اَلْوَجُوهِ بَنْدِه رَا تَوَانِ وَ قَدْرَتِ بَرِ  
اَيْنَكِه بَتَوَانَمِ بِه اَيْنِ نَامِه هَا پَاسِخِ بَدَهْمِ نِيسْتِ؛ اِگَرِ  
پَاسِخِي دَادِه



نمی‌شود، دوستان خدای ناکرده دلیل بر اهمال و دلیل بر بی‌اعتنایی ندانند، بلکه در آنجا نیازی به پاسخ دادن نبوده است.

استدعای حقیر از دوستان این است که اگر اظهار محبت می‌کنند، مطالب ضروری شرعی یا شبهاتی را که ممکن است در بعضی از مواقع برای افراد پیش بیاید [مطرح کنند] *إن شاء الله* خداوند هم توفیق ما را نسبت به این مسائل پیش می‌آورد. اما نسبت به مطالب دیگر و مسائل دیگر که نه تنها بنده قدرت ندارم، بلکه از طرف مرحوم آقا (مرحوم والد) هم نهی شده‌ام از اینکه در بعضی از مسائل جزئی بخواهم دخالت کنم؛ از این نقطه نظر *إن شاء الله* دوستان بزرگواری می‌فرمایند و این مطالب را با مشاوره با خبرا و افراد دیگر حل می‌کنند.

امیدواریم که خداوند راه ما را هرچه بهتر و صحیح‌تر، همان راه اولیای خودش قرار بدهد و آن نتیجه و حظّ کاملی که می‌بایست یک سالک - سالک واقعی! - از متابعت با دوستان خدا و متابعت از اولیای خدا ببرد، نصیب همه ما بگرداند.

إن شاء الله خداوند دست ولایت امام

علیه السّلام را در دنیا و آخرت بر سر همه ما مستدام

بدارد و ما را در دنیا از زیارت و در آخرت از

شفاعتشان محروم نفرماید.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ



مجلس چهارم: مهدویت در دیدگاه اهل  
عرفان

کاشان / ربیع‌الثانی ۱۴۲۵ ه.ق





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على  
أعدائهم أجمعين

جایگاه توسل در سیره عرفا و اهل توحید

[عده‌ای تهمت زده و درباره مرحوم آقای

حداد - رضوان الله عليه - می‌گفتند]: «ایشان توسل

ندارد!»<sup>۱</sup> درحالی‌که بنده خودم شاهد بودم که

هر وقت ایشان می‌خواستند بلند شوند، ذکرشان در

بلند شدن «یا صاحب‌الزمان» بود!<sup>۲</sup> چطور ممکن

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۲.

<sup>۲</sup> روح مجرد، ص ۵۱۳:

«حضرت آقا [سید هاشم حداد] خیلی در گفتارشان و در قیام و قعودشان و به‌طور کلی در مواقع تغییر از حالتی به حالت دیگر، خصوص کلمه «یا صاحب‌الزمان» را بر زبان جاری می‌کردند.

است یک‌هم‌چنین شخصی [توسّل نداشته باشد]؟! واقعاً خیلی جفا و بی‌انصافی است که بگویند: «اینها اهل ولایت نبودند و این عرفایی که اهل توحید هستند، خیلی با امام زمان کاری ندارند!» اینها همه دروغ است! عارف تازه مقام امام زمان را می‌فهمد و ما نمی‌فهمیم! تازه او می‌فهمد که بدون عنایت او هزارها عارف همچو خاک و تراب هستند! با عنایت اوست که ولیّ خدا می‌تواند به مقام قُرب دسترسی پیدا کند و بدون عنایت او همه صفر هستند، صفر، صفر، صفر!¹

اهمیت توجه به حقیقت امام زمان نه ظاهر ایشان

بنابراین ما باید به آن حضرت توجه داشته باشیم، نه توجه به ظاهر که حضرت را ببینیم و در خواب زیارت کنیم و مشاهده کنیم. بنده در تمام مدت عمرم تا الآن حتی برای یک لحظه زیارت آن حضرت را در بیداری یا در خواب نخواسته‌ام! من

---

یک روز یک نفر از ایشان پرسید: «آیا شما خدمت حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه مشرّف شده‌اید؟!» فرمودند: «کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اوّلین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد.»  
 ¹ رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۶.

این خواست را اهانت به حضرت و پایین آوردن حضرت می‌دانم که: «ای کاش ما حضرت را در خواب می‌دیدیم! ای کاش حضرت را در بیداری ببینیم! ای کاش ببینیم و موفق بشویم!» مثل اینکه شما در اینجا هستید اما بگوییم: «آقا، چرا شما مخفی شده‌اید؟! چرا شما اینجا نمی‌آید؟!» می‌گویید: «آقا، من جلوی شما نشسته‌ام! یعنی چه می‌گویید مخفی شده‌اید؟! مگر شما من را نمی‌بینید?!»

کسانی که دنبال دیدن ظاهری حضرت می‌روند، اینها نمی‌دانند که دارند با این وضعیّتشان امام زمان را در حدّ خودشان پایین می‌آورند. ما امام زمانی را قبول داریم که قبل از اینکه من این حرف را بزنم، او این حرف‌ها را می‌داند! ما این امام زمان را قبول داریم؛ و الاّ یک شاهی و دو قران امام زمان را قبول نداشتیم! ما امام زمانی را قبول داریم که تمام خطورات ما قبل از اینکه به زبان بیاید، در سینه او محفوظ است! کجای کار هستید؟! این امام زمان و امام ما است.

بنابراین، نیازی به توسّل برای دیدن و مشاهده آن حضرت در خواب یا مکاشفه یا بیداری

نیست! اینها کار عوام است؛ از این شهر راه می‌افتند  
می‌روند آن شهر، از اینجا راه می‌افتند می‌روند آنجا،  
از آنجا می‌روند فلان‌جا، اینجا توسل می‌کنند، آنجا  
فلان آقا ذکر توسل می‌گیرد، آنجا حاجت برآورده  
می‌شود، آنجا دعای...! اینها در نابینایی با عصا در  
بیابان رفتن است. آن کسی که چشم دارد برای دیدن  
خورشید دنبال چیزی

نمی‌گردد؛ همین که چشم باز کند خورشید بالای سر اوست. دیگر به دنبال نمی‌گردد که از این طرف به آن طرف برود تا بفهمد خورشید کجاست! آن کسی که چشم ندارد مدام دنبال خورشید می‌گردد: «کجاست آن خورشیدی که شما می‌گویید؟ من نمی‌بینم!» می‌گویند: از این طرف برو، می‌رود؛ از آن طرف برو، می‌رود؛ چون چشم ندارد.

کلام مرحوم سید هاشم حداد در خصوص دیدار امام زمان علیه السلام

مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:

کور باد آن چشمی که صبح سر از خواب بردارد و چشم از خواب باز کند و امام زمان را مقابل خود نبیند!<sup>۱</sup>

حقیقت ولایت امام زمان و کیفیت ارتباط با حضرت (ت)

این حرف خیلی حرف عجیبی است! یعنی تمام عالم وجود، ظهور ولایت اوست. الآن من که دارم به این آب نگاه می‌کنم، دارم به امام زمان نگاه می‌کنم؛ الآن به این هندوانه که نگاه می‌کنم، دارم به امام زمان نگاه می‌کنم؛ به این فرش که نگاه می‌کنم، به امام زمان است. چرا؟ چون تمام وجود عالم کون از نفس و افاضه و عنایت او تعین پیدا می‌کند؛ پس

---

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۵۱۳.

چطور ما بخواهیم دائماً دنبال او بگردیم و برویم او را درون یک مسجد و یک حسینیه و یک تکیه و فلان منطقه پیدا کنیم؟! این امام زمان مثل ما می شود، امام زمان ما؛ در حالی که آن امام زمان، امام زمانی است که الآن در کنار من قرار گرفته و از خود من به من و از خود شما به خود شما اشراف و اطلاعش بیشتر است! این امام زمان است.<sup>۱</sup>

۲

---

<sup>۱</sup> نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، مبانی اسلام، کیفیت مراقبه و تأثیر آن در سیر و سلوک:

«سؤال: راجع به کیفیت ارتباط با صاحب مقام ولایت حضرت بقیة الله ارواحنا لثراب مقدمه الفداء توضیح بفرمایید.

جواب: راجع به این قضیه من توضیحاتی داده‌ام و إن شاء الله دوستان این نوارهایی را که هست گوش بدهند و توجه کنند. حالا به طور خیلی اجمال و مختصر من یک شمه‌ای از مقام امام علیه السلام و یک شناخت معرفتی نسبت به مقام ولایت را خدمت دوستان عرض می‌کنم:

ببینید، مسئله امام زمان علیه السلام با مسئله ما متفاوت است. ما دارای یک محدودیت‌های علمی و نفسی و محدودیت‌های فیزیکی و متافیزیکی هستیم؛ یعنی هم از نقطه نظر طبیعت و ←

<sup>۲</sup> ← هم از نقطه نظر ماوراء طبیعت دارای یک محدودیت‌هایی هستیم. از جمله محدودیت‌های ما این است که چشم ما نمی‌تواند پشت این دیوار را ببیند؛ برای اینکه مطلع بشویم پشت دیوار چیست باید از این منزل خارج بشویم و بعد برسیم. از جمله محدودیت‌های دیگر ما این است که گوش ما یک فاصله محدودی را می‌تواند بشنود. همین‌طور در سایر مسائل و سایر خصوصیات.

حتی اگر افرادی غیر عادی هم باشند باز آنها دارای محدودیت هستند. نقل می‌کنند که بعضی از افراد، خصوصیات ظاهری آنها یک خصوصیات غیر عادی بوده است؛ مثلاً گوششان می‌توانسته از مسافت خیلی زیاد یک

صدایی را بشنود! اما بالأخره اگر از آن مقدار فرکانس عبور بکند، همین گوش هم نمی تواند بشنود! این راجع به محدودیت های طبیعی و جسمانی. راجع به محدودیت های ماوراء طبیعی این گونه است که قوای روحی ما طبعاً دارای یک مرتبه خاص از تکامل هستند و اطلاع بر مسائل ندارند. راجع به مسائل و عوالم غیب امکانات و استعداد ما محدود است؛ اطلاعی بر گذشته نداریم، اطلاعی بر آینده نداریم، حُجب ظلمانی و نورانی [برای ما هست، که] [إن شاء الله همه اینها از جلوی دیدگان ما کنار می رود؛ ما در این محدوده از عوالم غیب هنوز هستیم. اطلاع بر نفوس و اطلاع بر مصالح و منافع ما از جمله مسائلی است که طبعاً نسبت به این قضایا محدودیت داریم، و به طور کلی آنچه را که لازمه و آثار رسیدن به مقام کمال است در وجود ما منتفی است؛ زیرا ما هنوز نسبت به این مسئله دارای مراتبی از نقص هستیم. اما امام علیه السلام این مسئله را ندارد. امام علیه السلام نه محدودیت طبیعی دارد و نه محدودیت ماوراء طبیعی؛ یعنی اگر بخواهد، چشم او پشت دیوار را هم می بیند! اگر بخواهد، صدایی که از آن طرف دنیا هست به گوش او خواهد رسید؛ به همین گوش، نه غیر از این گوش! چرا؟ زیرا قدرت روحی و قدرت نفسی او به واسطه مراتب کمالی که پیدا کرده است، قادر است هر عملی را در این دنیا انجام بدهد. در عین اینکه با شما صحبت می کند، گوش او دارد تمام آنچه در این عالم وجود هست را می شنود؛ در عین اینکه خواب هست، نفس او به تمام آنچه در این عالم اتفاق می افتد آگاهی دارد؛ در عین اینکه دارد غذا می خورد، بر آنچه در تمام عالم اتفاق می افتد ادراک و شعور دارد! این که عرض می کنم یعنی چه؟ یعنی اگر یک مورچه در دل زمین یک حرکتی انجام بدهد، امام علیه السلام در وقتی که خواب هست دارد آن حرکت را احساس می کند! تازه من بیش از این نمی گویم، چون اگر بخواهم بیش از این یک مقداری بگویم شاید مسئله مشکل باشد؛ در همین حد می خواهم امام علیه السلام را معرفی کنم.

←

۱ ← پس امام علیه السلام دارای یک شخصیتی است که حد ندارد، قید ندارد؛ اگر در خانه باشد به تمام عالم اطلاع دارد، اگر در زندان هارون هم باشد در عین اینکه دست و پایش را به زنجیر بسته اند و در حال سجده است، دارد تمام عالم وجود را می گرداند! یعنی من که دارم صحبت می کنم، این نیروی صحبت مرا امام علیه السلام از درون زندان دارد برای من می فرستد! شما دیگر حدیث مفصل بخوان از این مجمل. من که دارم راه می روم، آن قدم هایی را که دارم برمی دارم امام علیه السلام در عین اینکه خواب هست دارد آن نیرو را در قدم های من می فرستد. این را می گویند: واسطه فیض.



پس امام علیه السّلام وجودش واسطه فیض است. تمام مُدرکات ما و مدرکات محدود ما دارد از دریچه امام علیه السّلام افاضه می شود.

فرض کنید یک نهادی هست و در هر اطاقی یک کامپیوتر گذاشته اند. یک مین کامپیوتر\* هم در همان قسمت مرکزی و اصلی هست که تمام اطلاعات و دیتاها را در آن گذاشته اند و اینهایی که در هر اطاقی هست، دارند از آن می گیرند. آن به هر مقداری که می خواهد، در این شبکه ها می فرستد؛ این فایل را می فرستد برای آن اطاق که در آنجا آن شخص دارد با آن کار می کند، این فایل را می فرستد برای این شخص و به طور کلی اگر پنجاه تا کامپیوتر در هر اطاقی باشد و افرادی با آن مشغول باشند، اطلاعاتی را که اینها می گیرند از آن مرکز است.

امام علیه السّلام این طور است؛ یعنی امام حکم آن کامپیوتر مرکزی را دارد که تمام عالم وجود، یعنی عالم ماده [و غیر ماده دارند از او می گیرند]؛ عالم ماده می دانید یعنی چه؟ دیروز هم گفتم: \*\* فرضیه ای مطرح می کنند که ما ۴۰۰ میلیارد کهکشان داریم و هر کهکشانی هم ۴۰۰ میلیارد ستاره دارد؛ ضرب در یکدیگر کنید ببیند چه خواهد شد! این تازه مربوط به عالم ماده است؛ این عالم ماده بالنسبه به عالم ملکوت سفلی که از آن تعبیر به عالم برزخ می شود، مثل قطره به دریاست! آن هم نسبت به ملکوت علیا مثل قطره به دریاست، آن هم نسبت به...؛\*\*\* اصلاً انسان نمی تواند بفهمد!

تمام این عالم وجود را امام دارد اداره می کند! این یک کار مختصر را به شما نشان بدهم: الآن من این ظرف آب را می خواهم از اینجا بردارم و برداشتم، امام زمان در هر جا از کره زمین هست او خواسته است که من این را بردارم؛ و الا نمی توانستم بردارم! نه اینکه به طور کلی، بلکه جزئی!

همین الآن اگر یک کسی پیش امام زمان باشد و بگوید: در آن مجلس، در خیابان پیروزی، خیابان پرواز، فلانی که این لیوان را برداشت آیا شما آگاه هستید یا نه؟ می گوید: من خودم خواستم که بردارد، اگر نمی خواستم نمی توانست! التفات می کنید؟ این را می گویند: ولایت. ←

۱ ← ولایت یعنی سرّیان آن حقیقت فیض نازل شده از پروردگار در تمام ذرات عالم وجود؛ چه مادّی، چه غیر مادّی! همان طور که عرض کردم: آن قطره به دریا را حساب کنید، ببینید چه خواهد شد! امام علیه السّلام کارش این است.

حالا از شما یک سؤال می کنم: برای اینکه انسان خودش را به امام زمان متصل کند باید امام زمان را ببیند؟! این دیگر مسخره است! چه چیزی را انسان ببیند؟! امام زمان اینجا نشسته است، من چه چیزی را می خواهم

ببینم؟! امام زمان از خود من و از این عبای من که الان به دوشم انداخته‌ام به من نزدیک‌تر است، من دیگر برای چه می‌خواهم امام زمان را ببینم؟! امام زمان قبل از اینکه این فکر بیاید در ذهن من، قبلاً او فکر مرا خوانده است! پس مبدا ما یک‌هم‌چنین تفکری داشته باشیم که برای اینکه معرفت امام علیه السّلام را پیدا بکنیم [حتماً باید آن حضرت را ملاقات کنیم]؛ باید این حرف‌ها را که بعضی‌ها از همین ولایتی‌ها و غیر ولایتی‌ها درآورده‌اند، کنار بریزیم! این طرف می‌روند، آن طرف می‌روند، جمکران می‌روند، مسجد سهله می‌روند، نمی‌دانم کجا می‌روند که: «برویم امام زمان را ببینیم!» بابا، بنشین درون خانه‌ات، امام زمان همراه توست! عرفان خیلی کار آدم را راحت می‌کند؛ نیاز به این رفتن‌ها نیست.

بله، انسان برای اینکه خودش را به آن حضرت متصل کند، باید مکان خلوتی هم داشته باشد و از این سر و صداها دور باشد، این را قبول داریم؛ اما نه اینکه امام زمان آنجا پیدا می‌شود و اینجا نیست! قضیه این طور نیست! این اهانت به امام زمان است که ما بگوییم: یا ابن رسول الله، ما برای دیدن تو بلند می‌شویم می‌آییم مسجد جمکران، ما برای دیدن تو به آنجا می‌آییم! امام زمان می‌گوید: بابا، من در خانه خودت هستم، منتها تو منزل مرا برای پذیرایی من آماده کن! این شرط است! وقتی که من خواستم در بزنم و بیایم، خجالت نکشی مرا در خانه‌ات راه بدهی! تو منزل مرا آماده بکن که من بیایم، من در منزلت هستم.

لذا این حقیقت ولایت و مسئله ولایت، یک مسئله‌ای است که تمام وجود ما و تمام آثار وجودی ما را در کف خودش و در اشراف خودش و در حفظ و حراست خودش نگه داشته است.

بنابراین، همه ما در هر لحظه می‌توانیم با امام زمان رابطه داشته باشیم! در هر لحظه؛ سر کار هستیم می‌توانیم با امام زمان رابطه داشته باشیم، در منزل هستیم همین‌طور، هنگام آشپزی هستیم همین‌طور، هنگام درس خواندن هستیم، در تمام احوال؛ وقتی که داریم درس می‌خوانیم، اگر یک وقت ذهنمان متوجه یک خلاف بشود، همان جا و همان موقع درس خواندن سر کلاس و سر دانشگاه، بدانیم تا می‌خواهد متوجه [خلاف] بشود امام زمان کنار رفت! اما اگر تا ←

۱ ← می‌خواهد ذهن برود، جلویش را ببندیم، امام زمان می‌آید! قضیه این است؛ این قدر دقیق است! تا می‌خواهد یک فکر خلاف بیاید، همان موقع که می‌خواهد بیاید متوجه بشویم امام زمان دارد می‌رود! می‌گوید: من اینجا نیستم! لذا فوری ببندیم.

تمام حرکت و سیر عرفا، حرکت و عرفان به این سمت است؛ زدودن پرده‌های ظاهر و کنار زدن پرده‌ها و جلوه‌گری حقیقت! این است؛ ظاهر کنار برود و آن حقیقت خودش را نشان بدهد. عارف به دنبال این مسئله می‌رود؛ اما بقیه به دنبال این می‌روند که مدام ظاهر را بگیرند و مدام نگاه نکنند.

عادی شدن رؤیت امام زمان بعد از ظهور در نگاه افراد ظاهرگرا

یادم است در یکی از جلسات عنوان بصری در طهران، شرایط ظهور حضرت را می‌گفتم. آن روز

---

هر فکر [مورد] رضایی که در ما پیدا می‌شود و هر قدمی که برمی‌داریم، امام زمان دارد می‌آید! تنها هم می‌آید، نه اینکه کسی را هم با خودش بیاورد؛ خودش می‌آید و واقعاً می‌آید! می‌خواهید سؤال کنید؟ بسیار خوب، إن شاء الله وقتی حضرت ظهور کرد بیاید از او سؤال کنید: آیا شما عمل من را آن روز سر کلاس می‌دانستید یا نه؟ حضرت می‌گوید: بله، به این دلیل و به آن نشانی! إن شاء الله حضرت را می‌بینیم، إن شاء الله ظهور حضرت را درک می‌کنیم و خداوند آنچه را که وعده داده شده است، در وجود ما متحقق می‌کند و حضرت دستشان را بر سر همه ما مستدام می‌دارند. إن شاء الله موفق باشید و خداوند همه را مورد تأیید و مورد توفیق خودش قرار بدهد.

سائل: إن شاء الله که خداوند این توفیق را به ما بدهد.

جواب: إن شاء الله خداوند به همه آن توفیقات را بدهد؛ به ما بدهد، به شما بدهد و إن شاء الله خداوند به همه ما و همه دوستان و سرسپردگان مقام ولایت، متابعت از سنت آن حضرت و پیروی از دستورات و وارد شدن در حریم ولایت آن حضرت را عطا کند.»

\* Mainframe computer: کامپیوتر بزرگ، سیستم عمل‌کننده اصلی.

(محقق)

\*\* عنوان بصری، ج ۵، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

\*\*\* رجوع شود به الکافی، ج ۸، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

در آنجا این مطلب و مسئله را گفتم: اگر امام زمان  
ظهور کند، این مردمی که دارند از شهرها برای  
زیارتش به این طرف و آن طرف می‌روند، سه دفعه که  
امام زمان را ببینند دفعهٔ چهارم به زنشان می‌گویند:  
«بگذار یک ساعت دیگر

بخوابیم، حالا دیر نمی شود!» چرا؟ چون دیگر هر چه بود دیدند؛ قیافه را دیدند، چشم را دیدند، ابرو را دیدند، بینی را دیدند، دهان را دیدند! دیگر چه می خواهند؟! واقعاً همین است! دفعه چهارم به زنشان می گویند: «دیشب دیر خوابیدیم، بگذار بخوابیم! حالا دیر نمی شود، او که دیگر آمد!»<sup>۱</sup>

ما امام زمان «غایب» را می پرستیم نه امام زمان «حقیقی» را!

پس ما داریم امام زمان غایب را می پرستیم نه امام زمان حقیقی را! امام زمان چون نیست ما داریم بر سر و صورت خود می زنیم، اگر بود که این کارها را نمی کردیم! اگر بود مثل افراد عادی بود. امام زمان با امام سجاد چه فرق می کند؟! امام زمان با امام رضا چه فرق می کند؟! امام زمان با امیرالمؤمنین چه فرق می کند؟! آن امیرالمؤمنینی که راه می رود و سلام می کند و جوابش را نمی دهند! متوجه می شوید چه زمان و چه اوضاعی بوده است؟! به مردم مدینه سلام می کرد، جواب سلام نمی دادند و سرشان را آن طرف می کردند! آن امیرالمؤمنین که بالاتر از امام زمان

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۰۶ - ۱۱۵.

است و پدر همهٔ ائمه است!

پس ما داریم امام زمان خیالی و مجازی را می‌پرستیم. از این طرف راه بیفتیم برویم آن طرف، از آن طرف راه بیفتیم...! خُب، حالا امام زمان آمد در این مجلس و همین الآن در زد و یکی از رفقا رفتند و در را باز کردند:

- سلام علیکم، بنده امام زمان هستم!

- بفرمایید، قدمتان روی سر!

حضرت آمد در اینجا نشست و ما مؤدب دوزانو نشستیم. حضرت می‌گویند: «آقا، من امام زمان! از من چه می‌خواهید؟» همهٔ ما یکی یکی، من جمله خود بنده چه می‌خواهیم؟ من الآن به شما می‌گویم: یکی می‌گوید قرض دارم! حضرت می‌گوید: «مگر من بانک ملی هستم؟! قرض داری برو کار کن و قرضت را بپرداز!» یکی می‌گوید: آقا بنده فلج هستم! می‌فرمایند: «مگر بنده ویلچر یا تخت روانم که روی آن بگذارند؟! یا مگر بنده حکیم فلان هستم؟! بلند شو برو مداوا کن!» واقعاً حضرت این حرف‌ها را می‌زند؛

خیال نکنید نمی‌زند و من دارم شما را  
می‌خندانم! نه، اینها را به شما می‌گوید. دیگری  
می‌گوید: آقا، من مشکلات خانوادگی دارم!  
[می‌فرمایند:] «شرع، راه و طرق را بیان کرده است،  
برو بین چطور حل می‌کند! من جادو و طلسم بلد  
نیستم، [ساحر] نیستم!»

کدام‌یک از افرادی که الآن دارند این طرف،  
آن طرف، از این شهر به آن شهر دنبال امام زمان  
می‌گردند، به امام زمان می‌گویند: ما معرفت تو را  
می‌خواهیم! چند نفر به حضرت این را می‌گویند؟!  
چند نفر به حضرت می‌گویند: ما فقط خودت را  
می‌خواهیم! فلج هستیم باشیم، اگر صد دفعه هم  
بیایم اینجا شفا ندهی باز هم می‌آییم؛ چون ما تو را  
می‌خواهیم! فلج هم باشیم، باشیم! قرض هم داریم،  
داشته باشیم! قرض ما را نپرداز و اصلاً آن را زیادتر  
کن! طلبکارها بیایند در خانه صف بکشند؛ بیاید  
صف بکشید! چه کار کنیم؟! نداریم بدهیم! یا فرض  
کنید فلان گرفتاری را داریم. این مردمی که دارند  
«امام زمان، یا حجّة بن الحسن» می‌گویند و دعای

ندبه راه می اندازند و فریادشان به آسمان می رود، اگر [حضرت را] چهار دفعه دیدند دفعه پنجم خوابشان می برد. حالا امام زمان ظهور می کند خواهید دید. البته إن شاء الله که این طور نخواهد شد! بلکه اگر الآن ظهور کند [این طور است]؛ نه در وقت خودش.

حکایتی از سفر مؤلف به عتبات عالیات

یک قضیه جالبی برای شما نقل کنم؛ قضیه مربوط به حدود شش سال پیش است. در همان سال اولی که راه کربلا و عراق در زمان صدام باز شده بود و از سوریه می رفتند، در همان سال ما اتفاقاً سوریه بودیم و مشرف شدیم برای کربلا. خب، ما همه تحت نظر و تحت حفظ بودیم و کسی بی اجازه نمی توانست جایی برود؛ مأمورین با او می آمدند، می رفتند و طبعاً روی ما هم حساسیت بیشتری داشتند.

طبعاً رفقای ما که بودند، عادی زیارت می کردند، در را می بوسیدند، عتبه را می بوسیدند، خیلی آرام، خیلی متین، موقر، می رفتند کنار نماز می خواندند، می نشستند، یا به تفکر یا به ذکر یا به زیارت، خلاصه خیلی عادی در حرمها بودند. آقا،



بقیه افراد - مخصوصاً در کربلا - می‌آمدند داد  
می‌کشیدند، فریادها می‌زدند و اصلاً حرم را به هم  
می‌ریختند و حال همه را می‌گرفتند! فریادهای  
عجیب!

یک روز یکی از همان بعثی‌ها آمد پیش من و گفت: «من می‌خواهم از تو یک سؤالی بپرسم: چرا شما این‌طور هستید؟» گفتم: «بالأخره هر کسی یک حالی دارد!» گفتم: «نه، این جواب من نشد!» آدم با فهمی بود و سنی هم بود. گفتم: «من تا به حال حدود سی چهل کاروان آورده‌ام کربلا، هیچ‌کدام مثل شما نبودند؛ فقط شما آرام و متین هستید!» و به عبارت عربی می‌گفت: «**أَنْتُمْ مُتَّقِينَ**؛ شما با فرهنگ هستید! چرا فقط شما این‌طور هستید؟» گفتم: «بالأخره دیدگاه ما و حال ما و وضعیت ما این است.»

یکی این وسط بود که خیلی بدجور داد می‌زد! همان‌طور که عرض کردم اصلاً اوضاع حرم را به هم ریخته بود و حال همه را گرفته بود! به طوری که ما رفتیم به او گفتیم: «آقا، آرام باش! یعنی چه؟! آخر حرم برای تو که نیست! داد می‌زنی، بلند شو برو در اطاق داد بزن تا سقف پایین بیاید! ما حرفی نداریم! اینجا حرم برای همه است؛ همه می‌خواهند زیارت بکنند، توجه داشته باشند، امام حسین که برای داد کشیدن نیامده است! چرا درست زیارت نمی‌کنی؟!» می‌گفت: «شما ولایت ندارید!»

گفتم: «بسیار خوب، ما ولایت نداریم شما داشته باش!»

همین شخصی که داد و نعره می کشید - البته همه این طور بودند - و به ما می گفت ولایت ندارید، آن بعثی می گفت: «این نماز صبحش قضا می شود ما می رویم در می زنیم و بیدارش می کنیم: بلند شو نماز بخوان!» گفت: «همین!» گوش دادید؟!

ضرورت توجه به اهداف امام حسین نه صرف مصیبت های عاشورا

مردم این طور هستند، داد و بیداد و هوار! کسی به دنبال واقعیت نیست. آیا شده کسی برود کربلا و به جای گریه کردن بنشیند به امام حسین فکر کند که امام حسین چه کسی بود؟! به جای همین طور اشک بیخود ریختن و بر سر زدن و داد و فریاد کردن و بر مصیبت امام حسین گریه کردن، یک خُرده بر مصیبت خودمان گریه کنیم! ما کجا امام حسین را شناخته ایم؟!

برویم بنشینیم فکر کنیم که این امام حسین چه کسی بود؟ چه بود؟ مرامش چه بود؟ راهش چه بود؟ چطور ما می توانیم پیروی کنیم؟ چه اهتمام و

همّتی داشت؟ تا آخر ایستاد! اگر می خواستند بلایی

بدتر از این قضایایی که اتفاق افتاد سرِ امام حسین

بیاورند، می‌توانستند؟ تگه‌تگه کردند دیگر!  
 چه کار کند؟! تازه بعد از مردن از بدنش هم دست  
 برنداشتند و شروع کردند اسب‌ها را آوردند: «و  
**بِجَرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحِقُونِي**»؛<sup>۱</sup> تا آنجایی  
 که اصلاً بدنش هم حتی دیگر نماند!<sup>۲</sup> این قدر  
 قساوت و شقاوت، که انسان تا چه حد می‌تواند  
 برسد!

ولی همین! بله، امام حسین شهید شد، کشته  
 شد، اما به من چه مربوط است؟! او به مراتب و  
 درجات و به بالا رسید، من چه کنم؟! این قضیه  
 عاشورا برای من چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟ من  
 باید امام حسین را درون این منزل بیاورم و بگذارم  
 جلو و به او بگویم: بگو من چه کنم و چه عمل کنم؟  
 این مهم است! و إلا نشستن و بر سر و سینه زدن برای  
 امام حسین [چه نتیجه‌ای دارد]؟! مگر امام حسین

<sup>۱</sup> الدمعة السّاکبة، ج ۴، ص ۳۷۴:

**فَأَنَا السَّبَبُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي \* \* وَ بِجَرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ  
 عَمْدًا سَحِقُونِي**

ترجمه: «من آن نواده پیغمبر هستم که مرا بی‌گناه کشتند و پس از آن، از  
 روی عمد بدن مرا پایمال سم اسبان کردند!» (محقق)

<sup>۲</sup> رجوع شود به وقعة الطّف، ص ۲۵۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۳.

نیاز به بر سر و سینه زدن دارد؟! خیلی افراد در تاریخ بودند که به طور فجیعی کشته شدند، آتششان زدند، روی آنها بنزین ریختند و آتش زدند؛ حال ما بیایم گریه کنیم؟! نه، افراد عادی بودند.

بیان اهداف و آموزه‌هایی از جریان عاشورا

امام حسین خودش را زیر اسب‌ها انداخت تا من و شما یک مقدار فهم پیدا کنیم، نه اینکه گریه کنیم! گریه چه دردی دوا می‌کند؟! گریه بر امام حسین آنگاه مُقَرَّب و مُلَطَّف است و روح را تلطیف می‌کند که انسان احساس کند با این گریه و با این توجه خودش را نزدیک کرده است، نه اینکه به عنوان یک عملِ عادت دربیاید! کاری که الآن مردم دارند می‌کنند یک عمل عادت است: «آقا، برویم فلان هیئت!» اما از هیئت بیرون می‌آیند و هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند! «آقا، بیا برویم مسجد!» اما وقتی که از پای روضه در می‌آیند هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند! عادت است. نه، انسان برود

بنشیند و اگر آن واعظ صحبت می کند [استفاده کند]؛ البته اگر درست صحبت کند، حرف درست بزند، از سیدالشهدا مطالب بگوید، خصوصیات آن حضرت را بگوید، اینکه امام حسین در قبال حق ایستاد و گفت: «من از حق تنازل نمی کنم!» همین یک کلمه! شما تا سال دیگر راجع به این یک کلمه فکر کنید باز فکرتان تا آخر نمی رسد.

الآن اگر امام حسین بیاید جلوی ما بگوید: «شما [نسبت] به حق می ایستی و عمل می کنی؟» ما چه جوابی داریم بدهیم؟ همین یک کلمه! «آیا اگر منافعتان در خطر باشد پا روی حق می گذارید یا نمی گذارید؟» خدا هم قشنگ پیش می آورد؛ برای من و برای شما خوب امتحان پیش می آورد! [امام حسین] می گوید: بفرما، این حق است و این هم منافع توست، برای این حق آیا پا روی منفعت می گذاری یا نه؟ پا روی شخصیت می گذاری یا نه؟ حاضری مصیبت بر سرت بیاید یا نه؟ حاضری بعضی از مسائل را از دست بدهی یا نه؟ دیدی که من از دست دادم، زن و بچه ام را از دست دادم، جانم

را از دست دادم، پسرانم را از دست دادم، برادرانم را از دست دادم، زندگی‌ام را از دست دادم، همه را از دست دادم! دیدیم که حضرت همه را از دست داد و دیگر هیچ نماند، هیچ هیچ! چادر را از سر زنان و بچه‌هایش کشیدند! گوشواره را از گوششان در آوردند! آتش زدند و همه چیز را نابود کردند!<sup>۳</sup> چه کار بود که نکردند؟! واقعاً چه کار نکردند؟! یعنی چه بی‌حیایی و بی‌شرمی‌ای بود که اینها انجام ندادند؟! دختر امام حسین را در مجلس یزید می‌خواستند به کنیزی ببرند! دیگر از

این بالاتر؟! گفت: «من می‌خواهم این را کنیزش کنم! یا یزید، این را کنیز من کن!» که صدای حضرت زینب درآمد! جریانش را می‌دانید!؛ دیگر چه کار

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به قرب الإسناد، ص ۲۶؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۶؛ اللّهُوف، ص ۱۴۳؛ الطرائف، ج ۱، ص ۱۶۶؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۵؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۵؛ مناقب آل‌أبی‌طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۱۲؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۸؛ مشیر الأحران، ص ۷۶؛ المنتخب، طریحی، ص ۴۶۷؛ معالی السبطين، ص ۷۸۶؛ الدمعة الساکبة، ج ۵، ص ۴۸؛ موسوعة کربلاء، بیضون، ج ۲، ص ۲۶۵.

<sup>۲</sup> الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۴؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۸؛ مشیر الأحران، ص ۷۶.

<sup>۳</sup> تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۸؛ مشیر الأحران، ص ۷۷.

<sup>۴</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۱.



نکردند؟!

همهٔ اینها برای چه بود؟! همهٔ اینها برای این بود که الآن بر سرمان بزنیم و حسین حسین کنیم و بگوییم: حسین را کشتند؟! این شد هنر؟! کشتند که کشتند، تمام شد! یک قضیه‌ای بود که ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق افتاد و تمام شد رفت! ما چه کنیم؟ امام حسین این بلا را سر خودش درآورد برای ما، برای امروز ما، برای اینکه اگر یک چیزی را می‌فهمیم دیگر با شانتاژ<sup>۱</sup> و توطئه و... زیر آن نزنیم! اگر حق را می‌فهمیم با تضییقات و ارباب‌ها و مسائلی که به وجود می‌آورند مسئله را مختومه اعلام نکنیم و پای قضیه بایستیم! بگوییم: آقا، این حق است و تا آخر می‌ایستیم؛ هرچه می‌خواهد بشود، بشود! اول حق را بفهمیم و بعد وقتی فهمیدیم، به آن عمل کنیم.

عدم تفاوت ظهور و غیبت در نگاه اهل عرفان

این هدف امام حسین بود، این هدف امام سجاد بود، این هدف امام حسن بود، این هدف امیرالمؤمنین بود، و این هدف امام زمان است. امام

---

<sup>۱</sup> هوچی‌گری، تلاش برای شکست رقیب از راه سفسطه. (محقق)

زمان الآن از ما چه می خواهد؟ امام زمان می خواهد  
ما مدام به او توجه کنیم؟ توجه به امام زمان چه  
فایده‌ای دارد؟! دائماً من بگویم: «یا حجّة بن  
الحسن، یا حجّة بن الحسن!» تسبیح را در بیاورم و  
مدام بگویم! چه شد؟! چه نتیجه‌ای دارد؟! توجه به  
امام زمان یعنی شما امام زمان را در هر مسئله‌ای کنار  
خودتان فرض کنید! امام زمان از ما این را  
می خواهد. اگر الآن امام زمان در این اطاق باشد، شما  
هر کاری می کنید؟ پشتک می زنید؟! نمی کنید! اگر  
الآن امام زمان در این اطاق باشد شما هر حرفی را  
می زنید؟ یا من هر کاری را دلم بخواهد می کنم؟!  
امام زمان می خواهد این را بگوید: تو وقتی به  
فهم می رسی که دیدن و ندیدن مرا در این اطاق یکی  
بینی! او این را می خواهد؛ در هر لحظه او را در کنار  
خودمان ببینیم، در

هر لحظه او را مُشْرِف و مسلَّط و مُسیطر بر خودمان ببینیم و در هر لحظه او را ناظر ببینیم.

الآن فرض کنید که یک دوربین آن گوشه گذاشته باشند، آیا شما متوجه حرکات خودتان نیستید؟! این دارد ضبط می کند و بعد هم برمی دارند شب از تلویزیون پخش می کنند! دیده‌اید، آقا هر طور و هر قسمی بخواهد نماز می خواند، اما همین که دوربین می گذارند، [با افراط در اداء مخارج حروف می گوید]: ﴿أَهْ دِنَا الصِّرَاطَ...﴾؛ چرا؟ چون دارند از تلویزیون پخش می کنند!

عدم ملاقات علامه طهرانی با یکی از مشاهیر به خاطر حمایت او از طرح کاهش جمعیت

من مشهد بودم و یک شخصی را که همه می شناسید و از بستگان ما هم هست، می خواست به منزل مرحوم آقا بیاید و ایشان را زیارت کند. مرحوم آقا هم با او یک نسبتی داشتند. البته مرحوم آقا با او دیدن نکردند، چون وقتی در تلویزیون نامه یک فردی را خوانده بود که: «من هشت فرزند دارم» گفته بود: «ای خانم، چرا شما هشت فرزند آوردی؟ آیا بهتر نبود که کمتر فرزند می آوردی؟!» من هم رفتم

[این قضیه را] گذاشتم در دست آقا! گفتم: «آقا، نگاه کنید فلانی چه گفته است!» گفتند: «عجب! ایشان گفته است؟ من دیگر با او ملاقات نخواهم کرد!»

این شخص در تابستانی که مشهد آمده بود، بعد از ظهر آمد برای دیدن. آقا منزل [اندرونی] بودند، نیامدند و گفتند: «ملاقات نمی‌کنم!» ایشان شوخی با کسی نداشت! لذا او هم برگشت.

من وقتی که از منزل بیرون آمدم داشت با زن و بچه‌اش می‌آمد و حرکاتش با آنها یک قسمی بود؛ تا چشمش به من افتاد، یک‌دفعه و فوری قدم‌ها را آرام آرام [برداشت]! من هم همان‌جا برگشتم رفتم داخل خانه و در را بستم! التفات کردید؟ حال اگر یک دوربینی در اینجا باشد و همه این مجلس و ما را عکس بیندازد، آیا ما مواظب کلاممان، حرکاتمان، سکناتمان هستیم یا نیستیم؟

گرفتار بودن در کثرات، علت رفتار عوامانه و غفلت از حضرت

ما این قدر برای امام زمان ارزش قائل نیستیم؛ به اندازه دوربین ارزش قائل نیستیم! واقعاً نیستیم و شوخی نداریم! البته باید سعی کنیم که با کمک و عنایت و نظر خودش [توجه] داشته باشیم؛ ولی باید



چون ما گرفتار کثرات هستیم امام زمان را از  
چشمان خود غایب می بینیم؛ حالا که غایب می بینیم  
خود را نسبت به کارهایی که انجام می دهیم،  
مُطلق العنان و مختار [می بینیم]؛ بنده خودم را  
می گویم و به سهم خودم همین طور هستم!  
بی رودربایستی همین طور هستم و اوضاعی ندارم.  
امیدواریم که لطف حضرت شامل حال بنده و همه  
رفقا باشد.

امام زمان از ما چه می خواهد؟

امام زمان نمی گوید صبح تا شب بیا به من «یا  
حجّة بن الحسن» بگو و دعای ندبه و توسّل بخوان!  
اینها هیچ فایده ندارد. امام زمان می گوید: بیا بین من  
چه کسی هستم! تو مرا آوردی در حدّ سایر مردم  
قرار دادی، آن وقت دعای ندبه برای من می خوانی؟!  
من کسی هستم که از رگ گردن تو به خود تو  
نزدیک ترم؛ من امام زمان این چنین هستم! حال مرا  
در کنار خودت برنامه ریزی کن و در برنامه ای که  
می خواهی بریزی جایگاه من را در کنار خودت قرار  
بده؛ آن وقت اگر چهل روزی بگذرد، خواهی دید  
چقدر تفاوت پیدا می کنی! بگذار یک اربعین و چهل

روز بگذرد و این کار را انجام بده! آن وقت این را می گویند: انتظار فرج و آمادگی.

اگر این طور شدیم، دست ما در دست حضرت است و عنایت و ولایت و نظر آن حضرت شامل ما خواهد شد؛ حضرت ما را به خودش نزدیک خواهد کرد و از انفاس خودش بر ما خواهد دمید و هر چه را که در تصوّر نیاید از ناحیه حضرت [به ما خواهد رسید]؛ حضرت دریاست، برای دریا چه فرقی می کند که از آن یک لیوان آب بریزد روی این گیاه یا بریزد روی...؟! تازه آن آب هم مال خود اوست که به دریای خودش می رود! برای دریا فرق نمی کند. شما اقیانوس کبیر را در نظر بگیرید، چه تفاوتی برای حضرت می کند؟

آنچه حضرت می خواهد، یک مقدار صفا و یک مقدار خلوص و یک مقدار فهم است! فهم خیلی مسئله مهمی است که انسان قدرت تفکر خودش را نسبت به مبانی اصلی اسلام بالا ببرد و مبانی واقعی اسلام را بفهمد.

مطالعه کتب علامه طهرانی بهترین راه برای بالا بردن فهم نسبت به مبانی

اسلام

برای این منظوری که عرض کردم به شما رفقا

توصیه می‌کنم و اعتراف می‌کنم



و روز قیامت جواب می‌دهم و نگوید نگفتی!  
بنده برای این منظور از مطالعه کتاب‌های مرحوم آقا  
الآن در روی زمین کتابی را بهتر نمی‌بینم.

تعبیر جالب دکتر اعوانی درباره تألیفات علامه طهرانی

یک وقت یکی از دوستان و رفقای ما در  
مشهد رفته بود با یکی از اساتید مهم دانشگاه، دکتر  
غلامرضا اعوانی که رئیس انجمن فلسفه دانشگاه  
طهران است، ملاقات و راجع به یک قضیه‌ای  
صحبت کرده بود. یک حرف خیلی جالبی می‌زد و  
می‌گفت:

ایشان در ضمن صحبت‌هایی که می‌کرد این جمله را گفت: «فرق بین مرحوم آیه‌الله  
طهرانی و ما در این است که این همه کتاب‌های ما تا به حال یک نفر را مؤمن نکرده  
است، ولی کتاب‌های ایشان حداقل مؤمن کرده است! این تفاوت بین ما و ایشان  
است.»

علت تأثیر آثار علامه طهرانی قدس سره بر افراد

بسیار جمله جالب و پرمعنایی است! گفتم:  
علتش را نگفت که چیست؟ علتش این است که شما  
به آنچه که می‌دانید نرسیدید و او رسیده است! این  
علت آن است. شما الفاضلی را سرهم کردید و  
معانی‌ای را در ذهنتان کنار هم قرار دادید، ولی آیا به  
حقیقت آن معنا رسیدید؟ ابداً! اما او رسیده است، و  
چون رسیده است کلام او بر فطرت و قلب قاری و

مخاطب و خواننده می‌نشیند و عوض می‌شود.

بنده الآن در روی زمین کتابی را مانند کتاب‌های مرحوم آقا در باز شدن فکر و فهمیدن حقیقت و لبّ مسئله و دریافتن راز و رمز راه، ندیده‌ام! الآن به بعضی از دوستان می‌گفتم: خودم را از همه به مطالعه این کتاب‌ها نیازمندتر و أحوج می‌بینم! رفقا می‌دانند که کتاب‌های مرحوم آقا کنار تخت خواب است و من هر شب تا مطالعه نکنم اصلاً خوابم نمی‌برد! باید یک صفحه، دو صفحه، سه صفحه مطالعه کنم تا اینکه خوابم ببرد؛ بعد کتاب را می‌بندم و استراحت می‌کنم.

شاید روح مجرد را ده بار تا به حال خوانده‌ام، باز هم الآن دارم می‌خوانم! شاید ولایت فقیه در حکومت اسلام را سه بار خوانده‌ام، سه بار که نه ولی شاید دو بار خوانده‌ام، البته با یک مطالب دیگری؛ ولی درعین حال باز دارم می‌خوانم! الآن احساس می‌کنم که ایشان این مطالب را برای من و امثال من گفته است و خود را واقعاً محتاج می‌بینم.

بنابراین، بنده حقیقت مسئله و سرّ نکته را خدمت رفقا عرض کردم. ما مسئله امام زمان را فراموش کرده‌ایم! امام زمان حیّ است، حاضر است، ناظر است، مشرف است، مسلّط است، مسیطر است و همه را در زیر نفوذ خودش گرفته است! وقتی عنایتی به یک فردی بشود، این عنایت از طریق حضرت شده است.

شما الآن ببینید چه افرادی در چه افکاری هستند و در چه مسائلی دارند دوّر می‌زنند و در چه بند و بست‌هایی زندگی و عمر خودشان را تلف می‌کنند! این طرفی و آن طرفی و طرفدار این و طرفدار آن! ولی شما فارغ از همه این مسائل آمده‌اید و می‌گویید حق چیست؟ دیگر این کیست و آن کیست؟! این طرفی کیست و آن طرفی کیست؟! حال بگذریم از اینکه پرونده همه مشخص است، به آنها کار نداریم.

ضرورت حرّیت و تمسّک به حق در همه احوال و حکایتی در این زمینه

حق کجاست، ما آنجا می‌رویم! حال این حق هر جا هست، باشد! حق نباشد، نمی‌رویم! حال

هرچه هم می‌خواهند بگویند، بگویند! بگویند آقا  
ضدّ فلان است، باشد! شما فرض کن که هستم،  
بعدش چه؟!!

یک وقتی آقای حسن‌زاده مباحث نفس شفا  
را درس می‌گفتند و من هم به درس ایشان می‌رفتم.  
آن زمان آقای منتظری خیلی محلّ رجوع  
ارباب رجوع بود و افراد مراجعه می‌کردند و خلاصه،  
رتق و فتق می‌کردند. یک دفعه یک شخصی آنجا بود  
و به ما گفت: «آقا، شما نظرتان با حضرت آیه‌الله  
منتظری مخالف است!» گفتم: «نظر حضرت آیه‌الله  
منتظری هم با من مخالف است!» چه آیه‌ای آمده که  
بنده باید نظرم را طبق نظر ایشان قرار بدهم؟! بعد  
هم دیدید که از تمام آن کرسیِ صلابت و... خلع  
شدند و گوشه‌نشین شدند و بعد هم بر سر ایشان  
رفت آنچه را که همه دیدند و شنیدند! علی‌کلّ حال  
ما به صحّت و سقم کار نداریم، روزگار همین است!  
این روزگار است.

کدام آیه آمده که بنده باید فکرم را طبق نظر  
آیه‌الله کذا و آیه‌الله کذا قرار بدهم؟! چه کسی گفته  
است؟! کجای قرآن است؟! آنچه که ما داریم قرآن

است و چهارده معصوم و بس، والسّلام، تمام! هر  
شخصی به هر مقدار که تابع حکم و نظر  
چهارده معصوم باشد روی چشم ما است؛ هر کسی  
نباشد، ما با او کاری نداریم؛ ولو هر کسی می خواهد  
باشد.

و فهمیدیم به این مقدار باید روز قیامت پاسخ گو باشیم و نسبت به غیر این پاسخ گو نخواهیم بود! این هم فهمیدیم. حالا هر کسی می خواهد سلیقه خودش را به هر کیفیتی اظهار کند، بکند؛ آن دیگر مشکل خود افراد است و مشکل ما نیست. آنها روایت یا آیه قرآنی بخوانند که غیر از چهارده معصوم باید فرد دیگری واجب الإطاعة باشد ما قبول می کنیم و حرفی نداریم. اگر آیه قرآنی آمده است، اگر روایتی آمده است، اگر کلام صادقِ مصدّقی آمده است که شما غیر از چهارده معصوم باید از فلان آقا و فلان آقا و فلان آقا اطاعت بکنید و هر چه گفتند بپذیرید، می گوئیم چشم! ولی متأسفانه نیامده است.

اهمیت شعاری برخورد نکردن با امام زمان

بنابراین، ما قرآن داریم و چهارده معصوم و بس و الآن امام زمان! این نکته، نکته مهم است و همه به همین سمت و به این وضع و به این راه دعوت می کنند.

رفقا، کسی که این راه را نرود باخته است و سرش کلاه رفته است! باید امام زمان را درست بپذیریم و درست قبول کنیم و شعاری قبول نکنیم؛

پرچم دست بگیریم راه بیفتیم و سیصد نفر، چهارصد نفر زن و مرد را از این طرف و آن طرف ایران با اتوبوس راه بیندازیم و برویم بالای کوه و...! نه آقا، این شعاری و شعار است.

امام زمان گفته است بلند شوید زن و مرد را راه بیندازید؟! زن‌های جوان و دخترهای جوان را راه بیندازید؟! من گفتم؟! امام زمان گفته است: ﴿الرِّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾<sup>۱</sup> را بخوانید و به آن عمل کنید، آنگاه مرا در کنار خودتان خواهید یافت! مسئله این است.

حالا که توفیق برای وصول به باب معارف الهی برای ما دست داده و خداوند متعال این سفره را برای ما فراهم کرده است، باید قدر بدانیم و نباید بگذاریم این سفره خدایی ناکرده برچیده بشود! تا وقتی که این سفره هست از آن استفاده کنیم و

---

<sup>۱</sup> سوره نساء (۴) آیه ۳۴. رساله بدیعه، ص ۳۹:

«مردان بر زنان [به واسطه برتری‌ای که خداوند یکی را بر دیگری داده است] قیومیّت دارند.»

کنار ننشینیم؛ چون روزگار معلوم نیست که بر چه منوال می‌گردد! فعلاً سفره‌ای پهن شده است، باید انسان تا حدّ امکان توشه بردارد و از خداوند توفیق بخواهد که خودش را نسبت به راه موفق کند.

لزوم عمل به دستورات بزرگان و عدم اکتفا به صرف دیدن آنها

اگر مسئله‌ای یا سؤالی باشد بنده در خدمت رفقا هستم. البته سایر رفقا هم هستند، اینها هم افرادی هستند که مرحوم آقا را دیده‌اند، با ایشان حشر و نشر داشته‌اند و وضعیت ایشان، زندگانی ایشان، مبانی ایشان، راه و رسم ایشان و درس ایشان [را دیده‌اند]؛ بنده هم مثل اینها و تفاوتی ندارد. حال ما پسر ایشان هستیم، اینها پسر ظاهری نیستند؛ فقط همین! ولی انسان از نقطه نظر اتصال قلوب و شناخت و خُبْرَویت تفاوتی ندارد و فرقی نمی‌کند؛ چه تفاوتی دارد؟!

مهم عمل کردن به دستورات است، وِإِلَّا صرف دیدن اولیا دردی دوا نمی‌کند! خود مرحوم آقا هم نوشته‌اند: چه افرادی در زمان مرحوم آقای انصاری بودند که بعد از مرحوم آقای انصاری راه



انحراف را در پیش گرفتند!<sup>۱</sup> چه افرادی با آقای حداد محشور بودند و بعد مورد طرد و دورباش ایشان قرار گرفتند و دیگر تا آخر عمر اصلاً در منزلشان راه ندادند!<sup>۲</sup>

هم‌چنین چه افرادی با مرحوم آقا بودند و بعد از مرحوم آقا امتحان خوبی ندادند! درست شد؟! چرا؟ چون فقط از آقا یک هیکل دیدند، سیمای نورانی دیدند، جاذبه‌های ظاهر دیدند؛ اما نرفتند در عمق آقا ببینند عمق او چیست؟ نرفتند ببینند مبانی او چیست؟ چون این [ظاهر] یک روز هست و فردا نیست؛ پیغمبرش از دنیا رفت، چه رسد به بقیه! امروز به ما عمر می‌دهند و فردا عمر را می‌گیرند.

انسان باید از مصاحبت با بزرگان نکته بردارد، و آن نکته‌ها الآن در کتاب‌های ایشان هست! نگوید که ای داد، ما آقا را ندیدیم! نه، هیچ اشکالی ندارد. بنده الآن از

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۰ - ۶۰.

<sup>۲</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۱ - ۵۵۲.

طرف ایشان به شما اعلام می‌کنم - اینکه شما  
ایشان را ندیدید و ایشان را زیارت نکردید، هیچ  
اشکالی ندارد! اگر کتاب‌های ایشان را بخوانید -  
ایشان فرمودند:

کسی که کتاب‌های ما را بخواند و بفهمد و به آن عمل کند، خداوند برای او فتح باب  
خواهد کرد!

این حرف یک ولیّ خداست و حرف بنده  
نیست! قضیه شوخی نیست.

إن شاء الله امیدواریم که همه ما تحت نظر  
اولیای خدا و ائمه هدی در همان راه آنها ثابت و  
پابرجا باشیم و بتوانیم هرچه بیشتر به دستورات و  
برنامه آنها عمل کنیم.

خیلی بهره‌مند و مستفیض شدیم، خدمت  
رفقا هم رسیدیم و إن شاء الله امیدواریم که از دعای  
خیر فراموش نشویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

مجلس پنجم: بررسی اجمالی تاریخ ائمه  
علیهم السّلام از زمان حضور تا دوران  
غیبت

کرمان - ۸ ربیع الثانی ۱۴۳۰ ه.ق

(ولادت امام حسن عسکری علیه السّلام -

جلسه آقایان)



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على  
أعدائهم أجمعين

امروز [ ۸ ربيع الثاني ] روز تولد امام حسن  
عسکری علیه السلام در مدینه طیبه بوده است.<sup>۱</sup> تولد  
و نشو و نما و زندگی [اکثر] ائمه علیهم السلام در  
مدینه بوده است، منتها بعداً به واسطه حکام ظلم  
منتقل شدند و به این طرف و آن طرف رفتند.

اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه حکومت

---

<sup>۱</sup> مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۴۲۲.

اسلامی، هنگامی که از جنگ جمل در بصره  
برمی‌گشتند، [کوفه را برای خلافت انتخاب کردند]؛  
در آن موقع مرکز حکومت مدینه بود و امیرالمؤمنین  
برای دفع فتنه طلحه و زبیر و عایشه از مدینه حرکت  
کردند و به بصره آمدند - یعنی حدود دوهزار  
کیلومتر راه طی کردند - و جنگ جمل در بصره به  
سرکردگی عایشه، زن پیغمبر اتفاق افتاد.<sup>۱</sup>

واقعاً این نفس چه کار می‌کند! یعنی کسی  
تصوّر می‌کند یک روزی زن پیغمبر بلند شود  
[در مقابل امیرالمؤمنین بایستد]؟! بله، افراد در میزان  
معرفت و دیانتی که

---

<sup>۱</sup> الجمل و النصره، ص ۲۲۵ - ۳۹۰؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۲۱ - ۲۷۱.

دارند متفاوت هستند؛ امّا یک کسی این قدر جسارت کند و به خودش جرئت بدهد که بعدها در تاریخ بگویند: «زن پیغمبر آمد و بر علیه خلیفهٔ منتخب از جانب مسلمین [قیام کرد]!» چون معلوم بود که [لباس] خلافتی که بر امیرالمؤمنین علیه السّلام پوشیده شد، به اراده و خواست خودشان نبوده است.

ادّعی آزادی و دموکراسی در حکومت شیخین

امّا مسئلهٔ ابوبکر در سقیفهٔ بنی ساعده با کودتای عده‌ای او باش اتفاق افتاد؛ حتی یک نفر در همان سقیفه گفته بود: «بابا، پیغمبر همین دو ماه پیش در غدیر خم علی را معرفی کرد، چرا شما اصلاً حرفی از علی نمی‌زنید؟!» که عمر تا این حرف را شنید، به گونه‌ای بر دهان او کوبید که داریم: «خون از دهانش روی زمین پاشید و به روی زمین افتاد و چند نفر آمدند و او را مورد مشت و لگد قرار دادند!»<sup>۱</sup> بابا، بدبخت یک حرف زده است که علی را

---

<sup>۱</sup> تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳ و ۱۲۴؛ السقیفة و فدک، ص ۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵. با قدری اختلاف در مصادر.

هم صدا می کردید؛ حرفی نزده و مطلبی نگفته است!

این حکومتِ دموکراسیِ اسلام را ببینید!

آن وقت اهل تسنن می گویند: «حکومت

شیخین براساس دموکراسی و رأی مردم بوده است!»

اگر براساس رأی مردم بوده است، پس دیگر

لگد زدن<sup>۱</sup> و در منزل دختر پیغمبر را آتش زدن<sup>۲</sup> چه

بوده است؟! رها می کردید! هر کسی آمد و بیعت

کرد، کرد و هر کسی نکرد، او را رها می کردید.

چه دلیلی دارد که انسان در جامعه‌ای نظر

مخالف را برنتابد؟! برای چه؟! مگر همین کار را

امیرالمؤمنین نکرد؟!!

بله، یک وقت شخصی بلند می شود و

برخلاف رأی مسلمین و قاطبه افراد بر علیه حکومت

اقدام نظامی می کند، [در این صورت حکومت باید

در مقابل او بایستد]؛ مانند همین کاری که عایشه

کرد. عایشه و طلحه و زبیر آمدند بر علیه حکومت

---

<sup>۱</sup> سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

<sup>۲</sup> إثبات الوصیة، ص ۱۴۶؛ کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۵ و ۸۶۴.



اقدام نظامی کردند؛ مردم را جمع می‌کردند و عایشه به این طرف و آن طرف نامه می‌داد و عنوان نامه هم این بود: «مِن عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، زَوْجَةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ از عایشه، مادر مؤمنین و زن پیغمبر!»<sup>۱</sup> یک عده هم بدبخت‌ها گول می‌خوردند که زن پیغمبر دارد نامه می‌دهد و مردم را برای کمک و حمایت [دعوت می‌کند]!<sup>۲</sup>

اینها خیلی برای انسان عبرت‌آمیز است؛ خواندن تاریخ و در تاریخ فرو رفتن و فکر کردن خیلی برای روشن شدن فکر [مؤثر است]! آن وقت این مردم همین‌طور بیکار و بی‌عار اصلاً صحبت نکردند: اینکه الآن شما داری نامه می‌دهی، آخر این علی چه گناهی کرده است؟! «بیاید که علی عثمان را کشته است!»<sup>۳</sup> عجب! چرا باید این‌طور بشود که ما بخواهیم با دروغ افراد را به سمت خودمان جلب

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الجمل و النَّصْرَة، ص ۲۹۹ - ۳۰۳؛ وقعة الجمل، ص ۲۱ - ۳۵.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الجمل و النَّصْرَة، ص ۲۲۵ - ۳۱۱؛ وقعة الجمل، ص ۹۴ - ۱۱۰.

<sup>۳</sup> رجوع شود به الجمل و النَّصْرَة، ص ۳۰۱؛ وقعة الجمل، ص ۳۰ و ۳۱ و ۳۴.

کنیم؟! آخر علی بنده خدا کی عثمان را کشت؟! علی  
که مردم را نهی کرد و گفت:

این کار را نکنید؛ من فتنه‌هایی را در پس این اقدام می‌بینم که شما نمی‌بینید!<sup>۱</sup>

مردم هم که جانشان به لبشان آمده بود، گوش  
ندادند و رفتند وارد منزل عثمان شدند و اصلاً عثمان  
را تکه‌تکه کردند!<sup>۲</sup> بعد هم جنازه‌اش را در قبرستان  
یهودی‌ها که یک دیوار بین آن و قبرستان بقیع فاصله  
بود، انداختند. بعد که معاویه در رأس کار آمد، آن  
دیوار را برداشت<sup>۳</sup> و الآن یک قبرستان بیشتر نیست،  
همان قبرستان بقیع است

و آن دیوار تا آخر برداشته شده است.

جناب عایشه، چرا می‌آیی با دروغ مردم را  
جمع می‌کنی؟! جناب طلحه و زبیر، چرا برای دو  
روز دنیا می‌آیید با دروغ امیرالمؤمنین مظلوم را جانی  
و قاتل جلوه می‌دهید؟!!

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۵۸؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۲۳؛  
الأمالی، شیخ طوسی، ص ۷۱۵.

جهت اطلاع بیشتر درباره‌ی محاوره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام با معترضین به  
عثمان، رجوع شود به الفتوح، ج ۲، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الفتوح، ج ۲، ص ۴۲۶ - ۴۳۳؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص  
۶۲ - ۶۵.

<sup>۳</sup> تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۱۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹؛ معرفة  
الصحابه، ج ۱، ص ۸۷.

اینها آمدند بر علیه حکومت اقدام نظامی کردند. طبعاً وظیفه امیرالمؤمنین این است که مقابله کند؛ هر کسی بر علیه حکومت اقدام نظامی کند، دولت و حکومت باید در مقابل او بایستد و این اقدام را دفع بکند، قاعده‌اش این است؛ ولی اگر کسی مخالف است و حرف می‌زند و صحبت می‌کند، امیرالمؤمنین با او کاری ندارد!

سعد وقاص به امیرالمؤمنین گفت: «من با تو کاری ندارم!» [امیرالمؤمنین فرمودند]: «خُب نداری، بلند شو برو؛ من هم با تو کاری ندارم!» طلحه و زبیر بلند شدند رفتند، حضرت فرمودند: «می‌خواهند بروند، بروند؛ هر کسی می‌خواهد بیعت کند، هر کسی هم می‌خواهد نکند!»<sup>۱</sup> آن در [سقیفه] بود که می‌گفتند: «اگر بیعت نکنی خانه را آتش می‌زنیم!»<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۱ - ۴۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۸ - ۴۳۳.

<sup>۲</sup> رجوع شود به المصنّف، ابن‌ابی‌شیبّه، ج ۸، ص ۵۷۲؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۰؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳.

شما نگاه کنید ببینید این قضیه آتش زدن خانه، این قدر شنیع است که الآن اهل تسنن دارند انکار می کنند! می گویند: «چیزهایی که در تاریخ است، دروغ است!» چرا به جای اینکه تاریخ را انکار کنی، خودت را عوض نمی کنی؟! خودت را در ظلم و جهالت نگه می داری، ولی تاریخ را عوض می کنی؟! خودت را عوض کن. تاریخی که تمام افراد از اول پیدایش آن تا حتی همین قرن اخیر، [آن را نقل کرده اند].

شاعرالنیل، شاعر مصری در آن مجلس بسیار باشکوهی که ملک فؤاد در قاهره تشکیل داد، در مقام مدح و ثناگویی از جناب عمر، اشاره به این قضیه آتش زدن در می کند. دیگر تا این اواخر هم راجع به این قضیه شعر گفته بودند، آن وقت شما

می خواهید چه را انکار کنید؟! مثل اینکه ما الآن بگوییم: «آقا، اصلاً انقلاب اسلامی ای وجود نداشته و همه حرف‌هایی که می‌گویند بیخود است!» به ما می‌خندند! یک‌هم‌چنین قضیه به این مهمی که اتفاق افتاد؛ مگر می‌شود انسان تاریخ را انکار کند؟! یا بعضی از افرادی که در اینجا بودند و بعد از دنیا رفتند، انسان بگوید: «آقا، اصلاً اینها نبودند، خیالات است!» «خیالات چیست آقا؟! این شخص اینجا بوده و شصت یا هفتاد سال زندگی کرده و همسایه‌ها و فامیل او را می‌شناسند. خلاصه، دستِ انکار ما خیلی عالی است و فوراً انکار می‌کنیم!

بله، شاعرالنیل می‌آید در آنجا و در مقابل ملک فؤاد، [آن اشعار را می‌خواند]؛ وقتی که من این قضیه را می‌خواندم، در آنجا نوشته بود:

وقتی که شاعرالنیل این شعر را گفت، چند نفر - که محبّ اهل‌بیت بودند - از مجلس بلند شدند، حرکت کردند و به‌عنوان اعتراض بیرون رفتند و مجلس را ترک کردند.

از جمله اشعارش این است:

وَقَوْلَةٌ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ \*\*\* أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا  
حَرَفَتْ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا \*\*\* إِنَّ لَمْ تُبَايِعَ وَ بِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا  
[ما كان غيرُ أبي حفصٍ يَفْوَهُ بِهَا \*\*\* أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا]<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۷۵.

اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۸۴:

«عجب کلام ارزشمند و بلند مرتبه‌ای است که عمر به علی خطاب نمود!

می گوید: «جناب خلیفه ثانی عمر، عجب

کلام بزرگ و عالی و رفیعی فرمود! در وقتی که به  
علی می گفت: «اگر بیعت نکنی، خانه تو را آتش  
می زنم و خانه را بر سرّت خراب می کنم!» احسنت  
و آفرین به آن کسی که این کلام را شنید (که علی  
باشد) و چقدر بزرگوار و منیع است آن کسی که این  
کلام را ادا کرد!» به به! شما نگاه کنید ببینید شاعر قرن  
دموکراسی را!

منشأ پیدایش افکار نوگرایی در اسلام

چون مسئله تبدل و رُنسانس فرهنگی در

همین قرن اخیر اول از مصر شروع شد و بعد به سایر  
کشورها رفت؛ لذا شروع کرده بودند به ترجمه  
کتابها و...! بنابراین مصر از نظر کتاب و فرهنگ و  
ترجمه و... حدود سی سال از ما جلوتر است.

---

چقدر کریم و بزرگوار است شنونده آن و چقدر عظیم و بلند مرتبه است  
گوینده آن!

«قطعاً بدان که خانه تو را به آتش می کشم و تو را در آن خانه باقی نمی گذارم،  
اگر از بیعت با خلیفه ابوبکر سرپیچی نمایی؛ با اینکه دختر پیامبر در آن خانه  
باشد و از آنجا خارج نشود!»

این کلام، کلامی نیست که از دهان هر کسی خارج شود، گوینده ای همچو  
عمر را می طلبد که بتواند در مقابل اول پهلوان عرب و تک سوار عدنان و  
نگهبان و پاسدار امت عرب (عدنان) ایراد کند.»

این افکار پوچ و مزخرفی که الآن شما راجع به وحی می شنوید که این مزخرفات را می گویند و این افراد مسلمان شیعه - مثلاً! - راجع به پیامبر این مسائل را مطرح می کنند و راجع به ائمه می گویند: «کلام ائمه حجّت نیست!» و یا آن آقا اخیراً در اصفهان گفته است: «پیغمبر هم گناه می کرده است؛ اشکال ندارد، بعد توبه می کرده است!» این مطالب، قبلاً در صد سال پیش از آنجا نشئت گرفته و آمده است؛ و اینها حدوداً بعد از زمان سید جمال الدین اسدآبادی و به دنبالش محمد عبده و استاد رشیدرضا - که اینها یک هم چنین افکار نوگرایی در مبانی اسلام آورده بودند - از آنها نشئت گرفته بودند.

نقدی بر افکار نوگرایانه اسلامی

بنده در همین کتابی که تألیف کردم،<sup>۱</sup> نوشته‌ام: چرت و پرت گفتن هنر نیست؛ بنده هم بهتر از شما بلد هستم بگویم! اگر قرار بر این است که هر مزخرفی را انسان مطرح کند، طبعاً من از شما جلوترم! چون بیشتر می دانم و اطلاعاتم بیشتر است؛

<sup>۱</sup> افق وحی، نقد نظریه دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی.

لذا بهتر بلام چرت و پرت بگویم! آیا هنر به این است که آدم بگوید: «آقا، در وحی اشتباه بوده است؛ پیغمبر براساس فرهنگ آن موقع حرف می زده و الآن عوض شده است؛ پیغمبر اشتباه می کرده و بعد خودش را تصحیح می کرده است؛ حرف های ائمه از حجّیت ساقط است!» و آن یکی هم دربیاید [مطالب دیگری بگوید]؛ اگر این است، ما

هم می گوئیم و ادامه می دهیم. اصلاً می گوئیم: «آقا، پیغمبری نبوده است!» [خودمان] را راحت کنیم! ما هم بلدیم! می گوئیم: «اصلاً چه کسی گفته ائمه بوده اند؟! اینهایی که در کتاب هاست همه بیخود و چرت و پرت است!» مزخرف گفتن هنر نیست؛ حرف صحیح و با مبنا زدن هنر است. حرف از روی حساب و مبانی غیر قابل خدشه زدن هنر است. و الاً همه - مانند همین ها - می گویند: «به نظر من این می رسد؛ من حدس می زنم؛ مرا گمان بر آن است!» بنده را هم گمان بر آن است که حسب و نسب شما مشخص نیست! می گوید: «آقا، بنده شناسنامه دارم!» بیخود کردی! شناسنامه ات قلابی است! اگر قرار به حرف زدن است، آدم می تواند همه طور حرف بزند.



اینها انسان نیستند که این مطالب را می گویند!  
شرف انسانی و وجدان انسانی ندارند! البته بنده این  
مطالب را در آنجا به این کیفیت نگفتم و بحث آنجا  
بحث علمی است؛ البته این مطالبی هم که می گویم  
علمی است، منتها در هر جایی صحبت، متناسب با  
خود آن است. اینها آدم نیستند! کسی آن قدر بی شرم  
و بی حیا و بی شرف باشد که اگر بیایند کمترین  
مطلب را به او نسبت بدهند، بخواهد شکم طرف را  
پاره کند، ولی بلند شود این حرفها را به پیغمبر  
نسبت بدهد، خیلی این باید آدم بی شرم و بی حیایی  
باشد. خیلی این آدم باید آدم بی وجدانی باشد که  
نان و نمک پیغمبر را بخورد و بعد بگوید: «کلام ائمه  
برای ما حجّت نیست!» یعنی دروغ می گویند! امام  
صادق دروغ گفته است! معنایش این است دیگر!  
«کلام ائمه حجّت نیست» یعنی همه روایات و همه  
مطالب دروغ است! خیلی بی حیایی می خواهد  
واقعا!

و تعجب اینجاست که یکمشت آدمهای  
نادان و نفهم دنبال این احمقها راه افتاده اند و با اسم

نوگرایی و نوحنبلی و نوشیعه و نو فلان و نو فلان،  
خیال کرده‌اند اینها هم در این بازار متاعی برای تماشا  
و برای عرضه تقدیم کرده‌اند!<sup>۱</sup>

حریت و آزادی مردم در زمان حکومت امیرالمؤمنین

آمدند امیرالمؤمنین علیه السلام را انتخاب

کردند، به‌زور هم انتخاب کردند! ولی

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به افق وحی، ص ۴۰ و ۴۸ و ۱۷۶.

همین آدمی را که به زور انتخاب کردند، می گوید: «هر کسی نمی خواهد با من بیعت بکند، نکند!»<sup>۱</sup> بلند می شدند در صحبت هایی که می کردند علناً به امیرالمؤمنین سب می کردند! ما این حرف ها را کجا می بینیم؟! اصحاب می خواستند بلند شوند و بر دهان او بزنند، اما حضرت می فرمود: «بنشین و او را رها کن؛ کاری ندارد، می خواهد حرف بزند، بگذار بزند.»<sup>۲</sup> حرف می زند بگذار بزند، آبروی خودش را می برد! حضرت به خاطر فحش ها و سب هایی که به او می کردند، نه یک نفر را در زندان انداخت، نه آمد اعلامیه بدهد: «این آقا بر علیه ما و بر علیه نظام ما است، او را بگیرید و در زندان بیندازید!» کاری به او نداشتند.

لذا تا وقتی که اقدام نظامی نکرده بودند، کاری به او نداشتند. اصلاً بیا به ما فحش بده؛ و می دادند! به امیرالمؤمنین فحش می دادند و سب

<sup>۱</sup> رجوع شود به الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۱ - ۴۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۸ - ۴۳۳.

<sup>۲</sup> رجوع شود به نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۵۰.

می کردند.<sup>۱</sup>

[باید به چنین فرد هتاکی گفت:] خودت نفع

نمی‌بری و خودت ضرر می‌کنی و خودت، خودت

را از رسیدن به یک نعمت محروم می‌کنی! خودت

می‌کنی!

علت پراکندگی جغرافیایی در زندگانی ائمه علیهم السلام

امیرالمؤمنین در برگشتن از جنگ جمل وقتی

به کوفه رسیدند، آنجا را برای خلافت انتخاب

کردند. البته مردم کوفه نگذاشتند امیرالمؤمنین به

مدینه برگردند؛ لذا حضرت در آنجا توقف کردند و

کوفه شد مقرّ خلافت.<sup>۲</sup> حضرت هم چند سالی در

آنجا بودند تا اینکه به شهادت رسیدند.

امام حسین هم حرکت کردند آمدند در

[عراق] و قضیه کربلا اتفاق افتاد. فقط

---

<sup>۱</sup> أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۲۴۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۸؛ تاریخ

ابن خلدون، ج ۳، ص ۹۴؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۴۶۰ و ۴۶۱ و ج

۵، ص ۲۳۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۸ و ۵۹.

<sup>۲</sup> الأخبار الطوال، ص ۱۵۲؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۷۱ - ۲۷۳.

شهادت امام سجاد<sup>۱</sup> و امام باقر<sup>۲</sup> و امام صادق<sup>۳</sup> در مدینه بود و بعد، از امام موسی بن جعفر دیگر همین طور که بود؛ هارون حضرت را در زندان‌های مختلف در بصره<sup>۴</sup> قرار داد و آخر هم در بغداد [به شهادت رساند].<sup>۵</sup> امام رضا را هم که آوردند به مرو<sup>۶</sup> و در [طوس] به شهادت رساندند.<sup>۷</sup> امام جواد هم در [بغداد]<sup>۸</sup> و امام هادی<sup>۹</sup> و امام عسکری<sup>۱۰</sup> هم [در سامرا] به شهادت رسیدند.

لذا این پراکندگی که ائمه علیهم السّلام پیدا کردند، به میل و اختیار خودشان نبوده است. تنها امامی که ولادتش در مدینه اتفاق نیفتاد،<sup>۱۱</sup> امام زمان

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۷.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۵۸.

<sup>۳</sup> همان، ص ۱۸۰.

<sup>۴</sup> عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۸۶؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳۹.

<sup>۵</sup> عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۵؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۴۲.

<sup>۶</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۲۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸.

<sup>۷</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۳.

<sup>۸</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۵؛ إثبات الوصیّة، ص ۲۲۷.

<sup>۹</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۳۱۱؛ إثبات الوصیّة، ص ۲۴۳.

<sup>۱۰</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۳۱۳؛ إثبات الوصیّة، ص ۲۵۶.

<sup>۱۱</sup> ولادت امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز در مکه بوده است. الإرشاد، ج ۱، ص ۵. (محقق)

بود که حضرت در سامراً ولادت پیدا کردند و در همان سامراً هم بعد از گذشت پنج سال به امامت رسیدند؛<sup>۱</sup> ولی ولادت سایر ائمه، همه در خود مدینه بوده است.<sup>۲</sup>

کم شدن ارتباط مردم با ائمه از زمان موسی بن جعفر علیهم السّلام

اگر ما بخواهیم به تاریخ ائمه علیهم السّلام

نگاه کنیم، می بینیم یک مسئله خیلی

---

<sup>۱</sup> کمال الدّین، ج ۲، ص ۴۲۴ - ۴۲۶ و الإرشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.  
<sup>۲</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۵ و ۲۷ و ۱۳۷ و ۱۵۸ و ۱۷۹ و ۲۱۵ و ۲۴۷ و ۲۷۳ و ۲۹۷ و ۳۱۳؛ دلائل الإمامة، ص ۳۸۳.

مرموزی در این جریانی که نسبت به زیست و زندگی ائمه هست، وجود دارد. تقریباً از نیمه، یعنی از امام صادق به این طرف ما یک دگرگونی و اختلافی در زندگی ائمه مشاهده می‌کنیم و کم‌کم احساس می‌کنیم که انگار خواست خدا این بوده است که ائمه را کمتر در معرض ارتباط با مردم دریاورد؛ یعنی یک جریانی بود برای اینکه کم‌کم مردم از دیدن ظاهری ائمه فاصله بگیرند.

تقریباً بیش از چهار سال - هشت سال هم ذکر کرده‌اند -<sup>۱</sup> ارتباط موسی بن جعفر با مردم قطع بود؛ چون در زندان‌های متعددی که هارون، موسی بن جعفر را در آنجا زندانی می‌کرد، طبعاً ارتباط قطع بوده است. البته این ارتباط به وسیلهٔ نُوَاب و وُكَلای حضرت و افرادی که با حضرت ارتباط داشتند، برقرار بوده است؛ علمایی در شهرهای مختلف بودند که مردم به آنها مراجعه می‌کردند و حضرت با آن نیروی ولایتی که داشتند، آن جریان و سیر هدایت

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به رجال الکشی، ص ۴۳۰؛ إثبات الوصیة، ص ۲۳۲؛ تاج الموالد، ص ۹۶.

مردم را از باطن متکفل بودند.<sup>۱</sup>

عدم تأثیر محدودیت‌های ظاهری در ارتباط ائمه با مردم

ما خیال می‌کنیم تنها نیروی امام علیه السّلام

آن موقعی است که در منزل زندگی کند و در منزلش

باز باشد و مردم بیایند و بروند. ارتباط امام

علیه السّلام با نفوس مثل ما نیست؛ ما اگر این در را

ببندند و بین ما و مردم دو میل شیشه فاصله باشد،

دیگر هیچ، تمام شد، خلاص و نمی‌شود کاری کرد!

خیلی زور بزنیم، قدرت ما این قدر است؛ فقط وقتی

است که یک میکروفون جلوی ما بگذارند و رفقا در

مقابلمان بنشینند و حرف بزنیم؛ ولی همین که یک

شیشه فاصله بشود، خلاص، انگار نه انگار که

ارتباطی وجود دارد! اما امام که این نیست؛ ارتباط

امام با تمام ذرات عالم است، با تمام نفوس است، با

تمام آن تعلّقات است؛ با همه آنها امام علیه السّلام از

نقطه نظر نفس و از نقطه نظر باطن مرتبط است. چه

فرق می‌کند؟! ندیدن امام، ندیدن است؛ چه اینکه

امام در اینجا باشد و شما پشت دیوار باشید،

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کافی، ج ۱، ص ۳۱۳.



ارتباطتان قطع است؛ یا امام در

مدینه باشد و با مردم ارتباط داشته باشد ولیکن شما در کرمان باشید، باز ارتباطتان قطع است. حالا به صرف اینکه امام علیه السّلام در مدینه است، [دلیل بر ارتباط نیست]؛ بین کرمان و مدینه هزارها کیلومتر فاصله است!

جمع بین عدم دسترسی به امام علیه السّلام و عدالت خداوند متعال (ت)

بینید، ما در تخیل زندگی می‌کنیم! ما امام را هم امام خیالی می‌دانیم؛ امام را فردی می‌دانیم که برای اینکه بخواهد با مردم ارتباط داشته باشد، حتماً باید در خانه‌اش باشد و در خانه هم باز باشد، حسینیه داشته باشد، منبر داشته باشد و برای مردم صحبت بکند و حرف بزند، آن وقت می‌گوییم: «بله، این دیگر خوب شد!» و الاً اگر قرار باشد امام در منزل خودش باشد و بگوید: «بنده می‌خواهم این یک هفته در را ببندم؛ کسی نباید بیاید!» می‌گوییم: «ای آقا، چه کار کنیم؟!»

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۳۸:

«سؤال: با عرض سلام. به تازگی مشکلی عجیب برایم پیش آمده [و آن] این است که تقریباً دارم اعتقاد را به وجود خدا از دست می‌دهم در حالی [که] دلایلی نیز برای خود دارم از این قبیل که خداوند عادل نیست، چراکه مثلاً ما را در زمان غیبت به دنیا آورده و همین باعث گمراهی ما شده و مثل زمان

همان زمان مرحوم آقا هم افراد می آمدند و از

نظر ارتباط با مرحوم آقا، آقازاده‌های ایشان [رابط]

بودند و طبعاً ما هم گاهی بین افراد و بین مطالبی که

---

امامان گذشته [امام] در دسترس نیست و نمی توانیم مشکلاتمان را حل کنیم و باید به کسانی مراجعه کنیم که اطلاعات کامل ندارند. و یا چرا ما را در یک خانواده شیعه به دنیا آورده و یک نفر دیگر را در جمعی کافر و همین باعث گمراهی یک فرد می شود، پس خدا عادل نیست که این قدر بین بنده‌هایش فرق گذاشته و مشکلاتی از این قبیل. نمی دانم مشکلم را چه طور حل کنم و همین امر باعث شده که به عنوان مثال نمازهایم را نخوانم! لطفاً راهنمایی دقیق بفرمایید.

جواب: ”هو العلیم. پاسخ این پرسش بسیار ساده و روشن است. مگر افرادی که در زمان ائمه علیهم السّلام بودند همه به آنها دسترسی داشته اند؟ غیر از تعدادی اندک که در شهر امام بوده اند و تازه در زمان حصر و تقیّه نبودند کسی دسترسی نداشت. افرادی که در شهرهای دور زندگی می کردند، کی امام را می دیدند؟ و یا مثلاً در زمان امام موسی بن جعفر علیهما السّلام سال ها آن حضرت در زندان بودند و کسی از ایشان اطلاع نداشت، و یا در زمان امام هادی و امام حسن عسگری علیهما السّلام غیر از اندکی از شیعیان کسی با آنها ملاقات نداشت، زیرا آنها تحت نظر بودند؛ ولی در تمام این موارد ولایت امام علیه السّلام بر احوال همه مردم حاکم و غالب و ناظر بود. مگر بین زمان غیبت و حضور برای امام علیه السّلام فرق می کند؟ امام که مثل من و شما نیست تا جهت اطلاع بر احوال ما مجبور باشد حضور عینی و فیزیکی در مجامع و محافل داشته باشد، در این صورت او مانند ما خواهد بود نه امام.

او از خود شما به شما نزدیک تر است و پیش از آنکه خطوری در ذهن شما پیدا شود او اطلاع دارد و پیش از آنکه اراده بر انجام کاری بنمایید او خبر دارد، آن وقت چگونه تصوّر می کنید که وجود ما در زمان غیبت موجب نقصان کمالی ما خواهد بود؟!

و بر این اساس تولد و نشو و نما می یک فرد در اجتماع شیعی یا در بلاد کفر نیز توجیه پیدا می کند و خداوند برای او نیز پرونده خاص خود را قرار داده است. همین که شما به امام علیه السّلام توجه کنید مشمول نظر و لطف او خواهید بود.“

می گفتند رابط بودیم. یک روز یک بنده‌خدایی به ما  
تلفن کرد و گفت: «آقا، این ذکر ما تمام شده است!  
می‌خواهیم شما آقا را ببینید و بگویید که ما این ذکر  
را چه کنیم.» گفتیم: «بسیار خوب.» من فردا اصلاً  
نرفتم آقا را ببینم؛ چون این‌طور نبود که هر روز  
بخوایم بروم. اغلب روزها می‌رفتم ولی گاهی  
روزها هم نمی‌رفتم. آن روز هم نشد.

فرداشب ایشان تلفن کرد: «آقا، ذکر ما را  
گرفتید؟ آقا را دیدید؟» گفتم: «نه، امروز ایشان را  
ندیدیم.» بنده‌خدا هیچ نگفت. فردای آن رفتیم پیش  
مرحوم آقا که در ضمن کارهایی که داشتیم، این  
مطلب را هم به ایشان بگوییم. مطالب را به ایشان  
گفتیم، اما موقع این که شد، فرمودند: «فعلاً حال  
ندارم!» ایشان تا اینجا حرف‌های ما را جواب دادند،  
به این که رسید، فرمودند: «حال ندارم!» ما هم  
برگشتیم. آن بنده‌خدا شب تلفن کرد: «آقا، ذکر ما را  
گرفتید؟» گفتم: «نه، نتوانستیم، نشد.» ما هم که  
نمی‌آمدیم خصوصیات و جزئیات را بگوییم که چه  
شده است! بنده‌خدا یک خُرده دَمَغ شد: «ای بابا، این  
هم رابط است که آقا گذاشته است؟!» لابد دیگر

[این طور فکر کرده است]!

روز سوم شد، رفتیم پیش آقا و دیدیم ایشان مشغول نوشتن است؛ دیدیم الآن هم که وقتش نیست، چون ایشان دارند می‌نویسند. ما وقتی که می‌رفتیم پیش ایشان و ایشان مشغول نوشتن بودند، یک سلام می‌کردیم و بیرون می‌آمدیم؛ عادت ما این بود. اگر ایشان کار داشتند، خودشان سرشان را بلند می‌کردند و می‌گفتند بمان؛ اگر نه، یعنی دیگر برو. دیدیم نه، ایشان سرشان را بلند نکردند؛ یعنی امروز هم باید تشریف ببرید! گفتیم خدا به خیر کند، امشب او تلفن می‌کند! شب بنده خدا تلفن کرد، گفتم: «آقا، نشد!» دیگر صدایش درآمد، گفت: «آخر آقا این رسمش است؟! شما سه روز است ما را معطل کرده‌اید!» ما هم آن موقع مثل حالا یک چیزیمان می‌شد؛ شروع کردیم با او شوخی کردن! گفتم: «آقا، شما در پرونده‌ات چه زمانی را تاریخ زده‌ای که به فنا بررسی؟ آن تاریخ را یک هفته به تأخیر بینداز! من قول می‌دهم هیچ طوری نمی‌شود؛ ملائکه و این عالم تکان نمی‌خورند و سر جایشان هستند!» گفت: «آقا، این چه قسم صحبت کردن است؟!» گفتم: «شما همه‌طور دیدی، این قسمش را هم ببین!» خلاصه،

سرِ کیف بودیم و گفتیم یک خُرده با او حال کنیم و سربه سرش بگذاریم. همین طور که ما سربه سرش می گذاشتیم، بیشتر عصبانی می شد تا اینکه بالأخره بنده خدا به حالت قهر خدا حافظی کرد.

فردا یک جلسه ای منزل مرحوم آقا بود. مرحوم آقا آمده بودند و مثل اینکه قرار بود صحبتی بکنند. ایشان صحبتشان را کردند و از داخل حسینیه آمدند که به اطاق کارشان، کتابخانه بروند. من دیدم این شخص دارد با اخوی بزرگ تر ما صحبت می کند؛ متوجه شدم که راجع به ذکرش است. دید بخاری از ما بلند نشد و سه روز هم سرِ کارش گذاشتیم، حالا اقلأً برود [به اخوی بگوید]! به خیال خودش ما سرِ کارش گذاشته بودیم. من یک دفعه دیدم: ای وای! داد مرحوم آقا از داخل کتابخانه بلند شد: «بلند شو برو بگو که به همان آقا سید محسن حرفش را بزند! بلند شو برو!» آقا، وقتی این بنده خدا، بیچاره برادرمان درآمد، دیدیم رنگ به صورتش نیست! گفت: «آقا، مگر شما رابطتان فلانی نیست؟ برای چه به من گفتید؟!» ایشان گفت: «آقا،





سه روز است به ایشان گفته‌ایم!» ایشان گفت: «به من چه ربطی دارد؟! چرا دارید به من می‌گویید؟!» هیچ، دیگر آن بنده خدا هم به ما چیزی [نگفت]؛ بعد از دو سه روز من به آقا این مطلب را گفتم و ایشان هم گفتند: «بگو چنین کند.» و من خودم تماس گرفتم و گفتم: «آقا، شما یک‌هم‌چنین کاری انجام بدهید.»

دیدگاه توهمی و غیر حقیقی مردم نسبت به ائمه و اولیا

ما خیال می‌کنیم اولیای خدا افراد عادی و ظاهری هستند مثل خود ما؛ اگر با مردم حرف بزنند، ارتباط دارند و اگر حرف نزنند، ارتباطشان قطع است! اگر مردم را ببینند، آن رابطه برقرار است و اگر نبینند، رابطه قطع است! اگر دائماً در تردد باشند، ما دیگر اشکالی در مسئله نمی‌بینیم؛ اما وقتی این تردد قطع بشود، می‌گوییم: «چه شده است؟!» اگر اولیای خدا سالم باشند، دیگر خیالمان جمع است؛ اما اگر یک مرضی پیدا کنند، مدام از دیگری می‌پرسیم: «آقا چه زمانی خوب می‌شود؟! آقا چه شد؟! از آقا چه خبر؟! هنوز مریض است؟!» طبعاً یا مریض است یا

سالم است، دیگر این حرف‌ها را ندارد! بالأخره مثل همهٔ مردم مریض می‌شود و سالم می‌شود. ما اولیای خدا را در تخیل خودمان قرار داده‌ایم و جایگاه اولیای خدا در ما جایگاه واقعی نیست، بلکه جایگاه خیالی و توهمی است! این مربوط به اولیای خدا.

حالا شما همین مسئله را بالاتر ببرید و به امام علیه السّلام منتسب کنید؛ تا وقتی که امام علیه السّلام در مدینه است و مردم با او ارتباط دارند، آنهایی که در کرمان هستند می‌گویند: «الحمد لله ارتباط برقرار است!» بابا، تو که امام را ندیده‌ای! لذا وقتی می‌شنود در خانهٔ امام باز است، مریض نیست، سفر نرفته است، افراد به منزلش می‌روند و می‌آیند، دیگر کار تمام است؛ گرچه این فرد سه هزار کیلومتر هم فاصله داشته باشد! اما همین که می‌شنویم هارون، موسی بن جعفر علیهما السّلام را زندانی کرده است، انگار سقف به سر ما خراب می‌شود: «ای وای! دیگر چه کنیم؟! امام را هم که زندانی کردند!» چه کار کنیم چیست؟! مگر تا حالا که سه هزار کیلومتر فاصله داشتی، امام را می‌دیدي؟! مگر تا حالا که سه هزار کیلومتر فاصله داشتی، با امام ارتباط داشتی؟! مگر با

موبایل هر دفعه و هر ساعت حرف می زدی؟! - آن

زمان که الحمدلله

موبایل نبود، و إلاً معلوم نبود این ائمه از دست این مردم چه می کشیدند! دیگر زندگی نداشتند! - اما نه، تا می بینیم وضع امام عوض شد، تمام اعتبارات ما هم یک دفعه عوض می شود و به هم می ریزد: «حالا که ما با امام ارتباط نداریم و امام را در زندان انداخته اند، چه باید کرد؟!» هیچ، فرقی نکرده است؛ آن موقع امام در مدینه بود، در کوچه فلان، در خانه فلان، شماره فلان؛ الآن امام در زندان، در سلول شماره فلان، در بصره قرار دارد! تازه امام علیه السّلام در بصره که بودند، می گفتند:

خدایا یک جای خلوتی از تو می خواستم، الحمدلله اینجا را نصیمان کردی!<sup>۱</sup>

چون در بغداد دیگر وضع خیلی وخیم شد و واقعاً کارها و اعمال وحشیانه ای که سیدی کرد، خیلی عجیب عرصه را بر امام علیه السّلام تنگ کرد.<sup>۲</sup> و إلاً در بصره که بودند، می گفتند: «بابا از خدایمان است، الحمدلله یک جای خلوتی پیدا کردیم!» موسی بن جعفر صبح سجده می رفتند، ظهر سر از سجده برمی داشتند؛ چند ساعت سجده شان طول

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲۴۰.

<sup>۲</sup> رجوع شود به مدینه معجز الأئمة، ج ۶، ص ۳۷۵.

می کشید. و خود من در دوران طفولیت یک هم چنین سجده‌هایی از مرحوم پدرمان می دیدم که چند ساعت سجده‌هایشان طول می کشید. تازه حضرت نگاه می کرد و می فرمود: «خوب شد یک جایی پیدا کرده‌ایم؛ حال آنجا می خواهد خانه باشد، می خواهد بالای کوه باشد، می خواهد سلول زندان باشد، تفاوت نمی کند!» آن امامت و ولایت هم که سر جای خودش محفوظ است؛ تمام نیات افراد را در هر کجای کره زمین با اینکه در سلول است می داند، خطوراتی که می کنند را می داند و با همه افراد ارتباط دارد؛ آن هم در زندان! او امام است، مثل من که نیست؛ او حسابش یک چیز دیگر است و مسئله دیگری دارد.

چند سال مردم از ارتباط حضوری با امام محروم شدند، تا اینکه مسئله عوض شد و قضیه امام رضا علیه السلام پیش آمد. تا چند سال هم امامت امام رضا به خاطر خفقان و

تقیّه اصلاً مخفی بود؛<sup>۱</sup> بعد کم کم با آن روابطی که در آن موقع به وجود آمد، اظهار و ابراز شد. امام رضا علیه السّلام را هم که مأمون گرفت و به مرو برد و دوباره ارتباط قطع شد.

فلسفه به امامت رسیدن امام جواد و امام هادی علیهما السّلام در سنین کودکی

بعد ما می بینیم اولین امامی که در سنّ صباوت و طفولیت به امامت رسید، امام جواد علیه السّلام بود. ببینید، یک دفعه اعتباراتی که ما در ذهنمان برای امام داشتیم - که حتماً عمر امام باید بیست یا سی سال باشد تا اینکه بتواند منصب امامت را تحمّل کند - شکست. واقعاً امروزه این مردم و اینهایی که این حرف ها را نسبت به امام جواد می زنند که [چگونه] در نه سالگی به امامت رسیدند،<sup>۲</sup> چه می گویند؟! می گویند: «آقا این حرف ها چیست؟! بچه نه ساله هم امام می شود؟!» همین است که می شنویم حرف های امام حجّت نیست!

ببینید، اصلاً ادراک ما و فهم ما نسبت به مسئله

<sup>۱</sup> رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۱۳-۱۱۶.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

امامت یک ادراکِ کیلویی است؛ ادراک، ادراک  
کشیمنی<sup>۱</sup> است؛ ادراک، ادراک باسکولی است؛  
ادراک، ادراک ترازویی است! اگر یکی بخواهد به  
امامت برسد، حتماً قد او باید یک متر و هفتاد به بالا  
باشد و حدود هفتاد کیلو هم وزنش باشد! واقعاً  
عرض می‌کنم که اعتقادات ما این است و واقعاً مردم  
از نظر تفکر و از نظر برداشتی که از مسئله ولایت  
کرده‌اند، یک‌هم‌چنین خصوصیت و وضعیتی دارند.

معرفت سطحی و ظاهری مردم از حقیقت امامت

در قضیه امام جواد علیه السلام، یک دفعه همه  
آن یافته‌ها به هم ریخت. مردم می‌گویند: «امام رضا  
به شهادت رسیده‌اند، حال بعد از امام رضا چه کسی  
است؟» [در جواب می‌شنوند]: «امام جواد.» یک  
نگاه می‌کنند: «عجب! این که بچه است!» این  
«عجب» که می‌گویند، برای چیست؟ برای این است  
که تا به حال یک چیز دیگری از امامت در ذهن  
داشتند و آن یک دفعه به هم ریخت. می‌گفتند: «بلند  
بشویم و برویم

---

<sup>۱</sup> لغت‌نامه دهخدا: «کشیمنی: به وزن.»





او را امتحان کنیم!»<sup>۱</sup>

طرف شنیده بود که سنّ امام هادی علیه السّلام حدود ده سال است، گفته بود: «خب، حرکت که می‌کنیم و برای دیدن امام هادی به مدینه می‌رویم، چه ببریم؟» آقا، توپ فوتبال برداشته بود آورده بود! توپ! الآن برای شما خیلی عجیب است و باور نمی‌کنید که چطور ممکن است یک شخص شیعه‌ای بلند شود برای دیدن امام توپ ببرد! توپ قلقلی و رنگارنگی!<sup>۲</sup> وقتی که در مجلس امام هادی در مدینه وارد شد، نگاه کرد دید تمام افراد در مجلس نشسته‌اند؛ بزرگان، علما، اهل تسنّن، غیر اهل تسنّن، شیعه‌ها، همه نشسته‌اند و هر کدام با خودشان یک انبانی از سؤال آورده‌اند. وقتی سؤال می‌کنند، حضرت به گونه‌ای می‌پیچاند و در یک جایی می‌برد که طرف اصلاً گیج می‌شود [و با خود می‌گوید]: «چه گفت؟! چه سؤال کرد؟! چه کار کرد?!»

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص ۲۲۰ - ۲۲۳؛ عیون المعجزات، ص ۱۱۹ و ۱۲۰؛ دلائل الإمامة، ص ۳۸۸ - ۳۹۰.

<sup>۲</sup> در منابع تاریخی موجود عبارت «آلات الصّبیان؛ اسباب بازی» آمده است. (محقق)

حضرت می فرمودند: «اگر این طور باشد، جوابش این است؛ اگر این طور باشد، جوابش این است؛ اگر آن قسم باشد، جوابش این است!» اصلاً یک دفعه طرف می گفت: «چه می خواستیم و می خواستیم چه سؤال بکنیم، چه چیزی شد!» داریم این تویی را که می خواست به امام بدهد، یواش زیر عبایش کرد تا کسی نفهمد! بعد درون توبره و کیسه اش گذاشت و بلند شد بیرون آمد. البته این قضیه را در بعضی از [منابع] برای امام جواد هم ذکر کرده اند.<sup>۱</sup>

ببینید، ادراک مردم نسبت به امام این طور بوده است. ادراک کشیمنی و به اصطلاح باسکولی؛ فرض کنید هر امام که وزنش بیشتر باشد، امامتش بالاتر است! هر کسی قدش بلندتر باشد، امامتش خیلی رفیع تر است! امّا از زمان امام جواد یک مرتبه سدها فرو ریخت؛ مردم دیدند: «عجب! ما امام نه ساله هم داریم؛ قضیه

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص ۲۲۳.

چیست؟!» تا حالا ائمه [این سنی نبودند]؛ آن که

پیغمبر بود، چهل سالش شده بود که به بعثت رسید.<sup>۱</sup>

آن که امیرالمؤمنین بود، در سی و سه سالگی به

خلافت و امامت رسید؛ - چون وقتی پیغمبر به بعثت

رسیدند، امیرالمؤمنین ده ساله بودند؛ بیست و سه

سال هم مکه و مدینه بودند، می شود سی و سه

سال -<sup>۲</sup> سی و سه سال هم خیلی است و سی و سه

سال دیگر یک کامل مرد است؛ لذا می گوئیم:

«می شود امام بشود، عیب ندارد، مشکلی پیش

نمی آید و سی و سه سال بد نیست!» امام حسن هم

در همین حدودها و حتی بالاتر به امامت رسیدند؛

سی و هفت ساله بودند.<sup>۳</sup> امام حسین هم حتی بالاتر از

امام حسن، در حدود پنجاه سالگی به امامت

رسیدند.<sup>۴</sup> اینها همه قابل قبول بود و سن ها قابل قبول

بود؛ چون سرد و گرم روزگار و فراز و نشیب

حوادث را چشیده بودند؛ لذا می شد امام بشوند،

---

<sup>۱</sup> إثبات الوصیّة، ص ۱۱۵.

<sup>۲</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۶.

<sup>۳</sup> إثبات الوصیّة، ص ۱۶۲.

<sup>۴</sup> همان، ص ۱۶۷.

یعنی می خورد به اینکه امام بشوند.

امام سجاد هم سنّشان در کربلا بیست و چند سال بوده است.<sup>۱</sup> اینکه می گویند حضرت علی اکبر کوچک تر از امام سجاد بوده است، صحیح نیست؛ حضرت علی اکبر بزرگ تر از امام سجاد بوده اند. امام سجاد فرزند دوم امام حسین بوده اند؛ یعنی اول حضرت علی اکبر، بعد امام سجاد.<sup>۲</sup> و امام باقر، فرزند امام سجاد در روز عاشورا پنج ساله بودند!<sup>۳</sup>

یعنی از جمله ائمه ای که چند امام را درک کرده است، امام باقر است که در پنج سالگی، هم جدّشان امام حسین و هم پدرشان را دیده بودند؛ یعنی امام باقر علیه السّلام دو تا امام قبلی را دیده بودند. همین طور تا مسئله می رسد به امام رضا علیه السّلام که امام رضا در سنّ بالا به امامت رسیدند و دوران امامت امام رضا [حدود بیست سال بود و نسبت به

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۴۶۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۰.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۸۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۶؛ الأعلام، ج ۴، ص ۲۷۷؛ مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص ۲۶۷؛ علیّ اکبر، مقرّم، ص ۱۴ و ۱۵.

<sup>۳</sup> رجوع شود به سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۲.

ائمه قبل از ایشان] خیلی طول نکشید و زیاد نبود.<sup>۱</sup>

امامت در قالب نمی‌گنجد!

ولی به امام جواد که می‌رسیم، یک دفعه تمام باورهایمان به هم می‌ریزد! «عجب! یک بچه نه‌ساله امام شده است؛ برویم ببینیم چه خبر است و او را امتحان کنیم.» بسیار خب، زور در کار نیست، چماق در کار نیست، اینکه «می‌خواهی قبول کنی بکن، قبول نکنی در سرت می‌زنیم» در کار نیست! بفرما، بلند شو برو سؤال کن! از هر جا می‌خواهی سؤال کن تا بفهمی امام کیست. همان طوری که پیغمبر جواب می‌داد، این طفل نه‌ساله الآن دارد جواب می‌دهد؛ همان طوری که امیرالمؤمنین جدّ او جواب می‌داد، همین‌طور الآن این دارد جواب می‌دهد؛ همان کارهایی را که آنها می‌کردند - کارهای مربوط به امامت - این الآن دارد می‌کند! چه کار می‌خواهی؟ مرده زنده کردن؟ بسم‌الله! خورشید برگرداندن؟ اینها که چیزی نیست و مسئله‌ای نیست! برو [امتحان] بکن، [ببین] امام جواد می‌تواند خورشید

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲۴۷.

را برگرداند یا نمی تواند. برو سؤال کن دیگر! برو از او پرس؛ راجع به علم غیب و مربوط به مسائل غیب سؤال بکن! می گوید: «عجب! این که با پدرش فرقی نکرد! چرا سنّ او کم است؟!»

اینجا به این نکته می رسیم که مسئله امامت به سن کاری ندارد. ببینید، یک دفعه فرو ریخت و بنایی که در ذهن داشتیم با یک تغییر اساسی به هم ریخت؛ فهمیدیم نه! مسئله امامت یک لطف الهی است که ارتباطی به سن ندارد و می تواند در کسی که سنّ او کم است هم انجام بشود.

تسلیم محض بودن ائمه علیهم السّلام در برابر خواست و اراده خداوند

بعد مسئله مهم تری که در اینجا اتفاق افتاد این

بود که دوران امامت امام جواد

علیه السّلام خیلی مختصر بود؛ حضرت بیست و پنج سالشان بود که از دنیا رفتند و شهید شدند. یعنی یک جوان بیست و پنج ساله. اولین امامی که در سنّ کوتاهی از عمر به شهادت رسید، امام جواد بود که در سنّ بیست و پنج سالگی به شهادت رسیدند.<sup>۱</sup> این هم یک دفعه چه می‌کند؟ وضعیت ذهنی را برمی‌گرداند که حضرت بیست و پنج سال بیشتر عمر نکرد.

طبعاً امام علیه السّلام قدرت دارد و نمی‌شود که قدرت نداشته باشد، پس چرا جلوی شهادت خودش را نگرفت تا اینکه سی یا چهل یا پنجاه سالی باشد و در این دنیا عمر کند؟! این مسئله دوباره این مطلب را به انسان می‌فهماند که خواست امام علیه السّلام خواست خداست و اراده‌اش اراده‌ی خداست و هیچ از خودش ندارد! اگر بگویند: «در بیست و پنج سالگی بفرمایید!» می‌رویم؛ «در سی سالگی یا پانزده سالگی بفرمایید!» می‌رویم؛ در اینجا هیچ برای امام علیه السّلام سن مطرح نیست،

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۵.

بلکه مهم پرداختن به تکلیف امامت و ولایت است. آن فقط هست. می‌گویند: بیا تا اینجا؛ اینجا دیگر بایست، تمام شد! حضرت نمی‌گوید: «خدایا، سنّ من بیست و پنج سال است، هنوز چیزی [عمر نکرده‌ام!]» خدا می‌گوید: [سنّ تو بیست و پنج سال باشد یا ده سال، برای ما فرقی نمی‌کند؛ تو را تا اینجا آوردیم، از اینجا به بعد مسند به کس دیگری واگذار می‌شود.

قطع شدن ارتباط مردم با ائمه در زمان امام هادی و امام عسکری

علیهم السّلام

ما می‌بینیم همین قضیه و مطلب راجع به امام هادی هم دوباره اتفاق می‌افتد؛ حضرت در هشت سالگی به امامت می‌رسد.<sup>۱</sup> در قضیه امام هادی دیگر مسئله به اوج و نهایت خود می‌رسد؛ یعنی امام هادی پس از گذشت چند سال در مدینه، به دستور متوکل خلیفه عباسی به سمت سامرا تبعید می‌شود. یک عده از لشکر را می‌فرستد و می‌گوید: «ایشان را با احترام بیاورید به سامرا!» یعنی تبعید دیگر! بعد هم

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۸۴.



حضرت را در یک مکان و جای خیلی نامناسبی قرار می‌دهد و حتی زندان می‌کند و خیلی مفصل...!<sup>۱</sup>

از زمان امام هادی علیه السّلام دیگر ارتباط مردم با امامت قطع می‌شود، مگر یک افراد خاصّی که به اشکال خاصّی می‌آمدند و با امام ملاقات می‌کردند؛ یعنی کاملاً [تحت نظر بودند]. اگر کسی به سامرا برود، می‌بیند که یک چهاردیواری بسیار بزرگی هست که آنجا را «مُعَسْکَر» می‌گویند؛ یعنی محلّ ارتش و پادگان این آقای متوکل. ایشان آنجا پادگان داشت. حضرت را در آنجا نگه می‌دارند و اسکان می‌دهند و ارتباط مردم قطع است.

خب، کم‌کم باید مردم بیرون بیایند، کم‌کم باید از ظاهر خارج بشوند، کم‌کم باید بدانند که باطنِ مسئله مهم است و ارتباط ظاهر داشتن و نداشتن مهم نیست.

این قضیه در زمان امام حسن عسکری به نهایت می‌رسد؛ یعنی در زمان امام هادی سیر خودش را طی می‌کند و دیگر در زمان امام حسن عسکری

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۱.

غیر از یک چند نفری انگشت شمار اصلاً کسی نمی توانست امام حسن را ببیند. بیرون که می آمدند، با خود خلیفه عباسی می آمدند و وقتی برمی گشتند، تحت الحفظ بودند. گاهی فقط روز عید مانند عید قربان یا عید فطری بود که مردم امام حسن عسکری را می دیدند که دارند با خلیفه می روند در نماز عید شرکت کنند؛ وإلاً اصلاً ارتباطی نبود.<sup>۱</sup>

یک شخصی به آنجا می رود تا امام علیه السلام را بشناسد. از ایران هم آمده بود. یک چیزی در دلش نیت می کند که من این سؤال را از امام بکنم که آیا می شود در لباس جنب از حرام نماز خواند و آیا نجس است یا نه؟ ولی سؤال را نمی گویم! اگر امام، امام است باید جواب را به من بدهد. مگر امام نیست؟! مگر خبر ندارد؟! لذا باید جواب بدهد!

در آن روزی که حضرت داشتند با خلیفه می رفتند، می رود در آنجا می ایستد. موقعی که داشتند برمی گشتند، یک دفعه مردم می بینند حضرت

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱ - ۳۲۴.

دارند اسبشان را به سمت مردم هدایت می کنند.  
حضرت آمدند، آمدند، تا رسیدند به این شخص و  
گفتند:

«فلانی، لباس جنب از حرام نجس نیست.»<sup>۱</sup>

می‌فهمد دیگر! یعنی ارتباط این قدر ارتباط

پیچیده و ضعیفی بود تا اینکه مردم مسئله امامت را

بفهمند و بشناسند که به این دیدن‌ها نیست، به این

آمد و شدها نیست، به این درب را باز کردن‌ها و با

مردم ارتباط داشتن نیست؛ راهی است که قرار

می‌دهد.

فلسفه به امامت رسیدن امام زمان علیه السلام در پنج‌سالگی

این قضیه امام حسن عسکری علیه السلام هم

مثل جدشان [امام جواد علیه السلام کوتاه بود] و

بیست و هشت سال بیشتر طول نکشید که شهید

شدند.<sup>۲</sup>

باز ما در اینجا می‌بینیم که امام زمان دیگر

رکورد را می‌شکند و در سن پنج‌سالگی به امامت

می‌رسد!<sup>۳</sup> حالا جدش امام جواد آن موقع نه سال سن

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به إثبات الوصیة، ص ۲۳۸؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۱۳ و ۴۱۴؛ مناقب اهل بیت علیهم السلام، ص ۲۱۴ - ۲۱۶. قابل ذکر است که در مصادر مذکور، این قضیه راجع به امام هادی علیه السلام آمده است. (محقق)

<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۳۶.

<sup>۳</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

داشتند؛ ولی ایشان دیگر در سنّ پنج سالگی به امامت رسیدند. امام زمان وقتی سنّشان پنج سال بود که قدشان دو متر نبود! همین بودند و پنج سال همین قدر است. این مسئله دیگر به طور کلی برای مردم جا می افتد که نه امامت به سنّ است، نه امامت به دیدن است، نه امامت به ارتباط است، نه امامت با حضور است، نه امامت به حرف زدن است، هیچ هیچ نیست!

امامت یک مسئله دیگری است مافوق این حرف ها که اصلاً در قالب سنّ و قد و وزن و کشش و کشیمنی و این چیزها در نمی آید. آن یک مطلب دیگری است و یک عنایت خاصی است که فقط شامل چهارده نفر شده و این سکه فقط به نام این چهارده نفر زده شده است؛ بله، شیعیان آنها می توانند در تحت حمایت آنها به همان مراتب برسند که آن یک مطلب دیگر است.

لذا ما می بینیم در جریان غیبت صغری، زمینه برای عادت کردن مردم به این مسئله آماده می شود. هفتاد و پنج سال امام علیه السلام با مردم ارتباط ندارد و فقط توسط نوّاب خاص (چهار نایب) ارتباط برقرار است؛ یعنی با یک نفر هم ارتباط ندارد! نایب اول عثمان بن سعید، نایب دوم محمد بن عثمان، نایب سوم حسین بن روح و نایب چهارم هم علی بن محمد سمّری؛ اینها چهار نایبی بودند که با مردم ارتباط داشتند.<sup>۱</sup> قبر هر چهار تا هم در بغداد است.<sup>۲</sup> مردم مطلبشان را در نامه می نوشتند و به اینها می دادند، اینها هم شب نامه را زیر سجاده ای که نماز می خواندند می گذاشتند. قاعده این طور بود، نه اینکه اینها هم ببینند! این طور نبوده است و اینها هم نمی دیدند. حالا یک وقت برحسب نظر خود حضرت بود، جدا بود؛ ولی تازه اینها هم امام را نمی دیدند! ارتباط اینها با امام این طور بود. صبح که اینها بلند می شدند، دست می کردند آن نامه را

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به إعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۵۸ و ۳۶۶ و ۳۸۶ و ۳۹۶.

در می آوردند و می دیدند حضرت جواب را آن زیر نوشته‌اند. این روشی بوده که در طول هفتاد و پنج سال بین نواب خاصّ امام علیه السّلام و بین مردم بوده است.<sup>۱</sup> مردم در این هفتاد و پنج سال دیگر عادت کردند به اینکه امام را نبینند، ولی ارتباط داشته باشند. جواب کاغذشان این طوری می آید؛ دقیق! مو نمی زند! همان جواب می آید و همان مسئله مطرح می شود و پاسخش داده می شود.

فلسفه غیبت امام زمان علیه السّلام

بعد از گذشت هفتاد و پنج سال از زمان غیبت صغری، غیبت کبری شروع می شود؛ یعنی حضرت در آن نامه‌ای که برای علی بن محمد سمّری می نویسند، می فرمایند:

**فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، وَ لَا تُوصِلُ إِلَى أَحَدٍ... فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةُ.**  
«تو باید از امروز تا شش روز دیگر، بار سفر آخرت را ببندی؛ و دیگر به کسی وصیت نکن که غیبت کبری انجام شد.»

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۵۳ - ۳۹۶.

## بعد حضرت می فرماید:

أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَالصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ [مُفْتَرٍ]؛<sup>۱</sup>

«هر کسی قبل از ظهور سفیانی [و صیحه آسمانی] ادعای رؤیت مرا بکند، کذاب است و از او قبول نکنید.»

کیفیت برخورد با مدعیان ظهور (ت)

مثل همین‌هایی که اخیراً و قبل از اخیر

درآمدند و خودشان را باب امام زمان و واسطه

معرفی کردند<sup>۲</sup> و الآن هم هستند و در عراق هم خیلی

زیادند.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> الغيبة، شیخ طوسی، ص ۳۹۵.

<sup>۲</sup> رجوع شود به نقطة الكاف، جانی کاشانی، ص ۹؛ بابی گری و بهایی گری، اشتهاوردی، ص ۴۵ و ۴۶.

<sup>۳</sup> نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۴۹۲:

«سؤال: مدتی است فردی در عراق مدعی شده که سید یمانی و نائب امام زمان عجل الله فرجه است و به نام سید احمد الحسن یمانی می باشد و ایشان مستنداً طبق احادیث و وصیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود را اثبات می کند و کراماتی از او نقل شده است، بالأخص از لحاظ علمی و تأویل قرآن، پیشگویی آینده و خواندن اندیشه افراد و درمان بیماری‌های سرطانی...؛ تا چه حد باید به این مطالب اعتنا شود؟ او حتی از تمام مخالفان تقاضای مناظره و یا مباحثه کرده، وظیفه ما چیست؟ خواهشمند است بررسی جدی بفرمایید، زیرا که من در حال مناظره و مباحثه با یکی از پیروان وی می باشم.

جواب: **”هو العالم.** تا کنون افراد بسیاری آمده‌اند و از این قبیل دعوت‌ها به عمل آورده‌اند و آنها هم دارای بعضی از حالات غیر عادی چون شفای بعضی از بیماران بوده‌اند، و یا نسبت به آینده پیشگویی‌هایی کرده‌اند و بعد معلوم شده است که تمامی کاذب و مدعی بیش نبوده‌اند. و در همین عراق نیز خیلی‌ها چنین ادعایی کرده‌اند و مدت‌ها بعد حال و وضع آنها بر همگان روشن شده است.

مطلبی که باید دقت نمود - صرف نظر از کذب و صدق مسئله - این است که بر فرض صادق بودن او چه دلیلی بر اطاعت و انقیاد از او هست؟ متابعت از فرد مشکوک بدون حجّت و دلیل شرعی قطعاً حرام است، گرچه او خود امام زمان علیه السلام باشد.



این روش و مرام امامت که از زمان موسی بن جعفر شروع شد و ادامه پیدا کرد، ما را به یک مسئله حیاتی می‌رساند. آن جهتی را که ما باید از این قضیه استفاده کنیم چیست؟ آن این است که راه رسیدن به خدا همیشه باز است، همیشه هست و هیچ متوقف بر این و آن نیست؛ مهم این است که ما چقدر خود را نسبت به اهدافمان و نیاتمان با اهتمام و با جدیت احساس کنیم، این مهم است! قضیه «گر گدا کاهل بود»<sup>۱</sup> است. همیشه راه هست. امام در مدینه باشد، راه خدا باز است؛ امام را در زندان ببرند، راه خدا باز است؛ امام در سن کم باشد، راه خدا باز است؛ امام

- 
- ۱) آیا با صرف شفا دادن و یا پیشگویی و نظائر آن حجّت شرعی و تکلیف الهی برای انسان منجز می‌شود؟
- ۲) آیا ایشان تمام امراض و گرفتاری‌ها را به‌طور قطعی شفا و بهبود می‌بخشد؟ اگر این‌طور است که دیگر باید بیمارستان‌ها و مطب اطباء در سراسر دنیا بسته شود!
- ۳) آیا پیشگویی‌های ایشان نسبت به حوادث گذشته نیز صادق است؟
- ۴) آیا از معارف الهیه و حقائق توحید چیزی می‌داند؟ و این مطلب مهم‌تر از همه اینهاست.

الآن افراد بسیاری مدّعی همان سید یمانی بودن هستند و هرکدام برای خود ادله‌ای ذکر می‌کنند و اما پاسخ صریح و روشن اینکه تا از ناحیه خود امام علیه السّلام دلیل قاطع و غیر قابل تردید بر اطاعت از فردی نرسد، انقیاد و پیروی از او موجب هلاکت و دخول در آتش است.»

<sup>۱</sup> امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۰۰:

«گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟»

در مدینه باشد و هنوز امامتش برای مردم مشخص  
نباشد، باز راه خدا باز است.

مشروط نبودن هدایت مردم به داشتن ارتباط ظاهری با ائمه

بعد از وفات امام صادق سه نفر آمدند به  
مدینه که یکی از آنها یونس بن عبدالرحمن بود؛  
گفتند: «برویم ببینیم امام کیست.» آمدند گفتند: «آیا  
امام را معرفی کرده‌اند؟» گفتند: «نه، معرفی نشده و  
نمی‌دانیم.» اینها گفتند: «ای وای، خاک بر سرمان!  
دیگر ما چگونه برگردیم به کوفه و به مردم چه  
بگوییم؟! آیا بگوییم رفتیم مدینه و امام را ندیدیم و  
هنوز معلوم نیست که امام کیست؟!» در همین حین،  
یک‌دفعه دیدند یکی صدایشان می‌کند و می‌گوید:  
«امام را می‌خواهید؟ بیایید به شما نشان بدهم!» ببینید  
امام نیاز به دیدن ندارد! بعد آن شخص این سه‌تا را  
می‌برد وارد اطاقی

می‌کند که موسی بن جعفر آنجاست، حضرت

می‌گویند:

بروید این مسئله را به افراد خاص بگویید؛ چون فعلاً موقع افشای [امامت] من نیست. فقط بروید به آن رفقای خاصتان که می‌توانند جلوی زبان و دهانشان را نگه دارند بگویید؛ به همه افشا نکنید که الآن وقت افشا نیست.

چه کسی این را فرستاده که برو آن سه نفری

که کنار دیوار ایستاده‌اند و ماتم گرفته‌اند را بیاور

اینجا؟! حالا برای این شخصیتی که در اینجا ایستاده

است، زندان فرق می‌کند؟! برای این شخصیتی که

در خانه است و از دل اینها خبر دارد، زندان فرق

می‌کند؟! زندان بصره و زندان بغداد فرق می‌کند؟!!

غیبت صغری برایش فرق می‌کند؟! غیبت کبری

برایش فرق می‌کند؟! فرق نمی‌کند! از شما سؤال

می‌کنم: واقعاً الآن - به اعتقاد ما - امام زمان از وجود

ما در اینجا خبر ندارد؟! اگر بگوییم ندارد که

بنابراین، **فی أمانِ الله**، خدا حافظ همه!

تبیین حقیقت علم ائمه و اولیای الهی

این کتابی که اخیراً نوشته‌ایم،<sup>۱</sup> سه مقدمه

دارد: یکی راجع به وحی؛ یکی راجع به علم؛ یکی

هم راجع به توحید افعالی و بعد وارد مطلب

---

<sup>۱</sup> افق وحی، نقد نظریه دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی.

می‌شویم. رفقا روی آن قسمت علم خیلی دقیق مطالعه کنند تا ببینند که اصلاً علم امام چیست، علم امام به چه گفته می‌شود و امام علیه السلام چطور نسبت به تمام عالم علم دارد و اطلاع دارد و حضور دارد! اصلاً حضور دارد، نه اینکه علم دارد!<sup>۱</sup>

یک وقت شخصی بیرون و در خیابان ایستاده و یک دوربین هم روی چشمش گذاشته و از آنجا دارد این مجلس را تماشا می‌کند و می‌گوید: «اول آقای فلان و بعد آقای فلان نشسته است.» به آن یکی هم می‌گوید: «بیا بین اینها نشسته‌اند.» اینها را یکی یکی [از دور می‌بیند]؛ اما یک نفر بلند می‌شود و اصلاً می‌آید در خود مجلس می‌نشیند! او دیگر با دوربین نگاه نمی‌کند. علم امام از این دومی هم بالاتر است! نه اینکه

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به افق وحی، ص ۱۶۸ - ۱۸۴.

امام در این مجلس حضور دارد، بلکه اصل و  
واقعیت این مجلس، قبل از اینکه تشکیل بشود در  
نفس امام بوده است. این علم است و این مجلسی  
که الآن ما داریم کپی آن است؛ نه اینکه این واقعیت  
است! بلکه کپی آن قضیه‌ای است که در علم امام  
است.

لذا قبل از اینکه این مجلس تشکیل بشود،  
مثلاً دیشب یا دیروز یا یک ماه پیش، اگر از امام زمان  
علیه السلام پرسند: «آقا، در روز شنبه، ساعت  
هشت و ربع در این منزل چه افرادی هستند؟»  
حضرت شروع می‌کند و آن‌چنان دقیق یک‌یک  
افرادی که در اینجا هستند، طرز نگاهشان، طرز  
نشستن‌شان، طرز توجه‌شان، این بنده که صحبت  
می‌کنم، این صحبت‌ها و اینکه «فلانی می‌آید این  
حرف را می‌زند و این مطالب را می‌گوید» تا آخر [را  
بیان می‌فرماید.] اگر شما یک ماه پیش همه را با یک  
ضبط صوت یا یک دوربین ضبط کنید و بعد بیاید  
نگاه کنید، می‌بینید آن مطالبی که یک ماه پیش  
صحبت شده است، موبه مو دارد در اینجا اتفاق

می‌افتد و یک سر سوزن هم این طرف و آن طرف  
نمی‌شود! این علم، علم امام است. آن وقت این دیگر  
برایش زندان فرق می‌کند؟! دور بودن فرق می‌کند؟!  
کنار بودن فرق می‌کند؟! این طرف و آن طرف بودن  
فرق می‌کند?!

ولی خدا هم همین است! آنهایی که به مقام  
ولایت می‌رسند مثل مرحوم آقا و آقای حداد و...  
هم همین هستند و عین همین در نفس آنها هم نقش  
دارد. مرحوم آقا بارها به من می‌فرمودند:

تو در آن طرف کره زمین برو یا در این طرف، برای من مثل این است که الان  
اینجایی!

یکی دو متر فاصله داشتیم. ایشان پشت  
میزشان داشتند می‌نوشتند، ما هم پشت میزمان  
داشتیم می‌نوشتیم. - حالا آن نوشتن کجا و این  
نوشتن کجا؟! - ایشان می‌گفتند: «تو می‌خواهی به  
آن طرف زمین برو یا به این طرف، برای من مثل همین  
الانت هستی، تفاوت ندارد!»

اینها این هستند و این را هم که می‌گفتند ادعا  
نبوده است، ثابت کرده‌اند که بوده و دروغ نگفتند؛  
بنده می‌دانم که دروغ نگفتند. این قدر از این مطالب  
و حکایات



بنده از ایشان دارم که دیگر...؛ البته همه رفقا از ایشان دارند، نه اینکه فقط من دارم! منتها ما بیشتر، چون بیشتر ارتباط داشتیم.

این مطلب به انسان این را نشان می‌دهد که راه ما هیچ وقت بین خود و خدا بسته نیست، بلکه همیشه باز است.

امام زمان، غیبت و ظهور ندارد

مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی  
در کتابشان نوشته‌اند:

بین زمان غیبت و زمان ظهور فرق است. زمان غیبت مثل این می‌ماند که شما پشت در هستی و در بسته است و در را به روی شما باز نمی‌کنند؛ ولی باز اگر می‌خواهی [در مسیر] باشی، از پشت در جای دیگر نرو! ولی در زمان ظهور در را باز می‌کنند.<sup>۱</sup>

آیا سیر و سلوک مشروط به حضور امام است؟ (ت)

این حرف چیست؟ این حرف غلط است!  
امام زمان علیه السلام غیبت و ظهور ندارد! غیبت و ظهور چشم است؛ این چشم! این چشم فیزیکی که تا باز نشود و نور وجود نداشته باشد و به اشیاء مقابل نخورد و به قرنیه و از قرنیه به شبکیه رفلکس نکند، تا این سیستم نباشد نمی‌تواند ببیند؛ تازه آنهایی که آن داخل است بایستی درست کار بکنند! کار شبکیه

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به نشان از بی نشان‌ها، ج ۱، ص ۱۴۰.



بایستی درست باشد، سلول‌های شبکه بایستی خراب نشده باشند؛ سلول‌های روز داریم مخروطی، سلول‌های شب داریم استوانه‌ای؛ بعد اینها به ماکولا - که نقطه زرد است - منتقل می‌کند، از نقطه زرد هم منتقل می‌شود به عصب [بینایی] تا اینکه می‌برند به شبکه مغز می‌رسانند؛ آن وقت آدم می‌فهمد الآن این عکس در مقابلش وجود دارد! آقا جان، اینها مربوط به امام زمان شبکه است؛ ظهور امام زمان ظهور شبکه است! و إلا امام زمان ظهور ندارد، غیبت ندارد و همیشه ظاهر است.<sup>۱</sup>

۲

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۴:

«سؤال: چطور می‌شود که غیبت امام با حضور امام یکی باشد در حالی که به عنوان نمونه اگر امام صادق حضور نداشتند عنوان بصری چطور می‌توانست این دستورالعمل سلوکی مفید [یعنی حدیث شریف عنوان بصری] را از ایشان بگیرد و سلوک کند؟ ←

۲ ← جواب: کاری که امام علیه السلام می‌کند با آنچه ما می‌فهمیم خیلی تفاوت می‌کند؛ او امام است و می‌داند چطور مسئله‌ای را بگوید و چطور کاری را انجام بدهد. ما بر طبق مُدرکات ناقص خود خیال می‌کنیم [امام زمان هم مانند ما است]؛ حالا که در اینجا نشسته‌ایم، از مسائلی که در منزل یا در کوچه و خیابان می‌گذرد بی‌اطلاع هستیم و چون قدرت ما محدود است، نمی‌توانیم در عین اینکه در اینجا هستیم در خیابان هم کاری انجام بدهیم.

همین الآن که من دارم با شما صحبت می‌کنم، امام زمان علیه السلام از

برای دیدن این چشم می‌گوییم ظهور و غیبت

امام زمان، وِإِلَّا آیا برای مسئله امامت هم ظهور و

غیبتی وجود دارد؟! بله، ظهور و غیبت بنده به همین

---

تک تک افراد ما و شما به خود ما و شما نزدیک تر است! این امام زمان است! یعنی قبل از اینکه شما ببینید که من چه گفتم و قبل از اینکه گوش شما این صدا را به مغز منتقل کند و از راه مغز، نفسِ مجردۀ انسان کلام را بگیرد، قبل از این امام زمان این کلام را گرفته است! التفات کردید؟ این امام است! نه اینکه او این کلام را گرفته است، بلکه تمام اینها از قبل در پروندۀ امام زمان همه ثبت شده است. حالا یک هم‌چنین شخصی حضور و غیبتش فرق می‌کند و تفاوت دارد؟!!

سؤال: آیا در زمان غیبت امام زمان حتماً همهٔ افرادی که می‌خواهند سلوک کنند باید دستشان به ولیّ خدا برسد تا بتوانند دستور بگیرند و سلوک کنند؟ جواب: در زمان غیبتِ امام علیه السّلام هم انسان احتیاج به استاد دارد و هیچ تفاوت نمی‌کند؛ هم در زمان ظهور انسان احتیاج به استاد دارد هم در زمان غیبت. در زمان ظهور طبعاً مسئله مشخص است و یک مسئلهٔ بدیهی است. خیال می‌کنم در نوارها و مجالس نسبت به کیفیت ارتباط انسان با امام زمان علیه السّلام و پروردگار در زمان غیبت تذکر داده‌ام،\* اما إن شاء الله به حول و خواست الهی در جلد دوم اسرار ملکوت راجع به این قضیه مفصّل صحبت می‌کنم\*\* به طوری که دیگر شک و شبهه از همهٔ موارد برداشته شود و همهٔ زمینه‌ها برای پیمودن راه خدا هموار و یکسان بنماید.

بین زمان حضور حضرت با زمان غیبت حضرت هیچ تفاوتی نیست؛ امام در شهر انسان باشد یا در آن طرف کرهٔ خاکی باشد، انسان در کرهٔ ماه باشد و امام زمان در کرهٔ زمین باشد، هیچ تفاوتی از نقطه نظر سیر و سلوک برای انسان نیست و لِمّ مسئله هم این است که مسئلهٔ سیر، مسئلهٔ سیر باطن است و ارتباطی با ظاهر ندارد. بنابراین انسان در درون خود باید به دنبال مسیر بگردد و درون خود را درست کند؛ از این طرف و آن طرف و ظاهر و... باید پرهیز کند، مگر آنچه به انسان دستور داده شده است.»

\* به عنوان نمونه رجوع شود به: افق وحی، ص ۴۸۲؛ فقاہت در تشیع، ص ۴۱ و ۴۲؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۷۱ - ۷۵ و ۸۵ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۸۲؛ آموزه‌های معرفت، ج ۳، ص ۴۲۳ و ۴۲۴؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۸۳، ص ۱۸۳۶ - ۱۸۳۸ و مجلس ۱۴۵، ص ۳۰۳۴.

\*\* اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۴ - ۲۲۸ و ۲۴۳ - ۲۴۵.

چشم است؛ در اینجا باشم، شما مرا می بینید و من هم شما را می بینم؛ نباشم، نه شما مرا می بینید و نه من شما را می بینم. ولی برای اولیای خدا دیگر ظهور و غیبت چه معنایی دارد؟! آن ولیّ خدا که به من می گوید: «اگر در آن طرف کره زمین باشی برای من مثل این است که در این دو متری من هستی!» دیگر برای او ظهور و غیبت چه معنایی دارد؟! یعنی او از امام زمان بالاتر است؟! یعنی امام زمان از او کمتر است؟!!

اعطای امام زمان به میزان خواست و طلب ما و روش اولیاء در این راه

پس در مسئله امام علیه السّلام، این طور نیست که: «زمان غیبت، مثل این می ماند که ما پشت در نشسته ایم!» نه خیر، ما در زمان غیبت درون منزل هستیم، کنار امام زمان هستیم، با امام زمان هستیم! در مکتب توحید و مکتب عرفان این را به ما یاد می دهند که ولیّ خدا مثل خود خدا غیبت ندارد، همیشه در عالم عیان است، همیشه در عالم ظهور است. به هر مقدار که ما خواستیم، همان مقدار را به ما می دهد؛ این مرتبه را خواستیم این مرتبه را

می‌دهد، بالاتر را خواستیم بالاتر می‌دهد، بالاتر را  
خواستیم بالاتر! پس برای امام علیه السّلام اعطای  
این مطالب هیچ فرقی ندارد. بلکه ما چقدر طلب  
می‌کنیم؟ حضرت آن مقدار را می‌گوید بفرما! یک  
تومان می‌خواهی؟ بیا این یک تومان؛ ده تومان  
می‌خواهی؟ بیا این ده تومان؛ صد میلیون؟ بیا این  
صد میلیون؛ صد میلیارد؟ بفرما؛ هرچه می‌خواهی!  
آن مقداری که می‌خواهی چقدر است و آن مقداری  
که می‌خواهی در چه مرتبه است؟ به من کاری  
نداشته باش! من دریا هستم، من اقیانوسم؛ تو ظرفت  
را آورده‌ای چقدر از این اقیانوسِ من برداری؟! یک  
استکان بیاوری، من همان استکان

را می‌زنم در این حوض و می‌گویم بفرما! لیوان

بیاوری، پارچ بیاوری، هرچه می‌خواهی بیاوری!

ولی یک وقتی ما به امام می‌گوییم: نه؛ اولیا

می‌گویند: «اصلاً ظرف با خودمان نیست، ما اصلاً

می‌افتیم داخل همین اقیانوس! این خوب است!»

ظرف با خودمان نمی‌آوریم و ظرف به این مقدار

نداریم.

عارف هرچه هست از خودش نفی می‌کند و

کنار می‌ریزد و خودش تنها می‌آید. حضرت

می‌گوید: با خودت چه آوردی؟

- هیچ!

- هیچ ظرفی نیاوردی؟!

- نه!

- پس چطوری می‌خواهی [آب برداری]؟

- می‌خواهم خودم را بیندازم داخل دریا!

- صحیح، حالا یک چیزی شد!

اینها دیگر آن مرتبه بالای بالا هستند که حدی

برای خودشان برنمی‌دارند؛ لیوان برنمی‌دارند، تنگ

برنمی دارند، کاسه برنمی دارند، کُماجدان<sup>۱</sup> و دیگ و از اینها هیچ با خودشان برنمی دارند! فقط می گویند: «هرچه تو خواستی بریز، نه هرچه من خواستم؛ ما هیچ نداریم!» این مکتب، مکتبی است که ما را به این سمت دعوت می کند.

انحصار علم و اطلاع دقیق از زمان ظهور به ائمه و اولیای الهی

بنابراین ما زمان غیبت و ظهور نداریم، بلکه همهٔ زمان‌ها زمان ظهور است. بله، ظهور ظاهری طبعاً اتفاق می افتد و شرایط خاص خودش را دارد که خود حضرت می داند؛ ما نمی دانیم و آن کسانی هم که تا به حال گفته اند دروغ از آب درآمده است! می گویند: «این طور خواهد شد، آن طور خواهد شد!» بنده از بعضی از افرادی که به یک هم چنین اخباری معروف هستند، مطالبی شنیده ام که همه هم دروغ درآمده است.

---

<sup>۱</sup> فرهنگ عمید: «کماجدان: نوعی دیگ مسی بزرگ که معمولاً در آن نان کُماج می پزند.»

وقتی می‌گویی، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» یا «نبوده است!» یا «من نگفته‌ام!» انکار! در انکار هم که باز است؛ حساب و کتاب ندارد و دروغ هم نمره نمی‌اندازد! می‌گوییم: «آقا، شما خودتان به ما گفتید...!» می‌گوید: «بنده کی گفته‌ام؟!» بسیار خب، اگر نگفته‌اید که هیچ!

آن زمان را خودش می‌داند و کسی هم غیر از او خبری ندارد؛ فقط اولیا اطلاع دارند که آنها هم به کسی نمی‌گویند. مرحوم آقا هم می‌فرمودند: «ظهور نزدیک است.» ولیکن ما هیچ وقت ندیدیم که برای این مسئله وقتی را تعیین کرده باشند! *إن شاء الله* امیدواریم که خداوند بر ما منت بگذارد و آن ظهور ظاهری را هم نصیب ما بفرماید و ما را از شیعیان امام علیه السّلام قرار بدهد و ما را در مرتبه‌ای قرار بدهد که به قول مرحوم آقای حداد: «دیگر ظهور و غیبت برای ما فرقی نکند!» برای آنها این طور بود؛ ظهور و غیبت فرقی نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

دیدگاه مرحوم حداد نسبت به ظهور امام زمان علیه السّلام

<sup>۱</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.

یک دفعه من از آقای حداد سؤال کردم: «آقا،

ما می‌توانیم خدمت امام زمان برسیم؟» آن موقع کمتر

از هفده سالم بود. ایشان خندیدند و فرمودند:

چرا نمی‌توانی؟! تا بیست شب این کارها را انجام بده، حضرت را خواهی دید.

بعد ایشان فرمودند:

مهم دیدن باطن و ظهور باطن است، و لاَ ظَهورَ ظَاهرَ چه فایده‌ای دارد؟!

حالا بگیرم براینکه شما امام زمان را دیدی،

مگر امام زمان الآن اینجا نیست؟! من واقعاً دارم

می‌گویم! لذا من هم آن چیزی که ایشان گفتند را

اصلاً انجام ندادم. گفتم: راست می‌گویند! اگر من

بخوام خدمت حضرت برسم و عریضه خودم را به

حضرت عرض کنم و این متوقف بر دیدن باشد،

بی‌احترامی به امام زمان نیست؟! یعنی: «ای امام زمان

– نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ – تو نمی‌توانی و قابلیت این

را نداری که از دل من خبر داشته باشی؛ لذا من

مجبورم برای اینکه به گوشت برسانم، ده دقیقه یا



پنج دقیقه از تو وقت ملاقات بگیریم که یا  
ابن رسول الله به دادم برس!» حضرت می گوید:  
«بدبخت بیچاره، قبل از اینکه آن نیت تو درون سرت  
قرار بگیرد، من از آن نیت خبر دارم! وقت ملاقات  
برای چه می خواهی؟! برای چه می خواهی من را  
بینی؟!» جمکران چه چیزی است؟! مسجد سهله  
چه چیزی است؟! دیدن امام زمان و این حرفها  
چیست؟! امام علیه السلام از من به من نزدیکتر  
است. این حرفهایی که الآن دارد از دهانم  
درمی آید، قبل از اینکه بخواهد در ذهن و نفس من  
صورت کلامی آن نقش ببندد، او خبر دارد! آن وقت  
من باید بروم وقت ملاقات بگیرم؟! این اهانت  
نیست؟! لذا من هم انجام ندادم.

درخواست طریق ملاقات با امام زمان علیه السلام از مؤلف و پاسخ ایشان

چندی پیش یکی از رفقا - که شما  
می شناسید - آمده بود پیش من و می گفت: «آقا، من  
فقط ده دقیقه - نه بیشتر - امام علیه السلام را ببینم،  
شما یک کاری بکن!»

گفتم: آقا جان، اگر بنا بر دیدن است، من شما

را یک جایی احاله می‌دهم که آنها راه‌هایی بلدند که شما ببینید؛ ولکن من این عمل را اهانت به امام علیه السّلام می‌دانم که شخص برود عرض حالش را پیش امام علیه السّلام بکند و تا نکند او خبر نداشته باشد! مگر امام زمان مثل دکترهای عادی است که در مطبشان تابلو بگذارند و آدم وقتی دلش یا سرش درد می‌گیرد آنجا برود و آنها معاینه کنند؟! شکم و بالا و پایین را معاینه کنند تا بگویند آقا این است درمان! مگر امام علیه السّلام این است؟! این حرفی را که الآن تو داری به من می‌گویی امام علیه السّلام قبلاً خبر دارد! همین! همین حرفی که الآن داری به من می‌زنی و همین صحبتی را که الآن داری با من می‌کنی قبلاً او دارد می‌بیند!

یک فکری کرد و گفت: «نه، پس من هم نمی‌روم.» گفتم: «اگر بخواهی من اطلاع دارم و تو را می‌فرستم!» خودم انجام نمی‌دهم، گرچه راهش را هم می‌دانم، آن هم نه یک راه! ولی این عمل را خلاف شئون امامت می‌دانم که ما بلند شویم به امام زمان بگوییم: «تو عاجزی، تو گوشت نمی‌شنود و برای اینکه حَرَج ما را بفهمی و مضیقۀ ما را بفهمی و

مشکلات ما را بفهمی، حتماً باید از شما وقت ملاقات بگیریم؛ بیایم عریضه بنویسیم که فلان! و این چیزها! این امام زمان می شود امام زمان خیالی؛

این امام زمان، امام زمان اعتباری و خیالی و توهمی است! آن شخصیتی که از من به من نزدیک تر است، دیگر چه ملاقاتی و چه وقت حضوری می‌خواهد؟!!

جایگاه ملاقات با امام زمان علیه السلام در مکتب عرفان

عرفا ما را به اینجا می‌کشانند؛ ولی جاهای دیگر می‌گویند: «بیاید این ذکر را بگویید، در خواب حضرت را می‌بینید؛ بیاید این عمل را انجام بدهید، حضرت یک واسطه‌ای می‌فرستند و مطلب را به شما می‌نمایانند؛ تا چهل روز فلان کار را انجام بدهید...» که همه‌اش خیالی است! آن امام زمان‌ها خیالی و اعتباری است! آنهایی که می‌گویند: «این را انجام بدهید تا اینکه امام زمان از شما دستگیری کند» انسان همیشه باید کار صحیح انجام بدهد، همیشه انسان باید کارش درست و صحیح و موافق با رضای امام زمان باشد و در نیتش هم متوسّل به آن حضرت باشد؛ تمام شد و رفت! می‌خواهد من را ببیند، ببیند؛ نمی‌خواهد، نبیند! خودش می‌داند، چه ارتباط و چه ربطی به من دارد؟!!

اگر امام زمان بگوید: «آقا جان، تو از شیعیان

من هستی، در آخرت هم دستت را می‌گیرم و تو را هم کنار خودم قرار می‌دهم، ولی تا عمر داری من را نمی‌بینی!» حالا ما ناراحت می‌شویم؟ نه! ما از امام زمان چه می‌خواهیم؟ اینکه دست ما را بگیرد، حالا چه او را ببینیم چه نبینیم! می‌گوید: «اصلاً نمی‌خواهم تو را ببینم! اصلاً نمی‌خواهم قیافه‌ت را ببینم! خیلی قیافه‌ات خوب است که بیایم تو را هم تماشا بکنیم؟! بد کردیم شدید امام زمان؟! چه کار کردیم که باید بیایم تو را ببینیم؟! بله؟! نمی‌خواهیم! اما اگر می‌خواهی، بفرما؛ این کار و این برنامه! اگر اینها را انجام دادی، تو با منی!»

لذا ناراحتی نداریم! می‌گوییم: نه آقا، تو را به خدا اصلاً ما را نبین، خدا در این دنیا خیلی موجودات بهتر و قشنگ‌تر و باحال‌تری از ما درست کرده است، برو آنها را تماشا کن؛ نمی‌خواهد چشم‌ت به این قیافه‌نحسِ قمر در عقرب ما بخورد! آن چیزی که ما می‌خواهیم این است که زیر خیمه‌ات باشیم، ما این را می‌خواهیم! آن چیزی که ما می‌خواهیم این است که دست ولایت بالای سر ما

باشد، ما این را می‌خواهیم! آن چیزی که ما  
می‌خواهیم این است که این دنیا و آن دنیا ما را رها  
نکنی! این هست؟ یا علی، بسم‌الله، تمام شد! ما این  
را می‌خواهیم.

عرفان می گوید این! البته اگر کسی بخواهد به این مرتبه برسد، همیشه حضرت را هم می بیند؛ نه اینکه قضیه [منتفی] باشد. آن اولیا و بزرگان اصلاً همیشه در کنار حضرت هستند! مرحوم آقا می فرمودند: «من همیشه در کنار او هستم!» البته یک مرتبه گفتند و دیگر هم نگفتند. وقتی که ولیّ خدا به آن مرتبه می رسد، این طور نیست که حتی از نظر دیدن ظاهری هم محروم باشد! نه، دیدن ظاهری هم دارد؛ هر وقت اراده بکند یا هر وقت امام زمان اراده بکند، این مسائل هست. این حرفها مربوط به ما است؛ ما که ناقص هستیم، ما که هنوز نسبت به این مطالب برداشت صحیح نداریم. اینها برای ما است.<sup>۱</sup> ما را به این راه دعوت کرده اند که دنبال ملاقات نگرد؛ دنبال دیدن ظاهری نگرد؛ دنبال وقت

---

<sup>۱</sup> نرم افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۶۵:

«سؤال: آیا حضرت علامه طهرانی روحی له الفداء توفیق تشرّف به محضر حضرت صاحب الامر سلام الله علیه یافته بودند؟  
جواب: "هو العليم. اولیای الهی و عرفای بالله نیازی به تشرّف ظاهری خدمت امام عصر ارواحنا فداه ندارند، بلکه نفس آنها با ولیّ اعظم عجل الله فرجه معیت و اتحاد دارد؛ چه توفیق زیارت ظاهری برای آنها نصیب گردد یا نگردد. و اگر هم توفیق یابند این طور نیست که مثل سایر افراد برای دیگران اظهار نمایند."»

ملاقات ده دقیقه و بیست دقیقه نگرد؛ دنبال اینکه

اینها را بخوانی و این کارها را انجام بدهی نگرد!

آیا شما برای تنفس خودتان دنبال اکسیژن

می‌گردید؟! الآن دارید تنفس می‌کنید! شما که اینجا

آمدید، تا به حال شده فکر کنید که بروم برای تنفسم

[تلاش] کنم؟ نه، ساعت‌ها گذشته و اصلاً این به

فکرتان نیامده است. امام زمان مثل اکسیژن است؛ در

کنار ما است و همراه با ما است و امام علیه السّلام در

معیت با ما این وضعیت را دارد. ما که نشسته‌ایم،

دیگر دنبال اکسیژن نمی‌گردیم که دائماً اکسیژن

[طلب] کنیم و بگوییم: «این اکسیژن کجاست؟» یا

مثل ماهی که در آب است. امام علیه السّلام



یک هم چنین ارتباطی با ما دارد؛ ارتباطی که اگر اکسیژن نداشتیم، دیگر مرگ بر ما عارض می شد! امام علیه السلام هم اگر به ما اشراف نداشته باشد، مرگ بر ما عارض می شود! ولی ما آمده ایم در یک افق دیگری فکر می کنیم.

بنابراین سالک نباید به دنبال این باشد که امام زمان را ببیند. این رسم، رسم عرفان نیست. سالک باید به دنبال این باشد که خود را به آن دریچه و قلب امام زمان نزدیک کند؛ باید به فکر آن باشد. نسبت به آن نباید سر خودمان را کلاه بگذاریم؛ نسبت به آن نباید خودمان را دور بزنیم؛ نسبت به آن نباید خودمان را گول بزنیم! بایستی آن چیزی را که مورد رضای حضرت است انجام بدهیم؛ در این صورت در کنار او هستیم، یا او را می بینیم یا نمی بینیم.

إن شاء الله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد و ما را به این مطالب بزرگان بیشتر واقف و آشنا کند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> لازم به ذکر است که این مجلس با پرسش و پاسخ اختتام یافت اما از آنجا که سؤالات مطروحه متناسب مباحث این کتاب نبود، ان شاء الله در جایگاه خود ارائه و تقدیم می گردد. (محقق)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجلس ششم: شرح فقراتی از دعای  
افتتاح در رابطه با حضرت ولیّ عصر  
علیه السّلام (۱)

مشهد مقدّس رضوی / ۲۰ رمضان المبارک ۱۴۳۹ ه.ق



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأملی در فقره «**اِسْتَخْلَفَهُ فِي الْأَرْضِ**» از دعای افتتاح

چند شبی است که این فقرات دعای افتتاح  
- که مربوط به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه  
است - مرا به خود مشغول کرده است؛ این فقرات  
که می فرماید:

**اِسْتَخْلَفَهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَتِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ؛**<sup>۱</sup> «او را در زمین مُتَمَكِّنْ گردان  
و زمین و حکومت آن را در اختیار او قرار بده!»

نقد استعمال کلماتی مانند حسین زمان و علی زمان

الآن حکومت زمین که در اختیار امام عصر

نیست!

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۲. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:  
«حکومت و ولایت بر زمین را نصیب او بفرما، هم چنان که پیش از او نیز به  
بعضی از بندگان سلطنت و مُکنت عطا نموده بودی.»

امروز - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ - یک عبارتی از  
یک شخصی دیدم که: «زمان، زمان غدیر است!» از  
این حرف‌ها زیاد است! در سابق می‌گفتند: «حسین  
زمان و علیّ زمان!» هنوز پیغمبر زمان را نشنیده‌ایم،  
إِنْ شَاءَ اللَّهُ آن هم تا چند روز دیگر درمی‌آید! این  
مسائل لقلقهٔ زبان است و نشان می‌دهد که میزان فهم  
ما از دین و روح دین و معارف الهی چقدر است! به  
خواندن و نوشتن و در سینه جمع کردن و  
حفظ کردن نیست؛ شما در کتابخانه هم این کتاب‌ها  
را دارید و همهٔ کتاب‌ها و مطالب هست، اما اینکه  
این مطالب چقدر در دل رسوخ کرده و به دل نشسته  
و انسان به عمق این مطالب

رسیده است، [مهم است]!

یک وقت در همان زمان‌های سابق - زمان

شاه - من یک عبارت و سخنی از یک بنده‌خدایی<sup>۱</sup>

شنیدم؛ یک نواری از ایشان بود که گوش می‌دادم.

ایشان در منبر می‌گفت:

امروز ما باید حسین‌های زمان و شمرهای [زمان] را بشناسیم! شمر ۱۲۰۰ یا ۱۴۰۰ سال پیش مُرد، از بین رفت و خاک شد؛ باید ببینیم شمر الان کیست، شمر الان موشه‌دایان<sup>۲</sup> است!<sup>۳</sup>

تبیین برخی از خصوصیات امام علیه السلام

بله، اشکال ندارد، از این طرف موشه‌دایان هم

شمر است، صدام هم شمر است و تفاوت نمی‌کند؛

الحمدلله شمر زیاد داریم و غیر از آنها هم هستند!

ولی قضیه «حسین‌ها» چیست؟ «حسین‌های زمان»

کیست و چیست؟ مگر ما چند تا حسین داریم؟! الان

در زمان ما حسین زمان کیست؟ اگر باشد، امام زمان

---

<sup>۱</sup> فوت کرده است، خدا رحمتش کند و بیامرزد؛ مردی بزرگ و عالم و وارسته و متهجد بود و کمی از او هم در این زمان پیدا نمی‌شود؛ کمی از او!

<sup>۲</sup> اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۴۵، تعلیقه ۳:

«این فرد مدّتی به عنوان وزیر جنگ رژیم صهیونیستی موجب کشتار و فجایع فراوانی گشته بود.»

<sup>۳</sup> رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۴۳۵ و ج ۱۷، ص ۲۹۱ و ج ۲۴، ص ۷۹؛ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۱؛ نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر، ص ۸۰؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۵، ص ۱۳۲؛ نبرد حق و باطل، ص ۴۱.

است. غیر از او شما چه کسی را سراغ دارید؟  
بگویید! کیست؟! یعنی حسینی که ربطش با خدا،  
معرفتش به خدا، ولایت کلیه الهیه‌اش بر ملک و  
ملکوت؛ رزق جمیع ماسوی‌الله از جبرائیل، میکائیل  
و ملائکه مقرب تا برسد به این ذرات معلق در هوا؛  
ربط تمام نفوس، جمادیّه، نباتیّه، حیوانیّه، انسانیّه و  
ملکوتیّه با پروردگار [به ولایت اوست؛ یعنی] یک  
پشهای که الآن می‌بینید دارد می‌رود، به ولایت امام و  
به اشراف امام دارد می‌رود!<sup>۱</sup> توجه

می‌کنید؟ اصلاً می‌دانیم چه خبر است؟ - من  
دماغم را نمی‌توانم بخارانم! - چه خبر است؟! این  
پشه را که دارید می‌بینید، به ولایت امام دارد می‌رود!  
حالا «حسین زمان» کیست؟! یک صد میلیارد  
میلیارد میلیارد میلیارد آن را به من نشان بدهید و به  
من بگویید که بالأخره ما هم بفهمیم؛ ما هم که از  
پشت کوه و پرورشگاه نیامده‌ایم، بالأخره کم و بیش  
در همین مسائل بوده‌ایم.

«علی زمان» کیست؟! اینکه بدتر شد! آن

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر درباره اشراف ولایی امام علیه السلام بر جمیع موجودات رجوع شود به معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۳ - ۴۱.



حسین بود و حالا علی؛ علی که واسطهٔ عالم وجود  
بوده است! یک وقت شما یک علی می بینید که  
می آید مسجد کوفه نماز می خواند و عبایش را روی  
دوشش می اندازد و به خانه اش می رود و هیچ  
[تفاوتی هم با بقیه ندارد]؛ خیلی خوب، اگر این است  
ده هزار و یا ده میلیون مثل این هست و می توانیم به  
آنها علی بگوییم. اما یک وقت یک علی درون این  
عبا و پشت این عبا می بینید، آن علی کیست؟ آن علی  
که جبرائیل باید بیاید از او اذن و اجازه بگیرد و  
خدمت رسول الله برسد، او کیست؟ بنده ام؟!  
می گویم من دماغم را نمی توانم بخارانم! تو را به خدا  
بینید، آیا من می دانم پشت این در چیست، چه کسی  
نشسته است، چه کسی صندلی گذاشته است، چه  
کسی دارد گوش می دهد؟ والله نمی دانم، تالله  
نمی دانم! پشت این دیوار را من نمی دانم چه کسی  
نشسته و دارد حرف هایم را گوش می دهد و مسائل  
را گوش می دهد. توجه می کنید؟! اینها بازی کردن با  
دین است، اینها بازی کردن با اعتقادات مردم است،  
اینها انحراف دادن مسیر معرفت مردم است.

[یک وقت] مرحوم آقا مشهد مشرف شده

بودند. یک روز در خدمت ایشان به بازدید مرحوم

عمویمان، آقا سید محمدعلی - خدا رحمتشان کند -

رفتیم؛ ایشان [به دیدن ما] آمده بودند و ما هم به

بازدید ایشان رفته بودیم. برخی از رفقای حاضر در

مجلس ایشان را دیده بودند، مسجد لاله‌زار نماز

می‌خواندند. قبلاً ارتباط بیشتر بود و حتی مرتبه

شاگرد و استادی بود، ولی بعد کم‌کم به واسطه بعضی

از مسائل کم‌شد و کم‌شد تا اینکه دیگر آن ارتباط

نبود.

یک صحبتی بین آنها ردّ و بدل شد و مرحوم

آقا رو کردند به ایشان و گفتند:

آقای اخوی، شما می‌دانید ما برای چه به مشهد آمدیم؟ ما دیدیم این مردم برای اسلام قیام کردند، خون دادند و زحمت کشیدند، نیت اینها نیت اسلام رسول‌الله بود<sup>۱</sup> و به‌خاطر اسلام رسول‌الله خون دادند، آمدند در خیابان و زن و بچه و فرزندشان [را فدا کردند]!<sup>۲</sup> بعد خدا یک هدیه‌ای در اختیار این مردم قرار داد؛ اما ما دیدیم اینها چیزی از اسلام نمی‌دانند، معرفتی از اسلام ندارند، حقیقت اسلام را نمی‌فهمند، ولایت را نمی‌فهمند و امام را تشخیص نمی‌دهند!

واقعاً همین‌طور است دیگر! این مردم

تشخیص نمی‌دهند. بزرگ‌هایش تشخیص نمی‌دهند

چه برسد به اینها!

ملاقات یکی از علماء با علامه طهرانی و بحثی در باب حدود اختیارات امام

علیه السلام

یک دفعه ما در همان زمان شاه مشهد مشرف

شدیم. من و مرحوم آقا و اخوی آقا سید ابوالحسن

بودیم و مثل اینکه یک نفر دیگر هم بود. در همان

حال و هوای انقلاب بود؛ ظاهراً حکومت نظامی و از

این مسائل بود و یا [داشت] شروع می‌شد. ایام عید

قربان بود. بعد از ظهر روز عرفه در همان اطاق هتل

رُز نشسته بودیم که مرحوم آقا به من فرمودند:

«دعای روز عرفه را بخوان!» خلاصه ما دعای روز

---

<sup>۱</sup> توجه کنید چه حرف‌هایی است! اینکه آدم خون‌خونش را می‌خورد\* برای همین‌هاست!

\* ضرب‌المثل و در اصطلاح یعنی از فرط عصبانیت به خود پیچیدن و جوشیدن. (محقق)

<sup>۲</sup> هم‌چنین جنگی که شد، حمله عراق به ایران و مسائل و مصیبت‌های این جنگ که خدا می‌داند چه خبر بود و چه شد! البته ایشان قبل از این جنگ [به مشهد] آمدند.

عرفه را - همان ایام - تا آخر رو به قبله خواندیم؛  
نمی دانم اخوی آقا سید ابوالحسن هم کمک کرد یا  
نه!

یک شب نشسته بودیم دیدیم درِ اطاق را  
می زنند، نگاه کردیم دیدیم آقای مرعشی است که در  
مشهد بودند؛<sup>۱</sup> - دو تا برادر بودند که ظاهراً هر دو  
فوت کرده اند. - ایشان آمدند و در را که باز کردیم،  
یک دفعه چشمشان به ما و آقا افتاد و گفتند: «به!  
آقا سید محمد حسین! من خیال می کردم...» بعد  
معلوم شد مثل اینکه آدرس را اشتباه آمده است؛

می خواسته به دیدن کس دیگری برود، ظاهراً  
نبوده و کارمند و خادم هتل هم آقا را به جای او  
اشتباهی معرفی کرده و ایشان هم آمده درِ اطاق ما را  
زده است. علی کلّ حال آمد داخل و تقریباً مجلس  
خوبی هم بود. در بین صحبت هایی که می کرد،  
می گفت:

ما نجف پیش حاج آقا روح الله (آقای خمینی) بودیم و آقا شیخ نصرالله خلخالی<sup>۲</sup> هم  
بود. آنجا صحبت این شد که آیا امام می تواند زن انسان را طلاق بدهد یا نمی تواند؟

---

<sup>۱</sup> اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۵: «مرحوم آیه الله سید کاظم مرعشی که  
ساکن ارض اقدس بودند و در همان جا هم به جوار رحمت حق پیوستند.»  
<sup>۲</sup> خدا رحمتش کند، مرد فاضلی بود.

حاج آقا نصرالله گفت: «آقا، مشهدی فلان دوغ فروش<sup>۱</sup> هم یک هم‌چنین حرفی نمی‌زند!» بقیه هم خندیدند و... .

حالا ما همین‌طور با تعجب نگاهش

می‌کردیم؛ یعنی خودش هم قبول داشت! بعد که

رفت، گفتم: «آقا جان، این حرف‌ها چیست که اینها

می‌زنند؟» گفتند:

عدم معرفت مردم به حقیقت مقام امامت

آقا سید محسن، اینها اصلاً چه فهمی از دین دارند که می‌گویند: «فلان دوغ‌فروش هم یک هم‌چنین چیزی نمی‌گوید!»<sup>۲</sup>

البته اینجا باب [سخن] زیاد است و کم‌کم

یک مسائل فقهی راه پیدا می‌کند و مسئله خیلی دقیق

می‌شود. در همان سالی که مرحوم آقا ما را قم

فرستادند، از ما تقاضا شد که ماه رمضان را صحبت

کنیم، من که خود مایل نبودم ولی شروع به صحبت

کردیم و تقریباً همین شرح دعای ابی حمزه هم بود.

کم‌کم وارد این بحث شدیم که: «امام بر همه اسرار

وجودی ما اطلاع و اشراف دارد و...!» بعد هم شروع

کردیم که حال، قضیه شرعی آن چه می‌شود و کم‌کم

داشتیم [مطلب را جلو می‌بردیم]؛ آقا، هنوز چیزی

باز نکرده بودیم که سر و صدا از یمن و یسار و

---

<sup>۱</sup> یک دوغ‌فروش عربی سرِ کوچه‌شان بوده است.

<sup>۲</sup> رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۵.

خَلْفَ و قُدَّامَ بِرِخَاسَت، و هِنوز چِيزِ نِگفَتِه  
سِر و صِدا از اَعْلَامِ هِمِه بِرِخَاسَت كِه قِضِيه چِه  
هَسْت! طِبْعاً ما هِم حِرْفِى را كِه تا اِينجا زِديْم، ديْگِر  
جِلوْتِر نِرْفَتِيم؛ خِدا رِحْم كِرْد كِه اِينها اشْكال كِرْدنْد،  
وَإِلَّا مِى خِواَسْتِيم چِيزِهاى بِگِويِيم! خِلاصِه ما هِم  
پاسخ همه را

دادیم و تمام شد و بعد دیگر آن جریاناتی که خبر  
دارید پیش آمد.<sup>۱</sup>

احاطة علی امام علیه السلام بر تمام موجودات

خلاصه ببینید، چه کسی امام را شناخته  
است؟! اینکه اصلاً چیزی نیست و ربطی به امام  
ندارد؛ بچه‌مکتبی‌های این راه در این مایه‌اند! امام  
کجا، این حرف‌ها کجا؟! اصلاً [این مسائل] توهین  
به امام است. می‌گوییم: «امام خبر دارد.» خبر داشتن  
[که برای امام چیزی نیست]! احاطة امام بر ما، احاطة  
علی است نه احاطة اخباری؛ یعنی الآن شما می‌دانید  
من می‌خواهم چه بگویم؟ مثلاً این جمله‌ای که الآن  
می‌خواهم بگویم چیست؟ دهانم را می‌بندم؛ حالا آن  
جمله را می‌گویم، هنوز که نگفته‌ام! امام از قبل این  
را می‌داند! چرا؟ چون این جمله قبلاً در نفس امام  
نقش بسته است. توجه می‌کنید؟ چیزی که خودم  
نگفته‌ام و نمی‌دانم چه هست! حال این کمترین آن  
است. آن وقت کدام‌یک از این مردم امام را

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی،  
سال ۱۴۱۵ ه.ق، جلسه ۳ و ۴.

## ایشان فرمودند:

ما آمدیم مشهد تا به مردمی که برای آن اسلام خون داده‌اند، امام را شناسایی کنیم و به آنها بشناسانیم که آقا امام این است و وضعیت این است؛ راه را اشتباه نروید! ما برای این آمدیم.

خدا رحمتشان کند، واقعاً به ضرس قاطع

امام‌شناس او بود! بقیه و همه ما فقط کلیشه و

زیراکس و فتوکپی آن مطالب را بیان می‌کنیم؛ طبعاً

فتوکپی هم گاهی سیاه درمی‌آید، گاهی یک جایش

می‌خورد، دو خطش می‌افتد و همین‌طور [انواع

خرابی] در آن هست.

حکایت خطاب «امام صادق زمان» به یکی از مراجع و نقد آن

«علی زمان» کیست؟ علی زمان یک نفر است،

تمام شد، والسّلام! «حسین

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون احاطه علی امام علیه السّلام رجوع شود به نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح اسفار اربعه، ج ۱۹، ص ۲۵۳ - ۲۵۶؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲ و ص ۱۰۷ - ۱۰۹.



زمان « کیست؟ حسین زمان یکی است، تمام شد!  
«امام صادق زمان» کیست؟ یک نفر است! آن وقت  
در همان زمان انقلاب (در زمان شاه) فلان سید در  
تبریز می‌رود بالای منبر و با همان تعبیر [و لهجۀ  
ترکی] می‌گوید:

ای مردم، اگر کسی می‌خواهد امام جعفر صادق این زمان را ببیند، من به او آدرسش  
را نشان خواهم داد! یک بلیط اتوبوس بگیرد برود طهران؛ شمس‌العماره، سوار  
اتوبوس قم بشود برود قم، کوچۀ ارگ در منزل آية الله العظمی شریعتمداری، آنجا  
بایستند و ورود نکند، باید اذن دخول بخواند! بعد به ادب وارد شود، امام جعفر صادق  
زمان در آنجا حضور دارد!

باور کنید، یک کلمه از اینها را از خودم

نمی‌گویم! حالا تمام این حرف‌ها را از او حساب  
می‌گیرند.

اما وقتی که ورق برمی‌گردد، آن امام جعفر  
صادق [زمان] اول فاسق زمان می‌شود از دهان همین  
فرد! - ای دنیا! ای دنیا! چه خبر است؟ دین مردم را  
بینیم چه خبر است! همه‌اش نباید بخندیم، باید به  
خود نگاه کنیم، یک وقت نیاید ما هم همین‌طور  
باشیم! - توجه می‌کنید؟ خودم مطالبی که می‌گفت  
را با گوشم شنیدم. وقتی که ورق برمی‌گردد، همین  
فرد دوباره می‌رود روی آن منبر تبریز و می‌گوید:

ای مردم بدانید، اگر از پله اول این منبر تا پله آخر قرآن کشیده باشند، این مرد پا  
روی همه این قرآن‌ها خواهد گذاشت تا خود را به بالای منبر برساند!

عجب! چه شد؟! امام صادق چه شد؟! کجا

رفت؟! امام صادق کجاست؟! توجه می‌فرمایید؟

این مطلبی است که ما باید خیلی دقت کنیم.

عباراتی از دعای افتتاح دربارهٔ امام زمان علیه السّلام

من در این فقراتی که در دعای افتتاح راجع به

حضرت است خیلی فکر می‌کردم که این داستان

چیست: **«اللّهُمَّ اجْعَلْهُ الدّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَ الْقَائِمَ**

**بِدِينِكَ»**؛<sup>۱</sup> مگر امام زمان داعی به کتاب نیست، پس

این دعا چیست؟! این یک مسئله. البته وارد

این مسائل شدن، صحبت زیاد است.

**اسْتَخْلَفُهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ.**

**مَكِّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ [له]؛**<sup>۲</sup> «آن دینی که او می‌خواهد، آن دین را در اختیار

او قرار بده و او را بر آن دین متمکن گردان!»

یعنی مستولی، مسیطر و مُشْرِفِ نسبت به آن! نه

آن دینی که الآن در عربستان است، در عراق است،

در آنجا است، در اینجا است؛ هست یا نیست؛ در

همه جا!

شرح فقره **«يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا»** از دعای افتتاح

**أَبْدَلُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمَّا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا.**<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

«بار الها! او را دعوت‌کننده به سوی کتاب خود قرار بده، و پاسدار و نگهبان دین و شریعتت بگردان.»

<sup>۲</sup> شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

«دین و آیینی که مورد رضا و پسند تو است برای او مقرر بفرما.»

<sup>۳</sup> شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

«پس از خوف از معاندین و ظالمان، او را در مأمَن و جایگاه امن و امان متمکن بگردان؛ تا تو را به حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه

این چه عبارتی است که حضرت در اینجا

می‌فرماید: **«يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا»** شرک به

تو نورزد! «نَعُوذُ بِاللَّهِ مَگر الآن امام زمان در عبادت

و توجّهش به پروردگار و در آن جنبه ربطش جنبه

شرک قرار دارد؟! **«لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا»** هیچ

چیزی را در عبادت شریک تو قرار ندهد!

وجود شرک در عبادت‌های توده مردم

عبادت‌های ما همه مخلوط و قاطی است؛

مثل طلا می‌ماند، می‌دانید چند عیار است؟ طلای ۲۲

عیار داریم، ۲۰ عیار داریم، ۱۸ عیار داریم، ۱۴ عیار

داریم؛ مثلاً چهارده یا هجده تای آن درست است و

بقیه آن - مثلاً ده تای آن - مس یا مفرغ است! البته

من نمی‌دانم، حالا هرچه هست.

در عبادت‌های ما همه شرک است؛ فلان

مسجد می‌رویم تا آن امام جماعتش یک روزی بیاید

به داد ما برسد و مال ما را از گمرک ترخیص کند!

هستند، البته نه

---

و مانعی در راه عبودیت تو نهراسد و بیم به خود راه ندهد.»

همه، بلکه بعضی‌ها! یا می‌رویم پشت سر فلان  
آقا نماز می‌خوانیم تا فلان حاج آقا بیاید در فلان اداره  
فلان کار را کند! شنیده‌ام بعضی از این جاها  
سرقفلی‌هایی دارد؛ چه سرقفلی‌هایی و چه مسائلی!  
چه مسائلی در همان جماعت حلّ و فصل و  
رتق و فتق می‌شود: «تو بیا، تو نیا، صف اول برای  
تو، آنجا به خصوص برای تو، ...!» این عبادت عالی  
است و این عبادت خاصّ خداست!! این قدر این  
عبادت قوی است که به شما بگویم: جبرائیل  
نمی‌تواند بار آن را بلند کند، فقط بار خفیف را  
می‌تواند بلند کند و بالا ببرد؛ باری که وزن آن کم  
باشد! آقا، عبادت اینها کوه احد است! از عهدۀ  
جبرئیل بر نمی‌آید و می‌گذارد همان‌جا باشد و  
خودش بالا می‌رود! این کار [و وضعیت] این  
عبادت‌ها است.

اهمیت اخلاص در انجام امور عبادی

بعضی از این رفقا که برایشان وجوهات یا  
چیزی می‌فرستند، به من نشان می‌دهند، می‌گویم:  
«به! این حجیم است، ماشاءالله!» یک پاکت بزرگ!  
حالا در آن نگاه می‌کنی می‌بینی که یک تومان یا مثلاً

[فلان مقدار اندک] است! آقا جان، این را می توانستی [تبدیل به] ده تا [اسکناس و] کوچکش کنی! اما چون این مال خداست، این را باید ملائکه بشمارند؛ من به شما می گویم: چون زیاد است اینها را ملائکه نمی توانند بشمارند، لذا بدانید جایی حساب نمی شود! اگر می خواهید حساب شود، تعدادش را کم کنید، آن وقت ملائکه زود می شمارند؛ ملائکه حوصله ندارند که بیایند پاکت بزرگ را بشمارند! - اینها خیال می کنند هرچه بزرگ تر باشد، بهتر است! - اگر می خواهید ملائکه راحت بشمارند، بزرگش نکنید؛ آن وقت این را به جای ملائکه و آنهایی که مأمور هستند کسان دیگر می شمارند! البته شوخی کردیم، یا شوخی جدی، حالا یک چیزی از درون آن درآمد.

این عبادت‌هایی هم که ما می کنیم، این طوری است. فلان جا می روی، می گویند: «بیا برویم فلان مسجد، آنجا بد نیست؛ مریدهای فلان آقا در مسجد هستند، عالی است! خلاصه می رویم با آنها [مرتبط] می شویم!» آن یکی می گوید: «فلان جا به مسجد

بازار می‌رویم، آنجا چه کسانی هستند!» آن یکی را  
می‌بینی، می‌گوید: «از فلان آقا وقت می‌گیریم که  
برویم پشت سر فلان کس نماز بخوانیم!» تمام اینها  
می‌شود شرک،

همه‌اش شرک است! نماز را خوانده ولی روز  
قیامت می‌گویند: «فلان شب نمازت ثبت نشده  
است!» می‌گوید: «ای بابا، این قدر زور زدیم، این قدر  
پول دادیم، حالا نمی‌گویم پول، ولی بالأخره این قدر  
واسطه دادیم، این قدر چه کار کردیم؛ بیا، برو تا  
بالأخره راهمان دادند؛ فلان مسجد رفتیم، از راه دور  
[آمدیم]!» اما در پرونده‌ات چیزی نیست!

حضور خالصانه شهید مطهری در مجالس شب‌های احیا در مسجد قائم

خدا رحمت کند آقای مطهری را، شب‌های  
احیا به مسجد قائم می‌آمد. خودشان جایی احیا  
می‌گرفتند، مثل اینکه زودتر تمام می‌کردند و بعد  
راننده ایشان، ایشان را به مسجد قائم می‌آورد. ما  
می‌فهمیدیم، البته مرحوم آقا [سفارش] کرده بودند  
که مشخص نباشد. می‌آمد آن گوشه و عقب  
می‌نشست و وقتی هم که مراسم احیا تمام می‌شد،  
زود از همان جا می‌رفت! برخی از رفقای حاضر در  
مجلس ایشان را می‌دیدند. این اخلاص است و به  
این اخلاص می‌گویند! [این طور نبود که] بلند شود  
بیاید پیش آقا بنشیند، یک ربع هم حال و احوال کند

و همه ببینند؛ بلکه می‌آید و حالش را می‌کند و نصیبش را می‌گیرد و سهمش را برمی‌دارد و بعد هم بی‌سر و صدا سرش را پایین می‌اندازد و می‌رود. اینها می‌برند، اینها! کار اینها درست است.

اما عبادت‌های ما همه همین است؛ در عبادت تا بیاید: «برای آن، برای این، بروم فلان جا نماز بخوانم برای این، یا فلان کار را باید بکنم برای این، فلان مسئله را رتق و فتق کنم که بالأخره یک روزی [به‌درد ما بخورد] خراب می‌شود!» در عبادت، و منظور از عبادت نماز نیست، بلکه هر عملی که انسان و سالک انجام می‌دهد، فقط باید نشانه‌اش خدا باشد و این خیلی مشکل است! کار می‌خواهد و خدا انسان را امتحان می‌کند؛ لذا باید نشانه‌اش خدا باشد و از خدا بخواهد که خودش دستگیری کند.

حکایتی از کیفیت برخورد علامه طهرانی در قبول وجوهات شرعی

در زمان شاه بود و ما کوچک بودیم. مرحوم آقا از کربلا برگشته بودند و صبح چند نفر از مسجدی‌ها، برای دیدن زوار آمده بودند. یکی از اینها در وسط صحبت دست کرد در جیبش و یک پاکت بزرگی از اسکناس درآورد؛ نشست خدمت



ایشان و گفت: «بفرمایید قربان!»

تصور می‌کنید عکس‌العمل آقا چه بوده

است؟ من که گفتم الآن یکی در گوش

او می‌زند! ولی خب آقا اهل رعایت بودند،  
فرمودند: این چیست آقا؟

- قربان، این وجوهات است.

- بگذارید در جیب‌تان! شما از چه شخصی

تقلید می‌کنید؟

- از فلان شخص. (ظاهراً آقای خمینی)

- ببرید پیش آقای سید محمدصادق لواسانی<sup>۱</sup>

و به ایشان بدهید.

آقا، رنگ این فرد شد عین لبو! رفت

سرِ جایش نشست و تربیت شد؛ باید مؤدب بود، این

[وضعیت] چیست؟! بعد وقتی خواست برود، ایشان

در گوش او گفتند: «نام مرا هم نمی‌برید!» این

می‌شود اخلاص! این روش‌ها را باید یاد بگیریم.

عمل بر طبق مبانی، راه رسیدن به مقامات عالیه

حالا اگر کسان دیگر باشند - بالأخره خودمان

در کار هستیم و این کار و برنامه ما است - می‌گویند:

«عرض سلام ما را هم خدمتشان ابلاغ بفرمایید!» [اما

ایشان فرمودند]: «نام مرا هم نمی‌برید!» توجه

---

<sup>۱</sup> آیه‌الله سید محمدصادق لواسانی در آن زمان وکیل علی‌الإطلاق آیه‌الله  
خمینی بودند. (محقق)

می‌کنید؟ آن وقت این می‌شود آقای آقا سید

محمد حسین و همان کسی که باید برسد!

اینها همین کارها را کردند دیگر! همین طوری

که آدم صبح از زیر بته بلند نمی‌شود یک دفعه بشود

عارف! بالأخره کار دارد، حساب و کتاب دارد و من

پسر آقا و شما هم فرق نمی‌کنیم! راه یکی است؛ من

پسر علامه اگر عمل کردم به من هم می‌دهند و اگر

عمل نکردم و شما عمل کردید، به شما می‌دهند و به

من نمی‌دهند! خدا شوخی ندارد و همه بندگان

پیش او یکسان هستند؛ همه آنها!

إن شاء الله [ادامه بحث] اگر حیاتی باقی بود و

توفیق تشرّف، برای بعد. إن شاء الله خداوند ما را

موفق کند به راه بزرگان، به معرفت بزرگان و عمل

به سیره و سنت آنها و اینکه از آن مسیری که آنها در

طی آن مسیر رفتند و رسیدند، خدا از آن مسیر ما را

به کناری نگذارد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



مجلس هفتم: شرح فقراتی از دعای افتتاح  
در رابطه با حضرت ولی عصر علیه السلام

(۲)

مشهد مقدس رضوی / ۲۲ رمضان المبارک ۱۴۳۹ ه.ق



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلى الله على سيدنا أبي القاسم محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على  
أعدائهم أجمعين

این دعای افتتاح عجیب دعایی است!  
اختصاص به ماه مبارک ندارد و حتی سایر اوقات هم  
انسان باید این دعا را به مقتضای حال بخواند. خیلی  
دعای عجیبی است!

وجود شرک در زمان غیبت

در جلسه قبل عرض شد: انسان باید در این  
فقره که راجع به حضرت می فرماید: **«مَكِّنْ لَهُ دِينَهُ  
الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ، ... يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا»**<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۲. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

تأمل بکند که منظور چیست؟

یعنی در این زمان که هنوز زمان ظهور فرا  
نرسیده و زمان غیبت است، این عبادت توأم با شرک  
است؛ یعنی الآن عبادت ما خالص و یک عبادت  
ربطیّه محضه و عبادتی که مورد رضای پروردگار  
باشد، نیست.

دیدگاه علامه طهرانی درباره نماز جمعه

مرحوم آقا در رساله صلاة جمعه اثبات

می کنند که باید در زمان تشکیل

---

«دین و آیینی که مورد رضا و پسند توست برای او مقرر بفرما،... تا تو را به  
حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو  
نهراسد و بیم به خود راه ندهد.»



حکومت اسلام یا زمان ظهور، نماز جمعه اقامه بشود و ما باید خود برای این مسئله اقدام کنیم تا حکومت اسلامی به وجود بیاید و بتوانیم نماز را بخوانیم.<sup>۱</sup>

البته ایشان در آخر کتاب صلاة جمعه از این مطلب برگشتند و در غیر از زمان ظهور و حتی در غیر از حکومت اسلام هم نماز جمعه را مستحب دانستند؛<sup>۲</sup> یعنی زمانی که در نجف بودند و ظاهراً دروس صلاة جمعه را در درس‌های مرحوم آقا سید محمود شاهرودی - رحمة الله علیه - می خواندند، [قائل به استحباب نبودند]؛ البته در همان جا با ایشان اختلاف پیدا کردند و به ما می فرمودند:

مرحوم آقای شاهرودی ادله وجوب صلاة جمعه را اقامه کرد: این و این و این! اما وقتی به آخر رسید، یکدفعه دیدیم عجب! ایشان همه این مطالب را کنار گذاشت: «این که سندش این طور است و آن هم مخالف با شهرت است و به این مسئله هم علما و فقها عمل نکرده‌اند و...!» چه شد؟ «نه‌خیر آقا، صلاة جمعه واجب نیست!»

اینجا بود که مخالفشان با [ایشان شروع

شد]؛ می گفتند:

ما دیگر ایستادیم! هر چه گفتند ایستادیم! آخر گفتند: «آقا سید محمدحسین بگذار

---

<sup>۱</sup> صلاة الجمعة، ص ۱۹ و ۲۰ و ۳۸ و ۶۵ (تعلیقه) و ۷۳ (تعلیقه ۱) و ۹۹ و ۱۰۰؛ ترجمه صلاة الجمعة، ص ۲۶ و ۲۷ و ۵۴ و ۹۳ (تعلیقه) و ۱۰۳ (تعلیقه ۳) و ۱۴۰.

هم چنین رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۴ - ۶ و ۱۵ - ۱۷.

<sup>۲</sup> صلاة الجمعة، ص ۱۷۲، تعلیقه؛ ترجمه صلاة الجمعة، ص ۲۳۸، تعلیقه.

بچثمان را ادامه بدهیم.» گفتیم: آقا جان، اگر می‌خواهید ما همین‌طور شرکت کنیم و بعد هم خارج بشویم، طبعاً دیگر دهانمان را می‌بندیم؛ اما اگر مجلس درس است و می‌خواهید این درس حسابی داشته باشد، پاسخ بدهید؛<sup>۱</sup> و اگر نه، قرار بر این است که... خیلی خب، ما دیگر حرفی نمی‌زنیم! حال دیگر واجب است، حرام است، مستحب مؤکد است، مکروه است، هر چه می‌خواهد باشد، برای ما تفاوتی ندارد!

## خدا رحمتشان کند.

### نظر مؤلف درباره نماز جمعه

اما در این رساله‌ای که به طبع رسید و رفقا دارند،<sup>۲</sup> ما با همان ادله‌ای که مرحوم آقا اقامه کرده‌اند، وجوب عینی و تعیینی صلاة جمعه را اثبات کردیم در همه اوقات؛ در زمان ظهور، در زمان غیبت، در زمان حکومت اسلامی و در غیر زمان حکومت اسلامی. مثلاً الآن در استرالیا نماز جمعه واجب است؛ در حالی که در استرالیا حکومت اسلامی نیست. هم‌چنین در آمریکا<sup>۳</sup> و در سایر جاها، اروپا، آفریقا و هر جایی که می‌خواهد باشد، باید اقامه صلاة جمعه کرد.<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> مجلس درس است؛ مجلس درس که با صحبت‌های بسیط و... تفاوت می‌کند!

<sup>۲</sup> اخیراً هم ترجمه آن به طبع رسیده است و سایر افراد هم می‌توانند استفاده کنند. البته یک بحث‌های فنی دارد که آنها برای هر کسی نیست.

<sup>۳</sup> آنجا که حتماً واجب است و وجوبش شک ندارد!! چون بالأخره هر چه... باشد، باید بیشتر اثبات وجوب بشود.

<sup>۴</sup> صلاة الجمعة، ص ۲۵ و ۳۹ و ۱۰۰ (تعلیقه ۱ و ۲) و ص ۱۹۳ (تعلیقه)؛ ترجمه صلاة الجمعة، ص ۳۴ و ۵۵ و ۱۴۰ (تعلیقه) و ۱۴۱ (تعلیقه) و ۲۳۸ (تعلیقه).

بنده خودم در بعضی از سفرهایی که قبلاً به لبنان داشتم، در همان منطقه [سکونت] رفقا که بودیم، نماز جمعه می خواندیم؛ چون می گفتند در [شهر] صور نماز جمعه نیست. چون اگر در صور بود، می بایستی در نماز جمعه آنجا شرکت می کردیم؛ لذا در آنجا نماز جمعه خواندیم، حال نمی دانم [صوت آن هست یا نه؟]<sup>۱</sup>

نماز جمعه واجب عینی و تعیینی

بله، نماز جمعه واجب عینی و تعیینی است و در هر جا که مسلمین حضور داشته باشند، - در هر جا، در هر شهر، داخل، خارج و هر جا که می خواهد باشد - اگر هفت نفر باشند و یک نفرشان بتواند صحبت کند و نصیحت کند و مطالب اخلاقی بگوید و بالنسبه اطلاعی هم بر بعضی از احادیث و مسائل داشته باشد، یکی از آنها باید [نماز را اقامه کند]؛ لازم هم نیست معمم باشد و کاری ندارد.

تأکید بزرگان بر گذاشتن عمامه هنگام نماز

رفقا یادشان است که سابق مرحوم آقا، در

<sup>۱</sup> سایت مدرسه الوحی، المحاضرات، جبَل عامل، خطبة الجمعة فی لبنان.

مسجد قائم به رفقا می گفتند:

آقا سید مرتضی [مقدّسی] را خدا رحمت

کند، ایشان عمامهٔ سبز داشت؛ ولی بقیه یک چیزی،

مثلاً [پارچه] سفید یک متری، دوڑ سرشان می‌بستند؛

نه اینکه حتماً یک [عمامهٔ بزرگ] این قدری!

مرحوم آقا می‌گفتند: «عمامه سفید یا زرد

باشد.» چون خود رسول‌الله عمامهٔ سفید و زرد

داشتند. اصلاً پیغمبر عمامهٔ سیاه نداشتند؛ این سیاه را

ما در آورده‌ایم! عمامهٔ پیغمبر زرد بود، سفید بود، سبز

بود!<sup>۱</sup> که برنامهٔ آن، [در جریان] امیرالمؤمنین و غدیر

مشخص است.<sup>۲</sup>

بیان برخی از آداب نماز جمعه

واجب است که نماز جمعه به دو رکعت

خوانده بشود، قبلش هم خطیب صحبت بکند و

مسائل اخلاقی، عرفانی، ولایی، احکام شرع و آنچه

را که مورد ابتلاء است، بیان بکند و خلاصه، مجلس

را حال بیاورد. اگر اشعاری دارد، بیاورد و بزند زیر

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۳۵؛ الأنوار فی مولد النّبی صلی الله علیه و آله، ص ۲۳۵.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱؛ فرائد السّمطین، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶.

آواز! مانند اشعار مولانا، به به!

عجیب اینجاست که این جناب مولانایی که  
مورد تکفیر عده‌ای نابخرد قرار گرفته است، مرحوم  
علامه مجلسی اول، ملا محمد تقی، در کتاب روضة  
المتّقین، وقتی که به بحث نماز جمعه می‌رسد،  
می‌گویند:

بہتر است خطیب برای مردم از اشعار آبدار مولانا و مثنوی بخواند!<sup>۱</sup>

عجب! حضرت علامه، با توجه به اینهایی که  
تکفیر می‌کند، چطور شما دارید افراد را تشویق و  
ترغیب می‌کنید؟! آنجا دارد: «اشعار مولانا را برای  
مردم بخواند!» آن وقت ببینید نماز جمعه اصلاً چه  
وضعی پیدا می‌کند و چه می‌شود! نماز جمعه‌ای  
می‌شود که وقتی تمام می‌شود، انسان تا یک هفته  
مدام انتظار جمعه بعد را می‌کشد! چه خبر می‌شود؟!  
خطیب باید بیاید از آن روایات امام صادق،

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بر روایات وارده در استحباب عمامه‌گذاری رجوع شود به  
مکارم الأخلاق، ص ۱۰۴ و ۱۱۹؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۵۴؛ جامع  
الأخبار، شعیری، ص ۷۷؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۹۳؛ شعب  
الإیمان، ج ۵، ص ۱۷۶.

هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر از روایات وارده در باب عمامه‌گذاری و تأثیر  
آن در عزت مسلمان و اجر نماز با آن، رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص  
۲۸۳ - ۲۹۳.

امام رضا، امیرالمؤمنین، امام سجاد، صحیفه سجادیه و از کلمات قصار موسی بن جعفر به هشام<sup>۱</sup> برای مردم بگوید؛ بیاید راجع به مسائل عقل و جهل و از مطالب وارده از ائمه معصومین برای مردم بیان کند؛ بعد هم اینها را همراه با حکایات لطیف و طرفه و اشعار مناسب برای افراد بخواند و بیان بکند. در این صورت این همان نماز جمعه‌ای می‌شود که در روایات داریم:

کسی که به نماز جمعه بیاید، به عدد هر قدمی که بردارد چقدر از گناهان او محو می‌شود!<sup>۲</sup>

کسی که از نماز جمعه برگردد، مثل این است که از مادر متولد شده است!<sup>۳</sup>

و هم‌چنین مطالب عجیبی که راجع به این مسئله آمده است.<sup>۴</sup> البته ما مقداری از آنها را - نه همه، ولی تا حدودی - در همین رساله بیان کرده‌ایم؛<sup>۵</sup> راجع به اینکه خطیب باید چه خصوصیات داشته باشد: عادل و با تقوا باشد، انتساب به جایی نداشته باشد، انتساب به حکام ظلمه نداشته باشد، انتساب به بعضی از امور

<sup>۱</sup> تحف العقول، ص ۳۸۳ - ۴۰۲.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۶؛ الاختصاص، ص ۴۰.

<sup>۳</sup> رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۷.

<sup>۴</sup> رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۵ - ۳۰۲.

<sup>۵</sup> صلاة الجمعة، ص ۴۵ - ۵۵.

دنیوی، فلان آقا و فلان آقا نداشته باشد؛ «اگر این را بگویم به فلان آقا برمی خورد، اگر این را بگویم به گوشه پریز یا ابروی فلان کس برمی خورد! لذا این را نگویم و آن را نگویم!» نه، نباید این طور باشد.<sup>۱</sup> توجه می کنید؟

این نماز جمعه، نماز جمعه‌ای است که وقتی تمام می شود، آدم می گوید: «آه! چرا زود تمام شد؟!» مدام دنبال این است که دوباره یک جمعه‌ای بیاید و خودش را آماده کند، غسل کند، عطر بزند و... همه اینها حساب دارد و روی تک تک اینها حساب باز کرده‌اند.

اهمیت مسئله حج نزد ائمه علیهم السلام

من همین پریشب [طبقه] بالا بودم و داشتم دعای [وارده] در شب‌های قدر را می خواندم. حضرت در امشب می فرماید:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيهَا تَقْضَى وَتُقَدَّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِومِ وَفِيهَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَفِي الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يَرُدُّ وَلَا يَبْدَلُ؛

بعد حضرت می فرماید:

أَنْ تَكْتَبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمُ، الْمَشْكُورِ سَعِيَّتِهِمْ، الْمَغْفُورِ دُنُوبِهِمْ، الْمُكْفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۳۲ - ۳۷.

<sup>۲</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۸. ترجمه:

«بارِإلها، قرار بده در آنچه به امر حتمی ات حکم می کنی و مقدر می نمایی، و



من می گویم چه داستانی در قضیه مکه است  
 که امام در شب قدر از خدا تقاضا می کند که حج  
 بیت الله را نصیب من کن؟! خب این شب قدر است؛  
 یعنی دعایی است که برای شب قدر است. این قضیه  
 و مسئله حج چیست که این قدر [حضرت به آن  
 توجه دارند]؟! امام علیه السلام اول مسئله ای که  
 مطرح می کند، حج است؛ بعد می گوید که مثلاً:  
 «رزق را چه کن و دعاها را مستجاب کن و...» ولی  
 اولین مطلبی که حضرت روی آن دست می گذارند،  
 حج بیت الله الحرام است. آخر در این حج چه  
 دیدند؟! همین چیزی که ما دیدیم؟! که آن شخص  
 - اسمش را نمی برم - در یک مجلسی، در سن  
 نودسالگی، وقتی دارد می میرد، افتخار می کند: «من  
 در این مدت مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!»<sup>۱</sup> چه

---

در آنچه از امر محکم و ثابت در شب قدر به قضای تفصیلی می رسانی، از  
 حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیان خانه  
 محترم خود بنویسی؛ آنان که حجشان پذیرفته و سعیشان مورد رضایت  
 توست، و گناهانشان را بخشیده و زشتی هایشان را پوشیده و محو نموده ای.»  
 (محقق)

<sup>۱</sup> جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

کسی؟ یک عالم و یک فقیه، مثلاً! آدم می‌تواند به او فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش نشسته باشد]! آیا این تا حالا این دعای شب قدر را نخوانده است؟! هر سال که حداقل سه دفعه شب قدر و این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: «ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکه برویم!» و حالا با افتخار می‌گوید: «ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!» کسی که هزار تا مرید دارد و هر کدام از آنها دستش را بگیرند، او را می‌برند و...! اما با این دید دارد نگاه می‌کند.

سیره معصومین علیهم السّلام در حج

اما امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند تا امسال توفیق زیارت بیت‌الله را پیدا بکند، با اینکه ده دفعه هم رفته است! امام مجتبی بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه حج مشرف شدند و اکثر این موارد از مدینه تا مکه پیاده بوده است؛ درحالتی که

مَواشی و شتران و اسب‌های حضرت در جلو بار  
می‌بردند و اینها هم می‌توانستند سوار بشوند؛ حرکت  
می‌کردند و می‌رفتند. حضرت این راه را پیاده  
می‌رفته است!<sup>۱</sup>

آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها - نَعُوذُ  
بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکه  
برویم، می‌گوییم: برای مادر بیزینس کلاس طیاره  
جا بگیر، راحت‌تر است! که این دو ساعتی که به  
خود زحمت می‌دهیم، یک قدری این کمر مبارک و  
شکم مبارک و لنگ‌های مبارک - برای اعضای جفت  
بدن، تأثیر می‌آید - راحت‌تر باشد و یک وقتی  
خدای ناکرده کوچک‌ترین فشاری وارد نشود.

بعد می‌بینیم امام مجتبی‌ اکثر [این سفرها را  
پیاده رفته‌اند]؛ یا موسی بن جعفر را در بیابان می‌بینند  
اما نمی‌شناسند. - جریانش مفصل است - شقیق  
بلخی می‌بیند یک کسی دارد راه می‌رود که لباسش  
لباس اهل اعراض از اهل دنیا است، می‌گوید: «این  
صوفی است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه

---

<sup>۱</sup> مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۱۴.

می‌شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه  
را همین‌طور پیاده می‌رود! اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ  
بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! روی تَفَنُّن و سفر و تَفَرُّج و...  
این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟ واقعاً  
در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر  
نداشتند؟! خیلی هم داشتند! چه حرکتی می‌کردند؟!  
آن وقت ببینید این مک‌های که [این قدر مهم است،  
برخی چقدر ساده به آن می‌نگرند.]

بررسی و اثبات حج رفتن امام عسکری علیه السّلام

یک دفعه من جایی در بین علما بودم و  
صحبت این بود که امام عسکری علیه السّلام حج  
انجام نداده‌اند، چون ایشان محصور بوده‌اند. خب،  
شما از کجا داری این حرف را می‌زنی؟! می‌گفتند:  
«چون ایشان محصور بوده‌اند حج انجام نداده‌اند.»  
یعنی تو امام را مثل خودت فرض کرده‌ای که اگر  
درهای این دیوار را قفل بکنند حبس می‌شود؟!  
قضیه همین است؟!!

دلیل اول: نقل روایت از امام عسکری در مکه

اولاً: از امام عسکری علیه السّلام روایت

داریم که در مکه از آن حضرت راجع

به یک حکم شرعی سؤال کردند و آن حضرت جواب دادند.<sup>۱</sup> امام عسکری برای عمره به مکه نمی‌روند، اگر بخواهند بروند برای حج می‌روند؛ البته عمره هم اشکال ندارد و آن هم مستحب است،<sup>۲</sup> ولی برحسب عادت برای حج می‌روند. این روایت دلیل بر این است که این حرف‌هایی که بین عوام است [صحیح نیست]؛ خیلی هم زیاد است، همه می‌گویند و من هم می‌گویم که جایی شنیده‌ام؛ حتی افراد اهل اطلاع می‌گفتند! یکی هم صحبتی کرد: «اگر کسی نذر کند که حجش را برای امام عسکری انجام بدهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج انجام نداده‌اند. و این برای امام عسکری، پدر امام زمان است و اصلاً حساب چیز دیگر است! کسی برای پدر امام زمان نذر کند که حج انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود.» و خود او هم می‌گفت: «اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفق هم شده‌ام.»

<sup>۱</sup> عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، أَبُو السَّيِّدِ الْمَحْجُوبِ إِمَامُ عَصْرِهِ، بِمَكَّةَ...»

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۸ - ۳۱۵.

خب آن به نیت تو مربوط است و به واقع کاری ندارد؛ حضرت دیده‌اند نیت تو این است، گفته‌اند: خیلی خب، این را هم مستجابش کنیم!

*دلیل دوم: محدود نبودن امام علیه السلام به تضيیقات ظاهری*

ثانیاً: چرا امام نمی‌تواند حج انجام بدهد؟ چرا؟! از کجا معلوم هر سال هم امام عسکری به حج نرفته باشند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر حتماً وقتی که می‌روند باید خودشان را به همه نشان بدهند؟! نه، امام حج انجام می‌دهد و یک نفر هم امام را نمی‌بیند! چه اشکال دارد؟! هیچ کس نمی‌بیند! یا اینکه ببینند، اما نیامده‌اند نقل کنند. ما هیچ دلیلی نداریم که حضرت انجام نداده است و هیچ دلیلی هم نداریم که حضرت باید فقط به همین مسئله ظاهر و تضيیقاتی که حکومت جور برای ایشان ایجاد کرده است، عمل کند. در عین اینکه امام در [حصر] است و همه هم می‌بینند، حضرت در [مکه] هم دارند حج انجام می‌دهند، چه اشکال دارد؟! این قضایا در خیلی از موارد دیده شده است.

مگر امام سجاد علیه السّلام روز سیزدهم به کربلا نیامدند؟ چگونه آمدند؟! نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند، در هیچ چیزی نبودند؛ فقط مردم دیدند که یک جوانی با لباس سفید و گرد و خاک دارد می‌آید؛ چون مانده بودند چه کنند، سرهای شهدا را بریده و جدا کرده بودند و نمی‌دانستند کی به کیست! حضرت آمدند و فرمودند: «این را اینجا دفن کنید، آن را اینجا دفن کنید!» امام حسین را تعیین کردند، حضرت ابوالفضل را تعیین کردند، همه را تعیین کردند و بعد برگشتند.<sup>۱</sup>

خلق ابدان و کیفیت تعلق روح به بدن‌های متعدد

## مرحوم آقا می‌گفتند:

یک روز اصحاب آمده بودند و امام باقر علیه السّلام هم در مجلس نشسته بودند، بعد یک‌دفعه جابر بن یزید جُعی می‌آید و کناری می‌نشیند و گوش می‌دهد. یکی رو می‌کند به امام باقر و می‌گوید: «یا ابن‌رسول‌الله، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده‌ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی بود.» دیگری می‌گوید: «عجب! جابر دیشب خانه ما بود!» گفت: «چه ساعتی؟» مثلاً گفت: «دو ساعت از غروب [گذشته]!» سومی می‌گوید: «دارید چه می‌گویید؟! [جابر در منزل ما بوده است]!» خلاصه پنج شش نفر [مدعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است]! حضرت رو کردند به جابر و فرمودند: «دیگر از این کارها نکن!»<sup>۲</sup> دیگر از این شیطنت‌ها نکن و بنشین سر جایب و راحت باش؛ مردم تحمّل ندارند؛ ولاً [اگر تحمّل] باشد، [چه اشکال دارد که] بیاید!

مثل اینکه من هم این را جایی دیده‌ام، ولی از

ایشان بارها شنیده‌ام. جابر بن یزید جعی از آن

<sup>۱</sup> رجوع شود به مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به رجال الکشی، ص ۱۹۷.



[اصحاب] خاص و از آن سلمان‌های [زمان] بوده

است؛ حالا یا سلمان و یا در ردیف‌های آنها.<sup>۱</sup>

آن موقع‌هایی که ما [درس و] بحث داشتیم،

یک دفعه راجع به این قضیه که

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الاختصاص، ص ۲۱۶.

ممکن است روح به غیر از این بدن هم تعلق بگیرد، صحبت می‌کردیم؛ بعد یکی از همین طلاب و رفقای که آنجا بودند، سؤال کردند: «حالا روح به کدام یک از این دو بدن تعلق دارد؟ به اولی یا به دومی؟ چون حالا دو تا شد!» من گفتم: «شما چند تا دست داری؟» گفت: «دو تا!» گفتم: «تعلقت به کدام بیشتر است؟» فکری کرد و گفت: «هر دو مساوی!» گفتم: «این هم همان است، هر دو یکی است و تفاوت نمی‌کند.»

خلاصه امام عسکری علیه السلام هم از این مطالب و مسائل داشتند. این را به مناسبت خدمتتان عرض کردم. این مسئله خیلی مسئله مهمی است که این همان احساس و همان درک است که انسان وقتی به مکه مشرف می‌شود . . . .

وجوب مطلق حج به مثابه نماز و روزه

درحالتی که نظر بنده این است که وقتی یک جوان مکلف می‌شود، از همان وقت، وجوب عینی برای حج بر او تعلق می‌گیرد، نه وجوب مشروط! حج، واجب مشروط نیست، بلکه واجب مطلق است. یعنی چه؟ مثل نماز است؛ الآن نماز صبح برای

ما واجب است یا نه؟ واجب است. اینکه می‌گوییم هنوز صبح نیامده است، خود وجوب از بین نمی‌رود؛ بلکه آن می‌شود واجب مطلق موقت، یعنی توقیف بر وقت دارد؛ لذا شما نمی‌توانید امشب قبل از رسیدن به اذان صبح خود را بیهوش کنید تا نماز صبحتان قضا بشود! این عمل حرام است؛ چون باعث می‌شود نماز قضا بشود. یک وقت انسان خودش بیهوش می‌شود، آن یک مسئله‌ای است؛ ولی اینکه شما قبل از اذان، مثلاً دو ثانیه به اذان مانده - که هنوز وجوب منجز نشده است - یک قرص بخورید، این عمل حرام است؛ چون بیهوش می‌شوید. آدم بیهوش و آدم خواب هم که دیگر تکلیف ندارد. اصلاً یک قرص خواب بخورید و بگویید: «ای بابا، خسته‌ام، ولش کن، بگذار یک قرص بخورم بعداً قضایش را بجا می‌آورم!» این قرص هم شما را دو یا سه ساعت به خواب ببرد؛ وقتی که از خواب بلند شدید، می‌بینید که آفتاب زده است.

همین‌طور یکی از مطالب و مسائلی که مورد

تغافل است، این است که می‌گویند: «آقا، برو بیرون

[از شهر] تا روزهای قضا بشود، بعد انجام بده!» این  
عمل هم خودش حرام است. یک وقت برای انسان  
سفر پیش می‌آید، خب می‌رود.

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾<sup>۱</sup> «هرکه مریض است یا اینکه یک سفر عادی یا ضروری برایش پیش می‌آید، یک عده دیگر بگیرد.»

اما کسی حق ندارد برای اینکه روزه‌اش را

بشکند به سفر برود! چرا؟ چون روزه واجب مطلق

است نه واجب مشروط؛ مشروط به این نیست که در

حَضْرَ باشید، بلکه مطلق است و خودتان باید شرایط

این حضر را فراهم کنید. آنچه استثناء شده این است

که شما در سفر باشید، نه اینکه برای شکستن روزه به

سفر بروید؛ این دو تا است! توجه کردید؟ و من

دیده‌ام کسی به این مسئله توجه ندارد، یعنی اشتباه

بیان می‌شود. رفقا به این مسئله دقت داشته باشند!

این قضیه، قضیه نماز است.

اعمال عبادی بدون شرک در زمان ظهور

حضرت در اینجا دارد:

**يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا؛** «بدون هیچ شرکی رو به سوی تو بیاورد!»

یعنی حرکاتش، سکناش، نمازهایش،

روزه‌هایش، امر به معروف و نهی از منکرهایش،

توجه دادن همه خلاق و خودش به سوی خدا؛ اینها

با عدم شرک باشد، مطلق باشد، خالص باشد و ترس

نداشته باشد.

---

<sup>۱</sup>سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.

بنابراین معلوم می‌شود که ما در این دنیا قبل از ظهور حضرت شرک داریم؛ معنای این فقره این است و رودربایستی هم نداریم! بله، حرف زیاد است. شنیدم که...؛ چه عرض کنم! گاهی اوقات آدم یک چیزهایی می‌شنود، در فکر فرو می‌رود. یک بنده‌خدایی می‌گفت:

من هر وقت سخنان فلان کس را می‌شنوم، عمیقاً در فکر فرو می‌روم! یعنی اصلاً قابل [فهم] نیست؛ باید بنشینم فکر کنم که این حرف از کجایش درآمده است!

یک وقت آدم از شخصی چیزی می‌شنود، تعجب می‌کند که چرا این حرف را زده است؛ یک وقت یک حرفی می‌شنود، اصلاً وحشت می‌کند؛ اما یک وقت یک

حرفی می شنود، دوتا شاخ از سرش درمی آید!  
اصلاً این چیست؟! بعد می گوییم: خدایا، این  
بنده خدا چه خورده که یک هم چنین شطحیاتی بروز  
می دهد؟!!

عدم ترس از ابراز حق در زمان ظهور

ما الآن در زمانی هستیم که کارهایمان  
براساس شرک است. یعنی چه؟ یعنی وقتی  
می خواهیم نماز بخوانیم می گوییم: «این نماز ما الآن  
چگونه است؟!» می خواهیم روزه بگیریم، این طور!  
می خواهیم مجلس داشته باشیم: «این مجلس چگونه  
می شود؟ آیا...؟!» خلاصه، دیگر نیاز به توضیح  
نیست.

هر عملی بخوایم انجام بدهیم، در آن یک  
مسئله می آید: «آیا پیامد دارد یا ندارد؟!» هر کاری  
بخوایم انجام بدهیم، فوراً این مسئله به نظر می آید:  
«آیا پیامد دارد یا ندارد؟!» هر سخنی بخوایم  
بگوییم، فکر می کنیم و سه دفعه، شش دفعه در  
دهانمان می چرخانیم و یکی یکی پیامدهایش را رد  
می کنیم؛ تازه آن چیزی که بیرون می آوریم، با ۳۰ یا

۴۰ درصد احتمال این است که آیا [پیامد] دارد یا ندارد؟!!

در زمان امام زمان این ۳۰ درصدها نیست، این ۴۰ درصدها نیست، یک هم نیست، صفر صفر است! آنچه حق است را می‌توانی صریح بگویی و یک درصد هم به مخیله‌ات نمی‌آید که چه خواهد شد! ابداً! بله، چرت و پرت نباید بگویی، تهمت نباید بزنی، غیبت نباید بکنی، حرف مفت نباید بزنی؛ اینها همه چیزهایی است که [حساب و کتاب دارد]! ولی حرف حق را می‌توانی صریح بگویی؛ آقا، انسان حرف حق نمی‌تواند بزند! عجب! می‌گویند: «نه، اینجا صلاح نیست، اینجا فلان نیست!» صلاح نیست و فلان نیست چه حرفی است؟! این همان معنای «لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئاً» است.

حق محض بودن حکومت امام زمان علیه السّلام

وقتی امام علیه السّلام ظهور می‌کند، تازه انسان نفس پیدا می‌کند: ای جان! دیگر نه ترسی، نه خوفی، نه اضطرابی، نه تشویشی، نه نگرانی‌ای، نه



شنودی، نه دخالتی، نه تشریزی<sup>۱</sup>، نه تفحصی!  
تفحص در رفت، در آمد، در زندگی، در فلان، در  
فلان و...؛ هیچ چیزی وجود ندارد! هیچ، هیچ، هیچ!

چرا؟ چون حکومت حق محض

است و در حق محض، کسی ترس و خوف

ندارد؛ چون حق محض است.<sup>۲</sup>

اگر در حکومت امام زمان یک حرف حق

زدی، [هیچ ترسی نداری]؛ البته حق! اگر تهمت

بزنی، می آیند گوشت را می گیرند؛ این حرفها

نیست! آزادی و دموکراسی و این حرفها نیست! نه

آقا جان! نه دموکراسی است و نه آزادی است؛ کسی

---

<sup>۱</sup> لغت نامه دهخدا: «تشریز: دشنام دادن، عذاب کردن.»

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۳۴:

«... فَقَالَ [أبو عبد الله عليه السلام]: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهَرَ اللَّهُ  
تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَقُّ وَالْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُوَلِّفَ اللَّهُ  
بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلَفَةٍ وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ عِزًّا وَجَلًّا فِي أَرْضِهِ وَتُقَامَ حُدُودُهُ  
فِي خَلْقِهِ وَيُرَدُّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظْهَرَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ  
الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؟!...» ترجمه:

«... امام صادق علیه السلام فرمود: سبحان الله! آیا دوست ندارید که  
خداوند تبارک و تعالی حق و عدالت را در بلاد ظاهر سازد؟ و وحدت کلمه  
پدید آورد؟ و میان دل‌های پراکنده آفت ایجاد کند؟ و مردم بر روی زمینش  
نافرمانی او ننمایند؟ و حدود و احکام الهی در میان مردم اقامه گردد؟ و  
خداوند حق را به صاحبانش برگرداند تا حق بر همگان آشکار گردد؛ تا آنکه  
چیزی از بیان حق و عمل به حق، به خاطر ترس و نگرانی احدی از خلاقیت  
پنهان نماند؟!...» (محقق)

نمی‌تواند غیبت کسی را بکند، نمی‌تواند به کسی  
تهمت بزند، نمی‌تواند پشت‌سر کسی [خلاف]  
بگوید، نمی‌تواند مزاحمش بشود، نمی‌تواند برایش  
ممانعت ایجاد کند یا در کارهای او دخالت کند؛ از  
این حرف‌ها خبری نیست! تمام شد. اینها برای الآن  
است! ولی حرف حق و امر به معروف و نهی از منکر،  
اگر به طور حق باشد، هیچ کس در هیچ نقطه‌ای از دنیا  
همراه با آن بیان و آن عمل، به اندازه سر سوزنی  
نگرانی ندارد که به خاطر چیزی که گفته است، فردا  
بیایند یقه‌اش را بگیرند. می‌خواهند یقه‌ چه کسی را  
بگیرند؟! خود امام زمان دارد می‌گوید این طوری  
بکنید، خودش دارد می‌گوید این طور عمل بکنید.  
هم‌چنین نماز که می‌خواند، هیچ مسئله‌ای  
نیست؛ یعنی وقتی نماز می‌خواند، هیچ این مطلب  
نیست که [به خاطر غیر از خدا بخواند]!

ما در همان زمان گذشته - زمان شاه - وقتی

که مسجد قائم بودیم، این ساواکی‌ها مرتب می‌رفتند

و می‌آمدند. دائماً هم پست عوض می‌کردند! خدا

رحمت کند مرحوم آقا سید مرتضی را؛ این هم یک

چیزیش می‌شد! اینها را می‌شناخت و گاهی اوقات

سرکارشان می‌گذاشت. ما هم کوچک ابدال<sup>۱</sup>

آقا سید مرتضی بودیم؛ یعنی او بزرگ ما بود و ما هم

هرچه می‌گفت گوش می‌دادیم و اطاعت می‌کردیم.

من حدود چهارده، پانزده یا شانزده ساله بودم.

یکی از آنها معلوم بود و از قیافه‌اش پیدا بود.

آقا، ریش می‌گذاشتند از من بیشتر! پیشانی آنها هم

متورّم و جای مُهر بود. یک دفعه، صبح جمعه

قبل از اینکه آقا به مسجد بیایند، آقا سید مرتضی

آمده بود و سجاده‌اش را انداخته بود تا نماز نافله

بخواند. هیچ‌کس هم در مسجد نبود. یک دفعه آن

بنده‌خدا آمد و او هم یک عبا از آنجا برداشت و

خلاصه شروع کرد به نماز خواندن. همین‌که مشغول

---

<sup>۱</sup>وردست. (محقق)

نماز شد، آقا سید مرتضی سجاده‌اش را جمع کرد آمد بیرون! آن وقت از پشت پنجره نگاهش می‌کرد که چه کار می‌کند - البته من نبودم، او تعریف می‌کرد - می‌گفت: «این همین‌طور این طرف و آن طرف را نگاه می‌کرد و مانده بود چه کار کند!» «إلی ما شاء الله از این سربه‌سرها داشت! بله، یک چیزیش هم می‌شد.

یا یک دفعه یکی آمده بود که من خیلی از او بدم می‌آمد؛ عجب کسانی بودند! خلاصه تا معلوم می‌شد که قضیه لو رفته است، او می‌رفت یکی دیگر می‌آمد و دائماً عوض می‌کردند! یکی آمده بود که آدم چاقی بود و یک وضعی داشت؛ صورت سبزه‌ای داشت و ریشش را به شکل خاصی می‌گذاشت؛ عبا می‌انداخت و بعد از [نماز] دعا می‌خواند؛ حتی می‌رفت پیش آقا می‌نشست و صحبت می‌کرد و مسئله شرعی می‌پرسید! شاید برخی از رفقای حاضر در مجلس او را دیده بودند.

یک روز کنار من نشسته بود. بین دو نماز از من سؤال کرد: «در فلان مسئله

من یک سؤالی دارم، می‌خواستم بینم نظر آقا چیست؟» اشاره به مرحوم والد کردم و گفتم: آقا جانمان را می‌گویید؟ «گفت: نه، نظر آقا!» من فهمیدم منظورش کیست؛ منظورش آقای خمینی بود و می‌خواست ببیند که ما ارتباط داریم یا نه!

گفتم: آقا کیست؟

— آقا! آقای که نیستند!

من که فقط هفده هجده سالم بود، گفتم:

ایشان اسم ندارند؟!!

— منظورم آقای خمینی است.

گفتم: من چه می‌دانم نظر ایشان چیست! ما

هرچه هست از پدرمان سؤال می‌کنیم.

— آقا با [ایشان] ارتباط ندارند؟

گفتم: نه آقا، چه ارتباطی دارند؟!!

این را داشته باشید. یک مدت گذشت، یک

شب در ماشینِ یکی از همین رفقا بودیم، ظاهراً

ماشین حاج علی آقا [محمدی] بود. آن موقع میدان

ژاله می‌گفتند و هنوز [میدان شهدا] نشده بود.<sup>۱</sup> شبی

---

<sup>۱</sup> البته چهارراه شده بود؛ ما که کوچک بودیم، میدان بود و بعد چهارراه شد.

از شب‌های تابستان بود و ما ایستاده بودیم. من دیدم یک ماشینی در کنار ما ایستاده است. جای همهٔ رفقا خالی! یک‌دفعه نگاه کردم دیدم عجب! در این ماشین چند نفر از مخدّرات، مؤمنات و متّقیات به‌نحو اتمّ هستند! یعنی اتمّ از متّقیات و مؤمنات که اصلاً قابل تصوّر نبود! همان‌طور که عرض کردم جای همه خالی که آنها هم مستفیض می‌شدند!

بعد دیدم که [به‌نظر] راننده آشنا می‌آید، منتها یک خُرده پشت‌سر بودیم و هنوز مقابل [ما نبود]؛ به ایشان گفتم: «یک خُرده برو جلوتر تا بیشتر فیض ببریم! من یک چیزی در نظر دارم!» رفت جلوتر، نگاه کردم دیدم خودش است! همانی که می‌آید دعا و قرآن می‌خواند و از بنده حکمِ تکلیف مسائل آقای فلان را سؤال می‌کند،

راننده این متقیاتِ مؤمناتِ ثباتِ و اُبکاراً است!

آقا، من یک نگاه به او کردم تا چشمش به من

افتاد چنان گاز داد و رفت که رفت و اصلاً تمام شد!

یعنی ما از فردا دیگر ایشان را ندیدیم؛ طبعاً مسئله رو

شد. خلاصه از این زبده‌ها و از این طور اشخاص هم

بودند.

در مسجد نماز می‌خوانی، یکی می‌آید

پشت‌سرت که چه کسی هستی و چه هستی! مرحوم

آقا می‌گفتند:

ما با آقای حداد به مشهد رفتیم، با آقای میلانی [ملاقات کردیم] و برگشتیم. طرف  
آمده سؤال می‌کند: «با آقای میلانی هم ارتباط داشتید؟»  
گفتم: شما مفتش هستید؟! - نه، نه، نه! قربان، خواستیم سؤالی بکنیم!

- به شما چه مربوط است که ما با چه کسی ارتباط داشتیم و با چه کسی نداشتیم؟! -

آن زمان این‌طوری بود؛ ان‌شاءالله حالا که

نیست! ولی آن زمان بود. آدم نماز می‌خواند، می‌آیند

پشت‌سر او؛ هر کاری انجام می‌دهد، مثلاً جلسه

دارد، [بررسی می‌کنند] که دارد در جلسه چه

می‌گوید و چه حرفی می‌زند! یا رفاقت [او را بررسی

می‌کنند] که رفیق‌هایش چه کسانی هستند و با چه

کسانی ارتباط دارد!

درحالی که مرحوم آقا اصلاً [مشهور] نبودند؛

اتفاقاً آن زمان دوستانشان همین حاج‌آقا جلال

[حاج أبو القاسم] و آقای [حاج شیخ یدالله] اشکوری  
و یک عده محدود و خاصی بودند و مثل اواخر عمر  
نبود.

حریت و آزادی در زمان ظهور

در زمان امام دیگر این حرف‌ها نیست!  
دیگر نه کسی از انسان سؤال می‌کند و نه کسی برای  
انسان پرونده در فلان نهاد باز می‌کند؛ پرونده‌ای  
نیست، سؤالی نیست، کتابی نیست، دفتری نیست،  
بایگانی نیست! [امروزه می‌گویند]: «این را بایگانی  
کنیم تا یک روز در بیاوریم و به دردمان بخورد!» همه  
اینها کنار می‌رود.

**«يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا!»** دیگر هیچ

نیرویی که بتواند در بیان حق و اقدام حق و رفتار حق  
موجب وقفه حرکت انسان و سالک بشود، وجود  
ندارد! البته این



یک مرتبه پایینی از این فقره است که توفیق صحبت با رفقا را داشتیم، و إلا درجات و مراتب دیگری هم دارد.

إن شاء الله خداوند ما را موفق به حضور در یک هم‌چنین فضایی بکند که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اگر من زمان مهدی را درک بکنم، **لَأَخْدِمُهُ!** «می‌آیم ایشان را کمک می‌کنم!»

این چه بساطی است که امام صادق می‌فرماید: «من می‌آیم و زیر بال را می‌گیرم و کمک می‌کنم!» خلاصه این مسئله و جریان، یک مسئله و جریان عادی نیست.

نقدی بر مقایسه افراد عادی با ائمه علیهم السلام

لذا انسان وقتی اینها را می‌بیند تعجب می‌کند! این افرادی که می‌آیند مقایسه و تشبیه می‌کنند، آیا واقعاً به این مطالب فکر نکرده‌اند؟! ما جواب خدا را چه داریم بدهیم که این‌گونه می‌آییم برای جلب

---

<sup>۱</sup> الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۵:

«عن خَلَادِ بْنِ الصَّقَّارِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَلْ وُلِدَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟» فَقَالَ: «لَا، وَ لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي.»» ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا هم‌اکنون حضرت قائم علیه السلام متولد شده است؟ حضرت فرمود: «نه، و اگر محضرش را ادراک می‌کردم هرآینه خدمتگذاری‌اش می‌نمودم!»» (محقق)

حمایت افراد پا از حد خود فراتر می‌گذاریم!؟

یک وقت اوایل [انقلاب] بود، من جایی بودم و داشتم رادیو گوش می‌دادم. یک بنده‌خدایی که فوت کرده است، سخنران بود. حالا باید جواب حرف‌هایش را پس بدهد! نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ، یک حرف‌هایی می‌زد! آخر جان من، این که معلوم نیست از کجا این مطالب را می‌گوید؛ تو هم باید هرچه می‌گوید را در رادیو بگذاری!؟ خلاصه، این چرندیات و خزعبلات را می‌شنویم.

هدف وسیله را توجیه نمی‌کند

راه حق آن راهی است که انسان آن راه را برای خدا بپسندد، نه اینکه بخواهد از موارد غیر شرعیه برای تثبیت آن موقعیت کمک بگیرد.

یک بنده‌خدایی رفته بود روایت در آورده بود که قرائت این سوره این ثواب را

دارد و...؛ بعد شخص عالمی از او پرسیده بود:  
 «این روایت‌ها کجایند؟» گفته بود: «من این روایت‌ها  
 را [از خود] گفته‌ام تا مردم بیشتر به قرائت قرآن  
 رغبت کنند!»<sup>۱</sup> به تو چه مربوط است؟! مگر تو وکیل  
 قرآنی؟! مگر تو وصی هستی؟! ما باید روایتی را که  
 از امام راجع به قرآن نقل شده است بیان کنیم،  
 والسّلام! تمام! به ما چه مربوط است که بیاییم فضول  
 و کاسه داغ‌تر از آش بشویم و به این نحوه [عمل  
 کنیم]؟! آخر این [راه] بن بست است؛ همین بن بست  
 که...؛ بله!

اینجاست که بزرگان و عرفا به افراد می‌گفتند:  
 از اول باید پایت را دقیق بگذاری و از اول  
 حرف‌هایت روی حساب باشد؛ تو فقط یک مکلف  
 و یک عبد هستی و بقیه‌اش به تو مربوط نیست!  
 اسلام در اینجا بالا برود، به تو ربطی ندارد؛ اسلام در  
 اینجا ضعیف باشد، به تو چه ربطی دارد؟! تو  
 وکیلی؟! آن کسی که وکیل اسلام است امام زمان  
 است و ما نیستیم! آن کسی که ولی است، امام زمان

<sup>۱</sup> مطلع‌انوار، ج ۶، ص ۸۵، به نقل از قرطبی در التذکار، ص ۱۵۶.

است! آن کسی که قیّم است، امام زمان است! هرچه  
خودش می خواهد انجام می دهد و هیچ ارتباطی [به  
ما] ندارد، فضولی هم در کار او موقوف! ما باید به  
فکر خودمان باشیم، به ما چه که بیاییم برای یک  
مسئله دلمان بسوزد!؟

إن شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که  
همان طوری که اولیا و ائمه می خواهند در راهشان  
حرکت کنیم و به آن سمت پیش برویم.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



مجلس هشتم: سیره و ممشای امام زمان  
علیه السّلام

لبنان، جبَلِ عامِل / حدود سنه ۱۴۲۷ ه.ق



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلى الله على سيدنا أبي القاسم محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على  
أعدائهم أجمعين<sup>١</sup>

ملاکِ حرکتِ در راه امام زمان علیه السّلام

سؤال: [چگونه بفهمیم که طبق سیره و ممشای امام زمان علیه السّلام حرکت می‌کنیم؟]

جواب: انسان می‌تواند خود را محک بزند که

آیا در راه خود صادق است یا کاذب؛ اگر صادق بود

پس بداند که در مسیر امام زمان علیه السّلام حرکت

می‌کند، هرچند که یهودی یا نصرانی باشد! اما اگر

کاذب بود باید بداند که در مسیر خلفای غاصب و

---

<sup>١</sup> لازم به ذکر است از آنجا که این مجلس و ملحقات آن به زبان عربی ایراد شده است، مجمع تحقیق مکتب وحی آن را به فارسی ترجمه نموده است.



ظالم قرار دارد، گرچه شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام باشد! این است منهاج حضرت حجّت علیه السلام.

ولایت امام زمان علیه السلام بر تمام مخلوقات

امام زمان علیه السلام پیشوای تمام جهانیان

است و امام است برای همه و نه فقط برای شیعیان؛

یعنی امام است هم برای مسلمانان - شیعه و سنی -

و هم برای یهود و نصاری! چراکه امام علیه السلام

واسطه [فیض الهی بر جمیع خلایق] است.

تمام این افرادی که می بینید الآن در پارکها و خیابانها راه می روند و سوار ماشین می شوند و... همه تحت عنایت امام علیه السّلام قرار دارند و بدون عنایت و رعایت او حتی یک مگس نمی تواند حرکت کند! این می شود امام زمان علیه السّلام.

پاسخ به شبهات منکرین علم غیب و ولایت تکوینی امام علیه السّلام

درباره کیفیت اراده و تدبیر امام علیه السّلام نظرات بسیاری وجود دارد؛ بعضی از علما می گویند: «امام اصلاً علم غیب ندارد!» بعضی از اینها از دنیا رفته و بعضی هم هنوز حیات دارند. رساله ها و مقالاتی هم نوشته اند که امام علیه السّلام مانند سایر افراد است و حتی نمی داند چه زمانی رحلت می کند، از فردای خویش خبر ندارد و از اینکه فردا یا هفته بعد یا سال بعد چه اتفاقی برای او می افتد بی اطلاع است! یعنی همان گونه که ممکن است به سایر افراد در خواب [یا بیداری] الهاماتی بشود، امام علیه السّلام نیز همان گونه است؛ اگر خدا بخواهد او

---

<sup>۱</sup> به عنوان نمونه رجوع شود به: جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ أعيان الشيعة، سید محسن امین، ج ۱، ص ۹۶؛ الشيعة في الميزان، محمد جواد مغنیه، ص ۴۲ - ۴۵؛ شهید جاوید حسین بن علی علیه السّلام، صالحی نجف آبادی، ص ۴۵۱ - ۴۵۹ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۳۳ - ۵۳۶.

را نسبت به مسئله‌ای آگاه کند، علم پیدا می‌کند و اگر نخواهد، هیچ مطلبی نخواهد دانست! دقیقاً مانند سایر افراد.

این است معرفت اینها نسبت به امام زمان علیه السّلام! می‌گویند: «امیرالمؤمنین و امام حسین مانند سایر افراد هستند و نسبت به موت و شهادت خویش اطلاع ندارند.» بعد تمام عبارات صادره از امام معصوم علیه السّلام را درباره [اخبار از] کیفیت شهادت و مواقف و منازل خود انکار می‌کنند و می‌گویند: «تمام اینها بدون سند است!» و با این تعابیر خود را راحت می‌کنند؛ چون بالأخره انسان می‌تواند با انکار هر چیزی خود را راحت کند!

تمام این مطالب در کتب اهل سنت موجود است<sup>۱</sup> اما مایه تأسّف است که ما شیعیان - الحمدلله! - آنها را انکار می‌کنیم!

من حدود سه یا چهار ماه پیش مقاله‌ای می‌خواندم در باب علم امام علیه السّلام.

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به شرح المواقف، میر سید شریف جرجانی، ج ۶، ص ۲۲.

نویسنده با استناد به آیه: ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ

أَلْغَىٰ بَلَّاسٌ لَّاسٌ تَكَثَّرَتْ مِنْ آلِ خَيْرٍ﴾<sup>۱</sup>

ثابت کرده بود که امام علیه السّلام [علم غیب ندارد]؛

در حالی که این شخص اصلاً نفهمیده معنای آیه

چیست و فهم او در همین حد است.

بعضی دیگر از همین علما و مراجعی که الآن

در حوزه هستند و حیات دارند، می گویند: «امام

مانند سایر افراد ولایت تکوینی ندارد و فقط

خداست که ولایت تکوینی دارد.»<sup>۲</sup> تمام اینها در

حالی است که روایات بسیاری حکایت از این مسئله

می کند! به عنوان نمونه:

در روایتی از امام صادق علیه السّلام آمده

است:

**نَزَلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ.**<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۸. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۸:

«و اگر من این طور بودم که از غیب و پنهان، علم و اطلاع داشتم البته خیر و خوبی را برای خودم زیاد می کردم.»

<sup>۲</sup> رجوع شود به سلسله مباحث امامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ج ۱، ص ۷۹.

<sup>۳</sup> رجوع شود به: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۴۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۸؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ مختصر البصائر، ص ۱۸۸؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۰ - ۶۱۴؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۲۷؛ الكلمات المكنونة، ص ۱۵۸. اسرار ملكوت، ج ۲، ص ۱۲۶:

«ما را از مرتبه ربوبیت و خدایی پایین آورید و حکم مخلوق بر ما بنهید،

## یا اینکه:

نَحْنُ صَانِعُ اللَّهِ وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَانِعُ لَنَا.<sup>۱</sup>

## هم‌چنین امام باقر علیه السلام در روایتی

می‌فرمایند:

خداوند متعال را هفتاد و سه کلمه است (مانند اراده و مشیّت و قدرت پروردگار در عالم تکوین و کیفیت امضا و نزول مشیّت حق در این عوالم) که آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان فقط یکی از این کلمات را در اختیار داشت و به‌وسیله همان توانست خورشید را نگه دارد<sup>۲</sup> یا تخت بلقیس را از بلاد بعیده نزد حضرت سلیمان در یک چشم به هم زدن حاضر کند؛<sup>۳</sup> درحالی‌که هفتاد و دو کلمه از آنها نزد ما اهل‌بیت است!<sup>۴</sup>

## این مسئله چگونه خواهد بود؟! اصلاً انسان

آنگاه هرچه درخور فهم و ادراک شماست (از صفات و ملکات و امور غیر عادی و مسائل عجیبه و غریبه) ما را بدان متّصف کنید.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۸۶؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۸۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۷. با قدری اختلاف در مصادر. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۰:

«ما دست‌پروردگان پروردگارمان هستیم، و مردم پس از این دست‌پروردگان ما هستند.»

<sup>۲</sup> شایان ذکر است در منابع و روایات در دسترس، نام حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام آمده است که دعا کردند و ملائکه خورشید را برگرداندند. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

و در روایاتی نیز راجع به یوشع بن نون چنین جریانی وارد شده است. رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۵. (محقق)

<sup>۳</sup> آیات قرآن هم در این باره آمده است. \* روایاتی نیز داریم که حتی دو نیم کردن ماه با همین کلمه بوده است.

\* سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنْ آلِ كَتَبْنَا أَنَا وَآتَيْنَاكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفًا فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾.

<sup>۴</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، با قدری اختلاف.

نمی‌تواند به آن فکر کند!

این ولایت تکوینی است و این مطالب نیاز به

علم و معرفت و نیاز به درس گرفتن دارد. آن

مرجع‌ی که حتی یک درس از این مسائل نخوانده

است، چگونه می‌تواند در این مطالب فکر کند؟!

چگونه ممکن است؟!

انکار بعضی از ضروریات مکتب تشیع توسط برخی از علما

*انکار ولایت تکوینی امام علیه السلام*

یکی از مراجع قم که حتی رساله‌ عملیه دارد

- اسمش را نمی‌برم - همین چند ماه پیش در مجلس

درس خود گفته بود:

امام ولایت تکوینی ندارد و هیچ ندارد، بلکه او مانند سایر افراد است؛ یعنی

این شخص رساله عملیه و مقلدینی دارد! این

است مسئله.

*انکار قضیه قلم و قرطاس*

متأسفانه در میان خود ما برخی از علما هستند

که بر حسب ظاهر عالم و فقیه هستند اما در حقیقت

هیچ فهم و درایت و معرفتی ندارند. یکی از این افراد

در قم است که الآن هشتاد یا نود سال سن دارد و در

حوزه‌های علمیه، عالم و فقیه به‌شمار می‌رود و امام

جماعت مدرسه فیضیه است. ایشان در کتاب خود

درباره اینکه پیغمبر در حال احتضار فرمودند:

**«ایثونی بدوایه و قرطاس اکتب لکم شیئا لا تَضَلُّوا**

**بعده ابدأ؛** یک دوات و قلمی بیاورید تا برای شما

چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید!» اما

عمر گفت: **«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؛** این مرد هذیان

می‌گوید!»<sup>۱</sup> من با چشم خود دیدم که نوشته است:

چگونه ممکن است عمر چنین حرفی بزند؟! بالأخره عمر یا مسلمان بوده یا غیر مسلمان؛ اگر مسلمان بوده چگونه ممکن است مسلمانی چنین تعبیری به‌کار ببرد و چرا شما این اراجیف را در کتاب‌های خود می‌آورید؟!<sup>۲</sup>

الحمد لله! دست شما درد نکند! یک عالم

---

<sup>۱</sup> کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۲۰؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۲؛ نهج الحق، ص ۳۳۳.

<sup>۲</sup> کشکول زمان (علی پناه اشتهاردی)، ص ۲۹ - ۳۵.

شیعی بعد از ۱۴۰۰ سال می‌آید و این حرف را می‌زند! شخصی که در ظاهر، عالم حوزه‌های علمیه است و درس می‌دهد و فقیه است - حال نمی‌دانم مقلد هم دارد یا نه - اما اصلی از اصول شیعه را با صراحت انکار می‌کند و می‌گوید: «این محال است! یا باید منکر اسلام عمر شویم که این ابداً ممکن نیست! یا باید بگوییم مسلمان است که در این حال چگونه ممکن است مسلمانی بگوید که پیغمبر هذیان می‌گوید؟!»

اولاً: [در خصوص عدم ایمان عمر روایاتی

داریم.]<sup>۱</sup>

ثانیاً: این مسئله در کتاب‌های اهل سنت حتی

بیشتر از شیعه آمده است!<sup>۲</sup> در این حال، این عالم

شیعی بعد از هشتاد سال عمر آن را انکار می‌کند! این

مسئله چیست؟ واقعاً مسخره است!

*انکار زیارت عاشورا و اهانت به تربت سیدالشهدا علیه السلام*

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۲۱۵ و ۲۱۶؛ تقریب المعارف، ص ۲۴۴ و ۲۴۹؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۴۰ و ۴۴۱؛ مهج الدعوات، ص ۳۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۱۱ و ج ۳۰، ص ۴۰۹.

<sup>۲</sup> مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.



شخص دیگری در طهران هست<sup>۱</sup> که مورّخ و محقق در کتب اهل سنت است و تعدادی کتاب نیز دارد. ایشان چون در زیارت عاشورا لعن بر یزید و معاویه آمده است آن را منکر می‌شود و می‌گوید:

«این خلاف وحدت و خلاف تقیّه است!»<sup>۲</sup>

در پاسخ باید گفت: مگر امام علیه السّلام به تو گفته است که زیارت عاشورا را در اینترنت بخوان تا اینکه خلاف وحدت باشد؟! این طور نیست! برو زیارت عاشورا را در منزلت یا در مسجد بخوان! چرا

---

<sup>۱</sup> سید مرتضی عسکری.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع درباره این مطلب به منابع ذیل رجوع شود:

(۱) سایت اطلاع‌رسانی آیه‌الله شیخ نجم‌الدین طوسی، صوت سخنرانی با موضوع: سند زیارت عاشورا و ماجرای مباحثه آیه‌الله طوسی با علامه عسکری و زیر سؤال بردن مبنای علامه عسکری در تشکیک سند زیارت عاشورا. در ضمن این سخنرانی، آیه‌الله طوسی می‌گویند: «آیه‌الله عسکری درباره سند زیارت عاشورا می‌گویند: در رجالش کسانی هستند که آقای خوئی آنها را تضعیف کرده است!»

هم چنین رجوع شود: گفتگوی آیه‌الله طوسی با خبرگزاری مهر، ۱۴۰۰/۶/۲۵، کد خبر: ۵۳۰۶۰۰۸.

(۲) سایت تابناک، برخورد دوگانه با پژوهش دینی در کشور ما (با یادی از علامه سید مرتضی عسکری)، صحبت‌های حجّة‌الإسلام رسول جعفریان، تاریخ انتشار: ۲۲ آذر ۱۳۸۶، کد خبر: ۳۱۷۶.

(۳) سایت کتابخانه مدرسه فقهت، خارج کلام مقارن، استاد حسینی قزوینی، ج ۱، ص ۱۶۱، ۲۰ بهمن ۱۳۹۳، مبحث تعداد صحابه دارای روایت، نقد کتاب «مائة و خمسون صحابی مختلق» اثر علامه عسکری، کد مطلب: ۷۴۸۳. (محقق)

چنین می گوید؟ در حالی که علما می گویند: «زیارت عاشورا از نظر اعتماد و وثوق به آن تالی تلو قرآن است!»<sup>۱</sup> ائمه

علیهم السّلام نیز شیعه را توصیه می کردند که ایام عاشورا و جمعه‌ها و حتی هر روز، این زیارت را بخوانند<sup>۲</sup> و تمام علما هر روز صبح اهتمام به خواندن آن داشتند.<sup>۳</sup> بعد این شخص معمم با نود سال سن زیارت عاشورا را انکار می کند!

هم‌چنین شنیدم ایشان به هند رفته بود تا با برخی از علمای اهل سنت بحث و مناظره کند. آن عالم سنی گفته بود: «شما شیعه‌ها تعصب دارید و متحجّرید!» ایشان گفته بود: «ما در چه مسئله‌ای

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع از سند زیارت عاشورا رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۷۴؛ مصباح المتهدّج، ج ۲، ص ۷۷۲. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر از صحت سند آن رجوع شود به شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۳۳ - ۷۶؛ جرعه‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

<sup>۲</sup> رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۷۴ - ۱۷۶؛ مصباح المتهدّج، ج ۲، ص ۷۷۲ - ۷۸۲.

<sup>۳</sup> مصباح المتهدّج، ج ۲، ص ۷۷۶:

«... قَالَ عَلَمَةٌ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ دَارِكَ فَاَفْعَلْ وَ لَكَ ثَوَابُ جَمِيعِ ذَلِكَ.»»  
ترجمه:

«و اگر توانستی حضرت سیدالشهدا علیه السّلام را هر روز با همین زیارت (عاشورا) از درون خانه خود زیارت نمایی، پس چنین کن که ثواب تمام آن (توسلات و آثار لعن و سلام‌ها) به تو خواهد رسید.» (محقق)

تعصّب داریم؟!» پاسخ داده بود: «شما بر خاک و تربت امام حسین سجده می کنید!» شنیدم که همین عالم شیعی تربت را به زمین انداخته و پا روی آن گذاشته بود! بعد آن عالم سنّی گفته بود: «الحمدلله! بحث تمام شد!» ایشان گفته بود: «برای چه؟» پاسخ داده بود: «می خواستم بینم که تعصّب دارید یا نه؛ ولی الحمدلله دیدم که تعصّب ندارید!» ایشان گفته بود: «خب بیاید تا بحث کنیم!» اما آن عالم سنّی گفته بود: «نه، بحث تمام است! من فقط می خواستم این مسئله را بینم که دیدم.»

بینید معرفت این شخص که از سادات و علمای شیعه و مورّخ و صاحب تألیفات است، به این مقدار است که تربت امام حسین علیه السّلام را به زمین انداخته و زیر پا می گذارد و به این شکل روی آن می ایستد!

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به خبرگزاری حوزه، گفت و گویی متفاوت با علامه عسکری، تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۰۶/۲۷ شمسی.

این شخص به قم آمده و به مدرسه معصومیه  
 رفته بود. شنیدم - و هنوز نوارش را هم دارم - که  
 گفته بود: «زیارت عاشورا به نظر من اصلاً صحت  
 نداشته و غیر معتمد است، زیرا مخالف تقیه است!»  
 و بعد از اینکه دید حوزه علمیه در مقابلش ایستاد و  
 بر او هجومه کرد، گفت: «نه، منظور چنین است و  
 چنان!» ولی من از برخی شاگردان شنیدم که گفته  
 بود: «اینها به من هجوم آوردند و من مجبور شدم که  
 حرفم را پس بگیرم، ولی اعتقاد من همان است که  
 زیارت عاشورا صحیح نیست!»

این یک عالم شیعه است! توجه کردید؟! اینها  
 افرادی هستند که مردم را به سمت امام زمان  
 علیه السلام دعوت می کنند!!

*انکار هجوم به بیت حضرت زهرا سلام الله علیها*

همین طور این شخصی که در لبنان است و  
 لابد شما مطالب او را دیده‌اید. ایشان راجع به اینکه

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتابخانه مدرسه فقهت، خارج کلام مقارن، حسینی  
 قزوینی، ج ۱، ص ۱۶۱، ۲۰ بهمن ۱۳۹۳، مبحث تعداد صحابه دارای  
 روایت، نقد کتاب «مائة و خمسون صحابی مختلق» علامه عسکری، کد  
 مطلب: ۷۴۸۳. در اینجا استاد حسینی قزوینی در ضمن بحث می گوید:  
 «علامه عسکری در پاسخ سؤال طلبه‌ای در مدرسه علمیه معصومیه در سال  
 ۱۳۸۳ شمسی سند زیارت عاشورا را مخدوش دانستند.» (محقق)

عمر به خانه فاطمه زهرا سلام الله عليها آمد و درب خانه را آتش زد و وقتی فهمید فاطمه پشت در است، به در ضربه زد و به او حمله کرد و فرزندی که در شکم آن حضرت بود سقط شد،<sup>۱</sup> گفته بود:

چگونه ممکن است مردی ببیند که همسرش را می‌زنند و ساکت بنشیند و فقط نگاه کند؟!<sup>۲</sup>

ببینید که چگونه با این استدلال اصل قضیه را منکر می‌شود! بعد از مدتی یکی از رجال سعودی گفته بود: «الحمد لله بعد از ۱۴۰۰ سال یک شخص با انصاف آمد و این تهمت‌هایی که به سیدنا عمر می‌زنند را رد کرد!» و همین الآن هم می‌گویند!

هم‌چنین امام جمعه کویت درباره آن شیخ که گفته بود ممکن نیست عمر بگوید: **إِنَّ الرَّجُلَ**

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۵۸۶ و ۵۹۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱ و ۷۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸ و ۴۹.

<sup>۲</sup> قائل به این مطلب سید محمدحسین فضل‌الله از علمای معروف لبنان است. (منبع: سایت آپارات، کتاب الله و عترتی - شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمدحسین فضل‌الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا علیها السلام توسط آیه‌الله فضل‌الله، زمان انتشار: ۷ مارس ۲۰۱۵ م.)

و دیگر گوینده این مطلب آیه‌الله محمدحسین آل‌کاشف‌الغطاء در کتاب جنّة المأوی، ج ۱، ص ۶۲ - ۶۶ می‌باشد.

البته جناب آیه‌الله سید جعفر مرتضی‌عالمی در کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی به شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقق)

**لِيَهْجُرْ**؛ گفته بود: «الحمد لله بعد از ۱۴۰۰ سال یک  
منصف آمد و این تهمت‌ها را برگرداند!» اینها علمای  
ما هستند!

باز بودن راه بحث و گفتگو در سیره و مرام امام زمان علیه السلام

پس انسان باید از کدام عالم تبعیت کند؟! آن  
عالمی انسان را به امام زمان علیه السلام می‌رساند که  
معرفتش نسبت به امام علیه السلام معرفت کامل و  
راهش استوار و از لحاظ استقامت و متانت شخصی  
متین باشد و همان را بگوید که می‌بیند و با قلب و  
وجدان و ضمیرش لمس می‌کند. این همان عالمی  
است که انسان می‌تواند به او تکیه و اعتماد کند؛ این  
همان عالمی است که کلامش منطبق بر مسائل عقلی  
و واقعی و مطالب حق است؛ این همان عالمی است  
که دیگر از بحث و مطالعه و خواندن فرار نمی‌کند!  
وقتی من با بسیاری از این افراد مواجه  
می‌شدم، از این راه فرار می‌کردند! چرا؟ چون  
استدلال و علم ندارند.

اما باب و راه امام علیه السلام برای همه باز  
است و هیچ‌گاه آن را به روی کسی نمی‌بندند. اگر  
در هر زمینه‌ای دیدیم که عالمی یا شخصی می‌گوید:

«نباید دربارهٔ این مسئله صحبت بشود!» بدانیم که در اینجا مشکلی وجود دارد. چرا نباید صحبت بشود؟! راه بحث و گفتگو در هر حالی باز است و راه وصول به امام علیه السّلام همیشه باز است؛ راه امام علیه السّلام راه بحث و عقل و منطق و استدلال و فهم و

تفقه است؛ این است راه امام علیه السّلام! درست شد؟! در حالی که می بینیم راه های دیگر بسته است و در آنها تعصب و تحجّر وجود دارد.

اگر خواستید با کسی بحث کنید ولی او گفت: «این اعتقاد من است و من در این مسئله بحث نمی کنم!» و وقتی به او می گوید: «چرا؟ مسئله چیست؟» می گوید: «بخواید یا نخواهید راه من همین است!» بدانید که تمام این راهها برخلاف راه امام علیه السّلام است. بر این اساس، هر کسی باید اولاً و قبل از مراجعه به دیگری در خود نگاه کند که آیا آمادگی پذیرش هر مطلبی و تفکر در آن را در خود می بیند یا نمی بیند؟ الآن همه ما ادعا می کنیم: «بله، ما آمادگی پذیرش این مسئله و این فکر و نظر و عقیده را داریم!» ولی باید دقیق تر به این مسئله نگاه کنیم؛ چون وقتی انسان در معرض برخی از ملاحظات و تنگناها قرار می گیرد، آنجاست که می بیند نسبت به بعضی از مسائل پذیرش ندارد.

منهاج امام علیه السّلام می گوید: بر هر کسی لازم است در مسیری قدم بگذارد که ابداً هیچ چیزی نتواند آن مسیر را ببندد.



من با بعضی از افراد در عربستان بحث می‌کردم و آنها به قم نیز آمدند. از آنها پرسیدم: «چرا شما چنین می‌گویید؟» گفتند: «این مسئله مربوط به وحدت وجود است و اشتباه است!» گفتم: «اشکالی ندارد، بیایید صحبت کنیم تا ببینیم اشتباه است یا نه!» گفتند: «نه، ما بحث نمی‌کنیم!» گفتم: «چرا بحث نمی‌کنید و در این صورت چرا می‌گویید اشتباه است؟ اگر آن را اشتباه می‌دانید اشکال ندارد، بیایید تا صحبت کنیم و فکر کنیم و به گفتگو بنشینیم.» گفتند: «نه، ما نمی‌توانیم!» گفتم: «اگر نمی‌توانید، [پس چرا می‌گویید اشتباه است]؟! بیایید با هم بنشینیم و بحث کنیم! مگر فرق میان ما چیست؟!»

مناظره مؤلف با برخی از اهل تسنن در مسجدالحرام

یک وقت در مسجدالحرام رو به روی حجر اسماعیل نشسته بودم که یکی از طلبه‌های دانشگاه مدینه که اهل الجزایر بود آمد و شروع کردیم به صحبت کردن. تقریباً دوازده نفری دور ما جمع شدند و حدود یک ساعت و نیم هم صحبت کردیم. در این مدت یکی از این شرطه‌ها مدام می‌آمد و به

اینها می‌گفت: «اینها شیعه هستند، به اینها گوش

ندهید!» من به او گفتم: «چرا چنین می‌گویی؟ تو هم

بیا بنشین و گوش

بده!» ما یک ساعت و نیم نشسته بودیم و این شخص سه بار آمد و رفت و می‌گفت: «متفرّق شوید! متفرّق شوید! این شیعه است و شیعیان جبرئیل را لعن می‌کنند و قرآن را تحریف می‌کنند و چنین و چنان می‌گویند!»

من به این افراد گفتم: «من برای شما بلیط هواپیما می‌گیرم تا با من به ایران بیایید و ببینید که در هر اطاق ما همین قرآن فهد شماس است که می‌خوانیم! من پول بلیط شما را می‌دهم، بیایید و ببینید!» طبعاً اینها را دروغ و اتهام به شیعه به خود مشغول کرده است.

به آنها گفتم: «وقتی من نماز می‌خوانم بیایید و به نحوی پشت سر من بنشینید که من متوجه نشوم تا بعد نگوید تقیّه کرده‌ام! بعد ببینید که آیا در تشهد، جبرئیل امین را لعن می‌کنم و می‌گویم: ”خَانَ الْأَمِينِ! خَانَ الْأَمِينِ!“ یا اینکه می‌گویم: ”السَّلَامُ

عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.“ پس این اتهامات برای

ما باید در تمام مسائل آزاده و اهل تحقیق

باشیم و راه فکر ما در همه زمینها باز باشد و نباید

هیچ یک از این شایعه‌ها راه عقل ما را ببندد؛ این

می‌شود راه امام علیه السلام!

بنابراین بین آن کسی که می‌گفت: «مسئله

۱ «خان‌الأمین» به معنای «جبرئیل امین خیانت کرد» باوری است که برخی از عالمان اهل سنت و وهابیت به شیعیان نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup> به ادعای آنها، شیعیان معتقدند حضرت جبرئیل مأمور رساندن وحی به امیرالمؤمنین علیه السلام بود ولی خیانت کرده و آن را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رساند. برای همین شیعیان در پایان نماز عبارت «خان‌الأمین» را تکرار می‌کنند!<sup>۲</sup>

از نظر عالمان شیعه، این ادعا، تهمت به شیعه است و با انگیزه شبیه‌سازی مذهب شیعه به دین یهود ساخته شده است؛ زیرا گروهی از یهودیان معتقد بودند که جبرئیل مأمور بوده نبوت را در فردی از قوم یهود قرار دهد، اما آن را به فرد دیگری داده است!<sup>۳</sup>

شیعیان ضمن اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را پیامبر نمی‌دانند،<sup>۴</sup> معتقدند جبرئیل علیه السلام معصوم است و خطایی از او سر نمی‌زند.<sup>۵</sup> هم‌چنین شیعیان پس از سلام نماز، سه بار دست‌ها را بالا آورده و در هر بار تکبیر می‌گویند؛ چراکه به فتوای فقیهان شیعه، گفتن سه بار تکبیر پس از سلام نماز مستحب است.<sup>۶</sup> (محقق)

(۱) به عنوان نمونه: العقد الفرید، ابن‌عبدربه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ منهاج السنّة النبویة، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۷ و ۳۲؛ القول المفید، عثیمین، ج ۱، ص ۳۲۱؛ سلسله التفسیر لمصطفی‌العدوی، ج ۲۳، ص ۱۵.

(۲) الریاض الندیة، ابن‌أبی‌العزّ، ج ۴، ص ۵۶۸.

(۳) مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۳، ص ۶۱۱.

(۴) الشافی فی الإمامة، سید مرتضی، ج ۳، ص ۵.

(۵) الاعتقادات فی دین الإمامیة، شیخ صدوق، ص ۹۶.

(۶) المقنعة، شیخ مفید، ص ۱۱۴؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۱۰، ص ۴۰۸.

وحدت وجود خلاف است و من با شما بحث و

مناظره نمی‌کنم» و آن سنی چه فرقی است؟!!

اتمام حجّت مؤلف در مناظره با پرسشی عقلی

در آن بحث بنده تمام آن سنی‌ها را ملزم کردم

و به آنها گفتم: «شما اصلاً عقل و درایت ندارید!»

حدود دوازده نفر بودند و بین آنها نیروهای امنیتی

هم بود و آن طلبه هم کنار من نشسته بود. گفتند:

«چرا ما را به این مسئله متهم می‌کنید؟»

گفتم: «بسیار خب، من کاملاً از تشیع و عقاید

تشیع دست بر می‌دارم و شما هم از تسنن و عقاید

تسنن دست بردارید و هر دوی ما مسیحی می‌شویم!

مشکلی نیست؟ حال امشب و در این ساعت

می‌خواهیم اسلام بیاوریم و مسلمان بشویم. در

مقابل ما عمر و ابوبکر و علی بن ابی طالب حضور

دارند، کتب علی بن ابی طالب هست و کتب عمر و

ابوبکر - که اصلاً کتابی ندارند - هم هست؛ نهج

البلاغه و روایات پیغمبر و سایر روایات هم هست.

هر کدام از ما و شما نه عمر و ابوبکر را دیده‌ایم و نه

علی را دیده‌ایم. حال در همین کتب شما - مانند

فرائد السّمطين، فقه ابن جوزی، ینابیع المودة شیخ  
سلیمان قندوزی، صحیح مسلم، صحیح بخاری و  
تمام کتب دیگر - مطالبی را که در مورد علی بن  
أبی طالب هست وسط می‌گذاریم و مطالبی را که  
درباره عمر هم هست وسط می‌گذاریم؛ اکنون چه  
کسی را انتخاب می‌کنیم؟ علی یا عمر؟ کدام یک؟ من  
اصلاً کتب خودمان را هم مطرح نمی‌کنم!» همه  
ساکت شدند و هیچ‌کدام از این دوازده نفر جوابی  
ندادند!

گفتم: «برای همین است که می‌گویم شما

اصلاً عقل و فهم و درایت ندارید!

من می‌گویم که اگر با این مطالبی که در کتب خودتان دارید بتوانید افضلیت عمر بر علی بن ابی طالب را ثابت کنید، من همین جا در مقابل شما با عمر بیعت می‌کنم!» به همین صراحت به آنها گفتم! گفتم: «بیاید و همین مطالبی را که در کتب شما وجود دارد عرضه کنید و کاری به کتب شیعه هم نداشته باشید، اگر مطالب درباره عمر بالاتر از علی بود، قسم به خدای کعبه من در مقابل همه شما با عمر بیعت می‌کنم!» دقیقاً گفتم: «قسم به خدای کعبه!» ولی تمام آنها ساکت شدند.

به آنها گفتم: «من شما را ملزم کردم و بالأخره از اینجا هم خواهم رفت، ولی بر شماست که در این مسئله فکر کنید.» همه ساکت شدند و سرشان را پایین انداختند. این می‌شود راه امام علیه السّلام!

مناظره یکی از علما با علامه طهرانی راجع به مسائل عرفانی

این مسئله بعینه در میان ما شیعیان نیز وجود دارد. مرحوم والد - رضوان الله علیه - با همین شخصی که زیارت عاشورا را انکار کرده بود، بحث می‌کردند. آن شخص می‌گفت: «تمام مطالب

سلوکی و عرفانی باطل است و اصلاً این مثنوی چه می‌گوید؟! اصلاً مولانا چیزی نمی‌فهمد!»

مرحوم والد کتاب مثنوی را آوردند و در مقابلش گذاشتند و فرمودند: «مقداری بخوانید و شرح دهید!» اصلاً هیچ نمی‌فهمید! چگونه کتابی را که نخوانده‌ای به این اتهامات متهم می‌کنی؟! آیا آن را خوانده‌ای؟!

چرا ما خودمان را شیعه می‌نامیم ولی مانند سنی‌ها عمل می‌کنیم؟! پس فرق ما با آنها چیست؟! واقعاً فرق ما با آنها چیست؟! آیا این راه امام زمان علیه السّلام است؟! اگر این شخصِ مسلمان، جناب مولانا و سایر عرفا در مقابل امام زمان علیه السّلام بایستند و بگویند: «این شخص، شیعه شما و از علمای شیعه است و ما را به این مسائل متهم کرده است!» حضرت چه خواهند گفت؟! خواهند گفت: «باید جواب او را بدهی! چرا به او تهمت می‌زنی?!» بنابراین، راه امام علیه السّلام راه حرّیت و عقل و منطق است در هر مسئله‌ای؛ لذا می‌بینیم راه این افراد، [غیر از راه امام زمان علیه السّلام است]!



الآن بسیاری از افراد می گویند: «انسان نباید فلسفه و عرفان بخواند و مکتب عرفان افراد را گمراه می کند!» چرا گمراه می کند؟ بنده عرفان خوانده‌ام آیا گمراه شده‌ام؟! واقعاً گمراه شده‌ام؟! من مانند شما نماز می خوانم و قرآن می خوانم و مانند شما حج بجا می آورم، چگونه من می شوم گمراه و شما می شوی هدایت شده؟ واقعاً باید از اینها پرسید که کجای این مسئله گمراهی و ضلالت است؟!

حکایاتی از شدت ارادت اهل فلسفه و عرفان به خاندان عصمت و طهارت

علامه طباطبائی - رضوان الله علیه -

اول فیلسوف خاورمیانه و جهان اسلام بود، درحالتی که ولایت ایشان نسبت به ائمه علیهم السّلام از همه این مراجع - چه قبلی ها و چه بعدی ها - بهتر و بالاتر و شریف تر و قوی تر بود! همیشه در هر روز ماه رمضان قبل از افطار به حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به زیارت می رفت و ضریح را می بوسید و بعد به خانه برمی گشت و افطار می کرد! کدام یک از این مراجع این کار را می کنند؟! بعد می گویند ایشان گمراه و گمراه کننده است! آیا

این مفسّر قرآن گمراه و گمراه‌کننده است؟! چطور؟!!

آقا شیخ محمدجواد انصاری

– رضوان الله عليه – یکی از اساتید عرفان پدر ما و

اهل همدان بود. شاید در روح مجرد درباره او

خوانده باشید. <sup>۱</sup> جدّ مادری <sup>۲</sup> ما می گفت:

در معیت ایشان در ایام زمستان به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم. ایشان به شاگردان خود می‌گفت: «من می‌خواهم تنها به زیارت بروم و نمی‌خواهم کسی با من باشد یا پشت‌سرم حرکت کند.»

یک روز با خود گفتم: ایشان همیشه این‌طور می‌گویند، من پشت‌سر ایشان حرکت می‌کنم تا ببینم ایشان چطور زیارت می‌کند!

وقتی ایشان بیرون رفت من نیز پشت‌سر ایشان با فاصله پنجاه متری حرکت کردم تا مرا نبیند. وقتی به فاصله صد متری حرم رسید، دیدم دیوارهای اطراف را بوسید، بعد از پنجاه متر دوباره بوسید و بعد از پنجاه متر دوباره

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۷ – ۵۸.

<sup>۲</sup> مرحوم حجّة الإسلام حاج سید عبدالحسین معین شیرازی رحمة الله عليه. (محقق)

بوسید، تا اینکه به اولین در صحن رسید و آن را نیز بوسید، دوباره به در بعدی رسید و آن را هم بوسید. من حساب کردم تا وقتی به قبر امام علیه السلام رسید، بیست بار در و دیوار را بوسید!

تقابل حوزه نجف با اهل فلسفه و عرفان

بعد می گویند ایشان مخالف ولایت است و صوفی و زندیق و کافر است! **حتی** وقتی ایشان به نجف می روند، آیه الله سید محمود شاهرودی - بالاترین مرجع و صاحب رساله! - در درس خود اعلام می کند: «یک زندیق و صوفی به نجف آمده است و کافر و نجس است!» ببینید، اینها مراجع ما هستند! آخر به چه دلیل چنین می گویی؟! حتی می گویند اگر ایشان به منزل آقا شیخ عباس قوچانی نرفته بود ممکن بود بعضی از افراد متعرض او بشوند و او را کتک بزنند!

همین افراد نیمه شب به منزل آقا سید علی قاضی - رضوان الله علیه - رفتند تا او را به قتل برسانند! این مسائل در احوالات آقای قاضی در کتب آمده است؛ یعنی همین افراد این او باش را تحریک می کردند که به خانه آقای قاضی بروند تا او را به قتل برسانند و حتی یک بار ایشان به شکل معجزآسا از دست یکی از این افراد نجات پیدا کرد! چون فکر

کرد ایشان را کشته است و از منزل خارج شد.<sup>۱</sup>

اینها می‌آمدند افراد را علیه ایشان تحریک

می‌کردند و در نتیجه، این افراد به مسجد می‌رفتند و

ایشان را با سنگ می‌زدند و شیشه‌های مسجد را

می‌شکستند و در حال نماز فرش را از زیر پای ایشان

کشیده و مریدان ایشان را با سنگ می‌زدند!<sup>۲</sup> این طور

با اینها رفتار می‌کردند.

اینها علمای ما هستند! بنده بعضی از این

مسائل را - البته نه به این شکل، بلکه به اجمال - در

کتاب اسرار ملکوت آورده‌ام<sup>۳</sup> که إن شاء الله اگر به

زبان عربی ترجمه

شود خواهید دید که این مسائل به چه نحو بوده

است.<sup>۴</sup>

این [تضییقات] برای چیست؟ چون آنها اهل

عرفان هستند! مگر گناه اهل عرفان چیست؟ آیا

گناهی مرتکب شده‌اند؟! بسیاری از علما و فقهای ما

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به عطش، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

<sup>۲</sup> رجوع شود به عطش، ص ۲۳۰ - ۲۳۲.

<sup>۳</sup> اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۱۷.

<sup>۴</sup> همان، ص ۹۲ - ۱۰۵.

اهل عرفان بوده‌اند، پس چرا مردم را به این شکل در مقابل اهل عرفان تحریک می‌کنید؟! این راه و روش اینهاست.

اما راه و روش امام علیه السّلام راهی است که انسان در مواجهه با مسائل در سینه خود احساس ضیق و تنگی نمی‌کند. این می‌شود راه امام علیه السّلام.

بر این اساس، اگر ما یک عالم دینی را دیدیم که عمامه بر سر و ریش بلندی دارد و چنین و چنان است، امّا به انسان اخم کرده و می‌گوید: «نه، این درست نیست و...!» انسان احساس می‌کند که این عالم می‌خواهد بعضی از راه‌ها را به روی او ببندد! هم‌چنین اگر دید که وقتی با او بحث می‌کند اصلاً قصد پذیرش ندارد، باید شک کند که آیا اصلاً عقل دارد یا ندارد!

صفای باطن در تلقی حقایق، ملاک بودن در راه امام زمان علیه السّلام

بنابراین، می‌توانیم این مسئله را در این عبارت خلاصه کنیم: اگر انسان باطن خود را صاف کند و در نفس خود نسبت به تلقی و پذیرش مطالب

و نسبت به هر چیزی که با آن رو به رو می‌شود، احساسِ صفا و راحتی کند و نسبت به پذیرش آنها ضیق و حَرَجی نبیند، بداند که در راه امام علیه السّلام است.

اما اگر انسان در نفس خود ضیق و حرج نسبت به شخص خاصی احساس کند، مثلاً کسی نزد شما آمده و با شما صحبت می‌کند و می‌گوید: «اصلاً شما نباید پشت سرِ فلان عالم دینی حرف بزنید، چراکه ایشان صدیق و مطهّر و طاهر است و اعمالش چنین و چنان است!» شما نیز بگویید: «من خودم با چشم خود این مسئله را دیده‌ام!» امّا او بگوید: «نه! اگر این مسئله را بگویی تو را خواهیم زد و...!» فوراً باید متوجه بشوید که این برخلاف صدق است.

بنابراین، در راه امام علیه السّلام ضرب و شتم و اتهام و دروغ و ناسزا وجود ندارد، بلکه در تمام زمینه‌ها راهی باز و عقلانی است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: بیایید با من حرف بزنید، بیایید با من بحث و گفتگو و در مسائل جاریه صحبت کنید؛ اگر در رفتارها و اعمال من خطایی دیدید باید به من تذکر بدهید، چراکه من هم فردی مانند سایر افراد هستم! این است راه امام

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۳۵:

«... فَلَاتَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ؛ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي؛ فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارَبِّ غَيْرِهِ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ؛ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالهُدَى، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.» ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۱۱۷:

«... از گفتگوی به حق دست برندارید، و از اظهار حق خودداری نکنید! وقتی با شما مشورت می‌کنم نظریات خود را از روی عدل بیان کنید؛ زیرا من بالاتر از آن نیستم که در وجود خود خطا نکنم؛ و در نفس خود مأمون نیستم مگر اینکه خدا مرا حفظ کند، آن خدایی که مالکیتش بر من بیشتر است از خود من بر من...؛ من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که پروردگاری غیر از او نیست. خداوند بر ما و بر نفوس ما مالکیت دارد، و ما خودمان مالک خود نیستیم؛ او مالک ما است. و خداست که ما را از آن چیزی که در او بودیم بیرون آورده، و به سوی صلاح و رشد قرار داده است؛ و بعد از ضلالت ما را هدایت فرموده، و بعد از کوری ما را بصیرت داده است.»

ولی ما در بعضی از اوقات می بینیم که اگر بگوییم: «فلانی اشتباه می کند» می گویند: «چرا اشتباه می کند؟! ابدأً ممکن نیست که این شخص اشتباه کند!» چرا؟ آیا امام است؟ آیا پیامبر است و خداوند به او وحی می کند؟! می گویند: «ما اینها را نمی فهمیم، اگر یک بار دیگر چنین بگویی تو را می زنیم و در فلان جا قرار می دهیم!» بنابراین فوراً می فهمیم که این راه، راه امام علیه السّلام نیست.

مرحوم والد همیشه می فرمودند:

راه ما برای همه باز است! هر کسی می خواهد بحث کند، بیاید؛ هر کسی



شرط علامه طهرانی برای مناظره با یکی از علمای منتقد

نمی‌دانم این قضیه را سال‌های گذشته نقل

کرده‌ام یا نه. یک روز زمستان یکی از بزرگ‌ترین

علما و مراجع مشهد به منزل مرحوم والد آمد. ایشان

گفت: «من می‌خواهم با شما دربارهٔ مسائل فلسفی و

وحدت وجود و برخی مسائل دیگر گفتگو کنم.»

مرحوم والد فرمودند:

بفرمایید! ما آماده‌ایم؛ ولی با این شرط که این گفتگو و این مباحث ضبط بشود و بعد، از روی نوار پیاده و در حوزه‌های علمیه منتشر گردد.

گفت: «نه، نه، نه!» ایشان (مرحوم والد)

گفتند:

چرا؟ اگر می‌خواهید بحث کنید، من آماده‌ام! چرا ضبط و منتشر نشود؟!<sup>۱</sup>

ایشان دوسال پیش رحلت کردند، خداوند

رحمتشان کند.<sup>۲</sup>

اتفاقاً الآن شما به این مسئله خندیدید، چرا؟

چون فهمیدید که این مسئله برخلاف عقل است.

چرا ایشان نپذیرفت؟ با اینکه ایشان - خدا رحمتش

کند - از فقها و علما و مشهورین و شخصی عابد و

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مطلع انوار، ج ۵، ص ۱۴۸ - ۱۵۱؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ۵۲۳.

<sup>۲</sup> آیه‌الله شیخ حسن علی مروارید که در ۱۹ شعبان ۱۴۲۵ ه.ق رحلت کردند. (محقق)

زاهد بود و ما به همراه مرحوم والد به منزلش  
می رفتیم و او نیز به منزل مرحوم والد می آمد. ولی  
ملاحظه کنید که چطور با این سرعت ما فهمیدیم که  
این راه، راه امام علیه السّلام نیست؛ چراکه راه امام  
علیه السّلام همیشه باز است! بیا با هم بحث کنیم و  
بعد این مطالب را در حوزه های علمیه منتشر کنیم تا  
آنها ببینند و بخوانند؛ بالأخره یا حق با ما است یا با  
شما است! این یک مسئله بدیهی است. لذا این هم  
مانند آن فرد سنی است؛ چه فرقی می کند؟! درست  
است؟ مسئله روشن است.

بر این اساس، ما باید در مطالعات و بحث ها  
و کتاب خواندن ها و در زمینه های علمی خود ببینیم  
که کدام صفحه یا کدام شخص به این روش و به این  
راه نزدیک

است و کدام یک از آن دور است؛ ما کتاب هایش را می خوانیم و می فهمیم که روش و منهاج او خطاست.

طریق امام علیه السّلام طریق معرفت و وصول به توحید

خلاصه سخن آنکه: راه امام علیه السّلام

راهی است که در آن معرفت خداوند است و این راه انسان را به بالاترین مراتب کمال که همان توحید است، می رساند. این راه، راهی است که روایات و آیات قرآن ما را به آن می رساند و تشویق می کند؛<sup>۱</sup> مانند خطبه هایی از نهج البلاغه که در اوصاف متقین آمد<sup>۲</sup> و همچنین روایات دیگری از ائمه علیهم السّلام که انسان را به سوی معرفت خداوند متعال و به سوی توحید و کمال تشویق می کند. این است راه امام علیه السّلام.

لذا هر کس که به این راه نزدیک بود، بر حسب میزان نزدیک بودنش مراتبی دارد؛ و هر کس که از

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵؛ سوره حشر (۵۹) آیه ۱۹؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹؛ در بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۷۶ - ۹۴ مجموعاً ۴۰ روایت؛ و در مطلع انوار، ج ۴، ص ۲۳۴ - ۲۳۶ مجموعاً ۱۹ روایت در زمینه معرفت نفس به نقل از غرر الحکم ذکر شده است. (محقق)

<sup>۲</sup> نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۳ - ۳۰۶.

آن دور بود، بر انسان است که از او دوری کند.

این خلاصه‌ای بود که در جواب این سؤال  
عرض شد و البته بنده کمی مطلب را باز کردم تا  
جوانان و برادران بدانند که هر شخص معمم و عالم  
دینی موافق شریعت نیست.

همان‌طور که عرض کردم: یک عالم دینی  
ولایت تکوینی و علم غیب امام علیه السلام را نفی  
می‌کند، عالم دیگری یکی از اصول اولیه و ابتدائی  
شیعه را کنار گذاشته و اتهامی را که بر عمر وارد است  
نفی می‌کند، یک عالم دیگر صحت زیارت عاشورا  
را انکار کرده و عالم دیگری هم در این کشورها  
- همان‌طور که شما بهتر از من می‌دانید - اصلاً مبانی  
شیعه را منکر می‌شود و از اهل سنت دفاع می‌کند،  
انگار که واقعاً خودشان از اهل سنت هستند و از آنها  
حقوق و مسائلی به ایشان می‌رسد! ظاهراً مسئله

به این شکل است و انسان نمی‌تواند اعمال و تصرفات و سخنان آنها را توجیه کند.

چطور ممکن است که یک عالم شیعی تمامی روایات و همه اصول و عقاید شیعه را انکار کند و زبان به مطالبی باز کند که دشمن از طرح آنها خشنود می‌شود؟! چطور این عالم به خودش اجازه می‌دهد که چنین مطالبی بگوید؟!!

انحصار شناخت امام علیه السلام در مسیر عرفان و توحید

بر این اساس، برای انسان راهی جز مسیر توحید و عرفان و ولایت باقی نمی‌ماند؛ همان‌طور که بنده این مسئله را در کتاب مهر فروزان متذکر شده‌ام که علامه طباطبائی به مرحوم والد - رضوان الله علیهما - می‌فرمودند:

انسان به معرفت امام علیه السلام نمی‌رسد مگر با توحید و عرفان؛ چراکه حقیقت ولایت عبارت است از توحید و کسی که به توحید نرسیده است، به ولایت نیز نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

اما اینها امام علیه السلام را مانند سایر افراد می‌بینند و می‌شناسند؛ همان‌طور که سایر افراد در خیابان‌ها راه می‌روند و حرف می‌زنند و می‌خورند و می‌خوابند، امام علیه السلام نیز یک اعمالی انجام

---

<sup>۱</sup> مهر فروزان، ص ۳۴.

می‌دهد. اینها هیچ معرفتی به کیفیت ولایت و تصرفات امام علیه السّلام ندارند و اصلاً نمی‌دانند چطور انسان می‌تواند به مرتبه‌ای برسد که:

**عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي؛ أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، وَتَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ**

یا در حدیث قدسی دیگر خداوند متعال

می‌فرماید:

**لَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ عَبْدِي إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أَكُونَ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ**

---

<sup>۱</sup> عدّة الداعی، ص ۳۱۰؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵؛ مشارق أنوار اليقين، ص ۱۰۴؛ كلمة الله، سيد حسن شیرازی، ص ۱۴۰. با قدری اختلاف در مصادر. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۳:

«ای بنده من، فقط مرا عبادت نما تا اینکه تو را مثل خود (و یا مثل خود) قرار دهم؛ من به چیزی که اراده‌ام بر خلق آن تعلق گیرد می‌گویم و جود پیدا کن و آن موجود می‌شود؛ تو نیز به هر چه اراده‌ات تعلق بگیرد می‌گویی بوده باش و او خواهد بود!»

این است رسیدن به مرتبه ولایت. کتابها مملو از این روایات و عبارات است، ولی این افراد انگشت در گوش خود کرده تا حق را نشنوند، لذا همه این مطالب را منکر می‌شوند.

شرح حالی از جناب معروف کرخی و بایزید بسطامی

برخی منکر می‌شوند که معروف کرخی از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است، چرا؟ چون ایشان از صوفیه و عرفا بوده است؛ با اینکه در بسیاری از کتابها آمده است که معروف از شاگردان امام رضا علیه السلام بوده و قبلاً مسیحی یا زرتشتی بوده و به دست حضرت شیعه شده است.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۹۰؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۸۱؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱. با قدری اختلاف در مصادر. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۳:

«به طور استمرار بنده من چنانچه در مقام انقیاد برآید و به واسطه اموری که موجب خشنودی و رضایت من است خود را به من نزدیک و مقرب گرداند، آن قدر به من نزدیک خواهد شد تا اینکه منداک و فانی در من شود؛ در این هنگام، من گوش او خواهم بود که با او می‌شنود و چشم او می‌باشم که با آن می‌بیند و زبان او می‌گردد که با آن صحبت می‌کند.»

<sup>۲</sup> طبقات الصوفیة، سلمی، ص ۸۲؛ الرسالة القشیریة، ص ۴۱؛ وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۲۳۱؛ مناقب معروف کرخی و أخباره، ص ۵۱؛ تذکرة لأولیاء، ص ۲۸۱؛ کشف المراد، ص ۲۳۷؛ الباب الحادی عشر، ص ۲۰۴؛ الطرائف، ج ۲، ص ۵۲۰؛ تفسیر المحيط الأعظم، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۰؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۷.

هم‌چنین منکر می‌شوند که بایزید بسطامی از شاگردان امام صادق علیه السّلام بوده است!<sup>۱</sup> الآن قبر بایزید در بسطام در شاهرود بین راه مشهد و طهران معروف است و من هم آن را زیارت کرده‌ام. وقتی که بایزید از مدینه خارج شد، حضرت فرزندشان محمد بن صادق علیهما السّلام را همراه او فرستادند. آنها با هم به بسطام آمدند و محمد، فرزند امام قبل

---

<sup>۱</sup> مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۵۶۴ و ج ۲۳، ص ۴۹؛ کلیات علوم اسلامی، ج ۲، ص ۱۰۵.



از او از دنیا رفت.<sup>۱</sup> بایزید وصیت کرد که وقتی از دنیا می‌رود او را زیر پای محمد بن صادق دفن کنند و الآن بایزید قبرش در صحن و بیرون است و محمد بن صادق قبّه و بارگاه دارد.<sup>۲</sup>

اینها منکر این مسائل می‌شوند، چرا؟! تو که رجالی هستی چرا انکار می‌کنی که معروف از اصحاب امام علیه السّلام بوده است؟ به چه دلیل؟! این تهمت و دروغ است! فردا و روز حساب، در محضر خداوند چه خواهی گفت؟ اگر معروف به تو بگوید: «چرا در کتابت نوشتی که من از اصحاب امام رضا علیه السّلام نیستم؟ آیا صرفاً به خاطر اینکه من از صوفیه هستم، مرا طرد و رد می‌کنی و ارتباط مرا با امام رضا علیه السّلام انکار می‌کنی؟!» چه خواهی گفت؟! این است امانت در کتابت؟ خیر! من این را خیانت در امانت می‌بینم!

---

<sup>۱</sup> روضات الجنّات، خوانساری، ج ۴، ص ۱۵۵.

<sup>۲</sup> رجوع شود به دفتر روشنایی (ترجمه کتاب النور من کلمات اَبی طیفور)، سهلگی بسطامی، ص ۱۰۹ و ۳۴۲ و ۳۴۳؛ اسرار التوحید فی مقامات اَبی سعید، ص ۳۷؛ تذکرة الأولیاء، ص ۱۳۹؛ کشکول بهایی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ الطرائف، ج ۲، ص ۵۲۰؛ کشف المراد، ص ۲۳۷؛ روضات الجنّات، خوانساری، ج ۴، ص ۱۵۴ - ۱۵۸؛ جستجو در تصوّف ایران، ص ۳۶.

همان‌طور که قبلاً خدمت شما عرض کردم:

تاریخ و عقاید شیعه و اعتقادات و دیانت مردم امانتی

است از جانب خداوند متعال در دستان ما و جایز

نیست که در این امانت خیانت کنیم؛ جایز نیست

چیزی را به مسلمین بگوییم که خود قبول نداشته و

بدان معتقد نیستیم! جایز نیست چیزی را به مردم

تحمیل کنیم که برای خود نمی‌پسندیم! این خیانت

است! واللّه این خیانت است! اگر مطلبی را نمی‌دانیم

باید صریحاً بگوییم: «ما در این مسئله علم نداریم!»

کسی که حتی یک ساعت عرفان و فلسفه

نخوانده است چگونه در این مسائل اظهار نظر کرده

و می‌گوید: وحدت وجود باطل است؟! چگونه به

خود اجازه می‌دهد که

در این مسئله صحبت بکند و بگوید: اینها حرام و باطل است؟! چگونه به خود اجازه می‌دهد که در رساله عملیه خود فتوا به نجاست قائلین به وحدت وجود بدهد؟! چطور؟!!

بنده خود یکی از قائلین به وحدت وجود هستم و در کتاب اسرار ملکوت نیز نوشته‌ام: من به وحدت وجود و حتی به وحدت موجود - که بالاتر از وحدت وجود است - قائل هستم!<sup>۱</sup> این یک مبحث فلسفی است؛<sup>۲</sup> بنابراین باید بگویید: بنده که مدرس حوزه علمیه در بالاترین سطوح آن هستم نجس می‌باشم! صریحاً بگویید! چرا نمی‌گویید؟! آیا می‌ترسید؟ نترسید!

حکم منکرین علم غیب و ولایت تکوینی امام علیه السلام

سؤال: ببخشید، حکم کسانی که ولایت امام یا علم غیب امام علیه السلام را منکر می‌شوند چیست؟

---

<sup>۱</sup> العروة الوثقی (المحشی)، سید محمد کاظم یزدی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المعالم الزلفی، عبدالنّبی نجفی عراقی، ص ۳۵۵ - ۳۵۷؛ التنقیح فی شرح العروة الوثقی (انتشارات دارالهادی)، سید ابوالقاسم خویی، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲؛ رساله توضیح المسائل، ناصر مکارم شیرازی، ص ۳۷.

<sup>۲</sup> اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۸.

<sup>۳</sup> رجوع شود به توحید علمی و عینی؛ الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۱ - ۲۳۱؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۶۹ - ۷۳؛ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۲۰.

جواب: طبعاً این شخص نمی‌فهمد و مطلبی

نیست. بنده نمی‌گوییم که چنین فردی اهل جهنم

است و خداوند او را عقاب کرده یا عذاب می‌کند؛

خیر! بلکه فهم او به همین مقدار است.

حرف من این است: هریک از ما و شما باید

از کدام‌یک از این افراد در مسیر خود تبعیت کنیم؟

کسی که فهم او ۱۰ درصد است؟ خیر، باید دنباله‌رو

کسی باشیم که عقل و درایت و معرفت او

۱۰۰ درصد باشد! طبعاً هریک از این افراد به میزان

معرفت خود مراتب خاصی دارند: یکی ۱۰ درصد،

یکی ۱۵ درصد، یکی ۲۰ درصد و...؛ ما نمی‌گوییم

که خداوند اینها را عذاب می‌کند، بلکه عذاب و

مغفرت خدا برای

هر کسی به میزان صدق و کذب او خواهد بود.  
اگر شخصی معاند باشد و در تصرفاتش در  
مسائل نفسانی و شخصی غرض و عناد داشته باشد،  
خداوند او را عقاب می‌کند؛ اما اگر کسی عقاید  
باطلی داشته باشد ولی معاند نباشد، خداوند متعال او  
را عذاب نمی‌کند. این یک مسئله دیگری است.

اما مسئله اساسی این است: آیا ما باید از  
یک‌هم‌چنین شخصی تقلید و تبعیت کنیم یا از  
شخصی که به مراتب عالیه رسیده باشد؟ مقصود ما  
این است.

بی‌اطلاعی و جهل منشأ مخالفت با اهل معرفت

بسیاری از این افراد نسبت به این مسائل  
جاهل هستند؛ مثلاً این شخصی که درباره عمر چنین  
گفته است حتی یک صفحه هم فلسفه نخوانده است!  
اصلاً نمی‌داند وحدت وجود را با هاء «هوّز»  
می‌نویسند یا با حاء «حیّ علی الصلّاة»! اما  
با این وجود وحدت وجود را انکار می‌کند و به  
قائلین آن ناسزا گفته و می‌گوید: «این شخص نجس  
است و انسان باید [در صورت تماس با او] خود را

تطهیر کند و ظرف‌ها و لیوان‌ها و قاشق‌ها را بشوید!»  
واقعاً چگونه قائل به نجاست این افراد می‌شوند  
در حالی که درسی نخوانده‌اند؟!

توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام از علمای گمراه (ت)

در همین علوم جدید، آیا دانشگاه کسی را که  
درس نخوانده است به‌عنوان استاد می‌پذیرد؟! این  
یک مسئله منطقی است، اما با کمال تأسف ما به این  
بلیه گرفتار هستیم؛ افرادی که اصلاً ارتباطی با این  
علوم عالیہ ندارند، دم از این‌گونه مسائل می‌زنند و  
بدون اطلاع و معرفت وارد این عرصه می‌شوند!  
**فَيُضِلُّونَ وَ يُضِلُّونَ**؛ هم خود گمراه می‌شوند و هم  
افراد را به گمراهی می‌کشانند.<sup>۱</sup> پس این راه [حریت

و

۲

<sup>۱</sup> الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۳۵:

«عن خالد بن طلیق، قال: سمعتُ أميرَ المؤمنينَ (عليه السلام) يقول: **”ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً، وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ، أَنَّهُ لَا يَهِيْجُ عَلَيَّ التَّقْوَى زَرْعٌ قَوْمٌ، وَ لَا يَظْمَأُ عَلَيَّ التَّقْوَى سِنَخٌ أَصْلٌ! أَلَا إِنَّ الْخَيْرَ كُلَّ الْخَيْرِ فِي مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ! إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ رَجُلٌ قَمَشَ عِلْمًا مِنْ أَعْمَارِ عَشْوَةٍ وَ أَوْبَاشِ فِتْنَةٍ، فَهُوَ فِي عَمَى عَنِ الْهُدَى** ←

<sup>۲</sup> ← الَّذِي أَتَى مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، وَ ضَالَ عَنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، يَظُنُّ أَنَّ الْحَقَّ فِي صُحْفِهِ، كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، قَدْ ضَلَّ وَ ضَلَّ مَنْ افْتَرَى.

سَمَاهُ رَعَاغُ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْعِلْمِ يَوْمًا سَالِمًا، بَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ غَيْرِ حَاصِلٍ، وَ اسْتَكْتَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ لِلنَّاسِ مُفْتِيًّا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ عَلَى الشُّبُهَاتِ،

# عقل و منطق [ می شود راه و روش امام

علیه السلام<sup>۱</sup>.

**خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ، فَالنَّاسُ مِنْ عِلْمِهِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ. لَا يَعْتَدِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمُ، وَ لَا يَعْضُ عَلَى الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ فَيَعْنَمُ، تَصْرُخُ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ، وَ تَبْكِي مِنْ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ، وَ تُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ الْحَرَامُ، غَيْرُ مَلِيٍّ وَ اللَّهُ بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ، وَ لَا نَادِمٍ عَلَى مَا فَرَطَ مِنْهُ، وَ أَوْلَيْكَ الدِّينَ حَلَّتْ عَلَيْهِمُ النَّيَاحَةُ وَ هُمْ أَحْيَاءُ.**

**فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ نَسَأَلُ بَعْدَكَ وَ عَلَى مَا نَعْتَمِدُ؟ فَقَالَ: «اسْتَفْتِحُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ إِمَامٌ مُشْفِقٌ، وَ هَادٍ مُرْشِدٌ، وَ وَاعِظٌ نَاصِحٌ، وَ دَلِيلٌ يُؤَدِّي إِلَى جَنَّةِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ).»** ترجمه:

«خالد بن طلیق می گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام را که می فرمود: "آنچه را می گویم برعهده من است و تمام آن را ضمانت می گیرم؛ همانا زراعت هیچ قومی با تقوا و پرهیزگاری خشک و زرد نمی گردد و ریشه درختی که بر تقوا (روئیده) است تشنه نمی ماند! آگاه باشید که تمام خیر در آن کسی است که قدر و اندازه خود را بشناسد و در نادانی مرد همین بس که اندازه خود را نداند!

همانا مبعوض ترین خلق خدا نزد خدا کسی است که در علمش ریزه خوار کسی گردد که پرده ها بر فهم و ادراک او انداخته شده و از فرومایگان و گمراهان فتنه ها است، چراکه چنین فردی (هرچند به ظاهر عالم است) از دیدن هدایتی که از سوی پروردگارش آمده کور است و از سنت و ممشای پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم گمراه گشته، چنین می پندارد که حقیقت در کتاب هایی است که در پیش روی اوست، هرگز چنین نیست و قسم به آن خدایی که جان علی بن ابی طالب در دست اوست که او گمراه گشته و هرآینه هر که افتراء ببندد گمراه است!

فرومایگان و عوام الناس، آنان را عالم می نامند درحالی که یک روز کامل (یا یک روز سالم از آمیختگی با جهالت) از عمرش را در علم سپری ننموده است، صبح زود در طلب زیادی آن چیزی می رود که اندکش از بسیارش بهتر است! در میان مردم در منصب فتوا می نشیند و حل ←

<sup>۱</sup> ← شبهات آنان را برایشان ضمانت می کند ولی چون یکی از مبهمات برای او پیش آید از پیش خود فکری پوچ و بی ارزش آماده می سازد پس با وجود آن شبهات بدان (مدرکات بی اساس خود) یقین می کند و سرگردان در وادی جهالت ها حرکت می کند و بر مرکب تاریکی ها سوار می شود! درحالی که مردم از علمش در مانند تار عنکبوتی گرفتارند!

از آنچه نمی داند عذر نمی آورد تا سالم بماند و در علم خود بر یقین چنگ

---

نمی‌زند (و با اتقان و محکم قدم بر نمی‌دارد) تا سودی ببرد؛ اموال ارث از او در فغان و فریادند و از قضاوتش خون‌ها در گریه، نکاح‌های حرام به وسیله او حلال می‌شوند. (آن‌چنان از علم و نور هدایت تهی است که) نمی‌تواند آنچه (از شبهات و معضلات) بر او وارد می‌شود را حل نموده و پاسخ گوید و نه بر تجاوزش از حدّ خویش پشیمان است. و اینان کسانی هستند که رواست که در حالی که زنده هستند بر ایشان (همچون مردگان) نوحه‌سرایی کرد!

در این حال مردی برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، پس ما بعد از تو از که سؤال نماییم و بر چه کسی اعتماد کنیم؟! حضرت فرمود: "از کتاب خدا یاری بخواهید؛ به درستی که کتاب خدا پیشوایی دلسوز است و هدایت‌گر و رساننده‌ای به رشد و صلاح، ناصحی خیرخواه و راهنمایی است که (بندگان را) به بهشت خداوند می‌رساند." (محقق)

لازم به ذکر است که این جلسه در اینجا به پایان رسید و سؤال و جواب‌های ما بعد برگرفته از سایر جلسات لبنان است که توسط مجمع تحقیق مکتب وحی ترجمه شده است. (محقق)



## سؤال و جواب

حقیقت ولایت و وظیفه مؤمن نسبت به آن

سؤال: <sup>۱</sup> ولایت چیست و جایگاه و وظیفه مؤمن نسبت به آن چگونه است؟

معنای ولایت

جواب: ولایت عبارت است از ربط با

خداوند متعال. ولایت یعنی محبت و لوازم محبت؛

هر کسی که دیگری را دوست داشته باشد، می گویند

این ولیّ اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند اولیای

خدا هستند.<sup>۲</sup>

[وقتی یکی رفیق دیگری باشد و محبت میان

آنها زیاد باشد] به او مسائلی را می گوید که به دیگری

نمی گوید، و اگر این رابطه محبت بین آنها بیشتر شود

طبعاً این رفیقش را بر مسائل مخفی و اسرار خودش

مطلع می کند، و اگر باز هم بیشتر شد او را در تمام

مسائل خاصّ خودش و اشتغالاتش شریک می سازد،

و اگر از این حد هم فراتر رفت حتی اختیار او را بر

اختیار خود ترجیح می دهد و اراده او را بر اراده

---

<sup>۱</sup> برگرفته از: سایت مدرسه الوحی، محاضرات جبل عامل، أسئلة و أجوبة -

الرجال، الجلسة ۱.

<sup>۲</sup> سوره انفال (۸) آیه ۳۴: ﴿...إِنَّ أَوْلِيَاءَ وَهَّاءَ إِلَّا آلَ الْمُتَّقِينَ...﴾.

خویش مقدم می‌سازد. رابطه ولایت بین ما و امام  
علیه السلام هم این گونه است.

آیات وارده در این مقام

یکی از آیات قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾<sup>۱</sup>

یا در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

---

<sup>۱</sup> سوره توبه (۹) آیه ۲۴. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۸۲:

«ای رسول ما، بگو به این مردم: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که گرد آورده‌اید و داد و ستدی که بیم ضرر و زیان او را دارید و مسکن‌ها و منزلی که در آن سکنی گزیده‌اید، محبوب‌تر و عزیزتر باشد از خدا و رسول او و جهاد و ستیز با کفار در راه خدا، پس همانا نگران عذاب و قهر پروردگار باشید که دامن گیر شما خواهد شد!»

در این آیه نمی فرماید که مؤمن باید ببیند که آن حکم و قضایی که رسول خدا کرده آیا موافق واقع است یا نه؟ آیا مطابق قوانین اسلامی و اجتماعی است یا خیر؟ به هیچ وجه! بلکه وقتی خدا و پیغمبرش حکمی کرد، اصلاً جایز نیست که دیگر درباره آن فکر کنیم! بنابراین اگر خدا و رسولش به امری حکم کردند، دیگر اختیار و انتخابی برای ما نیست.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۲</sup>

ضرورت تسلیم بودن در قبال ولایت

این آیه عجیب است! یعنی اگر دو نفر به پیغمبر رجوع کردند و پیغمبر بین آنها قضاوت کرد، دیگر اصلاً جایز نیست که فکر کنند پیغمبر چگونه

<sup>۱</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۳۹:

«هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای را نسزد که اختیاری در قبال اختیار خدا و رسول داشته باشد و در امری که از طرف خدا و رسول به او وارد می شود کمترین چون و چرایی داشته باشد.»

<sup>۲</sup> سوره نساء (۴) آیه ۶۵. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵:

«سوگند به پروردگار تو (ای پیامبر) که این مردم ایمان نمی آورند مگر آنکه در مشاجرات و مراعاتی که بین آنها اتفاق می افتد، تو را به عنوان قاضی و حکم قرار دهند، و پس از آنکه حکم کردی، ابداً در دل خود نسبت بدان حکم، گرچه بر علیه ایشان باشد، گرفتگی و ناراحتی نداشته باشند، و به تمام معنی الکلمه تسلیم باشند.»

حکم خواهد کرد؟ بر لَه من است یا بر علیه من؟ نباید  
در نفس خودشان از آنچه پیغمبر حکم می کند هیچ  
حَرَج و ضیقی احساس کنند و به تمام معنی الکلمه  
باید تسلیم باشند. ﴿تَسْلِمًا﴾ یعنی کیفیت این  
تسلیم باید به این شکل باشد. این آیه عجیب است!  
ممکن است شخصی خدمت پیغمبر یا امام  
زمان برسد، فرضاً امام زمان حاضر باشد و در این  
مجلس نشسته باشد و بین ما و شخص دیگری هم  
اختلافی باشد و این را خدمت حضرت عرض کنیم؛  
فکر ما این است که الآن حضرت به نفع ما حکم  
می کند!

آیا تا به حال راجع به این مسئله فکر کرده‌اید؟! این یک مسئله متعارف است، چون هرکدام از متشاکیان که به دادگاه می‌روند، از قاضی می‌خواهند که به نفع آنها حکم کند نه به ضرر آنها؛ همین مسئله نسبت به امام زمان هم هست. ما دوست داریم که حضرت بگوید حق با این سید است و خوشحال می‌شویم و می‌گوییم: دیدید که حرف من صحیح است؟! دیگری هم دوست دارد که حضرت بگوید: حق با آن سید دیگر یا فلان شیخ است!

در صورتی که وقتی مؤمن خدمت امام زمان می‌رسد اصلاً جایز نیست که به این مسئله فکر کند؛ فقط شکایت خود را عرضه می‌کند و تمام! حال یا حضرت به نفع او حکم کند یا بر علیه او! اصلاً نباید به نتیجه قضا و اینکه حضرت چگونه حکم خواهند کرد فکر کند، بلکه باید فقط تبعیت کند. آیه قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَجِدُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ حَرْجًا﴾؛ یعنی اصلاً نباید در نفس خود هیچ حرج و گرفتگی احساس کند و از این حکم حضرت باید به بهترین وجه و با سرور و خوشحالی استقبال کند.

یکی از رفقا - خدا رحمتش کند - که از

شاگردان مرحوم والد و آقا شیخ محمدجواد انصاری

- رضوان الله علیهما - بود، نقل می کرد:

بین من و یکی از تجار بازار در یک مسئله‌ای اختلافی پیش آمد و ما این اختلاف را به دادگاه بردیم. قبل از اینکه به جلسه دادگاه برویم من شب قبل در خواب دیدم که یک منادی به من ندا می‌دهد: «خداوند متعال می‌خواهد تو را در دادگاه محکوم ببیند و حکم بر علیه تو صادر شود!» وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که این قضیه به محکوم شدن من منجر خواهد شد و خوشحال و مسرور بودم. رفتیم به دادگاه و قاضی بر علیه من حکم کرد و من می‌خندیدم! آن شخص گفت: «چرا می‌خندی؟!» گفتم: «مسئله‌ای نیست، حق با توست!» آن شخص خودش گفت: «نه! من می‌دانم که حق با من نیست، چرا می‌خندی?!» گفتم: «در خواب شنیدم که یک منادی این‌طور می‌گوید!»

تسلیم بودن امام حسین علیه السلام در برابر اراده الهی در جریان کربلا

وقتی امام حسین علیه السلام خواستند که از

مدینه بیرون بروند، محمد بن حنفیه و ابن عباس به

حضرت عرض کردند: «چرا می‌خواهی بروی؟!»

حضرت فرمودند: **«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَرَانِي**

**قَتِيلًا؛** خداوند اراده کرده است که مرا کشته ببیند!»

گفتند: «پس چرا این اهل و عیالت را با خودت

می‌بری؟» فرمودند: **«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ أَرَادَ أَنْ يَرَاهُنَّ**

**سَبَّأِيَا؛** خداوند می‌خواهد اینها را نیز اسیر ببیند!»<sup>۱</sup>

یعنی خدا این‌گونه مقدر کرده و تقدیر خدا

این است و ما بر طبق همین راه حرکت می‌کنیم و از

آن استقبال می‌کنیم و خوشحال و مسرور هستیم،

چون این مسئله تقدیر خداوند متعال و مشیت اوست

و ما از خواست و مشیت او استقبال می‌کنیم.

آن شخص هم بعد از اینکه دید این خوشحال

و مسرور است، اعتراف کرد که حق با اوست و

گفت:

این مال برای تو باشد و بیا بگیر، خداوند متعال عالم به امور است و بر هر چیز  
سیطره دارد و همه ما را می‌بیند، اگر حق با توست این مال برای تو باشد!

خب، اگر ما در جامعه این‌گونه باشیم و

مسائل خانوادگی و مسائلی که میان دوستان و رفقا

اتفاق می‌افتد به این شکل باشد و طبق این منهاج که

منهاجی قرآنی است حرکت کنیم، آیا مجالی برای

دعوا و نزاع و دوری و نفرت باقی می‌ماند؟!!

به‌هیچ‌وجه دیگر مجالی نخواهد بود، چه حق با ما

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به اللّهُوف، ص ۶۵؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۶۰.

باشد یا نباشد!

اهمیت پذیرش حکم و قضاوت اولیای الهی و حکایتی در این زمینه

در زمان مرحوم والد نیز بین خود من و بعضی از رفقا مسئله‌ای پیش آمد؛ مرحوم والد مرا و آن شخص را خواستند و عده‌ای هم پیش ایشان بودند. من از اول می‌دانستم که الآن مرحوم والد بر علیه من حکم می‌کنند و آماده بودم، چون قرائن به شکلی بود و همه حاکی از آن بود که من به هر حال محکوم خواهم شد. اخوی ما آقا سید محمد صادق - وفقه الله - هم گفت: «آقا سید محسن، مسئله را که می‌بینی؛ شما حتماً محکوم خواهی بود!» گفتم: «بله، من هم فهمیده‌ام و می‌دانم که مسئله چه خواهد شد!» لذا در آن موقع اصلاً برای من فرقی نمی‌کرد که محکوم باشم یا حاکم، مظلوم باشم یا ظالم؛ به هیچ وجه! چرا؟ چون مسئله به دست کس دیگری بود و او از اولیا بود! بنابراین وقتی مسئله به دست چنین شخصی است و او می‌گوید: «حکم بر علیه توست و حق با آن دیگری است و با تو نیست»



[جای اعتراضی باقی نمی ماند]! درحالی که به اعتقاد من حتی همین الآن حق با من بود؛ چون تمام قرائن و ادله واضح و بین بود و هرکسی که قضیه را می شنید می گفت حق با توست؛ اما با این حال گفتم که اگر حکم بر علیه من هم باشد خواهم پذیرفت! لذا اعتراف کردیم و گفتیم: «حق با شماست و هرچه می خواهید بکنید، بدون [هیچ اعتراضی]!»

*ولایت یعنی تسلیم در برابر امام زمان علیه السلام*

درست؟ پس مسئله ولایت این طور است؛ یعنی انسان باید در مقابل امام زمان علیه السلام این طور عمل کند و حضرت را این طور در مقابل خود ببیند و خودش را در همه اوقات این طور تسلیم حضرت کند.

و این یک مسئله نفسی و درونی است، یعنی لازم است که انسان این مسئله را در درون خود احساس کند؛ یعنی در تمام اوقات گویی امام زمان علیه السلام در کنار اوست و در همه لحظات او را ببیند و در جمیع مسائل رعایت او را بکند! اگر این طور شد مشکل اساساً حل می شود و چیزی باقی نمی ماند.

پس مسئله ولایت این‌گونه است. رابطه ولایتی بین مؤمن و امام علیه السلام این است که مؤمن باید حقیقت امام زمان را در همه احوال بر خودش ترجیح بدهد؛ در تمام مسائل زندگی و احوالات و تعاملات و اشتغالات و روابط اجتماعی و مسائل داخلی! به طوری که اگر خواست حضرت به کیفیت دیگری بود، برای او هیچ اختیار و اراده‌ای باقی نماند. و اگر انسان به مدت یک سال این‌طور با حضرت تعامل کرد، آثار و نتایجش را خواهد فهمید و مشاهده خواهد نمود؛ یعنی به وضوح چگونگی استیلاء و ولایت حضرت را بر خودش و کیفیت دستگیری و مراقبت حضرت را در نفس خویش مشاهده خواهد کرد.

*عدم تفاوت اشراف و احاطه مقام ولایت بین زمان ظهور و غیبت*

مسئله حضرت مسئله غیبت نیست. حضرت الآن در این جلسه حاضر است و از خود ما به ما و از این کلماتی که من دارم به شما القا می‌کنم به ما نزدیک‌تر است! یعنی قبل از اینکه این کلمات از دهان من خارج بشود امام علیه السلام آن را می‌داند؛ قبل از اینکه خارج بشود! قبل از اینکه خارج بشود

تمام آن در صحیفهٔ نفس امام مضبوط و موجود  
است؛ بلکه نسخهٔ اصلیِ آن نزد حضرت است و  
نسخهٔ فتوکی پیش ما است! یعنی تمام

این مسائلی که ما می بینیم - ملاقات با برادران و دوستان و رفقا - از مدت ها قبل نسخه اصلی آن نزد حضرت بوده و بلکه اصلاً برای این مسئله زمانی نیست و مافوق زمان است.

بنابراین حضرت از ما به ما و از افکار ما به ما نزدیک تر است؛ یعنی قبل از اینکه یک فکری به ذهن ما خطور کند، همین فکر اول در نفس امام علیه السّلام بوده و از آنجا به نفس ما خطور می کند. این جایگاه و موقعیت امام علیه السّلام است.

لذا وقتی مسئله به این شکل است تعامل ما با امام و نگاه ما به ایشان چگونه خواهد بود؟ حال که موقعیت امام این است و ولایت او این طور است، این می شود ولایت. پس ولایت عبارت است از شناخت و معرفت امام علیه السّلام به این معرفت، و تسلیم جمیع امور به امام علیه السّلام و ترجیح مصلحت امام بر مصلحت خود و اختیار اراده و خواست امام بر اختیار و خواست خود.

\*\*\*

حقیقت معنای تهیّو و آمادگی برای ظهور

سؤال: <sup>۱</sup> آمادگی برای ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف به چه معناست و وظیفه هر مؤمن تا فرا رسیدن ظهور چیست؟

اهداف ظهور امام زمان علیه السلام

جواب: اول از همه باید ببینیم مقصود از ظهور چیست و هدف و انتظار ما از ظهور امام زمان علیه السلام چه مسئله‌ای است؟ طبیعتاً وقتی حضرت در میان ما ظهور کنند اقدام به انجام کارها و مسائلی می‌کنند؛ مانند تحقق بخشیدن به عدل و عدالت و از بین بردن ظلم و شرک و کفر و آماده کردن جامعه برای وصول هر شخصی به مراتب کمال! اینها چیزهایی است که از ظهور حضرت انتظار می‌رود. بنابراین، حکومت حضرت مانند دیگر حکومت‌ها نخواهد بود؛ بلکه حکومت امام «معصوم» خواهد بود، امامی که از خطا و اشتباه معصوم و مصون است.

رسیدن به کمال هدف از حکومت امام زمان علیه السلام

نتیجه این قیام و این حکومت ایجاد آمادگی در جامعه برای وصول به کمال است؛

---

<sup>۱</sup> برگرفته از: سایت مدرسه الوحی، محاضرات جبل عامل، تفسیر آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾.



یعنی کسی که در این جامعه است اگر در احوال خود تفکر و در اهداف خود تأمل کند و در نفس خود قدرت وصول به بالاترین مراتب کمالی را مشاهده کند و دوست داشته باشد که به این مراتب برسد، نسبت به این مسئله هیچ مانعی پیش روی خود نمی بیند.

همچنین در این جامعه امنیت و اعتماد و اطمینان و آرامش خاطر و... برقرار می شود و در نهایت، محقق ساختن حق و فعلیت بخشیدن به آن با همه جهات و جوانبش در جامعه فقط به دست امام علیه السلام خواهد بود؛ یعنی امنیت و سلامت در جمیع جهات و در همه افراد باید بر جامعه حاکم باشد و معاشرت و مسائل اجتماعی باید بر وفق و مطابق اسلام باشد.

بنابراین، شخصی که دوست دارد امام را در زمان ظهور ببیند، منظورش از این انتظار چیست؟ آیا مقصودش این است که [فقط] امام را ببیند؟ خُب، حضرت را در خواب یا در ظاهر می بیند! حضرت مانند سایر افراد بشر است؛ وزن و کمیّت و کیفیت

خاصی دارد؛ و اگر از ظهور حضرت خواستار  
رسیدن به بعضی از مسائل مادی و عادی باشد، خب  
چرا حضرت ظهور کند!؟

من شنیدم بعضی از افراد می گویند:

اگر امام زمان علیه السلام ظهور کند، کارهایی مانند کارهای ما انجام می دهد و بین  
عمل ما و عمل حضرت و بین اوامر و نواهی ما و اوامر و نواهی حضرت هیچ  
تفاوتی نیست و کاملاً مثل ما عمل می کند!<sup>۱</sup>

آیا واقعاً این طور است؟! یعنی وقتی حضرت  
ظهور می کند مانند سایر افرادی که مشاهده می کنیم  
و مشاهده کردیم بین مردم حکومت خواهند کرد؟!  
یا اینکه نه، به شکل دیگری حکم می کنند! چراکه  
توقع و انتظار از ظهور حضرت این است که موقعیت  
و شرایط برای وصول هر شخصی به بالاترین مراتب  
استعداد و مراتب کمال فراهم گردد.

*امکان دستیابی به کمال در زمان غیبت*

باری، وقتی ما در این مسئله فکر و تأمل کنیم،

می بینیم نسبت به وصول انسان به

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به همین کتاب، ص ۷۷.



مراتب کمال فرقی بین زمان ظهور و غیبت و این  
 زمان و آن زمان وجود ندارد؛ چون هیچ چیزی از امام  
 علیه السّلام غایب نیست! چراکه امام علیه السّلام  
 به واسطه ولایت تکوینی، بر جمیع اشیاء و تمام افعال  
 و اقوال و همه لحظات و تخیلات و تصوّرات ما  
 اشراف و سیطره دارد؛ من که الآن دارم درباره این  
 مسئله صحبت می‌کنم و شما که کلام مرا می‌شنوید،  
 پیش از آنکه شما بشنوید و قبل از اینکه من به این  
 الفاظ سخن بگویم، تمام این مجلس و همه این  
 کلمات و عبارات ابتدائاً در نفس امام علیه السّلام  
 مضبوط است!

*اشراف مقام ولایت بر جمیع مخلوقات*

با ادله عقلیه و نقلیه<sup>۱</sup> و براهین فلسفی ثابت  
 می‌کنیم که در ابتدای امر لازم است که این مسئله در  
 نفس امام بوده باشد و در مرتبه بعد من این کلام را  
 به شما إلقاء می‌کنم و شما این کلام مرا می‌شنوید؛

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳ - ۲۰۵؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)،  
 ص ۳۸۶؛ عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر القمی، ج ۱،  
 ص ۶۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳ و ۶۱۵؛ مصباح المتهدّد، ج ۲،  
 ص ۸۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۹.

این مسئله با ادله عقلیه ثابت است، نه فقط نقلیه.

بنابراین، مهم برای انسان رسیدن به این مطلب است؛ یعنی وصول به نفس ولایت امام علیه السّلام. و از این جهت که چیزی از نفس قدسیه رحمانیه امام علیه السّلام غایب نیست، پس او ناظر بر احوال ما و نفس او مسیطر بر نفوس ما و مُشرف بر افعال و اقوال و افکار ما است.

*ضرورت عمل به وظیفه و تکلیف در زمان غیبت*

بنابراین، شخص نمی‌تواند فقط در انتظار ظهور حضرت بنشیند و دست روی دست بگذارد و هیچ کاری نکند، بلکه باید به وظیفه و تکلیف خود عمل کند؛ زیرا قضیه ظهور عبارت است از تحقق حکومت الهی در جامعه و ایجاد حقیقت عدالت و امنیت و صلح و سلامت به اعلیٰ مرتبه آن و تحقق بستر آماده برای کمال و ارتقای انسان به بالاترین مراتب کمال؛ توقع ما از ظهور امام علیه السّلام همین است و این مسئله در هیچ حکومتی از حکومت‌ها در سطح عالم به این مرتبه و با این حیثیت وجود ندارد. و همه این مطالب مقدمه و وسیله برای وصول انسان به مراتب کمال است و



در این مسئله هیچ فرقی بین ظهور و غیبت نیست و همان طور که ما انتظار این مسئله را در زمان ظهور داریم، همین طور در زمان غیبت هم از نفس مبارک و شریف و قدسی حضرت همین انتظار را داریم. آیا امام علیه السّلام الآن ما را نمی‌بیند و دعاها و خواست ما را نمی‌شنود و از مسائل و حاجات ما بی‌اطلاع است؟ آیا این طور است؟! این از اوضح باطلاات بوده و واقعاً مسئله همین طور است.

بنابراین، انسان نباید تمام فکر و ذکرش این مسئله باشد! بله، انسان باید از خداوند متعال [حضور] در زمان ظهور را بخواهد و ادراک ظهور حضرت را از خدا بطلبد؛ حتی در روایتی از امام صادق علیه السّلام است که حضرت می‌فرماید:

**لو أدركته لخدمته [أيام حياتي]؛<sup>۱</sup>** «اگر زمان ظهور فرزندم را ادراک می‌کردم، هرآینه [تمام عمر] به او خدمت می‌کردم!»

امام صادق علیه السّلام چنین می‌فرماید!

مسئله ظهور، مسئله عجیبی است؛ ولی انسان رند و مؤمن زیرک، خودش را رها نکرده و تمام افکار خود را متمرکز در این مسئله نمی‌کند

---

<sup>۱</sup> الغيبة، نعمانی، ص ۲۴۵.

به نحوی که به چیز دیگری فکر نکند؛ بلکه باید به وظیفه خود پردازد و به اصلاح نفس و افعال خویش مشغول باشد. باید انسان نفس خود را اصلاح کند و عمل خود را خالص کند و اگر عملش را خالص کرد و نفسش را اصلاح کرد به ولایت می‌رسد و دیگر بین ظهور و غیبت تفاوتی وجود نخواهد داشت.

مقصود و منظور از انتظار همین مطلب است و مضمون روایتی از امام باقر علیه السلام است که حضرت می‌فرمایند: «کسی که منتظر ظهور امام زمان باشد و به وظیفه خود عمل کند، در خیمه حضرت و تحت اشراف او خواهد بود؛ چه حضرت ظهور کند یا نکند!»

---

<sup>۱</sup> المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵:

«عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مَيَّةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ، وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَا يَضُرُّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ، وَ مَنْ مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.»

امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴:

«فضیل می‌گوید: از حضرت امام محمدباقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد در حالی که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد، مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد.»

بنابراین، بر ما لازم است که به تکلیف خود  
پردازیم چه امام ظهور کند یا نکند؛ و اگر خداوند بر  
ما منت گذارد و توفیق زیارت و ملاقات حضرت را  
نصیب ما کند، این از بزرگ‌ترین تفضلات و نعمت‌ها  
بر ما است و اگر موفق نگرداند، باز هم ما تحت  
اشراف و ولایت او هستیم و این همان هدف از ظهور  
است.



### نشانه‌ها و علامات ظهور

سؤال: <sup>۱</sup> بسیاری از علمای جلیل‌القدر شیعه می‌گویند که ظهور امام زمان بسیار  
نزدیک است، به طوری که حتی بعضی از آنها وقت خاصّ (یا نقطه خاصّی) را برای ظهور  
حضرتش تعیین می‌کنند و می‌گویند که تمام علامات و نشانه‌های کوچک ظهور حاصل شده  
و فقط علامات و نشانه‌های بزرگ آن که مقارن ظهور حضرت است، باقی مانده است.  
نظر شما در این باره چیست؟

جواب: آنچه از روایات نسبت به ظهور

حضرت حجّت علیه السّلام استفاده می‌شود این  
است که نشانه‌ها و علاماتی وجود دارد که [قبل از  
ظهور] حتماً باید

---

هم‌چنین جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص  
۳۷۱ و ۳۷۲.

<sup>۱</sup> برگرفته از: سایت مدرسه الوحی، محاضرات جبَل عامل، أسئلة و أجوبة -  
الرجال، الجلسة ۳.

تحقق پیدا کند، مانند خروج سفیانی؛<sup>۱</sup> ولی بعضی از علامات ضروری نیست.

*خطای تعیین کنندگان زمان ظهور و تبیین سبب آن*

علی‌کلّ حال این مسئله از مسائل مهم است و نیاز به اشراف کامل از طرف افراد دارد تا بتوانند نسبت به وقت مشخص ظهور اطلاع داشته باشند؛ اما این افرادی که نسبت به ظهور و زمان ظهور ادعا می‌کنند و وقتی را معین می‌کنند، بنده تا الآن صدق و واقعیتی در کلام آنها مشاهده نکرده‌ام و تمام آنها دچار خطای جدی شده‌اند.

حتی بسیاری از مردم و بعضی از بزرگانی که فعلاً در قید حیات هستند و گمانشان بر این بود که چیزهایی می‌دانند و بر مسائل غیبی اشراف دارند، من از آنها در این مورد مسائلی شنیدم ولی همه دچار اشتباه شدند و مطالبشان واقعیت نداشت.

*امکان تغییر در قضا و قدر الهی هنگام تنزل در عالم ماده*

و علت اصلی این مسئله این است که قضا و قدر و مشیّت و اراده خداوند متعال وقتی که از عالم

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۵ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۲ و ۲۶۴ و ۲۷۰.

قضای کلی طلوع می‌کند و در این عالم تنزل پیدا می‌کند، ممکن است با احکام دیگری تصادف و تصادم پیدا کند به طوری که آن حکم ثانی حکم اولی را تحت تأثیر قرار بدهد.

مثلاً قضای الهی به این تعلق گرفته است که این شخص در وقت مشخصی از دنیا برود. از طرفی در نظام عالم، احکام و قوانینی به حسب اراده و مشیت خداوند متعال وجود دارد و این احکام و قوانین موجب می‌شوند که این قضای کلی برگردد و محقق نشود؛ مثل صلۀ رحم و انفاق بر فقرا و ملاحظت به یتیم و عیادت از مریض و خدمت مؤمنین کردن و رفع احتیاج آنها نمودن، که همه اینها از قوانینی هستند که در طول عمر انسان مؤثرند.<sup>۱</sup> به عنوان مثال اگر تقدیر خداوند تعلق گرفته باشد که

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۵۲ و ۱۵۵ و ۱۵۷؛ ج ۴، ص ۲؛ الزهد، ص ۳۸؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۳۷؛ تحف العقول، ص ۳۸۸؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۱۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۴.

هم چنین جهت اطلاع از آثار زیارت و عیادت مؤمنین رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۱۴ - ۲۲۹.

و جهت اطلاع از آثار صدقه در دفع بلا یا رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۷ - ۲.



در این موقعیت و در روز شنبه از دنیا برود، اگر این شخص انفاقی کند، ممکن است که همین انفاق آن تقدیر را برگرداند! و تمام اینها به مشیت خداوند متعال است.

بنابراین، این شخص که از یک سو انفاق می‌کند و از طرف دیگر گناه می‌کند، این گناه موجب تسریع موت او می‌شود و آن انفاق آن را برمی‌گرداند؛ بعد صلهٔ رحم می‌کند و این صلهٔ رحم موجب طول عمر او می‌شود، سپس از او خطایی سر می‌زند و این خطا موجب کوتاهی عمرش می‌شود! پس تمام این مسائل و افعال و اعمالی که ما به آنها اشتغال داریم، اینها با هم تصادم و تضارب پیدا می‌کنند تا اینکه آن قضایی که حتماً باید در این عالم جاری شود، تحقق پیدا کند.

حکایتی از تأخیر مرگ به سبب انفاق

کما اینکه ما در اخبار و تواریخ می‌بینیم که نبیّ خدا، عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه الصلّاة و السّلام روزی فرمودند: «این شخص امروز از دنیا می‌رود!» اما مردم فردا دیدند که این شخص

زنده است و راه می‌رود! رفتند خدمت حضرت عیسی علیه السّلام و عرض کردند: «دیروز فرمودید که این شخص امروز از دنیا می‌رود، ولی الآن زنده است!» حضرت عیسی فرمودند: «حتماً دیروز کاری را انجام داده است!» لذا رفتند و از او پرسیدند، گفت: «وقتی از منزل خارج شدم بر فقیری انفاق کردم.» حضرت عیسی علیه السّلام فرمودند: «همین مسئله سبب تأخیر موت و موجب طول عمر است.»<sup>۱</sup> یعنی مشیّت و اراده خداوند متعال مقدر کرده است که این شخص امروز از دنیا برود، ولیکن به وسیله همین مشیّت، احکام دیگری نیز ایجاد می‌شود که طبعاً با آن تقدیر اول تصادم پیدا می‌کنند. به عنوان مثال این میکروب یا ویروس موجب آثاری در شخص مریض می‌شود، سپس این دوا با این میکروب مقابله می‌کند و مانع تأثیر آن می‌شود؛ ولیکن دوباره به سبب خوردن غذایی خاص، این غذا موجب عدم تأثیر این دوا می‌گردد. علی‌کلّ حال،

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به عدّه الداعی، ص ۶۹.

آن نتیجه‌ای که از مجموع این مسائل حاصل می‌شود، یا سلامت و صحت این شخص است یا مرض و مرگ او؛ یعنی مجموع این احکامی که در این عالم جریان پیدا می‌کند، براساس تصادماتی که در اراده و مشیّت خداوند متعال واقع می‌شود یا موجب مرگ و یا موجب حیات این شخص می‌گردد.

*عدم اطلاع بر مراتب عالم وجود موجب خطا در تعیین زمان ظهور*

بنابراین، در این عالم مراتب مختلف و متفاوتی وجود دارد و همین مسئله علت اشتباه این افراد است؛ کما اینکه می‌بینیم بزرگان از علما در این مسئله دچار خطا می‌گردند.

در عالم وجود مراتب مختلفی وجود دارد: مرتبه اول عالم ماده است که مشهود همه ما است، یعنی همین عالم اجسام و مواد؛ مرتبه بالاتر عالم برزخ است و همین طور مراتب بالاتر تا برسد به عالم قضای کلی. افراد از لحاظ بصیرت و معرفتی که از این مراتب دارند در درجات مختلفی قرار دارند؛ ممکن است شخصی به مرتبه برزخ و ملکوت سفلی رسیده باشد اما به ملکوت علیا دست نیافته باشد، یا

به ملکوت علیا رسیده ولی به مراتب بالاتر مانند لاهوت و جبروت و قضای کلی و مقام اراده حتمی پروردگار نرسیده باشد.

بنابراین، این شخص براساس آن مقدار بصیرت و افق دید و اطلاعی که دارد از مسئله‌ای خبر می‌دهد و چون به ما فوق این عالم نرسیده است، نمی‌تواند از مسائلی که در عالم بالاتر تحقق پیدا می‌کند خبر بدهد. لذا این شخص این عالم را می‌بیند همان‌گونه که ما در خواب و عالم رؤیا می‌بینیم؛ که ممکن است در این رؤیا اشتباه کنیم و ممکن است اشتباه نکنیم؛ ممکن است آنچه می‌بینیم بعداً محقق شود و ممکن است که محقق نشود.

بنابراین آنچه مسلم است این است که اگر شخصی به مرتبه ولایت برسد، از لوازم این مرتبه اشراف کلی بر عالم قضای کلی است؛ مثل امام معصوم علیه السلام یا پیغمبر یا ولی که به مرتبه فناء قطعی و بقاء بعد از فناء رسیده باشد، این شخص اگر به‌طور قطعی و جدی از امری خبر بدهد، حتماً و بدون هیچ شک و شبهه‌ای محقق خواهد شد. ولیکن از آنجایی که این افراد [که از این‌گونه مطالب خبر



این مرتبه نرسیده‌اند، در اکثر اخبارات آنها اشتباه

یافت می‌شود.<sup>۱</sup>



تفسیر روایت: «**لا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ**»

سؤال: <sup>۲</sup> رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «**لا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ**»؛<sup>۳</sup>  
زمین از حجّت خالی نمی‌گردد.» بنابراین مسئله بعد از وفات حضرت صاحب‌الزّمان  
علیه السّلام چگونه خواهد بود؟

جواب: این مسئله یک مسئله پیچیده و محطّ

آراء بین اعلام و بسیاری از افراد بوده است که

چگونه این مسئله را تفسیر و تبیین می‌کنند؟

در بسیاری از روایات آمده است: «**لَوْلَا**

**الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا.**»؛ یا اینکه: «**لَوْ**

**لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ**

«<sup>۴</sup> و اشباه و نظایر این روایات در کتب شیعه بسیار

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر درباره این مطلب رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲،  
ص ۲۱۴ - ۲۲۷.

<sup>۲</sup> برگرفته از: سایت مدرسه الوحی، محاضرات جَبَلِ عَامِلِ، أسئلة و أجوبة -  
الرجال، الجلسة ۵.

<sup>۳</sup> الغيبة، نعمانی، ص ۱۳۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۹.

<sup>۴</sup> جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛  
دلائل الإمامة، ص ۴۳۳ - ۴۳۹؛ بصائر الدّرجات، ج ۱، ص ۴۸۸ و ۴۸۹.  
معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۴۵:

«اگر امام و حجّت نباشد، زمین مردم روی خود را در کام خود فرو می‌برد!»

<sup>۵</sup> جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹ و  
۱۸۰؛ بصائر الدّرجات، ج ۱، ص ۴۸۷ و ۴۸۸. امام شناسی، ج ۴، ص ۲۱۸:

«اگر در روی تمام زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجّت خدا  
خواهد بود!»

است، لذا بسیاری از افراد بر این مسئله اشکال کرده‌اند. قبل از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم چه کسی حجّت خدا بر روی زمین بود؟ هم‌چنین قبل از حضرت آدم علیه السّلام چه کسی حجّت بود؟ یا پس از وفات حضرت حجّت علیه السّلام چه کسی حجّت بر روی زمین خواهد بود؟ یعنی مابه چه قسمی این روایات و احادیث را تفسیر کنیم و مقصود از حجّت چیست؟

بیان دو مسئله در تفسیر حدیث شریف

در این باره ما باید دو مسئله را در نظر بگیریم:

مسئله اول: کیفیت نزول اسماء و صفات الهی در این عالم و جایگاه ائمه

علیهم السّلام

مسئله اول: کیفیت تحقق نظام عالم و نظم و

تدبیر آن است. براساس ادله عقلی و نقلی، خداوند

متعال این عالم و عوالم غیب را به نحوی دقیق و

نظمی عمیق و ظریف خلق نموده است و برای این

نظام دقیق مراتبی هست: مرتبه واحدیت و مراتب

اسماء و صفات و بعد از آن، مراتب افعال و کیفیت

خلق این عالم؛ یعنی خداوند متعال اگر بخواهد

چیزی را خلق نماید آن را به وسیله اسماء عُلّیا و صفات حُسنای خود خلق می کند.

کما اینکه انسان هم اگر بخواهد کاری انجام بدهد به همین کیفیت است؛ یعنی انسان اگر بخواهد بخورد یا تجارت کند یا راه برود یا بخوابد، همه این کارها و همه این مسائل و افعال او از صفات باطنی انسان که خداوند در وجود او به ودیعت گذاشته است نشئت می گیرد؛ مثل صفت شهوت و غضب و میل او به بقاء! لذا هر شخصی دوست دارد و می خواهد که زنده بماند، هر کسی دوست دارد بیشتر زندگی کند و عمر او طولانی تر باشد، هر کسی دوست دارد که بیشتر لذت ببرد، هر کسی دوست دارد که بر سایر افراد استیلا پیدا کند و بر آنها حکومت نماید؛ اینها براساس آن صفاتی است که خداوند متعال آنها را در وجود انسان قرار داده است. همه این صفات به سه صفت برمی گردد: شهوت، غضب، تعقل و تفکر؛ و جمع این صفات موجب تفاوت بین افعال و اعمال جوارحی انسان است.

خداوند متعال، عالم را به واسطه اسماء و



صفات خود خلق می کند و این اسماء سه تاست: حیات و علم و قدرت؛ اما سایر صفات الهی از همین سه اسم منبث شده و نشئت می گیرد، مثل صفت خَلق و رحمت و غضب و قهّاریت و رازقیّت و مُصوّریت.

ما این اسماء و صفات الهی را در آیات قرآن

می بینیم:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي تَلْبَسُ لَهُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾<sup>۱</sup>

بنابراین، خداوند متعال به واسطه این صفات تمام خلایق را از مجردات و مادّیات خلق می کند و اولین چیزی که خداوند به وسیله اسماء خود آفریده است، همان نفس مدیر و مدبّر تامّی است که تمام عوالم غیب و شهادت را در بر دارد و آن همان نفس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه عليهم السّلام است.<sup>۲</sup> پس آن واسطه بین خداوند متعال و عالم خلقت همان اسماء و صفات کبرای

---

<sup>۱</sup> سوره حشر (۵۹) آیه ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۰:

«اوست الله؛ آفریننده و خلقت بخشنده و جان دهنده و صورت زننده و چهره بخشنده است، از برای اوست نیکوترین اسماء.»

<sup>۲</sup> رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۰ - ۲۵ و ج ۲۵، ص ۱ - ۲۵ و ج ۵۴، ص ۱۶۸ - ۱۷۰ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۹۲ - ۲۰۲.

الهی، یعنی نفوس ائمه علیهم السّلام است و آن حضرات - کما اینکه در روایات و زیارت جامعه و بسیاری از زیارات آمده است - واسطه بین خداوند متعال و بین ما و مخلوقات حتی ملائکه هستند.<sup>۱</sup> این مسئله اول.

#### مسئله دوم: حقیقت معنای حجّت

اما مسئله دوم: همان مسئله حجّت است؛ حجّت همان عقل مدیر و مدبّر در جامعه است. همان طور که در خانواده لازم است که شخصی عاقل اداره خانواده را به دست بگیرد و اگر شخص عاقلی در خانواده وجود نداشته باشد، مثلاً پدر و مادر از خانه بیرون بروند و بچه‌ها را در خانه به حال خود بگذارند، خانه را خراب می‌کنند و یا به خود صدمه می‌زنند! یعنی اگر شخص عاقل و عقل مدبّر و منفصلی در این خانه نباشد، این مفسد به بار می‌آید و خراب می‌کنند و یکدیگر را می‌زنند! در جامعه و در تمام دنیا نیز مسئله به همین کیفیت است و لازم

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳ - ۲۰۵؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۸۶؛ عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳ و ۶۱۵؛ مصباح المتهدّد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۹.

است که در آن عقل مدیر و مدبّری وجود داشته باشد. این می‌شود مقصود از حجّت.

بنابراین روایاتی که می‌فرماید: «**لَا تَخْلُو**

**الأرضُ مِنْ حُجَّةٍ؛** زمین از حجّت خالی

نمی‌گردد!» منظور در این روایات امام  
علیه السّلام نیست، بلکه مقصود از حجّت در این  
روایات شخص عاقل و مدیر و مدبّر است؛ چه اینکه  
این عاقل خود امام حیّ علیه السّلام و در میان مجتمع  
باشد، یا اینکه این حجّت بین ما نباشد. به عنوان مثال  
قبل از زمان پیغمبر حجّت چه کسی بود؟ بین زمان  
حضرت عیسی علیه السّلام و زمان پیغمبر اکرم  
تقریباً [بیش از] پانصد سال فاصله بود، در این زمان  
حجّت چه کسی بود؟! در حالی که در این بین نبیّ و  
رسولی نبود و زمان فترت به حساب می‌آمد.

هم‌چنین بین حضرت عیسی و حضرت  
موسی علیهما السّلام تقریباً هزار سال فاصله بود که  
در آن پیغمبری مانند حضرت موسی و عیسی نبود،  
ولی متیقّن اینکه بین حضرت عیسی علیه السّلام و  
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلّم پیغمبری وجود  
نداشت؛<sup>۱</sup> حال در این زمان حجّت چه کسی بود؟!  
هیچ کس! چون پیغمبر اکرم  
صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۳۷.

بعدها متولد شدند.

عقل‌مدیر و مدبّر، منظور از حجّت در روایت

حال مسئله وجود حجّت را بعد از ارتحال

امام زمان علیه السّلام چگونه تفسیر کنیم؟

پاسخ این است: حجّت همان شخص عاقل

و مدیر و ایجادکننده نظم در اجتماع و مردم است!

لذا لازم است که خداوند در قلب و نفس این شخص

آن مصلحت عامّه جامعه و تمام افراد دنیا را القا کند؛

حال ممکن است این شخص حتی به مرتبه ولایت

نرسیده باشد! بله، ممکن است به بعضی از مراتب

ولایت رسیده باشد، ولی نه همه مراتب!

بنابراین، تفسیر این روایت روشن می‌گردد:

اگر امام علیه السّلام باشد او حجّت بین مردم خواهد

بود؛ و اگر امام نبود، افراد دیگر که در مرتبه بعد از

امام علیه السّلام قرار دارند حجّت خواهند بود.

کما اینکه در روایات آمده است که بعد از امام زمان

علیه السّلام فرزندان آن حضرت حکومت را به دست

می‌گیرند و بر مردم

حکومت می‌کنند و حجّت خواهند بود.<sup>۱</sup>

و اگر اینها هم نبودند باز حجّت در میان سایر افراد وجود خواهد داشت؛ کما اینکه قبل از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم این مسئله بود، مانند حضرت عبدالمطلب که از بزرگان و اولیا بوده است<sup>۲</sup> و قبل از حضرت عبدالمطلب نیز پدران پیغمبر اکرم همه دارای این حیثیت بوده‌اند.<sup>۳</sup>

*تفاوت معنای حجّت نسبت به عالم تکوین و تشریح*

لذا به این جهت در این مسئله فرق است؛ یک مسئله کیفیت نظام عالم است که لازم است فقط به واسطه نفوس ائمه علیهم السّلام باشد، یعنی چهارده معصوم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و ائمه علیهم السّلام، که اینها واسطه میان خدا و همه خلایق هستند نسبت به عالم تکوین. اما نسبت به عالم تشریح و عالم تربیت، یعنی

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کمال الدّین، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵ - ۱۴۸.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۴۴۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴.

<sup>۳</sup> رجوع شود به الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۰۰؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۳۹؛ الدرّ المنتور، ج ۵، ص ۹۸.

نسبت به انسان و جامعه انسانی مقصود از حجّت غیر از حجّت تکوینی و حجّت ولایی است، بلکه مقصود از آن قوه عاقله است.

بنابراین، به این بیان اشکال در این مسئله منتفی می‌شود و سؤالی باقی نخواهد ماند. بعد از امام زمان علیه السّلام فرزندان آن حضرت بر مردم و جامعه حکومت خواهند کرد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

مجلس نهم: نقد دیدگاه ظاهری مردم  
نسبت به حقیقت امامت





## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[برخی می گویند: چگونه ممکن است امام  
زمان علیه السّلام که یک طفل [مثلاً پنج ساله بوده  
است، ولایت کبری داشته باشد؟ آخر چگونه  
می شود و این چطور ممکن است!؟]

افکار سطحی و پایین مردم نسبت به حقیقت ولایت

از این جهت که ما با مسئله امامت بیگانه  
هستیم و آشنا نیستیم و نمی فهمیم، خیلی مستغرب  
می شمیریم و این مسئله را که یک طفل پنج ساله،  
یک دفعه بشود صاحب ولایت کبری مستغرب  
می دانیم!

[در دیدگاه ظاهری ما] حتماً باید آن کسی که  
به ولایت کبری می رسد ریشش سفید و تا کجا بلند

شده باشد و ۶۰ یا ۷۰ سالش شده باشد! این حکایت از این می‌کند که ما چقدر در مجاز هستیم و برای ما مرور زمان مطرح است؛ یعنی این قدر افکار ما پست و پایین است و این قدر از حقایق دور هستیم که اگر به همین طفل پنج‌ساله، یک‌دفعه ۵۰ سال اضافه شود، می‌گوییم: «نه، حالا عیب ندارد و اشکال ندارد!»

[این هم] مسئله [سختی] نیست؛ اگر همین زمین یک خُرده تند بگردد و مثلاً ۲۴ ساعت را بکند ۵ دقیقه، یعنی سریع بگردد و یک سال و دو سال و سه سال بشود ۵۰ سال، یک‌دفعه امام زمان می‌شود ۵۵ ساله! [آن موقع] می‌گوییم: «بله، حالا بزرگ شده است!»

و همین‌طور مسئله ولایت را در سنگین‌وزن بودن می‌دانیم؛ مثلاً امام زمان آن

وقتی که به امامت رسید، چند کیلو بود؟ ما که نبودیم، فوق آن ۲۰ کیلو بوده است.

بچه پنج ساله چقدر است؟ قطعاً ۲۰ کیلو هم نمی شود! آیا باید حتماً یک رستم دستانی باشد که ۲۰۰ کیلو [وزن داشته باشد]؟!؟

الآن یک قضیه خنده دار یادم آمد. یک ماه پیش در منزل بودم. طبعاً یک مقداری وزن ما به خاطر مسائل و جریاناتی که طی شده بود، کم شده بود. گفتم: «من الآن بهتر هستم یا آن موقع؟» گفتند: «آن موقع!» گفتم: «چرا؟» گفتند: «هیبتان کم شده است! آن موقع هیبتان بیشتر بود، حالا کم شده است!» گفتم: «بالآخره این هم یک نظریه ای است!»

بینید، ما راجع به امامت چطور فکر می کنیم؟!؟

تمثیل زیبای علامه طهرانی در تبیین دیدگاه احساسی مردم

یک وقت مرحوم آقا خیلی قشنگ این مطلب را در مسجد قائم مطرح می کردند.<sup>۱</sup> وقتی ایشان وارد مسجد می شدند یکی از آن عقب مسجد می گفت:

---

<sup>۱</sup> یادم است ایشان یک شب سه شنبه گفتند، ولی در جلسه غیر مسجد هم یک وقتی فرمودند.

«سلامتی علما صلوات! اللهم صلّ علی محمدٍ و آلِ

محمد!» آن یکی می گفت: «لال از دنیا نروی جمال

پیغمبر را صلوات بفرست!» آن یکی چیز دیگری

می گفت! خلاصه، از این صلوات‌ها بود و

همین طوری که الآن هم هست! بله، آن موقع هم از

این چیزها بود. تا اینکه ایشان می آمدند فاصله‌ای را

طی می کردند و به محراب می رسیدند. ایشان

می فرمودند:

من یک هم‌چنین شخصی هستم: شناسنامه‌ام این است، اسم پدرم این است، وقتی وارد مسجد می‌شویم یکی از آن طرف برای ما صلوات می‌فرستد، یکی از این طرف! بلند می‌شوند، کوچه می‌دهند، تعظیم می‌کنند، بالأخره می‌آیند؛ حالا می‌آییم و نماز می‌خوانیم.

(ایشان عبایشان را کنار زدند و همین‌طور گفتند: حال اگر من فردا عمامه‌ام را کنار گذاشتم، قبا‌یم را کنار گذاشتم، این پیراهن را که می‌بینید تا اینجا است، با یک پیراهن و یک شلوار آمدیم در این مسجد. همه می‌گویند: «عجب! این چرا این‌طوری شد؟!» دیگر نه کسی برای علما صلوات می‌فرستد،

نه ...! درحالی‌که اگر علمی دارم، فرقی نکرده است؛ اگر تقوایی داشته باشیم، همان است؛ سیادت‌مان هم که سر جایش است! قضیه هیچ فرق نکرده است. فقط چه عوض شده است؟ یک متر پارچه آقا جان! فقط یک متر پارچه عوض شده است.

یعنی تمام این صلوات‌ها برای پارچه است!

خیلی [مسئله مهمی] است! باید در این مسئله فکر

کنیم؛ مسئله خیلی عمیقی است!

تمام صلوات‌هایی که مردم برای امثال ما

می‌فرستند فقط برای پارچه است، فقط برای ریش

است، فقط برای نعلین زرد است، به قول آقا فقط

برای هیبت است، فقط برای عبای پشمی است!

همین! فقط برای همین است.

امامت، حقیقتی ورای هر قالب و شکل

امام هم همین است. ما امام را چه می‌دانیم؟

امام آن کسی است که وزن او اقلأً ۸۰ یا ۹۰ کیلو

باشد، یک خُرده با هیبت باشد، یک خرده ریش او

هم [بلند باشد]؛ - بله، امام حسین ریششان خفیف

بود، به عکس امام حسن که [ریششان پُرپشت]

بود. - حالا امام حسین باز هم یک مقداری ریش

داشتند که اقلأً نگویند به این امامت نقص وارد شده

است! حال فرض کنید امام اصلاً ریش نداشت،

---

<sup>۱</sup> کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۲۵؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۴، ص

می‌گوییم: «عجب! آخر مگر می‌شود امام ریش نداشته باشد؟!» یعنی امامت در ریش و پشم است! واقعاً دارم می‌گویم! ما امامت را در پشم می‌دانیم، در استخوان می‌دانیم، در گوشت می‌دانیم، در وزن و وزنه می‌دانیم، در ریش و از این حرف‌ها می‌دانیم. اما وقتی که امام زمان پنج‌ساله باشد، می‌گوییم: «این نمی‌شود امام باشد! بابا برو پی‌کارت! مگر می‌شود بچه پنج‌ساله امام باشد؟!» میزان معرفت ما از امام فقط همین قدر است.

نقد علامه طهرانی به دیدگاه ظاهری مردم نسبت به مسئله امامت

یک دفعه مرحوم آقا در یک جلسه

می‌فرمودند:

ما به امام به چه نحو نگاه می‌کنیم؟ امام باید این‌طور باشد، ابروی کماتی داشته باشد، بینی قلمی داشته باشد، لب‌های کذا داشته باشد، چشمان آهوئی

داشته باشد، اشاره کند ماه تگه‌تگه بشود، از آن طرف خورشید پراکنده بشود، از آن طرف ستارگان بریزند، از آن طرف ملائکه...!

و همین‌طور شروع کردند به گفتن! عبارت

ایشان این بود:

ولی اگر امام آمد در خانه و زن او از خانه بیرونش کرد و آمد کنار خیابان و در کوچه خوابید، می‌گوییم: «عجب! مگر می‌شود این امام باشد؟!»

فرض کنید ما بیاییم ببینیم که زن امام رضا

علیه السلام ایشان را از خانه بیرون کرده است،

– البته برای امام رضا پیش نیامد – امام رضا هم جایی

ندارد برود، رفیقی ندارد یا خانه کسی نیست! مگر

حضرت مسلم نبود؟ حضرت مسلم را در کوفه در

یک خانه راه ندادند! از آن ۳۰ هزار جمعیت، یک نفر

او را راه نداد! <sup>۱</sup> حال اگر به جای حضرت مسلم،

امیرالمؤمنین بود، امام بود، زن او هم از خانه بیرونش

کرده بود؛ هیچ‌جا را ندارد، آمده همین‌جا کنار کوچه

نشسته است! ما می‌گوییم: «عجب! مگر می‌شود این

امام باشد؟! این‌که نتواند از عهده یک زن درآید و

نتواند در خانه‌اش برود، آن وقت می‌خواهد ملکوت

را بگرداند؟! می‌خواهد عالم کذا و همه را

بچرخاند؟!»

حکایتی از دیدگاه سطحی یکی از افراد نسبت به علامه طباطبائی

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به وقعة الطّف، ص ۱۲۶.



یک بنده‌خدایی بود که شوخ بود. بیچاره  
یک خُرده هم مثل اینکه کم داشت! [زمان] علامه  
طباطبائی بود. به او گفتم: «برو پیش ایشان و استفاده  
کن!» گفت:

او آدرس خانه را یادش می‌رود!<sup>۱</sup> در خیابان من را دیده و به من می‌گوید: «کوچه  
فلان کجاست؟» کوچه همین است دیگر! همین‌که خانه‌ات اینجا است. او آدرس خانه  
را بلد نیست، می‌خواهد ملکوتِ سماوات را به من نشان بدهد؟! <sup>۲</sup>

بنده‌خدا یک خُرده کم دارد و الآن هم هست،

خدا حفظش کند. شاید برخی از رفقای حاضر در

مجلس او را بشناسند! حال فرض کنید می‌گوید:

«این امامی که در خانه‌اش نمی‌رود، آن وقت

می‌خواهد همه ما را هدایت کند؟!» اینها همان غربت

امام است؛ غریب بودن امام همین است که ما امام را

نمی‌شناسیم، علم نداریم، معرفت نداریم.

---

<sup>۱</sup> آن موقع علامه یک خُرده نسیان داشت و حالاتش این بود.

## تبیین عبارت علامه طهرانی در باب سیر تکاملی امام علیه السلام

تلمیذ: سؤالی خدمت شما دارم. بنا بر فرمایش حضرت علامه در امام شناسی نسبت به سیر تکاملی امام که می‌فرماید: «باید مجاهده با نفس و عبور از مراتبی بکند»<sup>۱</sup> حال ما کاری به سنّ معینی نداریم، بالأخره این تدریج دلالت بر این می‌کند که مراحل را طی کرده است، ولو برای یک بچه پنج‌ساله! در روایت هم داریم که سعد بن عبدالله اشعری وقتی خدمت امام حسن عسکری می‌رسد، امام زمان صلوات الله علیه روی دامن مبارک پدر نشسته بودند و تویی هم [به دست مبارک آن حضرت بود]؛ پنج‌سال هم کمتر بود که جواب سؤالات را می‌داد! باز بالأخره او هم یک چیزهایی همان زمان‌ها داشته است. آیا این مراحل که باید طی بکند، آن هم با اختیار و مبارزه با نفس، برای [امام زمان علیه السلام در آن سنّ طی شده است]؟

استاد: همان موقع که امام آن کار را می‌کند،

آیا حضرت به او نمی‌گویند: «بیا مال صحیح و سقیم

را از این کیسه‌ها انتخاب کن!»<sup>۲</sup> او در چه مرتبه‌ای

بوده است، آیا می‌فهمیده یا نمی‌فهمیده است؟

تلمیذ: بله.

استاد: خوب چطور می‌توانید با این کار که در

دامن حضرت نشسته بوده است، جمع کنید؟

تلمیذ: این سؤالی بود که قبلاً هم خدمت شما [راجع به] امام جواد و بازی عرض کردیم، فرمودید: «شواکل ائمه فرق می‌کند و حتی شواکل اولیای الهی و پیغمبران هم فرق می‌کند».

استاد: آن بله، بحث شواکل یک مطلب دیگر

است. حضرت در همان حال داشته سیر می‌کرده

است، منتها سیری که امام علیه السلام در همان موقع

می‌کند، مثل سیری است که الآن حضرت عالی در

سنّ ۴۰ سالگی و ۵۰ سالگی کرده‌اید.

<sup>۱</sup> رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۶۵ - ۶۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۶۵؛ دلائل الإمامة، ص ۵۰۶ - ۵۱۷.

تلمیذ: یعنی امام، آن زمان نفس دارد؟

استاد: بله.

تلمیذ: نفس شیطانی دارد؟

استاد: شیطان نیست!

تلمیذ: نفس انسان شیطان است دیگر! او هام و خیالات و... .

استاد: ببینید، شیطان نیست. مسئله تربیت با

مسئله شیطانی بودن دو تاست؛ **«شیطانی اَسْلَمَ**

**بِیدِی!**»<sup>۱</sup> آن امام، آن نفسی که دارد و آن حرکتی که

الآن دارد در آنجا می‌کند، در مقام تکلیف است و

دارد عبور می‌کند و دارد نفسش را می‌سازد؛ منتها ما

برای ساختن این نفس و عبور از این مسائل احتیاج

به ۶۰ سال داریم، اما او در آنجا این مسئله را

شش ساله یا چهارساله انجام می‌دهد. فرقی نیست!

یعنی آن فشاری که باید در ۶۰ سال بیاید، آن فشار

یک‌دفعه در ۴ سال می‌آید.

تلمیذ: اگر این‌طور باشد باید مقامش بالاتر از پدرشان باشد!

استاد: نه، آن خواست خداست. خدا همان را

---

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۱، ص ۶۶:

«روزی حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمودند: "با هریک از افراد

بشر شیطانی است که او را دعوت به گناه می‌کند." عرض کردند: «ای رسول

خدا، آیا در وجود شما هم این شیطان موجود است؟» فرمود: **"بلی، و لکن**

**شیطانی اَسْلَمَ بِیدِی؛** آری! لکن شیطان من به دست من رام شده، و تسلیم

و مُتَقَاد اوامر من گردیده است.»\*

\* صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۳۹؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹. با قدری

اختلاف در مصادر.

در ۴ سال می‌گذارد و پیغمبر را در ۴۰ سال  
می‌گذارد؛ این دیگر دست اوست! ولی باید راه را  
برود ولو یک روز! هیچ فرق نمی‌کند. شما یک  
آمپول را بریزید در سرم، ۴ ساعت در بدن تزریق  
می‌شود؛ یک آمپول را بزنید در رگ به عرض ۱۰ ثانیه  
تزریق می‌کنید! در هر دو حال تزریق شده و در هر  
دو حال اثرش یکی است. منتها آن را در سرم کردید  
و ۴ ساعت طول

کشیده تا سرم قطره قطره در رگ رفته است ولی  
این را همین طور یک دفعه زدید و ۱۰ ثانیه طول  
کشیده است.<sup>۱</sup>

تلمیذ: یعنی این سیر طبیعی که [مرحوم علامه در امام شناسی درباره] امام نسبت به  
وصول به حق فرمودند، هیچ نیازی به مسائل دنیوی نداشته است؟

استاد: نه خیر.

تلمیذ: چون نه ازدواج کرده و نه با کسی ارتباط داشته است!

استاد: اصلاً مسئله نفس به اینها کار ندارد و

مسئله تربیت و تکامل نفس به اینها مربوط نیست.

تلمیذ: پس ما بیخودی معطل هستیم و زن و بچه داریم!

استاد: خدا برای ما و شما این طور قرار داده

است! حالا ناراحت هستید؟ بالأخره از فیض شما  
یک عده مستفیض بشوند.

تلمیذ: شاید کمال آنها مترتب بر وجود شوهر می شود، نه شوهر مترتب بر وجود  
زن؛ از آن طرف هم هست دیگر.

استاد: بله، آن هم هست.

فلسفه عدم ازدواج حضرت مسیح علیه السلام

تلمیذ: چرا در مورد حضرت مسیح می گویند که چون ازدواج نکرد،<sup>۲</sup> از این جنبه  
نقصان دارد؟

استاد: کیفیت حضرت این طور بوده است که

اصلاً نفس آن حضرت نفسی نبوده که به جنبه  
حیوانی بشری تعلق بگیرد. چون انسان حیوان است

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۲۶۸.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۳۷۰؛  
مشكاة الأنوار، ص ۱۲۷.

و نبات است و قوه عاقله. حضرت مسیح جنبه نباتیه  
و جنبه قوه عاقله را داشته، ولی جنبه حیوانیه را  
نداشته است. از این نقطه نظر نمی‌تواند مستجمع  
همه آن اسماء و صفات باشد.

استاد: أحسنت. اگر قابلیت داشت ازدواج هم

می کرد و امکان نداشت نکند. خدا در او این جنبه

تمایل به تولید را قرار نداده و روحش یک هم چنین

حالتی نداشته است.<sup>۱</sup>

مثل اینکه برای خود انسان هم در بعضی از

اوقات اتفاق می افتد که اصلاً هیچ گونه تمایلی ندارد

و اصلاً نمی تواند خودش را در این مرتبه نازل کند

تا اینکه به این مسائل [تمایل] بشود. در بعضی

موارد اصلاً امکانش نیست، در بعضی موارد هم

مشکل است و باید مجاهده با نفس کرد؛ یعنی تنزل

---

<sup>۱</sup> مهر تابان، ص ۴۲۵:

«تلمیذ: آیا عدم ازدواج حضرت مسیح دلیل بر نقصان نیست؟

علامه [طباطبائی]: دلیل بر نقصان نیست، بلکه دلیلی بر روحيّت و نورانيّت

حضرت عیسی بوده است، چون با این نشئه ابداً تماس حاصل نکرد و

ازدواج ننمود و سکنی و خانه نگرفت؛ یک موجودیّت خاصی داشت. ولی

حضرت رسول اکرم جامعیت داشتند، از آثار و خصائص این نشئه

به نحو اوفی برآمدند؛ و بالأخص سنت ازدواج از خصائص رسول الله است.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا

إِلَىٰهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ﴾\*

\* سوره روم (۳۰) آیه ۲۱. مهر تابان، ص ۴۲۶، تعلیقه ۱:

«و از آیات خدا این است که از خود شما برای شما جفت هایی آفریده است

تا در پناه آنان آرامش بگیرید و خداوند بین شما مودّت و رحمت قرار داد،

به درستی که در این جهت نشانه هایی است برای گروهی که تفکر کنند.»

و فکر را آوردن در این مطالب خودش یک نوع مجاهده با نفس است. در بعضی موارد هم امکانش نیست و نمی‌تواند، اصلاً بخواهد یا نخواهد فکر نمی‌آید.

اصلاً حضرت مسیح فکرش نمی‌آمد و دست خودش هم نبود، نه اینکه خدا در اختیارش گذاشته بود. مگر حضرت مسیح عقل ندارد که بیاید آنچه راه اصلح است را رها کند و راه غیر اصلح [را انتخاب] کند؟! او پیغمبر است و پیغمبر، معصوم



است و مقام عصمت دارد.

«نقص داشتن» نه از نظر اینکه ایراد و عیب

دارد، نه! ایراد و عیبی ندارد؛ پیغمبر که ایراد ندارد!

بلکه نسبت به پیغمبر [خاتم] که مقام جامعیت دارد

و نسبت به امت پیغمبر، استجماع همه جوانب

وجودی و کمالات وجودی را ندارد؛ بله، درست

است. حتی نسبت به حضرت موسی هم همین طور!

حضرت موسی هم از حضرت مسیح بالاتر است.

تلمیذ: آن تنزلی که می‌فرمایید مجاهده است، در صورتی است که به آن مکلف باشد و تکلیف باشد؟

استاد: بله. دیگر چاره‌ای ندارد! مسئله این

است:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان \*\*\* قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو<sup>۱</sup>

تلمیذ: استاد، وقتی حضرت مسیح در گهواره می‌گوید: (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ)؛<sup>۲</sup>

همان وقت کتاب به او داده است؟

استاد: بله، همان وقت! همان وقت حضرت

مسیح کتاب را داشت منتها در مقام اجمال بود نه در

مقام تفصیل؛ این حالت را در وجودش احساس

می‌کرد که یک چیزی دارد، اما آن در مقام تفصیلش

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۱۱.

<sup>۲</sup> سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. ترجمه:

«همانا من بنده خاصّ خدایم که مرا کتاب آسمانی عطا فرموده است.»

(محقق)

وقتی آمد که دیگر به شکل معین و مشخص و جزئی جزئی و همین طور مفصل آمد.

می گوید: ﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾<sup>۱</sup>؛ «الآن من

پیغمبر هستم، همین الآن که من در گهواره هستم،

پیغمبر هستم! سؤال کنید از من تا به شما بگویم!

منتها الآن مأمور نیستم، وقت

آن برای موقع مشخص.

واقعاً عجیب است! می گوید: ﴿وَجَعَلَنِي

مُبَارَكًا أَيُّنَّ مَا كُنْتُ﴾<sup>۲</sup>؛ «مرا موجب خیر و برکت

قرار داده است هر کجا می خواهم باشم!»

*تلمیذ: در زمان ظهور ممکن است آن قوای حیوانیت در حضرت مسیح بیاید؟*

استاد: نمی دانم، حالا إن شاء الله ظهور بشود.

[البته در این مورد] مسئله ظهور و غیر ظهور فرقی

نمی کند.

*تلمیذ: به هر حال در آن حد قرار می گیرد و شائیت برای اینکه به مقام استجماع جمیع اسماء و صفات برسد، در او محقق می شود. پس چطور با این فرمایشی که شما کردید، [قابل جمع است]؟*

استاد: نه! نمی شود. شاید همین طور بماند،

دلیلی نیست! اگر قرار بوده بشود، طبعاً همان موقع

می شد. این قدر زنهای خوب همان موقع بودند،

<sup>۱</sup> سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. ترجمه: «و مرا پیامبر قرار داده است.» (محقق)

<sup>۲</sup> سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

چرا نرفت آنها را بگیرد؟! التفات کردید؟ حال ما  
نمی دانیم امام زمان کاری می کند [یا نمی کند]؛ ما که  
خبر نداریم، ما چه می دانیم! ولی به حسب ظاهر نباید  
قضیه فرقی بکند.<sup>۱</sup>



### تفسیر روایت «یَأْتِي بَدِينٍ جَدِيدٍ»

تلمیذ: [آیا در زمان ظهور امام زمان علیه السلام] فقه برداشته می شود یا طریق  
استنباط تغییر پیدا می کند؟ چطور است و بالأخره تحقیق ما تا کجا ادامه دارد؟

استاد: اصل قضیه و اصل مسئله [این است]

که این علوم، علوم آل محمد و علوم دین است؛ منتها  
در کیفیت استنباط حرف است. نه اینکه اگر امام زمان  
بیاید، ظهورات برداشته می شود؛ ظهورات همین  
است، استظهار هم همین است و تفاوتی ندارد.  
اصول ما هم همین است، مدارک مُسْتَنْبَطَةٌ ما هم  
فرقی نمی کند: قرآن و روایات و... است.

تلمیذ: حتی با وجود امام علیه السلام؟

---

<sup>۱</sup> این مجلس در اینجا به اتمام رسیده است. (محقق)

استاد: بله، با وجود امام! منتها در جایی که

برای انسان شبهه باشد طبعاً از امام سؤال می‌کند. اما

در خیلی از مسائل شبهه نیست و دلیل نمی‌شود که

[انسان در هر مسئله‌ای به امام علیه السلام مراجعه

کند. ...]

تلمیذ: منظور از «یأتی بدین جدید»<sup>۱</sup> چیست؟

استاد: مسئله «یأتی بدین جدید» این است

که امام علیه السلام بعضی از مسائلی که در زمان

رسول خدا داریم نسخ شده است را احیاء می‌کند؛

مثلاً مسئله ارث بر اساس اخوت دینی در زمان رسول

خدا بود و نسخ شد،<sup>۲</sup> این مسئله [در زمان ظهور]

<sup>۱</sup> الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۱:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَطَاءٍ الْمَكِّيُّ عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ، يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ كَيْفَ سِيرَتُهُ؟ فَقَالَ: «يَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً.»»

همان، ص ۲۳۴:

«عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: «لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ...» ثُمَّ قَالَ: «يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قِضَاءٍ جَدِيدٍ...»»

همان، ص ۲۵۵:

«... وَ قَالَ [أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا خَرَجَ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قِضَاءٍ جَدِيدٍ...»»

كفاية الأثر، ص ۱۱:

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ يَهُودِيُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُقَالُ لَهُ: نَعْتَلُ. فَقَالَ: ... فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «... وَ إِنَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يُرَى وَ يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَأْذُنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَ يُجَدِّدُ الدِّينَ...»»

<sup>۲</sup> الفصول المختارة، ص ۱۷۴؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۲۵ و ۳۴۵؛ هداية

می آید و داریم که حضرت ارث را براساس

اخوت دینی قرار می دهند.<sup>۱</sup>

یا راجع به وجوب صلاة لیل هم احتمال آن

هست که حضرت دوباره آن را احیاء کنند. مسئله

ملکیت و کیفیت ارتباطات با اشخاص هم تغییر پیدا

می کند. این مربوط به مسائل کلی است.

کتاب جدید هم این است که حضرت آن

قرآنی را که وحی شده و به خط و املائی

امیرالمؤمنین و مُذیل به تزییلاتی از آن حضرت بود

و حواشی و تزییلاتی داشت و شأن نزولاتی بیان

شده بود، حضرت همان قرآن را می آورد منتشر

می کند.<sup>۲</sup>

و از طرف دیگر بالأخره این فتاوی عجیب و

غریب و این مسائلی که مخصوصاً در این دوره زمانه

آمده است، همه را عوض می کند.<sup>۳</sup> الآن کم کم دارد

---

الأمة، ج ۸، ص ۳۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۶۵.

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۱، ص ۱۶۹؛ دلائل الإمامة، ص ۴۸۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۶۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۲۰۵.

<sup>۳</sup> تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۵۴.

«... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَائِمِ عَجَلَ اللَّهُ فَرَجَهُ: إِذَا قَامَ بِأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ؟ فَقَالَ: «بِسِيرَةِ مَا سَارَ

## اصلاً دین برمی گردد!

تلمیذ: قرآنی که در آن زمان داشتند آیا از حیث تعداد آیات و آن مطالبی که نسبت به شأن نزول و زمان نزول و مکان نزول داشت با این قرآن متفاوت و غیر از

---

به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامَ. “ قُلْتُ: وَ مَا كَانَتْ سِيرَةُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: “أَبْطَلَ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَاسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ، وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ يُبْطِلُ مَا كَانَ فِي الْهُدْنَةِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ يَسْتَقْبِلُ بِهِمُ الْعَدْلَ. “

... عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ بِيَّاعِ الْأَنْمَاطِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَسَأَلَهُ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ: أَيْسِرُ الْقَائِمِ بِخِلَافِ سِيرَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: “نَعَمْ، وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ بِالْمَنْ وَ الْكُفِّ، لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ شِيعَتَهُ سَيُظْهَرُ عَلَيْهِمْ؛ وَ إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ سَارَ فِيهِمْ بِالسَّيْفِ وَ السَّبْيِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ شِيعَتَهُ لَمْ يُظْهَرَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا. “»

استاد: خیر.

تلمیذ: هیچ تفاوتی نداشت؟

استاد: تفاوت از این نظر ندارد؛ آن قرآن فقط

از نظر ترتیب تفاوت داشت.

تلمیذ: آن [تفاوت] چه تأثیری در [معنای قرآن دارد]؟

استاد: خیلی عجیب است! الآن یک آیه را

شما بغل یک آیه دیگر بگذارید، یک معنا را

می فهمید؛ اما این نصف آیه، یک جای دیگر و در

یک سوره دیگر رفته است!

تلمیذ: غیر از آنچه که علامه طباطبائی می فرمایند،<sup>۱</sup> باز هم داریم؟

استاد: بله، [فقط] آن نیست.<sup>۲</sup>

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

---

<sup>۱</sup> مهر تابان، ص ۴۱۰ - ۴۱۸.

<sup>۲</sup> نرم افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اصول، جلسه ۳۵۹.





مجلس دهم: تبیین امامت و ولایت امام  
زمان علیه السلام از منظر نقل و عقل

قم المقدّسة

(جلسه صد و نود و چهارم درس خارج اصول

فقه)



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

### تواتر روایات وارده در باب مهدویّت

تلمیذ: [درباره امام زمان علیه السّلام] سوالات بسیاری وجود دارد مثل اینکه: چگونه است که روایات درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و ولادت ایشان و اینکه فرزند امام عسکری علیه السّلام است زیاد نیست و شاید از ده روایت هم تجاوز نکند، در حالی که این مسئله از اعتقادات است؟

اسامی کتب اهل تسنن درباره حضرت مهدی علیه السّلام (ت)

استاد: درست است که مسئله از اعتقادات

است، ولی اینگونه نیست که روایات کم باشد.

عجیب است که ما می بینیم این روایات نزد اهل سنت

حتی بیشتر از شیعه است!<sup>۲</sup> روایاتی حتی قبل از

---

<sup>۱</sup> لازم به ذکر است از آنجا که بخش هایی از این جلسه به زبان عربی بین استاد و تلمیذ ردّ و بدل شده است، مجمع تحقیق مکتب وحی آن قسمت ها را به فارسی ترجمه نموده است. (محقق)

<sup>۲</sup> برخی از کتب اهل تسنن که به طور اختصاصی درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه تألیف شده است، عبارت اند از:

البرهان فی علامات مهدی آخر الزّمان، متقی هندی؛ البیان فی أخبار صاحب الزّمان، گنجی شافعی؛ عقد الدرر فی أخبار المنتظر، مقدسی؛ العرف الوردی

ولادت ایشان و در زمان امام رضا علیه السلام درباره

آن

حضرت موجود است و از بسیاری از ائمه  
علیهم السلام نیز روایت شده است. مثلاً داریم که  
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جابر  
صحبت می کردند و جابر اسامی ائمه اثنی عشر را  
شنیده است! حضرت می فرماید:

«[ثُمَّ الْقَائِمُ] اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي؛<sup>۱</sup> آخرین از آنها، نام او نام من و کنیه

---

فی أخبار المهديّ، سيوطي؛ القول المختصر في علامات المهديّ المنتظر،  
ابن حجر هيثمي؛ المهديّ حقيقة لا خرافة، محمد بن احمد بن اسماعيل .  
کتبی هم از اهل سنت که به طور ضمنی درباره امام زمان  
عجل الله تعالی فرجه باب یا فصلی را اختصاص داده اند، عبارت اند از:

←

۱ ← المصنّف، صنعاني، ج ۱۱، باب المهديّ، ص ۳۷۱ - ۳۷۴؛ المصنّف،  
ابن أبي شيبة، ج ۸، ص ۵۹۰ - ۶۷۹؛ سنن ابن ماجة، ج ۲، باب خروج  
المهديّ، ص ۱۳۶۶ - ۱۳۶۸؛ سنن أبي داود، ج ۲، كتاب المهديّ، ص  
۳۰۹ - ۳۱۱؛ سنن الترمذی، ج ۳، باب ما جاء في المهديّ، ص ۳۴۳؛ صحيح  
ابن حبان، ج ۱۵، الإخبار عن خروج المهديّ، ص ۲۳۶ - ۲۳۹؛ المستدرک  
على الصحیحين، حاکم نیشابوری، ج ۴، كتاب الفتن، ص ۴۱۸ - ۵۵۸؛  
الفتن، نعیم بن حمّاد، ص ۲۲۶ - ۲۹۰؛ مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول  
عليهم السلام، محمد بن طلحة شافعی، الباب الثاني عشر فی الإمام أبي القاسم  
المهديّ عليه السلام، ص ۴۷۹ - ۴۹۰؛ تذكرة الخواص من الأمة بذكر  
خصائص الأئمة، سبط بن جوزی، فصل فی ذكر الحجّة المهديّ، ص ۳۲۵ و  
۳۲۶؛ فرائد السّمطين، جوینی، ج ۲، كتاب الفتن، باب ۶۱، ص ۳۱۰ - ۳۴۲؛  
المنار المنيف فی الصحیح و الضعیف، ابن قیّم جوزیه، فصل پنجاهم، ص  
۱۴۰ - ۱۵۶؛ الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن صبّاح مالکی، ج ۲، الفصل  
الثاني عشر فی ذكر أبي القاسم محمد الحجّة الخلف الصّالح، ص  
۱۰۹۵ - ۱۱۳۶؛ الأئمة الإثنا عشر، ابن طولون، باب ۱۲: الحجّة المهديّ، ص  
۱۱۵ - ۱۲۲؛ أخبار الدّول و آثار الأول فی التاريخ، قرمانی، ج ۱، الباب

## و روایات دیگر<sup>۱</sup>.

اسامی کتب علمای شیعه درباره حضرت مهدی علیه السلام (ت)

### صدها روایت نزد اهل سنت و شیعه<sup>۲</sup> درباره

الثالث، الفصل الحادی عشر فی ذکر أبی القاسم محمد الحجّة الخلف الصّالح، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ ینابیع المودّة لذوی القربی، قندوزی، ج ۳، باب ۷۱ - ۸۶، ص ۲۳۵ - ۳۴۸؛ نور الأبصار فی مناقب آل بیت النّبی المختار صلی الله علیه وآله و سلّم، شبلینجی، الباب الثانی، فصل فی ذکر مناقب محمد بن الحسن الخالص، ص ۳۴۲ - ۳۴۹.

اما سایر کتب از اهل تسنّن که به صورت پراکنده درباره امام زمان علیه السلام روایاتی را ذکر کرده‌اند، بیش از آن است که در این مقال بگنجد؛ کتاب پرتوی از سیمای مهدویّت در قرآن و حدیث، تألیف خیرالله مردانی، در فصل هشتم، حدود ۲۴۹ کتاب از عامّه را که پیرامون این مطلب روایت نقل کرده‌اند ذکر می‌نماید. (محقق)

ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۹.

هم‌چنین رجوع شود به کفایة الأثر، ص ۵۳ و ۵۴ و ۶۶ و ۶۷؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۸۲.

<sup>۱</sup> رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی؛ الغیبة، نعمانی؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ۵۲ و ۵۳.

<sup>۲</sup> بعضی از کتب تشیّع در این زمینه بدین شرح است:

أربع رسالات فی الغیبة، شیخ مفید؛ الفصول العشرة فی الغیبة، شیخ مفید؛ الغیبة، شیخ طوسی؛ الغیبة، نعمانی؛ سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزّمان عجلّ الله فرجه، نیلی نجفی؛ منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجّة علیه السلام، نیلی نجفی؛ إلیزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب عجلّ الله فرجه، یزدی حائری؛ العبقریّ الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزّمان عجلّ الله فرجه، نهاوندی؛ مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم علیه السلام، موسوی اصفهانی؛ نجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب، محدث نوری؛ موسوعة الإمام المهدي عجلّ الله فرجه، سید محمد صدر؛ كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار، محدث نوری؛ كشف التعمية فی حکم التسمية، شیخ حرّ عاملی؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، جاسم محمد حسین؛ دانشنامه امام مهدی عجلّ الله تعالی فرجه الشریف، محمدی ری شهری؛ منتخب الأثر فی أحوال الإمام الثانی عشر عجلّ الله فرجه، صافی گلپایگانی. (محقق)

وجود حضرت مهدی و ولادت ایشان آمده است و  
این مسئله از متواترات است!<sup>۱</sup> چگونه می‌گویید ده  
روایت؟! آیا شما روایات را بررسی کرده‌اید؟!

تلمیذ: خیر، من فقط اشکال را نقل می‌کنم.

اعتقاد و تصریح شیعه و اهل سنت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

استاد: این طور نیست، صدها روایت

در این باره از شیعه و اهل سنت وجود دارد.

---

<sup>۱</sup> تواتر احادیث در موضوع مهدویت، امری مورد قبول و مسلم در نزد شیعه و عامه است؛ از جمله علمای عامه که به این ویژگی اعتراف کرده‌اند عبارتند از:

برزنجی در الإشاعة لأشراط الساعة، ص ۸۷؛ ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقة، ص ۱۶۲ - ۱۶۷؛ غماری حسنی در إبراز الوهم المکنون، ص ۴۳۵ - ۴۳۷؛ سیوطی در العرف الوردی، ص ۴۱ - ۴۴. (محقق)

حتی فضل بن شاذان که در زمان امام رضا بوده، کتابی درباره غیبت نوشته است به نام: الغیبة.<sup>۱</sup> یعنی ایشان حدود صد سال قبل از ولادت امام زمان درباره آن حضرت کتاب نوشته است! اتفاقاً این روایات بالنسبه به سایر مسائل از قوی‌ترین و مؤکدترین متواترات است و از اخبار شاذّ یا آحاد و حتی مستفیض نیست. یعنی این مسئله حتی نزد اهل سنت روشن است و اعتقاد دارند که لا محاله امام مهدی ظهور خواهد نمود؛<sup>۲</sup> حال یا اینکه در این زمان متولد می‌شود، یا اینکه از قبل متولد شده و غیبت نموده و بعداً ظهور می‌کند.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> این کتاب همان إثبات الرجعة معروف به الغیبة می‌باشد. رجوع شود به رجال النجاشی، ص ۳۰۷. (محقق)

<sup>۲</sup> مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۰۶؛ ج ۵، ص ۸۷ - ۱۰۸؛ سنن أبی داود، ج ۲، ص ۳۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ ج ۴، ص ۵۰۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۳؛ عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۷۴؛ مسند أبی داود الطیالسی، ص ۱۰۵ - ۱۸۰؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۰؛ الآحاد و المثنائی، ج ۳، ص ۱۲۶ - ۱۲۸؛ السنة، ابن أبی عاصم، ص ۵۱۸؛ مسند أبی یعلیٰ، ج ۸، ص ۴۴۴؛ ج ۹، ص ۲۲۲؛ ج ۱۳، ص ۴۵۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳ - ۴۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۶ - ۲۵۵؛ ج ۱۰، ص ۱۵۸؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ۶۵۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰؛ تحفة الأحوذی، ج ۶، ص ۳۹۴؛ أضواء علی السنّة المحمديّة، ص ۲۳۴.

<sup>۳</sup> المناظرات بین فقهاء السنّة و فقهاء الشیعة، ص ۱۰۸، تعلیقه؛ الفصول المختارة، ص ۳۲۴؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۸۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳،

حتی همین الآن در صحن مسجد النبی نوشته

شده است: «محمّد المهدیّ الحیّ». <sup>۱</sup> یعنی نام

حضرت با این اسم و با این عنوان که حیات دارد

آمده است؛ لذا خود اهل سنت معترف به این مسئله

هستند و من نمی دانم این شبهه از کجا آمده است!

*تلمیذ: شاید این گونه بگویند که حضرت مهدی خواهد آمد اما به دنیا نیامده است، بلکه به دنیا خواهد آمد! یعنی معترف باشند که تعداد خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله همان دوازده تا است، ولی آن گونه که ما حضرت را می شناسیم که به دنیا آمده و غیبت نموده است، قائل نباشند؛ بلکه بگویند زمان آن حضرت فرا نرسیده است، حال یا اصلاً به دنیا نیامده و یا به دنیا آمده اما کسی او را نمی شناسد.*

استاد: بله، ممکن است. علی‌ای حال اگر

حضرت را از فرزندان امام حسن عسکری

علیه السلام بدانیم، چگونه فترت و صدها سال

فاصله بین امام عسکری و فرزندش قائل بشویم؟ این

محال است. مگر اینکه بگوییم واسطه‌هایی وجود

دارد که کسی قائل به آن نیست، بلکه همه روایات او

را فرزند بلا فصل امام عسکری می دانند.

من می توانم روایات بسیاری ناظر به اینکه

حضرت متولد شده‌اند برای شما بیاورم و در بحار

الأنوار نیز روایات بسیاری از امام صادق، امام باقر،

---

ص ۱۱۷۳؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۹؛ آداب عصر الغیبة، ص ۸.

<sup>۱</sup> یعنی به گونه‌ای نوشته شده است که از یاء مهدی با حاء محمد کلمه «حی» خوانده می شود. ناگفته نماند که هم‌اکنون در دوره آل سعود کلمه حی را به شکلی از بین برده‌اند. رجوع شود به مطلع الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۸۰ - ۳۸۲. (محقق)



امام جواد، امام رضا، امیرالمؤمنین و رسول اکرم  
صلوات الله عليهم اجمعین درباره آن حضرت آمده  
است.<sup>۱</sup>

به عنوان مثال در روایات داریم: **«لا تَخْلُو**

**الأرضُ من حُجَّة»**<sup>۲</sup> زمین از حجّت خالی نمی ماند.

خب، امام عسکری رحلت کرده اند، الآن حجّت  
کیست؟ پس حتماً باید فرزندش به دنیا آمده باشد!

چون روایت می فرماید: «نمی تواند زمین از حجّت

خالی بماند!» یا **«لولا الحجّة لساخت الأرضُ**

**بأهلها»**<sup>۳</sup> اگر حجّت نباشد هرآینه زمین اهلش را در

کام خود فرو می برد!» و یا **«مَثَلُ قَائِمِنَا...!»**؛

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۵۱ - ۵۳.

<sup>۲</sup> الغيبة، نعمانی، ص ۱۳۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۹.

<sup>۳</sup> دلائل الإمامة، ص ۴۳۶؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷؛ بحار الأنوار،  
ج ۵۷، ص ۲۱۳. با قدری اختلاف در مصادر.

<sup>۴</sup> کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۳.

**«[قالَ عليُّ بنُ موسى الرِّضا عليه السَّلَام]:..فَقَد حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ**

**عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قِيلَ لَهُ:**

**يَا رَسُولَ اللهِ، مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ**

**الَّتِي: ﴿لَا يُجَلِّيهَا لَوْ قَوَّيْتَهَا﴾ إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَآلِ الْأَرْضِ لَا**

**تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾.**\* «ترجمه:

«امام رضا عليه السَّلَام فرمود: پدرم از پدرش از پدرانش نقل فرمود که از

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: چه زمانی قائم از ذریه تو

خروج می کند؟ پس فرمود: مثل او (حضرت قائم علیه السَّلَام) مثل قیامت

است که [این آیه درباره آن نازل شده است]: ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ بِوِزْنٍ يُحْتَسَبُ﴾

ساعت قیامت کنار نمی زند و پرده از روی خفاء آن بر نمی دارد و موقع آن

اگر ما تمام روایاتی که درباره وجود حجّت و ائمه دوازده‌گانه و امام مهدی آمده است به هم ضمیمه کنیم، از متواتر هم بیشتر خواهد بود.

ادله عقلی و تاریخی بر وجود امام زمان علیه السلام

تلمیذ: آیا ادله عقلیه هم داریم که آنها را تقویت کند؟ ادله‌ای که امتناع خلّو زمین از حجّت را نتیجه دهد.

استاد: بله، حتی ادله عقلیه داریم.

آیا شما کتاب الغیبه نعمانی و الغیبه فضل بن شاذان و الغیبه شیخ طوسی را دیده‌اید؟ همه اینها ما را به همین مسئله می‌رساند.

تلمیذ: غضّ نظر از روایات و وجود سُفّرا، فرضاً اگر حتی یک روایت هم نداشتیم، آیا می‌توانستیم با نگاه به سیر تاریخی این مسئله را اثبات کنیم؟

استاد: بله، این مسئله تاریخی است.

تلمیذ: مراجع و صالحین بسیاری آن حضرت را دیده‌اند؛ یعنی جوی نزد متشرّعه هست که آن حضرت وجود دارد.

استاد: بله، این مسئله مورد اتفاق است و هیچ خلافی در آن نیست. در اعتقاد شیعه سُفّرای چهارگانه آن حضرت بوده‌اند و زمان آنها نیز به هفتاد و پنج سال می‌رسید.<sup>۱</sup>

حتی بین اهل سنت هم این مسئله شایع بود و می‌گفتند: «شیعه به وسیله این سفّرای اربعه با امامشان

---

را روشن و واضح نمی‌کند. ساعت قیامت در آسمان‌ها و زمین سنگین است و تحمل آن مشکل! ناگهان به شما خواهد رسید.» (محقق)

\* سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷.

<sup>۱</sup> رجوع شود به إعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

در ارتباط هستند.»<sup>۱</sup> لذا این مسئله از همان زمان بین شیعه و اهل سنت متفق<sup>۲</sup> علیه بوده است.

در تاریخ خلفای عباسی هم داریم که بعد از متوکل، برخی از خلفا مانند معتز<sup>۳</sup> به دنبال امام علیه السلام می گشتند [تا آن حضرت را به قتل برسانند]!<sup>۲</sup> افرادی هم بودند از قمیین و غیر آنها که به سامرا رفتند و حضرت را در پنج سالگی دیدند.<sup>۳</sup>

برای افراد ظاهرگرا و مادی چگونه می توان حضرت مهدی را اثبات کرد؟

(ت)

خلاصه، مسئله حتی از تواتر هم بیشتر است!

یعنی این مسئله در بلاد منتشر بوده و افراد این مسائل را شفاهاً برای اقوام خود و نیز سایر بلاد نقل می کردند و از ابدۀ بدیهیات در زمان ولادت حضرت و حتی بعد از آن بوده است؛ یعنی حتی بعد از آن نیز

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۲۴، ص ۱۹۰؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۸۳.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع از کنترل شدید خلفای عباسی نسبت به ائمه هدی صلوات الله علیهم به خاطر ترس از متولد شدن مهدی موعود، رجوع شود به إثبات الوصیة، ص ۲۴۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۳؛ إعلام الوری، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.

<sup>۳</sup> رجوع شود به منتخب الأنوار، ص ۱۳۹ - ۱۷۳.

افرادی رؤیت حضرت را نقل می‌کردند! لذا اصلاً

مطلب غریبی نیست.<sup>۱</sup>

مهدویت در دیدگاه اهل تسنن

تلمیذ: به هر حال چه دلایلی برای اقناع اهل سنت هست؟

استاد: به آنها می‌گوییم که تاریخ موجود

است! مثل زمان معتز.

<sup>۱</sup> نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۴۹۵:

«سؤال: وجود مبارک حضرت صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه را در بُعد علمی - بی دخالت معرفت - برای کسانی که ذهن خود را فقط بر راه علم باز گذاشته و از معرفت دورند اثبات بفرمایید؛ منظورم اهالی علم‌اند که فقط زندگی خود را بر مبانی و ادله علمی استوار می‌بینند.

اختلاط بُعد معرفتی و درونی و معنوی به همراه بعد علمی وجود ایشان و عمر زیادشان و ... چگونه در کنار هم تبیین می‌شود؟

جواب: "هو العلیم" از جهت وجود تاریخی که نیازی به تفحص زیاد و کنکاش فوق‌العاده نیست؛ در تمامی کتب شیعه و حتی اهل سنت تولد ایشان در آن زمان مخصوص به اثبات رسیده است، مثل تولد حضرت عیسی و موسی و پیامبر و سایر ائمه.

و اما از جهت رؤیت اشخاص نیز در کتب و تاریخ شیعه الی ماشاءالله افرادی که خود آن حضرت را دیده‌اند با ذکر خصوصیات و شواهد عینی موجود هستند و داستان‌های آنها در این کتب موجود است.\*

و اما از جهت طولانی بودن عمر آن حضرت نیز پُر واضح است که کسی که اطلاع بر مسائل بهداشتی و کیفیت سلامت جسمی به طور کامل داشته باشد، دلیلی بر فرسودگی و از بین رفتن بدن و جسم او وجود ندارد - حال بگذریم که حتی بدون این مطلب، با اعجاز نیز این مسئله انجام می‌پذیرد - و اشخاصی که در زمان‌های گذشته دارای سنین طولانی بوده‌اند در تاریخ ذکر شده‌اند.\*\* پس هیچ نقطه اشکال و ضعفی در وجود آن حضرت چه از نظر تولد و چه از جهت ظهور وجود ندارد.»

\* رجوع شود به نجم الثاقب، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).

\*\* رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۳ - ۵۲۵؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۱۷؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۱۲ - ۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۲۵ - ۲۹۳.

استاد: نه، از تألیفات علمای ما نیست؛ بلکه

تاریخی است که نزد خود آنها موثق است.

شرح حالی از آیه‌الله شیخ نجم‌الدین عسکری (ت)

تلمیذ: کتبی هم تألیف شده که از مصادر اهل سنت روایات را [جمع‌آوری کرده است]؛ مثلاً میرزا نجم‌الدین عسکری دو جلد کتاب در مناقب حضرت مهدی سلام الله علیه دارد که در واقع یک جلد آن روایاتی است که از اهل سنت نقل شده و جلد دیگر هم روایات اهل شیعه است.<sup>۱</sup> یک کتاب هم مرحوم آیه‌الله سید صدرالدین

صدر نوشته است که از کتب اهل سنت روایاتی جمع‌آوری کرده و در دسترس هست.<sup>۲</sup>

المهدی الموعود المنتظر علیه السلام عند علماء أهل السنة والإمامية، شیخ نجم‌الدین جعفر بن محمد شریف عسکری.

← یک قوم و خویشی با هم دارند، چون لازم نیست که عسکری‌ها حتماً سید باشند؛ هم سید در آنها هست و هم شیخ.

تلمیذ: با شما هم قوم و خویشی دارند؟

استاد: بله، از دایی‌زاده‌های جد ما (پدر پدر ما) هستند.\* اینها در سامرا بودند.

تلمیذ: به خاطر همین هم عسکری می‌گویند؟

استاد: بله، همه عسکری بودند. اتفاقاً در آن سفری که ما بعد از مکه مراجعت کردیم و به عراق آمدیم، یک شب در سامرا به دیدن همین آقا شیخ نجم‌الدین عسکری رفتیم.\*\* خلاصه نشستیم و همین‌طور صحبت کردیم و خیلی هم از آقا خوشش آمده بود.

قضیه خیلی جالب بود. ایشان آقا را نشناخته بود و آقا هم همین‌طور با شک به او نگاه می‌کردند که مثلاً گاهی اوقات یک حرف‌هایی می‌زند که با معرفت و عرفان جور در نمی‌آید! یعنی اگر می‌شناخت، ملایم و مناسب نبود؛ در حالی که سابق‌الایام خیلی با هم مأنوس بودند! خلاصه، در انتهای مجلس رو کرد به آقا و گفت: «من نمی‌دانم شما چه کسی هستید؟» آقا گفت: «آقا، شما من را نمی‌شناسید؟ من سید محمد حسین هستم!» یک دفعه گفت: «بله، بله، بله!» پیرمرد بود! بلند شد [و ایشان را] بغل کرد. گفت: «عجیب! من دیگر پیر شده‌ام و ذاکره‌ام را از دست داده‌ام! دیگر ذاکره‌ام [ضعیف] شده است!» آنجا چند تا کتاب خطی داشت و گفت: «می‌خواهم اینها را چاپ کنم ولی بودجه ندارم؛ اگر کسانی هستند، آیا شما می‌توانید [به آنها بدهید تا] اینها را با نفقه خودشان طبع کنند؟»

\* جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۲۶۸، تعلیقه ۳ و ج ۱۳، ص ۱۷۱، تعلیقه؛ مطلع انوار، ج ۱، ص ۵۳.

استاد: بله. همان‌طور که عرض کردم زیاد است و در قضیهٔ مربوط به امام عصر علیه السّلام، روایات از اهل سنت بیشتر از شیعه است! حتی روایاتی که مربوط به ولایت است. به‌عنوان مثال اهل سنت روایتی از پیغمبر اکرم صلوات الله علیه نقل می‌کنند که حضرت، جابر بن عبدالله انصاری را مخاطب قرار می‌دهند و نام دوازده امام را به

---

\*\* رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۸.  
المهدیّ عجل الله فرجه، سید صدرالدین صدر عاملی.

او می فرمایند:

أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ... ثُمَّ الْقَائِمُ اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي؛ «أولى  
أنها علي، سپس حسن و حسین... و آخری آنها نامش نام من و کنیه او کنیه من  
است.»

بنابراین اهل سنت چه می گویند؟ این را

خودشان روایت می کنند و در بسیاری از کتب

در باب فضائل [اهل بیت علیهم السّلام] موجود

است!

تبیین حقیقت معنای امامت و ولایت

تلمیذ: آیا مقام امامت ربطی به کمال دارد یا ندارد؟ یعنی وقتی امام زمان علیه السّلام،  
امام شد به کمال رسیده بود؟

استاد: امام مُسَاقِق با کمال است. وقتی که

یک شخص امام می شود، یعنی استعداد و تهیّو برای

تقبّل و تحمّل بروز و ظهور اسماء و صفات کلیّة الهیه

را پیدا می کند. چون مسئله امامت یعنی مسئله ربط

و علقه بین خلق و خالق. امام وظیفه اش ربط است؛

حال خلق هر کسی می خواهد باشد! از ادنای

مخلوقات گرفته تا اعلای از نفوس مجردّه و ملائکه

و عقول؛ واسطه تمام اینها ولایت است.

یعنی مسئله ولایت - همان طوری که عرض

---

<sup>۱</sup> ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۸۶ و ۳۹۹.

هم چنین رجوع شود به مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲، ص ۲۸؛ مسند  
أحمد، ج ۱، ص ۳۷۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۳۸؛ المعجم الکبیر،  
طبرانی، ج ۱۰، ص ۱۳۷.

کردم - یک مسئله‌ای است که تمام بروز و ظهور  
اسماء و صفات الهیه به واسطهٔ آن است. مثل یک  
کارخانه و مَصْنَعی می‌ماند که در این مصنع حديد  
هست، پلاستیک هست، زُجاج و شیشه هست،  
نایلون هست، لون و رنگ و امثال اینها نیز هست.  
این موادّ وارد کارخانه می‌شوند و بعد فرض کنید که  
از آن طرفِ کارخانه و مصنع یک سیّاره‌ای<sup>۱</sup> خارج  
می‌شود. این سیّاره، مجموعِ مرکّبی است از حديد و  
زجاج و پلاستیک و لاستیک و سیم و همهٔ آنچه که  
یک سیّاره لازم دارد. این موادّ هست، حال آن  
نیرو و قدرتی که این موادّ را تبدیل می‌کند و از آن  
مصنع به شکل سیّاره خارج می‌کند، آن کهربا و برق  
است؛ یعنی تا برق نباشد این موادّ به جای خودش  
محفوظ است و هیچ تبدیل به سیّاره نمی‌شود. لذا  
این برق و کهربا این مکینه<sup>۲</sup> را به کار می‌اندازد؛ یعنی  
این دستگاه و جهاز را به حرکت می‌اندازد و این موادّ  
تبدیل به یک سیّاره شده و خارج می‌شود.

ولایت حکم برق و کهربا را دارد. مسئله

---

<sup>۱</sup> اتومبیل. (محقق)

<sup>۲</sup> کارخانه. (محقق)



ولایت عبارت است از اینکه این اسماء و صفات کلیه الهیه، به واسطه این قوه ولایت متعین می شود و در هر رتبه ای یک حدّ مختص به خودش را می خورد و از آنجا افاضه فیض می شود. این مسئله مربوط به امام است. یعنی امام علیه السلام باید به این مرتبه برسد تا اینکه بتواند این تهیّو و آمادگی برای این وضع را پیدا بکند.

حال این تهیّو و آمادگی گاهی اوقات برای انسان در یک سال حاصل می شود، گاهی اوقات در دو سال، گاهی اوقات در [چند] سال، گاهی اوقات در یک هفته و گاهی اوقات هم در یک شب! بالأخره باید این تهیّو و آمادگی و استعداد برای شخص پیدا بشود تا بتواند منبع برای نزول فیض باشد.

البته این در مراتب بعدی خود - یعنی بعد از اینکه امام شد - یک سیرِ دیگرِ خاصّ به خودش را هم دارد و این طور نیست که سیرش در یک مرتبه متوقّف بماند. او سیر عرضی دارد و همین طور اتّساع و وسعت پیدا می کند. آن هست؛ چطور اینکه در قیامت آن طور است، در اینجا هم به

همین وضع و به همین کیفیت است.

تلمیذ: [آیا ممکن است] به واسطه آن سرعت، سیر عرضی لازم را نداشته و فقط یک سیر صعودی داشته باشد؟

استاد: آخر شما این سیر صعودی را به چه

تشبیه می کنید؟ فقط یک مسئله نیست؛ در عین اینکه

دارد سیر صعودی می کند، سیر عرضی هم دارد!

به خاطر اینکه

اگر همه عوالم را حیازت نکند، نمی‌تواند به همه عوالم احاطه داشته باشد.

تلمیذ: احاطه اجمالی هم نمی‌تواند داشته باشد؟

استاد: نه خیر، این احاطه تفصیلی است؛

احاطه برای امام، احاطه تفصیلی است و اجمالی نیست. در مسئله امامت، دیگر افاضه است و اراده و مشیت خدا به آن تعلق گرفته است. اگر بخواهد در تحت یک قانون قرار بگیرد، این طور نیست که حتماً باید یک مدت مشخصی داشته باشد تا در این مدت مشخص نماز شب بخواند، ریاضت بکشد، ذکر بگوید و...! نه، خود امام ولو اینکه پنج سال سن اوست، ولی آن کیفیت پنج‌سالگی‌اش با پنج‌سالگی‌های افراد عادی فرق می‌کند و حرکت سیر او فرق دارد.

تلمیذ: به هر حال این سیر تدریجی را در آن پنج سال طی می‌کند یا اینکه نه، می‌گوییم یک موهبت و افاضه‌ای است و بعد [طی می‌کند]؟

استاد: حتی لازم نیست در پنج سال هم طی

بکند، بلکه دفعه واحد هم می‌شود! یعنی [ممکن

است] دفعه واحد این افاضه و مسئله برای او انجام

بشود.

تلمیذ: آیا در سلوک هم همین‌طور است؟ یعنی می‌شود کسی من‌باب‌مثال در یک زمان [به کمال برسد]؟

استاد: بله.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدود سی و دو سه سالگی [یا کمی بیشتر] بودند که به امامت رسیدند.<sup>۱</sup> چون در جنگ خندق بیست و هفت سالشان بود و ظاهراً جنگ خندق هم در سال سوم هجری اتفاق افتاد، یعنی سه سال بعد؛<sup>۲</sup> هفت سال هم ایشان در مدینه بودند، هفت سال و بیست و هفت سال می شود سی و چهار سال. ایشان حدود سی و چهار یا سی و پنج سالگی به امامت رسیدند.

همچنین نحوه حرکت اینها هم تفاوت می کند؛ یعنی ممکن است در یک هفته باشد یا در یک سال! حال اگر امام زمان در سه سالگی به امامت می رسید، چطور؟ آیا مشکلی پیش می آمد؟ مشکلی نیست؛ یعنی حالت افاضه ای است که این نفس باید آن حالت و آن حرکت را داشته باشد. این حرکت از ماده و طی مراتب ماده و مثال و ملکوت باید برای

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۶.

<sup>۲</sup> در منابع تاریخی سال وقوع جنگ خندق را پنجم از هجرت دانسته اند: السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۶۴. (محقق)

شخص باشد، حال یک وقتی خدا صلاح می‌داند که در یک شخص این حرکت را کم‌کم به وجود بیاورد و برای یک شخص سریع به وجود بیاورد؛ آن دیگر دست خود اوست. ما نمی‌توانیم بگوییم: «آقا، چرا برای او این کار را کردی و برای دیگری [آن کار را کردی؟!]» چطور اینکه آنچه که مربوط به ما هم هست، آن هم موهبت است! مگر در قبال این کاری که شما انجام می‌دهید و این حرکتی که طی می‌کنید، باید این [نتیجه] باشد؟! مگر در قبال ذکر حتماً باید تحوّل باشد؟! افرادی هستند که صد سال ذکر می‌گویند، هیچ طوریشان هم نمی‌شود! اینکه در قبال این مسئله تحوّل هست، این یک موهبت است؛ حال این موهبت در یکی این مقدار است، در یکی بیشتر است! ولی همه‌اش به دست اوست.

ظهور امام زمان، حلقة واسطة بین دنیا و قیامت

تلمیح: نسبت به زمان ظهور حضرت صاحب‌الأمر اطلاق قیامت شده است؛<sup>۱</sup> کما اینکه در آن روایت *أشراط الساعة* هم که رسول خدا به سلمان می‌فرماید، همه‌اش دلالت بر علائم آخر الزمان می‌کند.<sup>۲</sup> اینها به چه نسبت اطلاق می‌شود؟

استاد: به خاطر اینکه مسئله ظهور حضرت

<sup>۱</sup> رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۹۵ - ۳۱۶.

<sup>۲</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳ - ۳۰۸.

یک حلقه واسطه بین دنیا و قیامت است. یعنی اصلاً به طور کلی استعداد و آمادگی قیامت، در ظهور حضرت پیدا می شود؛ چون بالأخره هر شخصی برای قیامت استعداد و آمادگی می خواهد. کسی هم که از دنیا می رود، به واسطه ورودش در عالم برزخ تهیو برای قیامت را پیدا می کند. در اینجا هم خود ظهور حضرت، یک تحوّل است از این عالم به عالم [قیامت]؛ یعنی دیگر

این مرتبه از پروندهٔ این عالم از خلقت آدم، بسته می‌شود.

یعنی اگر فرضاً ما تاریخ خلقت آدم را تا قیامت سه قسمت کنیم، قسمت اول - که همین زندگی عادی و ظاهری با همین خصوصیات و کیفیات است - تا زمان ظهور تمام می‌شود؛ [قسمت دوم عبارت است از] ظهور تا رجعت؛ و [قسمت سوم هم] قیامت.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اصول، جلسه ۲۱۱:

«تلمیذ: ما می‌بینیم اینجا این مراحل را روی کلّ بشر بُرده است، در حالی که نفوس، هر کدام برای خودشان یک حرکت دارد. چطور این عنوان کلی و این حرکت کلی را روی کلّ برده‌اند؟ مثلاً آن کسانی که در زمان رجعت هستند، دیگر برزخ ندارند و به مجرد تمام شدن عالم رجعت، قیامت [آنها برپا می‌شود]؟

استاد: آنها هم برزخ دارند.

تلمیذ: پس چرا به عنوان یک مرتبهٔ تکاملی اطلاق می‌شود؟

استاد: ببینید، مسئلهٔ بعثت رسل، و غیبت امام و ظهور، و بعد عالم رجعت، این سه مرتبه‌ای است که در عالم خارج به وجود می‌آید و در عالم خارج بروز و ظهور دارد. برای اینکه خداوند آن مظهریّت تامّ خودش را در همهٔ مراتب وجودی، چه نسبت به شخص افراد و چه نسبت به عالم خارج اثبات کند، باید مرتبهٔ تحقّق خارجی احکام الهی و مدنیّت فاضله در عالم خارج تحقّق داشته باشد تا اینکه مردم نگویند که این احکامی که خدا آورده است به درد خودش می‌خورد و اصلاً در عالم خارج تحقّق یک‌هم‌چنین احکامی محال است!

لذا لازمه‌اش در اینجا این است که در وهلهٔ اول، احکام به واسطهٔ رسل بیاید؛ - این مسئله هست - و در مرتبهٔ دوم، آن احکام به صورت بروز و ظهور امام علیه السّلام که این احکام را در خارج بروز می‌دهند، تحقّق خارجی پیدا بکند؛ و مرتبهٔ بالاتر که مرتبهٔ قوی‌تر است، مسئلهٔ رجعت است که از ظهور

حضرت هم قوی تر است! یعنی تحقق آن مراتب فعلی حکم و تأثیرش در نفوس، حتی از زمان ظهور هم بیشتر است.

در زمان ظهور حتی شیطان وجود دارد، منتها اعمال نمی کند یا مثلاً اعمال او اعمال مخفی است و در خارج بروز و ظهور ندارد؛ ولی در مسئله رجعت اصلاً این مطلب نسبت به زمان ظهور قوی تر است! یعنی شیطان در زمان رجعت حتی شاید به حسب ظاهر، در باطن و در سر هم نسبت به افعال و اعمال شخصیه نتواند کاری انجام بدهد. البته نسبت به مطالب و مراحل عالی ←

۱ ← و بالا خیر، آن کار هر کسی نیست و فقط یک عده خاصی هستند [که می توانند از عهده آن برآیند] حتی در رجعت هم همین طور است. ولی نسبت به [ترک] گناه، این طور که از روایات برمی آید،<sup>۱</sup> در مسئله رجعت قوی تر از زمان ظهور است.

آن وقت این رتبه رجعت به عنوان یک رتبه متکامل ظهور قرار دارد؛ که در رتبه ظهور، امام زمان علیه السلام هست و ظاهراً حضرت بعد از چند سال - در بعضی از روایات نوزده سال، در بعضی ها کمتر و در بعضی ها بیشتر<sup>۲</sup> - از دنیا می روند،<sup>۳</sup> و بعد خود فرزندان آن حضرت حکومت را ادامه می دهند.<sup>۴</sup> بعد در زمان رجعت، خود ائمه علیهم السلام - امیرالمؤمنین و امام صادق و امام حسین؛ این سه هستند و بقیه معلوم نیست که باشند یا نه<sup>۵</sup> - برمی گردند و رجوع می کنند. اینجا هم از این نقطه نظر به یک مرتبه تمامیت می رسد.

به عبارت دیگر، اراده خداوند متعال بر این تعلق گرفته است که در همین دنیا و با همین افراد - آن طور که عرض کردم - مراتب احکام شرعی و تربیت اجتماعی و تربیت شخصی را که نزول صفات جمالیه و جلالیه پروردگار است، به منصه ظهور برساند. این منظور است؛ و الاً بله، هر کسی هر وقتی که [به این دنیا بیاید] هم عالم ماده دارد، هم عالم برزخ دارد و هم عالم قیامت. ممکن است در همین جا عالم قیامت و برزخ را طی بکند، یا اینکه برود در آنجا طی بکند.

تلمیذ: پس اینکه نسبت به زمان ظهور در روایت داریم: **”يَمْلَأُهَا عَدْلًا“**،<sup>۶</sup> با این فرمایش حضرتعالی چطور جور درمی آید؟

استاد: [این مسئله] در ظاهر [است]؛ در ظاهر دیگر عدل حاکم است.

تلمیذ: پس اینکه فرمودید در زمان رجعت، مظاهر جلال و جمال در احکام شرعی ظاهر می شود، این بروز و ظهور صفات و اسماء جمالیه و جلالیه غیر از عدل است؟

استاد: بله، آن بالاتر از عدل است؛ یعنی دیگر در خفاء هم گناه و ظلمی نیست.



تلمیذ: وقتی که گناه و ظلمی نیست، پس دیگر امتحانات چطور می شود؟  
 استاد: آن باشد. مورد هست که شخص به واسطه کمال عقلی خودش  
 مرتکب گناه نمی شود؛ مثل شما! مثلاً الآن نه عالم ظهور است، نه عالم  
 رجعت است، هیچ نیست، اما امتحان که پیش می آید شما [از امتحان سربلند  
 بیرون می آید]؛ آیا لازم است که انسان همیشه در امتحان مردود باشد؟!  
 تلمیذ: آن طور که فرمودید زمان ظهور زمان زیادی است؟ ←

۱ ← استاد: بله، طولانی است.

تلمیذ: فرزندان خود امام زمان نسل اندر نسل هستند؟  
 استاد: بله.

تلمیذ: آیا بعد دوباره حادثه ای رخ می دهد و رجعت می شود؟ چگونه است؟  
 استاد: برمی گردند دیگر! نحوه آن را روایات ندارند.

تلمیذ: در فلسفه داریم که برای انتقال از یک موقعیت به یک موقعیت دیگر،  
 هر چیزی که به نهایت رسید، **انعکس إلى ضده**؛ آیا مسئله به جایی می رسد  
 که دوباره انقلاب می شود و رجعت می شود؟

استاد: خیر. مگر لازمه ظهور حضرت انقلاب است؟!

تلمیذ: بالأخره در روایت داریم که: **“مُلِّتَ ظَلَمًا!”**

استاد: الآن شده است دیگر! الآن **“مُلِّتَ ظَلَمًا!”** است.

تلمیذ: [هر وقت ظلم] به نهایت رسید، حضرت آنجا دیگر [ظهور  
 می کنند]؟

استاد: نه، هم **“مُلِّتَ ظَلَمًا!”** است و هم اینکه نفوس آماده می شوند. بله،

یک عده [ظلم می کنند و زمین پر از ظلم می شود]: **“مُلِّتَ ظَلَمًا!”** ولی در

همین ظلم است که نفوس آماده برای ظهور حضرت می شوند و بدون آن

ظلم آماده نمی شوند. ظلم خودش خیر است!

تلمیذ: پس در این صورت فلسفه کسانی که می گویند باید بیشتر گناه بشود

تا حضرت زودتر بیاید [چه می شود]؟

استاد: نه اینکه گناه بشود! بالأخره ظلم خواهد شد و نیازی به این نیست که

ما خودمان بیایم گناه کنیم. شما یک وقتی نروید [گناه کنید]!

(۱) رجوع شود به مختصر البصائر، ص ۱۱۶.

(۲) رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۳۳۱ و ۳۳۲؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص

۴۷۴؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۴۷۸.

(۳) رجوع شود به الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷۹؛

مختصر البصائر، ص ۱۶۵.

(۴) رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۰

بنابراین، مسئله ظهور اولین قدم به سوی قیامت است؛ یعنی به سوی تحوّل در مرتبه جدیدی که در آن مرتبه جدید انسان با یک واسطه از نقطه نظر ظاهر به قیامت می رسد. از نقطه نظر باطن هم همان تحوّل باطنی - که تکوینی در افراد هست - آنها را به سمت قیامت سوق می دهد و آن موقع دیگر غفلت و اینها نیست.<sup>۱</sup>

و ۱۵۱ و ۲۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵ - ۱۴۸.

(۵) رجوع شود به بحار الأنور، ج ۵۳، ص ۳۹ - ۱۴۴.

(۶) الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱: «... يَمَلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا...»

<sup>۱</sup> نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۲۵:

«سؤال: یا هو، رجعت چیست؟»

جواب: به جای «یا هو» بنویسید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. آنچه که ما می دانیم این است که رجعت عبارت است از رسیدن دنیا از نقطه نظر استعداد به یک مرتبه فعلیّت نفسانی که بتواند تمام احکام الهی را آن طور که باید و شاید به منصّه ظهور در بیاورد. مقدمه برای این مسئله، ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که در زمان ظهور حضرت، ظلم برداشته می شود ولی ریشه ظلم خشکانده نمی شود! دقت کنید، ریشه ظلم خشکانده نمی شود ولی ظلم برداشته می شود، عدالت در همه عالم گسترده می شود، امنیت در همه عالم گسترده می شود و هر کسی می تواند به آنچه مورد نظر خود اوست برسد.

یک پله بالاتر از زمان ظهور هم داریم و آن در جایی است که اصلاً انسان به مرتبه ای برسد که حتی نیت گناه هم نکند! در زمان ظهور ممکن است یک شخصی نیت گناه بکند، منتها می بیند چوب و فلک است؛ دیگر زمان ظهور مثل الآن نیست که در خیلی از کشورها هر کسی هر غلطی می کند و از هزار مصونیت برخوردار است و از این مسائل! نه، در زمان ظهور کسی جرئت ندارد به خاطر اینکه فردا حساب است و کتاب است و قانون! ولی در زمان رجعت نه، آن تفکر و نیت گناه هم از انسان برداشته می شود و انسان به مرتبه

## تحوّل معرفتی مردم در زمان ظهور

تلمیذ: یعنی واقعاً زمان حضرت، مردم ولو عوام هم متحوّل می‌شوند؟ نمی‌توانیم بگوییم عوام آنها مثل عوام الآن هستند؟

---

فعلیتی می‌رسد که حداقل موقعیتی که نفس انسان دارد این است که به باطن گناه و ظلمت گناه و کدورت گناه اشراف پیدا می‌کند.

هم‌چنین در بعضی از اخبار داریم که ائمه برمی‌گردند و در بعضی از اخبار هم داریم که بعضی از آنها برمی‌گردند؛ قدر مسلم این است که امیرالمؤمنین و امام حسین و امام صادق برمی‌گردند و برای آنها هم عمرهای طولانی ذکر کرده‌اند.\*»

\* رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۹ - ۱۴۴.

استاد: نه، ولو عوام هم متحوّل می شوند.

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَعْلَانَهُمْ.<sup>۱</sup>

تلمیذ: در روایات داریم که کسانی که در غیبت حضرت در تهذیب نفس و تمسک به ولایت و در اطاعت حق بوده‌اند، ثواب آنها اجزل و اعظم از ثواب کسانی است که در زمان ظهور در خدمت حضرت و در تحت لُوا و ولایت ایشان هستند؛<sup>۲</sup> پس این اجزل بودن و اعظم بودن به چه مناسبت در روایت آمده است؟

استاد: البته این مطلب هست که: «**أَفْضَلُ**

**الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا**»؛<sup>۳</sup> اگر کسی یک طاعتی را در یک

شرایط سخت و صعبی انجام بدهد، طبعاً یک اثر

بیشتری دارد؛ ولی خوب در زمان حضرت یک عنایت

و موهبت است، شما نمی‌خواهید؟! آیا می‌خواهید

بگویند که آقا، ما نمی‌خواهیم ظهور کنید و

می‌خواهیم [در غیبت و سختی بمانیم]؟!!

نه آقا، حال که دو دستی دارند حلوا را می‌دهند،

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۵. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۰:

«مولی بنی‌شیبان از حضرت ابوجعفر امام محمدباقر علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت گفت: "زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگانش می‌گذارد و با این دست، عقل‌هایشان را جمع می‌کند و خرده‌ها و اندیشه‌ها و قوای تفکیریّه‌شان کامل می‌گردد."»

<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳ - ۳۳۵.

<sup>۳</sup> النهایة، ابن‌اثیر، ج ۱، ص ۴۴۰:

«فی حدیثِ ابنِ عَبَّاسٍ: سِئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: **أَحْمَرُهَا**.» ترجمه: «از رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلّم پرسیدند: کدامین اعمال افضل است؟ حضرت فرمودند: "آن عمل که دشوارتر و سخت‌تر است."» (محقق)

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۱۱:

«و قال عليه السّلام: **أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ**.» ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: "بهترین اعمال آن است که نفست را با وجود بی میلی بر آن واداشتی."» (محقق)

چرا نمی‌گیرید؟! خودشان دارند می‌دهند! انسان قبل از ظهور کارش را انجام می‌دهد، حالا که ظهور می‌آید، آیا بگوید: ظهور را نمی‌خواهیم، بلکه می‌خواهیم **«أفضلُ الأعمال»** داشته باشیم؟! نه دیگر، دارند مفت و مجانی یک عنایتی می‌کنند!

تلمیذ: برای سُلَک تفاوتی نمی‌کند؟

استاد: نه، سالک راه خودش را انجام می‌دهد.

### تفاوت میان امامت و ولایت

تلمیذ: آیا ضابطه ولایت است که فرمودید امیرالمؤمنین در سنّ سی و چند سالگی به امامت رسیدند؟ یعنی نمی‌شود که در زمان وجود مبارک پیغمبر، امیرالمؤمنین به امامت برسند؟ یعنی آن موقع امام نبودند، یا در زمان امام حسن، امام حسین امام نبودند!

استاد: بله، نبودند.

تلمیذ: حالا در این رابطه، فرقی هم از جنبه حقیقت بین امامت و ولایت نیست؟ امامت ظاهر ولایت و ولایت باطن امامت است.

استاد: بله.

تلمیذ: بنابراین در زمانی که وجود مبارک حضرت صاحب‌الأمر هست، ولایت هم که هست؛ یعنی شخص ولیّ هم حضور دارد و دارد کار می‌کند. چطور در یک زمان دو تا ولیّ می‌تواند کار کند، امّا در یک زمان دو تا امام نمی‌توانند؟

کیفیت تصرّفات اولیای الهی و نسبت آن با امامت

استاد: ولیّ در تحتِ ولایت امام است و

ولایتش ولایت طولی است، نه ولایت عرضی؛ امّا

امام عرضی است! لذا دو چیز در عرض هم نمی‌تواند

قرار بگیرد و دو مشرب ندارد؛ [در این صورت] دو

مشرب و دو علت می‌شود، و توارد علّتین بر معلول

واحد هم که نمی‌شود.<sup>۱</sup> بنابراین خود شخص ولی

متصل به امام است.<sup>۲</sup>

۳

<sup>۱</sup> رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۲۰۹ - ۲۱۲.

<sup>۲</sup> نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۲۴:  
←

<sup>۳</sup> ← «سؤال: در زمان غیبت امام عصر حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا له الفداء آیا ولیّ خدا در روی زمین یک نفر است یا در یک زمان چند ولیّ خدا می‌تواند وجود داشته باشد؟

جواب: این مسئله اختصاصی به زمان امام زمان ندارد، بلکه در زمان همه ائمه مطلب به همین کیفیت است. ممکن است در روی زمین یک نفر باشد یا دو نفر باشد؛ اما بنده از مرحوم آقا شنیدم که بیش از دو نفر تا به حال نبوده است.

سؤال: براساس سلسله مراتب طولی چگونه می‌شود که در یک زمان چند ولیّ خدا وجود داشته باشد؟

جواب: این هیچ ارتباطی به سلسله مراتب طولی ندارد، زیرا ارتباط خداوند با همه بندگانش به خصوص همان بنده بستگی دارد. «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»\* یا: «بِعَدَدِ نَفُوسِ الْخَلَائِقِ»\*\*

هر شخصی با خدای خودش یک‌نحوه ارتباطی دارد؛ آن ارتباط تقویت می‌شود تا به مقام تجرّد و فناء می‌رسد، یا آن ارتباط تقویت نمی‌شود و در همان مراتب باقی می‌ماند. اگر حتی تمام دنیا قابلیت این را داشته باشند و بتوانند قدم راستین در راه خدا و سیر و سلوک بگذارند، تمام چهار میلیارد یا پنج میلیارد مردم زمین در آن واحد می‌شوند ولیّ خدا و این قضیه هیچ اشکالی به وجود نمی‌آورد.

سؤال: نحوه ارتباط ولیّ خدا با امام زمان چگونه است؟

جواب: ارتباط ولیّ خدا [به نحوی است که] معیّت با امام زمان دارد؛ یعنی چطور انسان نمی‌تواند از خودش غافل شود و چگونه ما نسبت به دو دست خودمان به یک میزان تسلط و احاطه داریم - الآن اگر من این دستم را در تعلق به خودم نگاه کنم، با این دست چه تفاوتی می‌بینم؟ هیچ تفاوتی وجود ندارد و به همان مقدار که این دست به بدن تعلق دارد به همین مقدار دست دیگر هم تعلق دارد - ارتباط ولیّ خدا با امام زمان مانند ارتباط دست نسبت به بدن است! یعنی هیچ‌گونه به‌اندازه سر سوزنی انفکاک بین ولیّ خدا و بین امام زمان قابل تصوّر نیست؛ اگر انفکاک باشد دلیل بر این است که آن

استاد: ولی دارد از ولایت امام می گیرد؛ یعنی

الآن هر ولیی که هست و قبلاً بوده است، از ناحیه امام زمان علیه السلام بر آنها اشراب می شود و ولی خودش مستقلاً نمی گیرد؛ یعنی دو مشرب و دو مجرای مختلف نیست، بلکه یک مجرا هست و آن مجرا می آید افاضه می کند. منتها فرق این است که چون ولی استعداد تام دارد، وحدت دارد؛ اما بقیه استعدادشان تام نیست و به لحاظ استعدادشان وحدت دارند و به لحاظ نقصانشان ندارند. و الا نه اینکه امام علیه السلام همراه با ولی باشد! نه خیر؛ همیشه ولی در هر مرتبه و در هر کجا باشد، زیر ولایت امام است.<sup>۱</sup>

---

شخص به مقام ولایت نرسیده است.

بنابراین از این مسئله این استفاده را می کنیم: ولی خدا و آن کسی که به مقام ولایت رسیده و تمام مراتب طولی را طی کرده و بقاء پیدا کرده است، تمام مطالب و کلامی را که می گوید عین کلامی است که امام علیه السلام می گوید بدون یک سر سوزن تفاوت.»

\* جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۸ و ۹۵ و ۱۲۱.

\*\* الله شناسی، ج ۱، ص ۲۱۲:

«راه‌های به سوی خدا به تعداد نفس کشیدن‌های مخلوقات می باشد.» و بعضی «بعدد نفوس الخلائق» گفته‌اند، یعنی: «به تعداد جان‌های مخلوقات.» و علی کل تقدیر، این عبارت مضمون حدیثی نیست بلکه گفتار حکیمانه بعضی از حکماء می باشد.»

<sup>۱</sup> نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه

تلمیذ: اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه: می‌فرمایید که ولیّ در تحت ولایت امام دارد استفاده می‌کند و به مردم می‌رساند، بالأخره آن نفس ولیّ و شاکله ولیّ دخالت دارد در این استفاضه و افاضه؟

استاد: بله.

تلمیذ: در مورد امام چه اشکالی دارد؟ ما می‌گوییم دوتا امام هست، یک امام در تحت یک امام دیگر! در حالی‌که در روایات می‌بینیم که وقتی امام اولی از دار دنیا می‌رود، امام دوّمی بعد از او احساس می‌کند که یک چیزی بر او اضافه شده است.

استاد: آخر همین است! اینکه می‌گویید: «چه

اشکال دارد» خودتان جوابتان را می‌دهید! «چه

اشکال دارد» یعنی همین! اشکال این است که یک

مجرا بیشتر نمی‌تواند باشد و فیض را بگیرد؛ دو مجرا

دیگر چرا؟! ولایت قائم به مجرا و نفس واحد است

:۱۰

«سؤال: اگر ما بخواهیم راه خدا را بپیماییم، توجه مان به ولیّ خدا بیشتر باشد یا به امام زمان؟ آیا اشکال دارد و بی‌توجهی به امام زمان محسوب می‌شود یا اینکه توجه به ولیّ خدا همان توجه به امام زمان است؟ به دلیل اینکه ولیّ خدا هم از امام زمان دستور می‌گیرد و هر دو در طول هم واقع شده‌اند و از هم جدا نیستند.

جواب: این نکته، نکته بسیار خوبی است و این مطلب را به نحو کلی به یک قسم می‌شود مطرح کرد، اما اگر بخواهد در مصداق بیاید مسئله آن فرق می‌کند. به نحو کلی ولیّ خدا آن شخصی است که از نفس گذشته باشد و به فناء رسیده باشد و خود ما هم داریم به دنبال یک‌هم‌چنین ولیّی می‌گردیم و اگر دست خود من هم به یک‌هم‌چنین شخصی برسد به حول و توفیق الهی بنده سر ارادت بر یک‌هم‌چنین آستانی می‌سپارم.

بله، این شخص ولیّ با این خصوصیات تفاوتی با امام زمان از نقطه نظر اتصال به آن حضرت ندارد، اما آنچه به آن ولیّ هم می‌رسد از طرف امام زمان علیه السّلام است و فقط و فقط امام زمان علیه السّلام واسطه نزول برکات پروردگار و پخش آن در عوالم امکان است.

بنابراین همان‌طوری که خود مرحوم آقا بارها تذکر می‌دادند توجه فقط باید به خود امام زمان علیه السّلام معطوف باشد و توجه به ولیّ خدا هم باید در راستای توجه به امام زمان ارواحنا فداه مطرح باشد و نسبت به این مسئله نباید نظر استقلال داشت.»



که این نفسِ واحد، مظهر برای تدبیر و تدبّر عالم شده  
است و این، دو بر نمی‌دارد؛ و الاً دو علت بر معلول  
واحد پیدا می‌شود!

مقام امامت با ولایت از این نقطه نظر فرق  
می‌کند که امامت ولایتی است که آن ولایت تجلی  
پروردگار است در مظهر واحد، یعنی ظهور واحد؛  
آن وقت آن ظهور، انعکاسش در ظهورات دیگر و  
آینه‌های دیگر خواهد بود. بنابراین در هر زمانی باید  
یک امام باشد. چطور اینکه در ابتدای قضیه که اسماء  
کلیه الهی واحد هستند، من باب مثال شما بگویید: «ما  
دو اسم علیم داشته باشیم! چه اشکال دارد؟!»

*تلمیذ: ما نمی‌خواهیم بگوییم که دو اسم علیم داریم!*

استاد: پس چه؟ در اینجا مسئله امامت، یعنی  
ولایت تکوینی پروردگار در ظهور اسماء کلیه خود؛  
آن وقت ما چند تا ولایت داریم؟

*تلمیذ: یکی داریم.*

استاد: احسنت! خوب ظهور ولایت چیست؟

*تلمیذ: ظهور ولایت در مشاغل و مظاهر خودش است.*

استاد: همین، پس یک ولایت است.

تلمیذ: [ولایت] ولی هم پس یک ولایت است! ما می‌گوییم هیچ تفاوت و تمایزی بین ولایت ولی با ولایت امام نیست.

استاد: نیست، ولی در تحت آن ولایت است!

غیر از این است که در عرض او باشد.

تلمیذ: من هم همین سؤال را دارم. کسی مثل مرحوم حضرت آقا [علامه طهرانی] که ولی می‌شود و رسیده است و تمام مراحل را طولاً و عرضاً طی کرده است، یعنی [در] مقام طولی [به] تمام اسماء و صفات [رسیده] و به ذات هم رسیده و دوباره برگشته در مقام بقاء و بالأخره همه این مراحل [را طی کرده است]؛ از نفس امیرالمؤمنین و از نفس پیغمبر گذشته است تا رسیده به ذات؛ از ذات هم گذشته و دوباره برگشته به مقام بقاء؛ این مسیر را طی کرده و دیگر «خودی» نیست و بنا بر همان فرمایشی که فرمودید، در مقام فناء او ناپود می‌شود و چیز جدیدی بنا گذاشته می‌شود؛ می‌خواهم بگویم فقط جسم فرق می‌کند! جسم او در یک اطاق است، جسم مبارک امام زمان هم در یک اطاق و در یک جای دیگر؛ پس تمایزی نیست! اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم ولی هست و امام! می‌خواهم بگویم هر دوی آنها امام زمان هستند و هر دوی آنها ولی هستند.

استاد: بله، اتحاد در یک معنا وجود دارد؛ ولی

صحبت در این است که همان ولی بالأخره دارای

نفس هست یا نه؟

تلمیذ: همین برای من مبهم است.

استاد: احسنت! این نفس دارای یک سعه

است و آن سعه تفاوت پیدا می‌کند. به آن مقداری که

سعه داشته باشد در عالم بقاء - نه در عالم فناء - از

اسماء کلیه الهیه در آن ظهور پیدا می‌کند و چون نفس

امام علیه السلام أوسع از اوست، از دریچه نفس امام

از آن اسماء پروردگار استفاده می‌کند و بروز پیدا

می‌کند؛ نه به تنهایی.

تبیین معنای سعه وجودی

تلمیذ: پس فقط همین اختلاف در نفس است و در حقیقت هیچ اختلافی نیست؟

استاد: نه خیر؛ البته همین اختلاف کم نیست!

این اختلاف است که همهٔ عالم ... .

آن نفس امام یک نفس کلی و یک مجرای

واحد است که همهٔ آن نفوسی را که در تحتِ نفس

او هستند اشراب می‌کند. منتها خدمتتان عرض کردم

که هر کسی به اندازهٔ استعداد و قابلیت خودش از آن

حقیقت کلی می‌گیرد. آن مثل یک بارانی است که

می‌آید و در حوض یک مقدار آب جمع می‌شود، در

کاسه یک قدر، در برکه آن قدر و در دریا آن قدر!

نفس ولیّ بالنسبه به امام مثل دریا می‌ماند و آن باران؛

به هر مقدار سعه‌ای که دارد، از آن باران در خودش

قرار می‌دهد. آن آبی که در او هست، همان آب باران

است.

اشراب تمام ائمه از نفس رسول خدا علیهم السّلام

تلمیذ: یعنی می‌شود جایی فرض کرد که امام چیزی را دارا باشد که ولیّ نداشته باشد؟

استاد: معنای سعه همین است دیگر! سعه این

است که ظهور و بروز اسماء کلّیه در امام، در اولویّت

است و در ولیّ در مرحلهٔ بعد. چطور اینکه راجع به

خود پیغمبر و ائمه هم همین طور است و سعهٔ پیغمبر

بالا تر از سعه ائمه است.<sup>۱</sup> اگر از هر جهت عین باشد و هیچ تفاوتی نداشته باشد، پس این احترام و تعظیمی که امام صادق به پیغمبر می‌کند<sup>۲</sup> برای چیست؟!

تلمیذ: منظور ظاهر است.

استاد: نه خیر، امام صادق فیلم در نمی‌آورد!

تلمیذ: می‌خواهم بگویم حتی در روایت داریم: **«أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ»**<sup>۳</sup> در روایت دیگری هم داریم که مثلاً شخصی گفت: «شما اکرم از کعبه هستید و من باید نسبت به شما تواضع کنم!» فرمود: «ظاهر را باید حفظ کرد و باید به کعبه و قرآن احترام گذاشت!»<sup>۴</sup>

استاد: این کعبه به خاطر شرافت بله؛ ولی این

**«أَوْلَانَا وَ آخِرُنَا»** یعنی همه ما در حقیقت آن

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۴ - ۲۹۰؛ سیره صالحان، ص ۴۸۶؛ نرم افزار کیمیای سعادت، جبر و اختیار، ص ۴۳۲، تعلیقه ۲ و متن جلسات پرسش و پاسخ، ص ۵۶۴ - ۵۶۶.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۳۹؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۹:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ فَقِيهَ الْمَدِينَةَ يَقُولُ: ... كَانَ [الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ] عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا لَا يَخْلُو مِنْ إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: إِمَّا صَائِمًا وَ إِمَّا قَائِمًا وَ إِمَّا ذَاكِرًا؛ وَ كَانَ مِنْ عُظَمَاءِ الْعِبَادِ وَ أَكْبَرِ الزُّهَادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ طَيِّبِ الْمَجَالِسَةِ كَثِيرَ الْفَوَائِدِ؛ فَإِذَا قَالَ: **«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ»**، اخْضَرَ مَرَّةً وَ اصْفَرَ أُخْرَى حَتَّى يُنْكِرَهُ مَنْ كَانَ يَعْرِفُهُ...»

«ابو احمد از دی گوید: از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم که می‌گفت: صادق

علیه السلام مردی بود که همواره در یکی از این سه حال بود، یا روزه دار بود

یا در حال قیام (در نماز) و یا در حال ذکر خدا! و از بزرگان بندگان و زهاد

بود؛ از آنان که همواره از خداوند عز و جل در خوف و خشیت‌اند. بسیار

حدیث روایت می‌کرد و هم‌نشینی نیکو و پُر فایده بود، چون از رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم نامی می‌برد رنگ رخساره‌اش لحظه‌ای کبود و

لحظه دیگر زرد می‌گشت و آن چنان چهره‌اش دگرگون می‌گشت که آشنایان

نیز او را نمی‌شناختند!» (محقق)

<sup>۳</sup> الغیبة، نعمانی، ص ۸۶.

<sup>۴</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۶۸.

حضرت فانی هستیم، ولی بالأخره آن اصل محفوظ است! همه ما فانی در آن حقیقت هستیم و کلامی را که من می‌گویم که جعفر بن محمد هستم، کلام پیغمبر است و درست است و یک سرِ مو هم تفاوت نمی‌کند! کلام امام صادق، کلام رسول خداست! ولی آیا این کلام امام صادق بدون واسطه از خداست یا از دریچهٔ نفس پیغمبر است!؟

*تلمیذ: غیر از ولایت پیغمبر، نفس پیغمبر هم...؟*

استاد: بله، ولایت همان نفس است و [نکته] اینجا است! نفس پیغمبر است که ولایت پیغمبر را به وجود می‌آورد؛ آن وقت در این ولایت در رتبهٔ اول ائمه هستند. امام زمان که الآن دارد عالم را تدبیر می‌کند، از دریچهٔ نفس پیغمبر است.

*تلمیذ: [از دریچهٔ نفس شخص پیغمبر است یا از دریچهٔ نفس پدرشان تا اینکه سلسله برسد به رسول خدا!؟]*

استاد: فرق نمی‌کند، یکی است. بالأخره

اصل پیغمبر است، حال از نظر ظاهر پدر است.

ولکن در مسئله امامت مسئله پدری نیست،

بلکه همان جنبه باطن در اینجا هست. فقط امام

موجدِ ظاهری آن فرزند است و حتی ممکن

است در خود ائمه، بعضی بر دیگری از

نقطه نظر سعه تفاضلی داشته باشند؛ مثل اینکه

نسبت به امام زمان داریم که از بقیه ائمه غیر از

امیرالمؤمنین «أفضل» است! <sup>۱</sup> برگشت همه

اینها به نفس

پیغمبر است و اینها از آن حیطة اشراب می‌شوند.<sup>۲</sup>

اگر بخواهیم مثال بزنیم، شما پدر یک خانواده

را در نظر بگیرید که چند تا بچه دارد؛ از بچه یک‌ساله

دارد تا پنج‌ساله، ده‌ساله، بیست‌ساله و چهل‌ساله.

همه اینها در تحت تکفل و تحفظ پدر خانواده

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به إثبات الوصیة، ص ۲۶۸؛ الغیبة، نعمانی، ص ۱۰۲؛ مقتضب الأثر، ص ۹ و ۱۰.

<sup>۲</sup> الإختصاص، ص ۲۶۷:

«عن یونسَ عن رجاله عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: «لَیسَ شَیْءٌ یَخْرُجُ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا بُدِئَ بِرَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ بِمَنْ بَعْدَهُ لَیْکُونَ عِلْمٌ آخِرِهِمْ مِنْ عِنْدِ أَوْلِهِمْ وَ لَا یَکُونُ آخِرُهُمْ أَعْلَمُ مِنْ أَوْلِهِمْ.»»

هستند. پدر خانواده هم من باب مثال شصت سال سن دارد و از بیست سالگی ازدواج کرده و تا پارسال تولید و توالد و تناسل داشته است! بله، حتی اضافه! یکی به منزل شخصی رفته بود که هفتاد و یک سال سن داشت، دیده بود صدای گریهٔ یک بچهٔ یک‌ساله می‌آید! گفته بود: «شما دست بر نمی‌دارید؟! شما همین‌طور مستمراً [در حال بچه آوردن هستید]؟!» اتفاقاً بچه یک سالش بود که پدر سگته کرد و از دنیا رفت؛ [یعنی وقتی از دنیا رفت] یک بچهٔ یک‌ساله داشت!

تمام اینها در تحتِ نفسِ آن پدر قرار گرفته‌اند. یعنی تمام اینها از نظر شخصیت، از نظر علم، از نظر مسائل باطنی، از نظر مسائل ظاهری، خورد و خوراک و کیف و کفش و مدرسه و لباس و اسباب‌بازی - اسباب‌بازی پنج‌ساله همین‌طور، ده‌ساله همین‌طور، بیست‌ساله یا چهل‌ساله هم همین‌طور! - تمام اینها منتسب به این پدر است

و این پدر همه آنها را هر کدام، به مقدار خودش  
اشراب می‌کند. تا اینکه یکی هست که می‌تواند پدر  
را کاملاً ادراک کند! البته همین ادراکی هم که او  
می‌کند، باز به واسطه آن احاطه‌ای است که پدر نسبت  
به او دارد. این فرق بین امام و ولیّ است.

### تبیین دو مقوله سنخیت و سعه وجودی

تلمیذ: در این صورت چگونه سنخیت را تفسیر می‌کنیم؟ طبیعتاً باید این‌گونه بگوییم  
که سنخیت در مرحله فناء بین سالک و وجود حق تعالی حاصل می‌شود؛ بنابراین آیا این  
سنخیت حقیقی نیست؟ یعنی چگونه ما رابطه طولی بین امام سلام الله علیه و وجود پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم فرض می‌کنیم که همه از پیغمبر می‌گیرند، در حالی که امام و  
پیغمبر هر دو که به مرحله فناء می‌رسند بین آنها با وجود حق تعالی سنخیت حاصل شده  
است؟ پس باید سنخیت را از اول به شکل دیگری تفسیر کنیم.

استاد: اشکالی در آن نیست. این سنخیت را

به دو قسم تفسیر می‌کنیم:

قسم اول: این شیء به گونه‌ای تبدل پیدا

می‌کند که وجودش با وجود مجرد مناسبت پیدا

می‌کند؛ یعنی کم‌کم مجرد پیدا می‌کند تا اینکه مجرد

تام می‌شود و به این شکل با خداوند متعال سنخیت

پیدا می‌کند.

قسم دوم: از جهت دیگر، در مرتبه فناء بین

امام و پیغمبر و دیگران هیچ تفاوتی وجود ندارد، امّا

کلام بعد از فناء و در عالم بقاء است! در اینجا

می‌گوییم: در کیفیت ظهور اسماء و صفات کلیه

پروردگار نسبت به افراد مختلف تفاوت وجود دارد.

تلمیذ: یعنی در این صورت رابطه طولیه برقرار می‌شود؟



## استاد: احسنت.

تلمیذ: برای چه؟ چون ما فرض کردیم سنخیت در عالم فناء حاصل شده است!

استاد: سنخیت به این معنا حاصل شده است،

ولی به هر حال هر شخصی نفس دارد و بعد از فناء،

نفسِ سالک تجدّد پیدا می کند و آثار عالم - همچون

حیات و فکر و قدرت و اراده و عقل و هر چیزی که

قبل از فناء بوده است - در نفس ظاهر می شود؛ با این

تفاوت که در اینجا دیگر ظهور، ظهور رحمانی است

نه شیطانی! قبل از فناء

ظهورات رحمانی و شیطانی با هم مخلوط بود، ولی همین صفات و غرائز بعد از فناء که ما آن را «بقاء» می‌نامیم، در سالک به صورت رحمانی ظاهر می‌شود؛ لذا ما می‌بینیم که ظهور تمام این اسماء - مانند اسم عالم و قادر و حی و عقل - همه بر حسب سعه سالک است؛ هر چند که الآن بعد از فناء است!

*تلمیذ: یعنی همه اسماء ظهور پیدا می‌کنند اما به اندازه سعه آن نفس؟ مثلاً اگر سعه زید کم باشد، به همان اندازه ظهور می‌کنند؟*

استاد: احسنت.

*تلمیذ: یعنی الآن به مقدار سعه خود در عالم بقاء سنخیت پیدا کرده است؟*

استاد: بله، این سنخیت در سالک هست و همین است که از اسماء کلیه پروردگار به مقدار سعه نفس استجلاب می‌کند و لا محاله این سنخیت بعد از فناء - نه قبل از آن - بر حسب سعه او خواهد بود؛ لذا هر کس با توجه به ظرفیتی که دارد از علم و قدرت پروردگار می‌گیرد.

بنابراین، کلام در این است که آن ظرف تامی که واسطه بین خداوند و اسماء کلیه و این افراد است، چه کسی است؟

*تلمیذ: [واسطه] نفس خود اوست.*

استاد: نه، نفس او که فانی در خداست! ولیکن خداوند متعال بعد از بقاء، اوصاف دنیوی - مانند شهوت و غضب و غیر آنها - را بر او تقدیر و

حمل می کند؛ لذا این اوصاف در او موجود است. بنابراین، در اینجا نفس از اسماء خداوند متعال، مانند اسم علیم و قدیر، به اندازه سعه خودش می گیرد. [و این واسطه] همان ولایت است که سالک را به اندازه سعه او اشراب می کند.

بنابراین، ولایت که خودش اسمی است از اسماء پروردگار - مانند اسم علیم و قدیر و حیّ و رزاق - در چه کسی ظهور می کند؟

تلمیذ: در پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت محمدیه.

استاد: احسنت! این حقیقت محمدیّه همان ولایت است. ولایت اسمی است که از همه بالاتر است و همه از آن می‌گیرند؛ یعنی تمام اسماء از آن می‌گیرند و آن است که این اسماء را براساس ظرفیت‌ها نازل می‌کند.

تلمیذ: چرا ما این‌طور فرض می‌کنیم؟ خب بگوییم هر کدام به میزان سعه و جودیه خود [مستقیماً] می‌گیرند؛ سالک به میزان سعه و جودی خود و امام معصوم سلام الله علیه هم به میزان سعه و جودی خود.

استاد: سعه و جودی همان ولایت است! به عبارت دیگر، این سعه و جودی همان اشراف ولایت بر سالک است.

بنابراین، سعه و جودی چیست؟ همان کیفیت نفس سالک است که می‌تواند از انوار و اسماء کلّیه بگیرد، امّا خود این اسماء به خودی خود بر نفس سالک نازل نمی‌شود و نیاز به امر دیگری دارد.

تلمیذ: برای چه این‌گونه است و آن چیست؟

استاد: نفس اراده خداوند متعال!

تلمیذ: بله، امّا من می‌گویم این خلاف فرض ما است که [ولایت] همان سعه و جودی است و سنخیت همان امکانیت أخذ از اسماء کلّیه است.

استاد: فقط همین فرق است.

تلمیذ: ما سعه و جودی را این‌گونه تعریف کردیم که می‌تواند هر روز از اسماء کلّیه به‌صورت مباشر و بلا واسطه أخذ نماید.

استاد: نه! همان‌طور که عرض کردم: اسماء

کلّیه - مثل اسم علیم - مانند موادّ اولیّه در کارخانه است. یعنی تمام اسماء و صفات کلّیه مانند علم و قدرت و حیات و رزق و خلق و رأفت، همه بلانهایه

در خداوند متعال موجود است. بنابراین لا محاله  
باید چیزی باشد که از آن علم و قدرت و حیات و  
رزق أخذ نماید و در این ظرف قرار دهد، این  
[واسطه] را ما ولایت می‌نامیم!

تلمیذ: مانند همان مثال بارانی است که فرمودید هر کس بر طبق سعه خود از آن می‌گیرد. یعنی فرض شما این است که اینجا یک ظرف کوچک وجود دارد که از ظرف بزرگتر می‌گیرد؟

استاد: خیر، این از باب مثال و تشبیه بود. اگر

بخوایم مثالی بزنم که مقصود را نزدیک کند، این

است: الآن آب در ابرها موجود است، ولیکن باید

این ابرها به شکل خاصی درآید تا باران ببارد! ما از

این کیفیت خاص بارش باران تعبیر به «ولایت»

می‌آوریم؛ یعنی این قدرتی که آب را در این ابرها

نگه می‌دارد و آنها را حرکت می‌دهد و متبدل می‌کند

و در منطقه‌ای نگه می‌دارد تا در آنجا ببارد و در جای

دیگری نبارد، این قدرت همان ولایت است.

تلمیذ: این درست است، ولی ما گفتیم که ولیّ الهی قبل از عالم بقاء و در عالم فناء، در حدّ سعه خودش در تمام اسماء یا اسمائی خاص مانند اراده و قدرت و علم فانی شده است! یعنی براساس مثال شما گویی به همان ابر رسیده و با آن سنخیت پیدا کرده است، ولیکن به اندازه سعه خودش. ولی شما می‌فرمایید: نه، این ابر وقتی می‌خواهد ببارد در حیطه سعه وجودی محمدیه می‌بارد و ما باید از سعه وجودی محمدیه بگیریم؛ یعنی ما در طول آن سعه وجودی هستیم. اما چرا این‌طور نگوییم که همین صاحب سعه وجودی کم، مباشرةً از ابر می‌گیرد منتها با سعه وجودی خودش؟

استاد: راجع به سنخیت باید گفت که ما دو

نوع سنخیت داریم:

نوع اول: این است که اگر شخص استعداد و

قابلیت نزول باران را نداشته باشد، اصلاً ابر بر او

نمی‌بارد! به‌عنوان مثال نباید حاجب و مانعی روی

این ظرف باشد تا باران بتواند بر آن ببارد و در آن

بریزد. ما این سنخیت را از این جهت به این مثال

تشبیه کردیم.

نوع دوم: نسبت به خود ابر است؛ یعنی چرا

باران در این ظرف می‌ریزد اما در ظرف دیگر

نمی‌ریزد؟ این یک سنخیت دیگر است که همان

استعداد و قابلیت است

که در آن است؛ مثلاً باید در محاذات با باران باشد تا در آن بریزد. بنابراین، برای انسان در استجلاب اسماء و صفات کلّیه دو سنخیت است:

یکی سنخیتی است که به واسطه ذکر و ریاضات و مجاهدات شرعیّه کم‌کم حاصل می‌شود، تا اینکه به تجرّد تام می‌رسد و در [ذات] پروردگار داخل می‌شود. ما این را به «فناء» تعبیر می‌کنیم که در آن خصوصیات متبدّل می‌شود و دیگر بین عبد و پروردگار هیچ پرده و حجابی نیست.

*تلمیذ: یعنی قابلیت محضه برای أخذ پیدا می‌کند!*

استاد: قابلیت پیدا می‌کند، ولی صحبت در کیفیت قابلیت است! الآن قابلیت برای استجلاب اسماء و صفات کلّیه را پیدا کرده است ولی این کافی نیست و لازم است که خداوند تقدیر کند که مثلاً این مقدار خاص را در وجود او قرار بدهد. آن اسمی که واسطه بین اسماء کلّیه و بین این ظرف است، همان ولایت است.

کیفیت تدبیر نظام تکوین در زمان غیبت

*تلمیذ: در زمان غیبت می‌توانیم این حرف را بزنیم که حضرت، حوادث عالم تکوین را بر طبق شاکله یا اعم از شاکله آن ولیّی که در زمان غیبت است می‌چرخاند و تدبیر می‌کند؟*

استاد: نه، چرا این طور بگوییم؟! ولیّ خودش را بر طبق مصلحت الهی تطبیق می‌دهد، چرا مصالح



بر طبق ولیّ [تغییر کند]؟! یا اینکه هر دو با هم یک اقتضا می‌کند و دو امر نیستند. همان طوری که جریان مشیّت الهی بر این است که الآن عالم بر این کیفیت بگردد، اسباب و آلات و ادواتش هم بر همان کیفیت قرار می‌دهد؛ خب ولیّ هم بر همان وضع است. یعنی فکرش و نحوه کارش و ارتباطش با مردم همان است؛ چرا؟ چون اقتضا می‌کند که الآن نظام عالم بر این مسیر بگردد و اگر تغییر پیدا بکند، آن ولیّی که بعد می‌آید فرق می‌کند با آن شخصی که سابق بوده است و حالاتش منطبق با آن مصلحت بعدی است. بلا تشبیه درست مثل این است که می‌گویند: وقتی قرار بر این است که در یک

کشوری یک نظام خشن بیاید، طبعاً افرادی هم  
بر سر کار می‌آیند که آنها در میان افراد به حدّت و  
شدّت و... معروف هستند. هم‌چنین اگر بخواهد  
نظام تغییر پیدا کند، افراد صلح‌طلب می‌آیند و  
این‌طور نیست که افراد خشن [بر سر کار باقی  
بمانند...]

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ



مجلس یازدهم: پرسش و پاسخ درباره

امام زمان ارواحنا فداه

قم المقدّسة

(جلسه سیصد و چهل و شش درس خارج

اصول فقه)



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فرق بین مکاشفه و مشاهده

تلمیذ: [فرق بین مکاشفه و مشاهده چیست؟]

استاد: اگر مشاهده باشد آثار ظاهری آن می ماند و در خارج تأثیر می گذارد و قرائن نیز نشان می دهد که این مسئله در خارج انجام شده است یا نه؛ اما اگر مکاشفه باشد، فقط خودش این مسئله را می بیند و کس دیگر نمی بیند. مثلاً اگر شخصی بیاید در این اتاق، دیگران هم می بینند که آمده است؛ اما اگر شما مکاشفه کردید، دیگران نمی بینند.

تلمیذ: این مربوط به عالم صورت است؟

استاد: بله.

تلمیذ: کلّ مراتب را عرض می کنم. مثلاً آن کسانی که به آینده اخباراتی می دهند، یک سری از آنها مکاشفات است، [یک سری از آنها صورت بندی های] قوه خیال است.

استاد: درست است. منظور شما این است که

آیا این فقط تصویر نفس است یا اینکه انکشاف برای

نفس است؟ خود این شخصی که می‌بیند باید  
خبرویت داشته باشد.

تلمیذ: یعنی باید مُشرف باشد و بتواند بین مکاشفه و مشاهده را تشخیص بدهد؟

استاد: بله، بین مجاز و حقیقت را تشخیص

بدهد؛ چون هر دوی آن مکاشفه است دیگر!

تلمیذ: مشاهده هم از سنخ مکاشفه است؟

استاد: همان است، یکی است و تفاوتی

ندارد.

تلمیذ: می‌گویند در مکاشفه قوه خیال تأثیر می‌کند، [بر خلاف مشاهده]!

استاد: نه خیر.

تلمیذ: در مشاهده هم همین‌طور است؟

استاد: همین است. منتها مشاهده را در شهود

می‌گویند؛ می‌گویند: «عالم غیب و شهود» که شهود

با همین وسائط حسّی است؛ ولی مکاشفه با وسائط

باطنی است، این فرق است. عالم شهادت یعنی عالم

مُلک.

تلمیذ: پس اینکه عرفا می‌گویند باید به مقام شهود رسید، این شهود باز یک معنای دیگری دارد؟

استاد: آن شهود بله؛ آن شهود یعنی برای قلب

روشن بشود و غیر از این است.

تلمیذ: بنابراین اینهایی که می‌گویند ما خدمت امام زمان رسیدیم، اگر مشاهده باشد دیگران هم می‌بینند!

استاد: مسئله، مسئله خارجی است و باید آثار

خارجی داشته باشد.

تلمیذ: نمی‌شود امام جایی باشد که کسی نبیند و فقط یک شخص ببیند؟

استاد: بله، می‌شود؛ حضرت [می‌تواند]

خودش را از دیگران مخفی کند. ولی عرض کردم

که این یکی از مسائل است. آثار و خصوصیات

ظاهری آن برای خود آن شخص روشن می‌شود؛

مثلاً نحوه ادراک در شهود با نحوه ادراک در کشف

متفاوت است. آن اثری که شهود در نفس باقی



می‌گذارد و می‌ماند و استمرار دارد، بیشتر از کشف است؛ بعداً نیز برای خود نفس پیدا می‌شود که آیا این شهود بوده یا کشف بوده است! یعنی اثر شهود بر ذهن و قوای دماغیّه قوی‌تر می‌ماند، تا از کشف.

#### اهمیت خُبروئیت در تشخیص کشف از شهود

تلمیذ: می‌توانیم این‌طور بگوییم: چون [در شهود خارجی] حقیقت واقعۀ خارجی بوده است، امام در نفس تأثیر گذاشته است؛ ولی [در کشف باطنی] چون فقط قوه خیال دخیل بوده است، [اثر آن کمتر است]؟

استاد: چون فقط قوهٔ خیال بوده است، یک  
 آثاری می ماند و بعد می رود؛ البته در صورتی که آن  
 شخص دائماً با این مسئله اشتغال نداشته باشد! اگر  
 دائماً اشتغال داشته باشد برای او شبهه پیدا می شود و  
 در اینجا مسئلهٔ خبرویّت پیش می آید؛ لذا مرحوم  
 آقای انصاری می فرمودند:

۹۰ درصد کسانی که مدّعی رویت هستند و اینهایی که در نجم الثاقب آمده است،<sup>۱</sup>  
 همه مکاشفه بوده است!

و می گفتند:

از جملهٔ افرادی که [حضرت را] دیده است، حاج علی بغدادی است که  
 صاحب مفاتیح هم در مفاتیح ذکر کرده است؛<sup>۲</sup> ایشان از جملهٔ آنها بوده است.  
 تلمیذ: یا مثلاً مرحوم بحر العلوم!

استاد: بحر العلوم که بله! مسئلهٔ ایشان به نحو  
 عادی بوده است.<sup>۳</sup>

تلمیذ: اینجا یک سؤالی از بنده کرده اند که ما از کجا تشخیص بدهیم و بفهمیم شخصی  
 که مدّعی مشاهده است، واقعاً مشاهده کرده و برای او مکاشفه نشده است؟

استاد: همین است که می گویم. اولاً کسی که  
 می شنود باید اهل خبره باشد، ثانیاً آن شخصی که این  
 مسئله برایش پیدا شده است هم اهل فنّ باشد. و فقط  
 به مسئلهٔ علم و عمامه هم نیست؛ بلکه اهل فنّ و اهل  
 [تشخیص] فرق بین شهود و کشف باشد و خودش  
 مراتب نفس را طی کرده باشد.

<sup>۱</sup> نجم الثاقب، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).

<sup>۲</sup> مفاتیح الجنان، ص ۴۸۴؛ نجم الثاقب، ج ۲، ص ۵۷۳.

<sup>۳</sup> نجم الثاقب، ج ۲، ص ۷۲۵ - ۷۳۴.

فرض کنید اگر شخص در مثال و برزخ باشد  
و هنوز از ملکوت عبور نکرده باشد، ممکن است  
صُورَ برزخی را صور مُلکی ببیند. آنوقت بین  
مکاشفه و مشاهده اشتباه و خلط می‌کند؛ مگر  
شخصی که از برزخ عبور کرده و چشم ملکوتی او  
باز

شده باشد، آن وقت آن حقیقت خارجیِ ملکی را به واقع می‌بیند؛ چون خیلی از این صور قبل از اینکه به مرتبهٔ ملک برسند، در همان مرتبهٔ برزخ باقی می‌مانند و ظهور نمی‌کنند؛ لذا انسان باید بالاتر باشد تا ببیند آیا ظهور خارجی، محقق دارد یا ندارد.

ملاکات تشخیص و حدود حجیت مکاشفات (ت)

این اشتباهات ناشی از همین است. همین آقایانی که ادعای رؤیت و ظهور می‌کنند که: «امام زمان در این سنه ظاهر می‌شود» یا «حضرت در این تاریخ ظهور می‌کند» اینها همه در برزخ گیر هستند، فقط صورتی می‌بینند و خیال می‌کنند که جنبهٔ خارجی پیدا می‌کند. آن وقت انسان اگر زیرک باشد، می‌تواند به واسطهٔ اختلاف در مراتبی که پیدا می‌شود خودش پی ببرد و دیگر گول هر چیزی را نخورد؛ مثل اختلافاتی که پیدا می‌شود و کذب و خلاف درمی‌آید، درحالی که مشاهده خلاف ندارد!<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ۶۱: «سؤال: در ابتدا از طولانی شدن سؤالم عذرخواهی می‌کنم. ابتدا سؤالی در مورد یک داستان عرفانی از شما می‌پرسم که پاسخ آن از طرف شما به یک نتیجه‌گیری منتهی خواهد شد. داستان از شیخ رجبعلی خیاط نقل شده است که می‌گوید: شیخ می‌توانست

با گیاهان صحبت کند اما این توانایی از او گرفته شده بود، لذا به نجف رفت و از آقای قاضی درخواست می‌کند که این توانایی را به ایشان برگرداند. آقای قاضی در پاسخ می‌گوید که دست ما خالی است و کاری برای شما نمی‌توانیم بکنیم. لذا شیخ می‌رود اما پس از مدتی که آقای قاضی در حال تدریس در حجره بود، آقای شیخ رجبعلی به داخل حجره آمده و می‌گوید که جناب قاضی، آن چیزی که شما به ما ندادید امام زمان به ما داد و می‌رود. پس از رفتن شیخ، آقای قاضی برای شاگردان داستان یکی از علما را تعریف می‌کند (نام آن عالم یادم نیست) و می‌گوید که ایشان به شاگردانشان گفتند که من هنگامی که وارد حرم می‌شوم و سلام می‌کنم پاسخ من داده می‌شود، لذا روزی شاگردانش را به حرم برده و سلام می‌دهد و به آنها می‌گوید که شما جواب سلام را شنیدید؟ و آنها می‌گویند: خیر! و لذا این عمل را دوباره انجام داده و هنگامی که شاگردان دوباره انکار می‌کنند می‌گوید که پس من اشتباه کردم. لذا آقای قاضی می‌گوید که فرق آقای شیخ رجبعلی و آن عالم این است که او فهمید که اشتباه کرده و شیخ رجبعلی نفهمیده! \* احتمالاً منظور آقای قاضی این بوده است که شیخ امام زمان را ندیده و احتمالاً دچار نفس خود شده.

←

۱ ← ۱) حال اگر این مطلب درست باشد تمام مسائلی که عرفا مطرح می‌کنند، اعمّ از شهود و غیره، زیر سؤال رفته؛ زیرا احتمال دارد که دچار نفس شده باشد. چون هنگامی که شخصی مثل شیخ رجبعلی دچار نفس شده پس برای دیگران نیز احتمال دارد!

۲) چه اصلی وجود دارد که می‌توان به وسیله آن فهمید که مطلب دریافتی از طریق شهود یا مسائل دیگر جنبهٔ نفسانی ندارد و حقیقی است، بدین معنا که از کجا می‌توان یقین کرد که اگر کسی امام زمان را دید یا مسائل شبیه به این دچار نفس نشده و هم چنین مسائلی که برخی از امام زمان نقل می‌کنند حقیقی باشد؟ برای مثال چندی است که سخنی از مرحوم آیه‌الله بهجت نقل شده است [که] ظهور امام زمان نزدیک است، و آقای بهجت فرموده بودند که دوست ایشان که با امام زمان ارتباط دارد از امام زمان سؤال کرده که ظهور چه وقت است و امام زمان فرموده‌اند که نزدیک است و پیرمردها هم می‌بینند، که من فایل صوتی آن را برای شما به پیوست فرستادم. آقای بهجت فرموده بودند که ایشان تا ظهور إن شاء الله زنده هستند \*\* درحالی که ایشان مرحوم شدند.

۳) مدتی است که از طرف اهل عرفان در میان مردم شایع شده که ظهور امام زمان نزدیک است، در مورد این مطلب نیز کمی توضیح دهید.

## شرح روایت: «و سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ»

تلمیذ: روایاتی در رابطه با مشاهده داریم که مثلاً: «امام برای کسی ظهور نمی‌کند! هر کسی ادعای رؤیت کرد تکذیبش کنید!»<sup>۱</sup> اما در مقام اثبات می‌بینیم کسانی مثل مرحوم بحر العلوم یا همان حاج علی بغدادی یا علی بن مهزیار یا دیگران بودند [که حضرت را ملاقات کردند]؛ اینها را چگونه می‌توانیم جمع کنیم؟

استاد: ببینید، حضرت می‌گویند: «کسی که

«ادعا» کند!» منظور حضرت در اینجا مقام اثبات

جواب: «هو العلیم». پاسخ سؤالات را در یک مجموعه به نحو اختصار به عرض می‌رسانم:

انکشاف حقایق غیب نسبت به افراد مختلف درجات متفاوتی دارد و به عبارت دیگر کشف صور مثالیه مربوط به حوادث عالم ماده برای همه افراد یکسان نیست. زیرا براساس قانون سلسله اسباب همان‌طور که پدیده‌های این عالم به واسطه سلسله علل تحقق پیدا می‌کند و این سلسله علل مربوط به عالم مثال و بالاتر از آن می‌گردد، خود عالم مثال و حقایق بالاتر از آن که تعبیر به عالم ملکوت می‌شود نیز براساس اسباب و مسببات صورت خارجی پیدا می‌کند.

بنابراین ممکن است فردی نسبت به صورتی از صور مثالیه اطلاع حاصل نماید در حالی که نسبت به سلسله علل آن و کیفیت حدوث بداء در آن پدیده جاهل باشد و براساس همان ادراک خویش مطلبی را مطرح کند در حالی که نمی‌داند آن مطلب تغییر خواهد کرد. و لذا می‌بینیم بسیاری از بزرگان در اخبار از غیب دچار اشتباه و خطا می‌شوند و این جانب خود از این‌گونه موارد بسیار دیده‌ام.

و لذا به هرکسی که از این وقایع اخبار می‌دهد ولی خدا نمی‌توان گفت و در کلام ولی خدا اشتباه رخ نخواهد داد. و از اینجا استفاده می‌کنیم که مطالبی که آقای شیخ رجبعلی ادراک می‌کردند از آنجا که ولی خدا نبودند دچار خطا و تزلزل بوده است.»

\* رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲ و ۸۶.

\*\* رجوع شود به سایت آپارات، عنوان: «وعدۀ نزدیکی ظهور توسط آیه‌الله بهجت: ظهور آن‌قدر نزدیک است [که] حتی پیرها هم می‌بینند.»

<sup>۱</sup> کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶:

«و سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادْعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٌ.» ترجمه:

«کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که مدعی مشاهده امام هستند؛ بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی دعوی مشاهده کند دروغگو و افتراء گو است.» (محقق)

است نه مقام ثبوت؛ یعنی کسی بیاید اعلان کند: «ای مردم بیایید، من حضرت را دیده‌ام!» معلوم می‌شود این مدّعی است. حضرت نفی ثبوت نمی‌کند که کسی نمی‌تواند مرا ببیند، بلکه کسی ادعا بکند: «من دیدم!» بحرالعلوم که ادعا نمی‌کرد! قضیه‌اش روشن بود، می‌گفت: می‌خواهید قبول بکنید، می‌خواهید نکنید. اما آن کسی که مدّعی است، بلند می‌شود حرف می‌زند، اثبات می‌کند و در مقام اظهار است. حضرت می‌گویند: «نه، اگر بابِ این باز بشود، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود؛ لذا بگویید که دروغ است.» کسی که حضرت را دید که نمی‌گوید: «من حضرت را دیدم» بلکه برای اهلس و برای خواص می‌گوید.

#### ملاقات مؤلف با امام زمان در سنین کودکی

تلمیذ: قضیه‌ای نسبت به مرحوم آقا می‌گویند که در بالاسر حرم آقا علی بن موسی الرضا علیهما السلام حضرت را دیده‌اند، آیا صحیح است؟

استاد: شاید منظورتان این قضیه باشد که

برای من در زمان طفولیت اتفاق افتاد

منظور اولیای الهی از ارتباط با امام زمان چیست؟

تلمیذ: این با رؤیت اولیا چه نسبتی دارد؟ وقتی از مرحوم انصاری یا آقای حداد سؤال می‌کنند، می‌فرمایند: «کور است آن چشمی که هر صبح از خواب برخیزد و اولین نظرش به امام زمان نیفتد!»<sup>۲</sup> این رؤیت باطنی است؟

استاد: نه، منظور ایشان یک چیز دیگر است؛

منظور ایشان این است که «به هر چه می‌نگرم روی

رُخْت جلوه‌گر است!» منظور این است.

تلمیذ: منظور مقام ولایت است؟

استاد: بله. هر چه در عالم هست، ظهور آثار

و افعال و نیات و کارهای اوست که دارد [انجام

می‌شود]؛ [یعنی] به هر چه نگاه می‌کنم دارم تو را

می‌بینم! این منظور آقای حداد است، نه اینکه هر

کسی چشمش را [باز کند، ببیند] امام زمان دم در

خانه‌اش ایستاده است! این [کلام اولیای الهی]

بالاست.

تلمیذ: پس رؤیت ظاهری برای اینها دیگر نیست؟

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، خارج اصول فقه، جلسه ۳۴۶.

<sup>۲</sup> روح مجرد، ص ۵۱۳:

«یک روز یک نفر از ایشان [مرحوم حداد] پرسید: «آیا شما خدمت حضرت

ولی عصر ارواحنا فداه مشرف شده‌اید؟!» فرمودند: «کور است هر چشمی

که صبح از خواب بیدار شود و در اولین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد.»

أقول: چقدر این جمله شبیه است به کلام مرحوم آیه‌الله حاج شیخ

محمدجواد انصاری همدانی - **قَدَسَ اللهُ تَرَبَّتَه** - که چون از ایشان سؤال شد:

«چه وقت انسان حضور صاحب‌الزمان می‌رسد؟!» فرمودند: «در وقتی که

حضور و غیبتش برای انسان تفاوت نداشته باشد.»



استاد: چرا، اینها هم هست و عادی است؛

حتی غیر اولیا هم می بینند، اما تشخیص نمی دهند.

*تلمیذ: یعنی چیزی نیست که بخواهند به عنوان کرامت نقل کنند!*

استاد: نه خیر، اتفاقاً یک کتابی راجع به آقای

حداد هست که طبع شده است.

## ملاقات مرحوم حداد با امام زمان علیه السلام

### استاد: آنجا این قضیه نوشته شده است:

اممهدی، عیال آقای حداد<sup>۱</sup> می‌گفت: «تابستان بود. یک روز آقای حداد روی پشت‌بام بودند، رفتم بالا که شربت یا آبی ببرم. دیدم یک سیدی پیش ایشان نشسته و یک هاله‌ای از نور هست و دارند با هم صحبت می‌کنند. من نتوانستم جلو بروم، یعنی جرأت نکردم! دوباره پایین آمدم. دفعه دوم باز وسوسه شدم و رفتم، دیدم این سید نشسته و دوباره نتوانستم بروم. دفعه سوم که رفتم دیدم نیست!»

### نوشته بود:

یک دفعه ایشان آقای حداد را [به صحبت] گرفته بوده که: «این سید کیست؟» آقای حداد اول انکار کرده بودند: «نه، اشتباه می‌کنی!» ایشان گفته بود: «نمی‌کنم!» ایشان فرموده بودند: «حضرت اینجا بودند؛ اما تا وقتی زنده هستم به کسی نگو!»

### از این کارها می‌کردند.

## فلسفه منقلب شدن مردم با دیدن امام زمان

تلمیذ: من یک سؤال اینجا دارم: چطور وقتی امام زمان بر مردم [جلوه می‌کند] - حال یا مکاشفه و یا مشاهده - در هاله‌ای از نور می‌بینند و یک حالت انقلاب به آنها دست می‌دهد، ولی نسبت به ولی که ذاتاً و فعلاً و صفتاً قانی در خود امام زمان است، این حالت کمتر در آنها ایجاد می‌شود؟ این چه سری دارد؟ در حالی که این برخوردها را ولی هم [با] خیلی‌ها دارد.

### استاد: این اثرات خود حضرت است.

تلمیذ: یعنی خود حضرت بروز می‌دهند؟

### استاد: بله، خودش بروز پیدا می‌کند.

تلمیذ: اگر نخواهند، بروز نمی‌دهند؟

---

<sup>۱</sup>ایشان خیلی زن صافی بود.

استاد: نه، دست خود اوست.

تلمیذ: این [ارتباطی] به جنبه معرفت ندارد؟

استاد: نه خیر؛ حال اگر کسی خیلی معرفت

داشته باشد، خیلی زیاد می بیند؟! نه، این حرفها نیست.

تلمیذ: جنبه ابتهال و معرفتی که شخص نسبت به امام در حضور ایشان دارد، [به چه مسئله‌ای برمی‌گردد]؟

استاد: به خود خصوصیت نفس کار دارد.

اتفاقاً [ممکن است شخص] خیلی هم نزدیک باشد،

اما هاله‌ای نبیند! دلیل نمی‌شود که دیدن حضرت،

[حتماً باید] توأم با هاله‌ای از نور باشد؛ حتی ممکن

است این قضیه دست خود امام هم نباشد! در بعضی

از حالات باشد، در بعضی نباشد؛ نه اینکه آن موقعی

که هاله‌ای از نور دارد، قوی‌تر است! نه، به

خصوصیات نفسانی و... برمی‌گردد. برای خیلی‌ها

هم اتفاق می‌افتد، دیده شده است که در بعضی از

اوقات خاص برای خود اولیا هم بدون اختیار، از نظر

ظاهری فرق می‌کند.<sup>۱</sup>

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

---

<sup>۱</sup> قابل ذکر است که این مجلس در اینجا به پایان رسیده و سؤال و جواب‌های مابعد از «نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ» به صورت منتخب آورده شده است. (محقق)



## سؤال و جواب

فلسفه غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام

سؤال: فلسفه غیبت امام زمان علیه السلام چیست و چرا ما نمی‌توانیم به‌طور مستقیم با ایشان در ارتباط باشیم و ایشان نیز به‌طور مستقیم ما را هدایت کنند؟

جواب: «هو العلیم». پایبندی به مبانی تشیع

موجب اتصال انسان به آن حضرت و عدم پایبندی باعث قطع ارتباط خواهد بود. امام زمان علیه السلام مثل سایر افراد نیست که برای اشراف و اطلاع از احوال فرد محتاج به ملاقات حضوری باشد، او از خود ما به ما نزدیک‌تر است! اگر ما مکتب و ضمیر خود را متوجه او گردانیم همان‌وقت اتصال برقرار است.»

\*\*\*

سؤال: فلسفه غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

جواب: «هو العلیم». فلسفه غیبت رشد فکری

و قلبی افراد برای حرکت به سوی خداست که به‌واسطه عدم دسترسی به امام علیه السلام و ابتلا به انواع فتنه‌ها و امتحانات، به این نقطه خواهند رسید و امید است که این مسئله هرچه زودتر تحقق یابد.»

\*\*\*

راه ارتباط با امام زمان علیه السلام

سؤال: چگونه و با چه وسیله‌ای - ذکر، زیارت، عمل - می‌توان با ولی عصر حضرت بقیة الله الأکرم ارتباط برقرار کرد؟ لطفاً توضیح بفرمایید چگونه و از چه راه آسان‌تری - ذکر، دعا، زیارت - می‌توان راحت‌تر و ساده‌تر با امام زمان ارتباط معنوی پیدا کرد؟

جواب: «هو العظیم. انسان همیشه با امام زمان

خود ارواحنا فداه مرتبط است ولی خود، این ارتباط را احساس نمی‌کند. امام زمان علیه السلام از خود ما به ما نزدیک‌تر است و او هیچ‌گاه از ما نخواستہ است که برای عرض حاجت کاری انجام دهیم تا او را حضوراً مشاهده کنیم. آنچه از ما خواسته شده است قیام [به] وظیفه و تکلیف الهی است خواه موفق به زیارتش بشویم یا نشویم. بزرگان از این راه به مقصد

رسیده‌اند نه از این طرف و آن طرف رفتن و سر

خود را به این امور غیر مفید گرم کردن.»

\*\*\*

تشرّف به محضر امام زمان در مکتب عرفان

سؤال: با توجه به راه‌هایی که بزرگان برای دیدار آقا امام زمان علیه السّلام گفته‌اند و ما خوانده‌ایم، بهترین توصیه و مطلبی خاص و راهگشا برای دیدار حضرتش را بیان فرمایید.

جواب: «هو العظیم. زیارت ظاهری چندان

ضرورتی ندارد، بلکه باید به قلب و باطن آن حضرت

راه پیدا نمود و طریق همان سیر و سلوک است.»

\*\*\*

سؤال: شما در کتاب اسرار ملکوت خود فرموده‌اید که در یکی از دیدارهای با مرحوم حداد - رضوان الله تعالی علیه - شما از ایشان درخواست دستور و اذکاری برای دیدار امام زمان و تشرّف به محضر ایشان داشته‌اید و مرحوم حداد نیز به شما اذکار و برنامه‌ای داده بودند.<sup>۱</sup> حال آیا شما می‌توانید آن اذکار و دستورات را در اختیار حقیر قرار دهید تا به محضر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرّف شوم؟

جواب: «هو العظیم. با عرض شرمندگی

محدور دارم، و برای جنابعالی همان را می‌پسندم که

برای خود پسندیدم.»

\*\*\*

چگونگی توجه و عنایت امام زمان به تمام مخلوقات

سؤال: توجه و عنایت خدای عزیز و قطب عالم امکان حضرت بقیّة الله علیه السّلام به سالک و غیر سالک هر کدام به چه شکلی است؟ در صورتی که ظاهراً تفاوتی ندارند.

جواب: «هو العظیم. امام زمان ارواحنا فداه

امام همه عالم وجود است؛ چه سالک و غیر سالک،

---

<sup>۱</sup> اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۰.

چه مؤمن و چه کافر، چه جماد و چه نبات و حیوان  
و همه ملائکه مقربین و مقدّس مخلوقه، و نسبت به  
هر کدام رعایت خاصّی به خود او را دارد.»

\* \* \*



## طریق ادراک حضور امام زمان علیه السّلام

سؤال: انسان چطور می‌تواند در همه‌حال امامش را ناظر بر خود ببیند و حضور ایشان را درک کند؟ لطفاً جواب کامل و دستور عملی به بنده بدهید.

جواب: «هو العلیم. مثل اینکه خدا را ناظر

می‌بیند.»

\*\*\*

سؤال: چگونه می‌توان انتظار را تبدیل به حضور نمود؟

جواب: «هو العلیم. با رعایت مبانی و

دستورات سلوکی!»

\*\*\*

## عاشقان و اصحاب واقعی امام زمان علیه السّلام

سؤال: آیا امام مهدی علیه السّلام نیز دوست‌دار و عاشقی همانند اوئیس قرنی خواهند داشت؟ و رابطه این موضوع با زمان ظهور امام چیست؟

جواب: «هو العلیم. امام مهدی علیه السّلام

قلب عالم وجود است و همچون مغناطیس همه

شیفتگان را به سوی خود جذب می‌نماید و از همه

اسرار وجود ما مطلع می‌باشد و چه بسا افرادی مانند

اوئیس باشند که ارتباطی وثیق با او داشته باشند و ما

از آن بی‌اطلاع باشیم.»

\*\*\*

## علائم آخر الزّمان و نشانه‌های ظهور

سؤال: من می‌خواهم درباره علائم آخر الزّمان بیشتر مطالعه کنم. کدام کتاب کامل و صحیح است؟

جواب: «هو العلیم. روایتی که مرحوم والد در

کتاب معاد شناسی آورده‌اند درباره سلمان از سایر



سؤال: آیا نسبت به علائم ظهور امام عصر که در روایتها از قول معصومین علیهم السلام آمده می‌توان اتکاء کرد یا خیر؟ آیا شما مقاله و یا سخنرانی‌هایی در این باره

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به معاد شناسی، ج ۴، ص ۸ - ۲۳.

على الخصوص علائم ظهور امام عصر عجل الله فرجه گفته‌اید و یا نوشته‌اید؟ آیا [درباره] الفاضل مانند سید خراسانی، سید یمانی، سفیانی، نظری دارید؟

جواب: «هو العلیم». به طور کلی افرادی که در

این مسئله اظهار نظر کرده‌اند عموماً بر اساس توهم و

تخیلاتشان بوده است و آنها که بر حقیقت امر واقف

بودند سخنی بر زبان نیاورده‌اند، بهتر است انسان

به جای پرداختن به این امور به اصلاح نفس خویش

بپردازد.»



سؤال: (۱) به نظر شما ظهور امام زمان بسیار نزدیک است یا نه؟  
(۲) از شما خواهش می‌کنم اگر مطلبی در مورد زمان یا میزان نزدیک بودن ظهور امام زمان عجل الله فرجه از علامه طهرانی یا حضرت سید هاشم حداد به یاد دارید بیان بفرمایید.

جواب: «هو العلیم».

(۱) بنده اطلاعی از زمان ظهور ندارم ولی

شواهد و قرائن حکایت از نزدیک بودن می‌کند.

(۲) بنده از مرحوم والد - قدس سره - شنیده‌ام

که می‌فرمودند: نزدیک است.»



مستند نبودن ظهور صغری

مردود بودن تقسیم ظهور به صغری و کبری و نقدی بر مدعیان ظهور (ت)

سؤال: لطفاً درباره ظهور صغری توضیح بفرمایید.

جواب: «هو العلیم». ظهور صغری هیچ

<sup>۱</sup> مؤلف محترم - قدس سره - در تعلیقه کتاب سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ۱۰۳ می‌فرمایند:

«اینکه مرحوم حاج ملا آقا جان درباره ظهور و تعیین تاریخ ظهور صغری و سپس ظهور کبری این چنین با صراحت تکلم می‌کند، و تبدل حالات و تغییر اطوار مردم و زمانه را دلیل بر پیدایش استعداد و فراهم شدن بستر ظهور دانسته‌اند، ناشی از توهم و تخیلات و حدس و گمان است و هیچ مستند و پایه علمی ندارد؛ هم‌چنان که از لحن گفتار پیداست. ←

<sup>۲</sup> ← اولاً: باید از ایشان سؤال نمود به چه دلیل سنه ۱۳۴۰ را شما مبدأ ظهور قرار داده‌اید؟ شاید ده سال زودتر و یا بیست سال دیرتر از این تاریخ، مقرر شده باشد؛ و به صرف یک تغییر در یک برهه از زمان انسان نمی‌تواند به ضرس قاطع حکم به مسئله‌ای بس مهم، آن هم مسئله‌ای که مربوط به امور امام معصوم علیه السلام است، بنماید.

ثانیاً: اینکه برای ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه باید زمینه و بستر گرایش مردم و پذیرش آنها آماده گردد، امری بدیهی و ضروری است که حتی عوام هم به این نکته واقفند و نیازی به کشف سرّ و علم غیب و امور خارق عادات ندارد؛ اما انطباق مسئله ظهور بر مسئله غیبت و طبیعتاً تعیین مدت ظهور صغری و سپس ظهور کبری هیچ مدرک و اساسی ندارد؛ چنانچه هم‌اکنون ملاحظه می‌گردد از زمان تعیین ظهور صغری تا این زمان بیش از نود سال می‌گذرد و هنوز حضرت ظهور نکرده‌اند، در حالی که مدت زمان غیبت صغری حدود هفتاد و پنج سال بود؛ و از کجا معلوم که تا سیصد سال یا بیشتر ظهور حضرت تحقق پیدا کند؟! ←

متأسفانه ما این درد بی‌درمان را در طول تاریخ غیبت حضرت به‌طور مستمر داشته‌ایم و هر از چند گاهی افرادی با ادعای پوشالی و وعده‌های توخالی و عوام‌فریبانه به نقل این گونه از اوهام و توهمات دست زده‌اند و چند صباحی گروهی از عوام الناس را با این ترهات دل‌خوش و مشغول داشته‌اند، و پس از کشف دروغ و عدم صحّت گفتار با توسل بر تأویلات و توجیّهات سخیفه و حصول بداء در قضاء و قدر الهی از هجمه اعتراضات و نکوهش‌ها نسبت به خود کاسته‌اند، و این بنده خود نیز در طول حیات خویش بارها این گونه خزعبلات را از افراد مورد وثوق و اعتماد جامعه روحانیت شنیده و تجربه کرده و به کذب و عدم انطباق آنها با واقع یقین حاصل نموده‌ام.

در اینجا بنده متذکر می‌شوم: شکی ندارم که اطلاع بر غیب مکنون و سرّ مستور الهی و زمان ظهور حجّت پروردگار، حضرت ولی عصر

## ظهور امام زمان علیه السّلام در روز جمعه

سؤال: این مطلب که گفته می‌شود ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه در روز جمعه است آیا لازمه‌اش این است که در ما بقی ایام هفته منتظر ظهور ایشان نباشیم و از این جمعه تا جمعه آینده صبر کنیم؟

جواب: «هو العلیم». گرچه ظهور در جمعه

است ولی مقدمات آن در خود هفته است.»



## کیفیت قیام امام زمان علیه السّلام و میزان رشد علم در زمان ظهور

سؤال: آیا در زمان ظهور امام زمان علیه السّلام سلاح‌های امروزی مانند بمب و تفنگ و سلاح‌های پیشرفته عجیب همه از کار می‌افتند و شمشیر جایگزین می‌شود؟ می‌گویند قیام امام زمان «بالسّیف» است،<sup>۲</sup> [آیا] منظور از سیف همین شمشیر است؟ قیام و جهاد حضرت چگونه است؟

جواب: «هو العلیم». پاسخ این سؤال مشکل

است، زیرا ما نمی‌دانیم که تصرّف امام علیه السّلام

چگونه است. آنچه از مضمون احادیث استفاده

می‌شود این است که علوم زمان امام علیه السّلام

به واسطه تدبیر آن حضرت بیست و پنج برابر

---

عجل الله تعالی فرجه الشریف نه تنها بر خود نفس مطهر آن بزرگوار روشن و آشکار است، بلکه بر نفوس صافیه و مطهره و متصله اولیای الهی که به نفس قدسی امام زمان علیه السّلام پیوند وثیق و اتحاد عینی پیدا کرده‌اند، واضح و روشن است، ولی آنها در مقام کتمان سرّ، لب به این گونه مطالب نمی‌کشایند و آنان که از این رتبه و مقام، محروم و بی نصیب‌اند و خبری از حقایق عالم ملکوت و بالاتر از آن را ندارند، به این سخنان تفوه می‌نمایند. آخر ما را چه شده است که به جای دعوت مردم به تزکیه و تربیت و اتصال باطنی به نفس مطهر ولیّ حیّ، آنها را با این اکاذیب دل‌خوش و مشغول می‌نماییم و پس از کشف خلاف موجب بی‌اعتمادی و سلب اعتقاد آنان می‌گردیم؟!»

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۲، ص ۳۹۴.

<sup>۲</sup> تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۵۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷.



سؤال: آیا با ظهور امام زمان علیه السلام همه انسان هایی که طالب هستند عارف و فانی در ذات خدا می شوند؟

جواب: «هو العليم. إن شاء الله.»



---

<sup>۱</sup> الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱:

«عَنْ أَبِي بَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ جُزْأً، فَجَمِيعٌ مَا جَانَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْأً؛ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْأَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرِينَ جُزْأً.»

## دجال و چگونگی جذب افراد به سوی او

سؤال: دجال کیست؟ آیا همان شیطان یا ابلیس است یا یک شخص دیگر؟ آیا به دنیا آمده است یا هنوز نه؟ آیا این گفته صحت دارد که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوزادی به دنیا می‌آید که در گهواره سخن گفته، که همان دجال است؟

جواب: «هو العظیم. دجال فردی است غیر از

شیطان و معلوم نیست که هنوز به دنیا آمده است یا

خیر.»



سؤال: بعضی می‌گویند دجال آخر الزمان مردی است که شش ماه حکومت می‌کند که ادعاهایی دارد، و بعضی می‌گویند ماهواره است، و [طبق] قول بعضی‌ها امریکا است. می‌شود شما در این باره توضیحی دهید؟

جواب: «هو العظیم. دجال ظاهراً فرد خارجی

است و اینها همه توجیه بدون دلیل است.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۸ ه.ق، جلسه ۳:

«راجع به دجال روایات عجیبی داریم. حال ما اصلاً کار نداریم که دجال چه موجودی است، آیا شخص است [یا یک جریان است]؟ بعضی می‌گویند: "جنبه سمبلیکی دارد و حکایت از یک جریان فاسد و منحرفی می‌کند، و وجود خارجی ندارد." ولی نه، این طور نیست. طبق روایاتی که کم هم نیست، وجود او وجود خارجی است؛ یعنی فردی است که دارای همین فکر و همین مسائل است و خصوصیات فیزیکی سایر افراد را دارد. حال به این مسئله کار نداریم. صحبت در این است که در روایت داریم:

وقتی دجال قبل از ظهور حضرت برای جلب افراد و اطرافیان و بستگان خود ندا می‌دهد، آنهایی که در دلشان غرض و مرض است و نور بصیرت و حقیقت در دل آنها به خاموشی گراییده است، به دنبال این ندا حرکت می‌کنند و می‌آیند.\*

ندا هم نه این است که: "أیها الناس بیایید پیش من!" نه، این ندا نیست؛ بلکه ندایی است، یعنی جریانی است که مطلبی را عرضه می‌کند و مسئله‌ای را مطرح می‌کند که در طرح آن نظریه و آن مطلب، آنهایی که در دل غرض و مرض دارند و روزه‌ها برای آنها مسدود شده است، آنها به این جریان تمایل پیدا می‌کنند و می‌آیند. این جریان برای آنها قابل قبول است، و خود را با این جریان همگون می‌بینند و هم‌سنخ مشاهده می‌کنند و حرکت می‌کنند و

## ادّعی ظهور حضرت عیسی علیه السّلام

سؤال: آیا غربی‌ها درست می‌گویند که حضرت عیسی نمرده و مانند امام زمان ما، زمانی ظهور می‌کنند؟

جواب: «هو العلیم». این ادّعا را اسلام نموده

است و غربی‌ها مدّعی قتل حضرت عیسی می‌باشند.»



بعد از شهادت امام مهدی علیه السّلام چه می‌شود؟

سؤال: (۱) بعد از شهادت امام مهدی علیه السّلام چه می‌شود؟  
(۲) چه کسی حضرت را دفن می‌کند؟ با توجه به اینکه امام را فقط امام باید دفن نماید.

جواب: «هو العلیم».

(۱) ظاهراً فرزندان حضرت به حکومت ادامه

خواهند داد.<sup>۲</sup>

(۲) این مسئله از اسرار است و ما را بدان راه

---

به دور او جمع می‌شوند.

و بعد جریان دیگری پیش می‌آید و ندای دیگری می‌آید که آن ندا، مؤمنین را به سمت خود می‌کشاند.»

\* رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۶.

<sup>۱</sup> سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷ و ۱۵۸:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا آلَ مَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ آخَرْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا \* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

هم‌چنین رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و ج ۲، ص ۲۷۰ و ۲۷۱؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۹؛ عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۰۲.

<sup>۲</sup> رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۸۰. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵ - ۱۴۸.





### کیفیت اعتقاد به رجعت

سؤال: آیا همین‌که به رجعت ائمه علیهم السّلام اعتقاد داریم کافی است یا اینکه باید نسبت به این قضیه علم و معرفت پیدا کنیم؟ لطفاً اگر امکان دارد شما برایمان توضیح دهید. چه کتابی را معرفی می‌فرمایید برای کسب معرفت نسبت به رجعت ائمه علیهم السّلام؟

جواب: «هو العلیم. اعتقاد فی الجملة کفایت

می‌کند و نیازی به تفحص و دقت زیاد نیست، زیرا

در خصوصیات آن موارد اختلاف بسیار است.»



### همسر و فرزندان امام زمان علیه السّلام

سؤال: آیا امام زمان علیه السّلام ازدواج کرده و همسر و فرزند دارند؟ و آیا همسر و فرزند آن حضرت مانند خود حضرت عمر طولانی دارند؟

جواب: «هو العلیم. بلی؛<sup>۱</sup> عمر فرزندان آن

حضرت مانند خود ایشان نیست.»



### جزیره خضراء

دیدگاه مرحوم علامه طهرانی در تخیلی بودن بحر ابيض و جزیره خضراء و

مثلاً برمودا (ت)

سؤال: خواهشمندم در مورد صحّت و سُقم جزیره خضراء مرحوم مجلسی توضیح بفرمایید [که] تا چه اندازه می‌توان به آن استناد کرد؟

جواب: «هو العلیم، باطل است.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۶۲؛ قصص الأنبياء علیهم السّلام، راوندی، ص ۸۰؛ جمال الأسبوع، ص ۵۰۳ و ۵۱۲.

<sup>۲</sup> امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۹۸:

«از جمله مسائل تخیلیه و افسانه‌های ساخته درباره وجود حضرت قائم

آل محمد - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِرْجَهُ الشَّرِيفَ - داستان بحر ابيض، و جزیره خضراء و مُثَلَّث برمودا می باشد که بدون هیچ مدرک معتبری در سر زبانها افتاده است، و بر بالای منابر مطالبی از آن به میان آمده است، حتی در کتب مسائلی عنوان شده است که همه آنها خالی از حقیقت می باشد. ←

۱ ← جزیره خضراء - که غالباً جزیره‌ها خضراء هستند (سر سبز از درخت و گیاه) - اولاً در مغرب اندلس محلّ مهدی، خلیفه فاطمیین بوده است که اینک در زیر آب فرو رفته است. جزیره خضراء محلّ مهدی بوده و بعداً به آن کلمه قائم را افزودند و شد: محلّ مهدی قائم، و بعداً گفتند لابد مهدی باید زن داشته باشد زیرا امکان ندارد امام زمان به سنت پیغمبر عمل نکند، و آن فرزندان هم فرزندان دارند و هَلُمَّ جَرّاً.

مثَلَّث برمودا خلیجی است که در تحت آن معدن مغناطیس متحرک وجود دارد، و هر کشتی و أحياناً هر هواپیما از آنجا عبور کند آن را به خود جذب می کند. چه کسی گفته است که آنجا جزیره‌ای است محلّ اقامت حضرت؟! امروز با ماهواره‌ها تمام نقاط زمین را عکس برداری کرده‌اند و حتی در ایران گفته‌اند: چند دریاچه وجود دارد که در نقشه جغرافیایی موجود نیست، و بعضی گفته‌اند: امکان دارد سدهایی بوده باشد که جدیداً إحداث شده و به صورت دریاچه درآمده است.

و چرا جزیره خضراء در مثَلَّث برمودا کشتی‌ها و طیاره‌ها را ساقط کند و غرق نماید گرچه همه سرنشینان آن مشرک بوده باشند؟! مگر امام زمان مرکز عدل و کانون رحمت نیست؟! و بدون اتمام حجّت و اقامه برهان حتی کفّار حربی را نمی کشد تا چه رسد به مستضعفان!

آیا امام زمان این آیه را نخوانده است: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾\* «ابداً دأب و دیدن ما آن نیست که عذاب کنیم مگر زمانی که رسولی را بفرستیم و حجّت را تمام نماییم.»

امروزه بسیاری از ظهور حضرت در هراس هستند. می گویند: «چون وی ظهور کند ما را می کشد.» این عقیده افسانه‌ای است باطل! او تا حجّت را بر فرد فرد مردم تمام نکند کسی را نمی کشد. او دوست را نمی کشد، او منکر و معاند و دشمن را می کشد. پس چرا ما از وی و از ظهور وی گریزان باشیم؟! ما در انتظار فرج هستیم تا یک نظر مرحمت بفرماید و جان و روح و نفس ما را زنده و شاد و شاداب و سرشار از عشق خدایی کند!

داستان جزیره خضراء را مجلسی در بحار الأنوار\*\* نه در ضمن اصول معتبره و روایات وارده از آن اصول آورده، بلکه تصریح می کند که چون من برای صحّت آن سندی نیافتم در بابی علی حده به عنوان اشیاء یافت شده بدون سند



فلسفه پرداخت صدقه جهت سلامتی امام زمان علیه السلام

سؤال: چرا بزرگان می‌فرمایند برای سلامتی امام زمان صدقه بدهید؟ مگر آن

---

ذکر کرده‌ام...»

\* سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

\*\* بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

جواب: «هو العلیم. امام علیه السلام مانند ما

دچار مرض و شدت می شود و از این نظر صدقه می تواند دفع آن را بنماید.»

\*\*\*

آیا امام زمان علیه السلام هم دچار بیماری می شوند؟

سؤال: آیا وجود مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه دچار بیماری می شوند؟ آیا برای درمان ایشان به پزشک مراجعه می کنند یا به نحو دیگری خود را درمان می نمایند؟

جواب: «هو العلیم. ما اطلاعی در این امور

نداریم، آن کسی که ۱۳۰۰ سال در قید حیات است

قطعاً با داروهایی که ما مصرف می کنیم نخواهد بود.»

\*\*\*

جعلی بودن دستخط منسوب به حضرت ولی عصر

سؤال: آیا دستخط منسوب به امام زمان ارواحنا فداه با متن: «أنا المهدی المنتظر أقمت الصلاة فی مسجدک و أكلت مما أكلتم و دعوتکم فادعوا لی بالفرج» که ادعا می شود در تاریخ ۱۲ محرم الحرام ۱۴۰۴ در صندوق نذورات مسجد سیده نرجس علیها السلام در شهر جباع در کشور لبنان یافت شده صحت دارد؟ دلایل رد یا قبول یا تردید دستخط مذکور را بیان نمایید.

جواب: «هو العلیم. اینها همه مجعول و

خرافات است.»

\*\*\*

حکم استعمال نام اصلی امام زمان علیه السلام

سؤال: اسم امام زمان را هنوز هم نباید بیاوریم؟ (م ح م د)

جواب: «هو العلیم، خیر.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۲ و ۳۳۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۲.



فضیلت مسجد جمکران

سؤال: آیا شما مسجد جمکران را قبول دارید؟

جواب: «هو العلیم. در اینکه خود مسجد

مورد نظر حضرت می باشد بزرگان

تأیید کرده اند<sup>۱</sup> و اما امروزه قدری غلو و اغراق در آن دیده می شود.»



### اولویت زیارت حضرت معصومه بر مسجد جمکران

سؤال: احتراماً به استحضار می‌رساند اخیراً در برخی سایت‌ها، مصاحبه‌هایی انجام شده است مبنی بر اینکه مسجد مقدس جمکران مانند بقیه مساجد است و هیچ تقدس خاصی ندارد. این اقدام انجام شده که در آستانه نیمه شعبان المعظم، میلاد موقور السرور حضرت امام زمان علیه السلام، احتمالاً با هدف کم‌نگتر کردن مراسم نیمه شعبان انجام شده است، ما را بر آن کرد تا با استفتاء از حضرت تعالی، نظر مبارکتان را نسبت به اعتبار این مسجد جویا شویم.

جواب: «هو العظیم. البته مسجد جمکران

به جهت انتساب به بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه دارای

مزیتی خاص می‌باشد؛<sup>۲</sup> اما نکته مهم این است که

خدای ناکرده اهتمام به زیارت آن، زیارت حضرت

فاطمه معصومه سلام الله علیها را تحت الشعاع قرار

ندهد! هرچه هست زیارت آن بانوی معظمه است و

آن باید تحت الشعاع زیارت حضرت واقع شود.»



سؤال: رفتن به جمکران در شب‌های چهارشنبه آیا سند و موضوعیت دارد؟ کسانی هستند که شب‌های چهارشنبه با این دلیل که مقام امام زمان علیه السلام بالاتر است مستقیماً از طهران و شهرستان‌ها به جمکران می‌روند و به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها مشرف نمی‌شوند. آیا عمل آنها صحیح است؟

جواب: «هو العظیم. صد در صد عمل آنها

باطل است. برای آمدن به قم فقط و فقط باید به نیت

<sup>۱</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۹۱.

<sup>۲</sup> رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۳۰ - ۲۳۴؛ مستدرک الوسائل، ج

۳، ص ۴۳۲ و ۴۴۷؛ جنّة المأوی، ص ۵۴ - ۵۹؛ نجم الثاقب، ج ۲، ص ۴۵۴ -

۴۵۸.

زیارت بی بی حضرت معصومه علیها السّلام باشد.»

## تفاوت مراتب ائمه اطهار علیهم السّلام

سؤال: در جلد پانزدهم امام شناسی ایشان فرمودند که امیرالمومنین از همه ائمه - به استثنای حضرت حجّت - بالاتر بوده‌اند.<sup>۱</sup> منظور ایشان چیست و چگونه اثبات می‌شود و چه چیزی در کیفیت ادراک [و] علم ائمه تأثیر دارد که باعث می‌شود بعضی از بعضی دیگر بالاتر باشند؟

جواب: «هو العلیم». مقصود از بالاتر بودن،

مَجَلای ظهور اسماء کَلِیَّة حق بودن است. یعنی امام زمان ارواحنا فداه از جهت ابراز و اظهار اسماء کَلِیَّة حق از سایر ائمه علیهم السّلام سعه بیشتری را حائز می‌باشند.<sup>۲</sup>



## راه تبعیت از امام معصوم علیه السّلام

سؤال: حضرت مرحوم علامه در کتاب امام شناسی جلد ۳، ص ۳۲، می‌فرمایند: «متابعت از دستورات پیامبر یا امامی که مرده است، پیروی از خواسته‌های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد تفسیر و تأویل می‌کند و سپس بدان عمل می‌نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حق است.» با توجه به این مطلب، هم‌اکنون که امام زمان ما در غیبت هستند، ما بر اساس دستورات پیامبر و یا امامانی عمل می‌کنیم که از دار دنیا رحلت کرده‌اند و دسترسی به تبعیت از امام حی نداریم. (۱) وضعیت ما چگونه است؟ (۲) آیا اطاعت از فرد بصیر همانند اطاعت از امام حی است؟ (۳) مگر فرد بصیر متابعت از دستورات امامان گذشته نمی‌کند؟

جواب: «هو العلیم».

(۱) همین که خود را در پیشگاه امام حی

علیه السّلام بپنداریم، نفس این مسئله متابعت از اوست.

(۲) متابعت از ولی الهی که به مقام فنای ذاتی

و بقاء باللّه رسیده باشد، مانند

---

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۷.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۲۸۴.





متابعت از امام حیّ علیه السّلام است.

(۳) پاسخ در بالا داده شد.

\*\*\*

آداب شنیدن نام و القاب امام زمان و دعای عهد

سؤال: (۱) در بین عموم مردم شایع است که وقتی نام مبارک حضرت بقیّة الله امام زمان علیه السّلام با لقب «قائم» برده می‌شود برخاسته و دست خود را بر سر خود می‌گذارند. آیا عمل برخاستن و دست روی سر گذاشتن صحیح و دارای منشأ روایی است؟ (۲) در عبارتی از دعای عهد وارد است: «اللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ...

مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَ مَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ»<sup>۱</sup> [و] در

نسخه بدل «وَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ»<sup>۲</sup> آمده است؛ به نظر حضرت‌تعالی کدام

عبارت صحیح و یا أصحّ می‌باشد؟ و آیا برای خواننده دعا فرقی هم می‌کند، یا اینکه توجه و دقت لازم نیست؟

جواب: «هو العليم».

(۱) آنچه که مسلم است برخاستن هنگام

استماع این لقب مبارک در سیره ائمه علیهم السّلام و

اولیای خدا بوده است،<sup>۳</sup> ولی دست بر سر گذاشتن

مسئله دیگری است.

(۲) تفاوتی ندارد.

\*\*\*

سؤال: (۱) آیا این مسئله که هر وقت نام امام زمان را می‌شنویم می‌بایست به احترام قیام کنیم صحیح است؟ در دعای سلامتی حضرت و دعای عهد چطور؟

<sup>۱</sup> مصباح الزائر، ص ۴۵۵.

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۸۵، به نقل از کتاب العتیق الغروی؛ المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۶۶۴، با قدری اختلاف.

<sup>۳</sup> رجوع شود به إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲) آیا در پایان دعای عهد که سه بار «العجل، العجل، یا مولانا یا صاحب الزمان» می‌خوانند جزو دعاست و اگر هست آیا موقع خواندن باید دست راست را بر پای راست زد؟ (در مفاتیح آمده.)

جواب: «هو العليم».

۱) الزامی نیست.

۲) بله، بهتر است که دست را بر پای راست

زد.»<sup>۱</sup>



صحت انتساب زیارت ناحیه مقدسه و دعای ندبه

سؤال: آیا زیارت ناحیه مقدسه از طرف امام زمان علیه السلام است یا نه؟ یک جا خواندم که اشکال دارد.

جواب: «هو العليم» قطعاً از ناحیه حضرت

است.»<sup>۲</sup>



سؤال: آیا سند دعای ندبه صحیح است؟

جواب: «هو العليم؛ بلی، صحیح است.»<sup>۳</sup>

اللهم صلّ على محمدٍ و آلِ محمدٍ

---

<sup>۱</sup> المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۶۶۵ و ۶۶۶.

<sup>۲</sup> رجوع شود به المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۴۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷، به نقل از المزار، شیخ مفید.

<sup>۳</sup> رجوع شود به المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۵۷۳.